تصوير ابو عبد الرحمن الكردي



حکمت نامهٔ جوان

عربی - فارسی

محمدی ری شهری

همکار : احمد غلامعلی
مترجم : مهدی مهریزی

بسم الله الرحمن الرحيم



حکمت نامهٔ جوان

محمّد محمّدی ری شهری

همکار: احمد غلامعلی

مترجم: مهدی مهریزی

تحقیق: مرکز تحقیقات دارالحدیث

مصدر یاب: علی نجفی، داوود اُفقی

اعراب گذار: مرتضی خوش نصیب

سرویراستار: محمّد هادی خالقی

ویراستار فارسی: سیّد محمّد دلاّل موسوی

ویراستار عربی: عادل اسدی

تنظیم کتاب نامه: مهدی هوشمند

نمونه خوانی: مصطفی اوجی، محمود سپاسی، مهدی جوهرچی، محمّد محمودی، علینقی نگران، حیدر وائلی

صفحه آرا: محمّد باقر نجفی

خوش‌نویس: حسن فرزانگان

ناشر: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ: نهم / ۱۳۹۱

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۲۰۰۰

قیمت: ۹۰۰۰ تومان



دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵ تلفن: ۷۷۴۰۵۲۳ ۰۲۵۱ / فاکس: ۷۷۴۰۵۷۱ ۰۲۵۱ / ص.پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۷۷۴۰۵۴۵ ۰۲۵۱ فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ۷ صحن کاشانی): ۵۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» (مشهد مقدس، چهار راه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینهٔ کتاب، طبقهٔ هم‌کف: ۳ ـ ۲۲۴۰۰۶۲ ۰۵۱۱

http://darolhadith.ir

darolhadith.20@gmail.com

ISBN: 978 _ 964 _ 493 _ 016 _ 4

فهرست اجمالی

پیش‌گفتار ۷
درآمد ۱۳

بخش یکم: نقش دورهٔ جوانی در شکوفایی

فصل یکم: بهار زندگی ۴۱
فصل دوم: بهارِ خودسازی ۵۳
فصل سوم: بهار سازندگی ۶۱

بخش دوم: عوامل شکوفایی جوان

فصل یکم: شناخت ۷۵
فصل دوم: خودباوری ۸۹
فصل سوم: ارتباط با خداوند ۹۹
فصل چهارم: دوست شایسته ۱۰۷
فصل پنجم: خوشی‌های حلال و نیرومند ساختن بدن ۱۱۹
فصل ششم: ارزش‌های اخلاقی و رفتاری ۱۴۵

بخش سوم: موانع شکوفایی جوان

فصل یکم: بیکاری ۲۰۳

فصل دوم: اعتیاد ۲۰۹
فصل سوم: همنشین بد ۲۱۱
فصل چهارم: مستی جوانی ۲۱۹
فصل پنجم: شهوت جنسی ۲۲۱
فصل ششم: دام‌های شیطان ۲۳۵
فصل هفتم: آفت‌های فرهنگی و سیاسی ۲۴۱
فصل هشتم: آفت‌های اخلاقی و رفتاری ۲۴۷

بخش چهارم: حقوق جوان

فصل یکم: حقوق جوان بر پدر و مادر ۲۷۵
فصل دوم: حقوق اجتماعی جوان ۲۸۵

بخش پنجم: الگوی جوانان

فصل یکم: الگوهای قرآنی برای جوانان ۲۹۱
فصل دوم: الگوهایی از اهل‌بیت برای جوانان ۳۴۹
فصل سوم: الگوهایی از یاران پیامبر و امیرمؤمنان برای جوانان ۳۷۵

پیش‌گفتار

جـوانـی، بـهترین فـرصت زنـدگی بـرای خـودسازی و سـازندگی است و جـوانـان، ارزنده‌ترین ذخایر و سرمایه‌های جوامع انسانی هستند. از این رو، رشد و بـالندگی هر کشور، در گرو آموزش و پرورش نیروی جوان آن است و موضوع جوانان در تاریخ بشر، همواره مورد توجّه رهبران فرهنگی، دینی و سیاسی جهان بوده است. یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد:

گِزنفون، حکیم و مورّخ یونانی (۴۳۰ ـ ۳۵۵ ق.م)، دو کتاب راجع به ایران نوشته است که یکی از آن دو کورش‌نامه است. در این اثر، شرحی راجع به تربیت جوانان ایران در دوران هخامنشی آورده و از جمله می‌نویسد: «تقوا و فضیلت به فرزندان خود می‌آموزند، همان‌گونه که دیگران خواندن و نوشتن را ... در قوانـین ایـران، کوشش می‌شود که افراد، تربیتی پیدا کنند که آنان را پیشاپیش، از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت‌آمیز، باز دارد» ...

گزنفون، یکی از علّت‌های اقتدار هخامنشیان را ـ که در زمان خود، بزرگ‌ترین کشور جهان بودند ـ همین توجّه به تربیت جوانان می‌داند.[1]

در جهان امروز، که عصر انفجار اطّلاعات است، از یک سو، دسترس جوانان به انواع آگاهی‌ها، زمینهٔ رشد دانش و پیشرفت فنّاوری را فراهم کرده است و از سوی دیگر، سوداگران بین‌المللی‌و سودجویان سیاسی و اقـتصادی، بیش از دوران‌هـای

---

۱. هشدار روزگار: ص ۱۸۷ ـ ۱۸۸.

گذشته از سرمایهٔ جوانان، سوء استفاده می‌کنند و بدین لحاظ، پرداختن به مسائل جوانان در جهان امروز، بیش از گذشته حائز اهمّیت است[۱] و در ایران، به دلیل این که نزدیک نیمی از جمعیت آن جوان‌اند،[۲] مسئلهٔ جوانـان، اهـمّیت فـوق‌العـاده‌ای دارد.

علاوه بر این، آنچه بر اهمّیت پرداختن به مسائل جوانان ایرانی می‌افزاید، نقش آنان در پیروزی انـقلاب اسـلامی است کـه مـوجب شـده تـا جـریان‌های سـیاسی و فرهنگی مخالف، به منظور پیشگیری از انتقال فرهنگ انقلاب اسلامی به نقاط دیگر جهان، برای ایجاد انحراف اخلاقی و سیاسی در جوانان ایرانی برنامه‌ریزی کنند.

پژوهش‌های اسلامی دربارهٔ جوانان

پژوهشگران اسلامی، از دیرباز به مسائل جوانان پرداخته‌اند. برای نمونه می‌توان به کتابی به نام فضل الشُبّان و تقدّمهم علی کثیر من ذوی الأسنان (برتری جوانان و تقدّم آنان بر بسیاری از سالخوردگان)[۳] اشاره کرد که در سده‌های سوم و چهارم هجری تألیف شده است. مانند این نوشتار، در میان آثار اسلامی، کم نیست و بـخصوص در نـیم قرن اخیر، دانشمندان مسلمان به موازات دیگـر پـژوهشگران، نـوشته‌های مـفید و

---

۱. بر اساس آمار سازمان ملل، در سال ۲۰۰۰ م، تعداد جوانان پـانزده تـا ۲۴ سـاله در جـهان، بـیش از یک میلیارد و ۵۹ میلیون و ۸۹۷ هزار نفر و جمعیت جهان، حدود شش میلیارد و ۶۱ میلیون و ۵۰۲ هزار نفر بوده است (گزارش وضعیت جهانی جوانان ۲۰۰۳: ص ۸۴).

۲. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران در تاریخ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۸۲، برآورد جمعیت کلّ کشور ۶۶ میلیون و ۴۸۰ هزار نفر بوده که از این رقم، تعداد افراد پانزده تا ۲۴ ساله، شانزده میلیون و ۶۷۲ هزار و ۳۲۰ نفر (۲۵/۱ درصد کلّ جـمعیت)، ۲۵ تـا ۲۹ سـاله، پـنج مـیلیون و ۶۳۲ هـزار و ۹۲۰ نـفر (۸/۵ درصـد کـل جمعیت)، و سی تا ۳۹ ساله، هشت میلیون و ۷۹۶ هزار و ۱۵۰ نفر (۱۳/۲ در صد کـلّ جـمعیت) بـوده است. در برآورد دیگری تا پایان سال ۱۳۸۲، تعداد پسران پانزده تا ۲۹ ساله، یازده میلیون و ۶۹۵ هزار و ۸۳۷ نفر و تعداد دختران در این سنین، شانزده میلیون و هجده هزار و ۷۳۰ نفر بوده است.

۳. نویسندهٔ این کتاب، گم‌نام است و گویا آن را به مقتدر، خلیفهٔ جوان عبّاسی (حک ۲۹۵ ـ ۳۲۰ق)، تـقدیم کرده است. اهدای چنین رساله‌ای به خلیفه، می‌تواند نشانگر اهمّیت جوانان در آن روزگار باشد.

سازنده‌ای را دربارهٔ نسل جوان ارائه نموده‌اند، هرچند با عنایت به نیازهای این نسل در عصر حاضر، آنچه ارائه شده است، تا نقطهٔ مطلوب، فاصله دارد.

کتاب‌شناسی جوانان

اهمّیت پژوهش دربارهٔ جوانان، سبب شده است که پژوهشگران در زمینه‌های تعلیم و تربیت، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، صدها مقاله و کتاب دربارهٔ ابعاد مختلف مسائل و مشکلات جوانان تهیّه کنند و کثرت منابع در این زمینه، موجب گردیده است که جمعی به کتاب‌شناسی این گونه آثار، همّت گمارند.[۱]

بهترین کتاب‌ها برای نسل جوان

نسل جوان در عصر حاضر، احساسات، خواسته‌ها، نیازها و مشکلات ویژه‌ای دارد که نسل‌های گذشته نداشتند. همچنین، آسیب‌ها و انحرافات خاصّی جوانان امروزی را تهدید می‌کند که در گذشته، تهدید نمی‌کرد. از این رو، به گمان ما، بهترین کتاب‌ها برای نسل جوان در عصر کنونی، کتاب‌هایی هستند که دارای سه ویژگی باشند:

۱. بر اساس شناخت دقیق استعدادهای جوانان، تهیّه و تنظیم گردند و پاسخگوی احساسات، نیازها، خواست‌ها و دغدغه‌های آنان در زندگی باشند و از آسیب‌ها و انحرافاتی که نسل جوان را در عصر حاضر تهدید می‌کند، پیشگیری نمایند؛

۲. الگوی عینی برای ارزش‌های اخلاقی ارائه نمایند؛

۳. برای جوانان از جذابیّت لازم برای مطالعه، برخوردار باشند.

بهترین جوان‌شناس، آفریدگار انسان است. هم اوست که بهتر از هر کس دیگر، استعدادهایی را که به جوانان عنایت کرده، می‌شناسد و نیازهای آنان را می‌داند و از

---

۱. حدّاقل دو کتاب‌شناسی مهم ویژهٔ جوانان در ایران سراغ داریم: یکی کتاب‌شناسی جوانان، نوشتهٔ مریم رعیّت علی‌آبادی، شهرزاد طاهری لطفی و نوشین عمرانی، و دیگری کتاب‌شناسی جوانان، نوشتهٔ انسیه راعی.

آسیب‌هایی که سرمایهٔ جوانی را تهدید می‌کند، آگاه است. بنا بر این، بهره‌گیری از رهنمودهای قرآن و احادیث اسلامی ـ که ریشه در وحی الهی دارند ـ برای تهیّهٔ بهترین کتاب‌های مورد نیاز جوانان، از اهمّیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ امّا مسئلهٔ اساسی در ارائهٔ رهنمودهای الهی به نسل جوان، این است چگونه این رهنمودها، هماهنگ با زمان و مکان، در هر دوره‌ای، از قرآن و سنّت، استخراج گردد و افزون بر این، همراه با ارائهٔ الگوی عینی، جاذبهٔ کافی برای مطالعهٔ نسل جوان داشته باشد. نگارنده، در نگارش کتاب کیمیای محبّت ـ که بخشی از رهنمودهای اسلامی را ارائه کرد ـ،[1] تلاش نمود کتابی با همهٔ این ویژگی‌ها عرضه کند و خوش‌بختانه آن کتاب، سخت مورد استقبال جوانان قرار گرفت.

حکمت‌نامهٔ جوان

کتاب حکمت‌نامهٔ جوان، تا آن‌جا که توانسته، رهنمودهای قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام را همراه با ارائهٔ الگوهای عینیِ ارزش‌های دینی و اخلاقی به جوانان ارائه می‌نماید. امیدوارم که خداوند منّان، این مجموعه را از جذّابیت لازم برای مطالعهٔ جوانان عزیز، برخوردار نماید.

گفتنی است آنچه در این حکمت‌نامه آمده، متن مهم‌ترین رهنمودهای قرآن و احادیث اسلامی برای جوانان است که شرح آنها، نیاز به کتاب‌های مستقل در زمینه‌های مختلف مسائل جوانان دارد و از این رو، امید است که این مجموعه، نه تنها برای جوانان، بلکه برای پژوهشگران و مسئولان امور تربیتی، مفید و کارساز باشد.

در این‌جا بر خود لازم می‌دانم از همهٔ کسانی که در آماده‌سازی این حکمت‌نامه با

---

۱. این کتاب در سال ۱۳۷۹ توسّط انتشارات دارالحدیث به طبع رسید و به زبان‌های عربی، انگلیسی، اسپانیولی، ترکی استانبولی و اُردو، ترجمه شده و به دلیل استقبال علاقه‌مندان، بویژه نسل جوان، تا کنون بارها تجدید چاپ شده و تاکنون، حدود ۲۶۰ هزار نسخه از آن، منتشر گردیده است.

نگارنده همکاری داشته‌اند، بویژه فاضل ارجمند آقای احمد غلامعلی و همچنین آقای محمّد نوری ـ که در تهیهٔ پروندهٔ پژوهشی جهت تحلیل‌ها مرا یاری داد ـ، صمیمانه سپاس‌گزاری نمایم. افزون بر این، زحمات استاد گران‌قدر حجة الإسلام والمسلمین جناب آقای مهدی مهریزی را که با ترجمهٔ زیبای خود، فهم آیات و روایات این مجموعه را برای پارسی زبانان میّسر ساخت، ارج نَهم و از خداوند متعال، مسئلت دارم که پاداشی درخور فضل خود به همهٔ آنان، عنایت فرماید.

محمّد محمّدی ری‌شهری
۲۹ بهمن ۱۳۸۲
۲۷ محرّم ۱٤۲۵

درآمد

حکمت‌نامهٔ جوان، ویژهٔ رهنمودهای حکیمانهٔ اسلام برای بهره‌برداری هرچه بیشتر جوانان عزیز از فرصت گران‌بهای جوانی است.

پیش از هر سخن، در این باره، باید به این پرسش پاسخ داد که: به چه کسی جوان گفته می‌شود؟ و جوانی در چند سالگی آغاز می‌گردد و کی پایان می‌پذیرد؟

تعریف «جوانی»

واژهٔ «جوان» یا «بُرنا»، در زبان فارسی به معنای هر چیزی است که از عمر آن، چندان نگذشته باشد؛[1] امّا در فرهنگ عربی، دو تعبیر رایج در مورد جوان وجود دارد؛ یکی: «فَتیٰ»[2] و دیگری «شاب». اوّلی، از ریشهٔ «فَتَیَ/ فتو (طراوت و

---

۱. در لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ عمید، جوان چنین معنا شده است: انسان یا حیوان یا درخت که به حدّ میانهٔ عمر طبیعی خود، رسیده باشد.

۲. در زبان عرب، انسان از هنگامی که در رَحِم مادر است تا هنگام پیری، نام‌هایی به ترتیب به این شرح دارد: ۱. پیش از تولّد: جنین، ۲. پس از تولّد: ولید، ۳. شیرخوارگی: رضیع، ۴. از شیر گرفته شده: فطیم، ۵. با دست و پا راه می‌رود: دارِج، ۶. به پنج وجب رسیده: خماسی، ۷. دندان‌هایش افتاده: مثغور، ۸. دندان‌هایش روییده: مثغَر، ۹. بالاتر از ده سالگی: مترعرع و ناشئ، ۱۰. نزدیک احتلام یا رسیدن به این سن: یافع و مراهق، ۱۱. پس از احتلام و برومندی: حَزوّر (و در همهٔ این حالات به وی «غلام» گفته می‌شود)، ۱۲. سبزه‌های سبیلش روییده: قد بقل وجهه، ۱۳. هنگامی که چهره‌اش طراوت ←

شادابی)»،[۱] و دومی از ریشهٔ «شَبَبَ (شکوفایی و برخورداری از حرارت)» است.[۲]

نکتهٔ قابل توجّه این که نمی‌توان تعیین کرد که دوران جوانی از کی آغاز می‌شود و کی پایان می‌یابد. در این باره آمده است:

> از نظر حقوقی، دو دورهٔ سنّی به رسمیت شناخته شده است: طفولیت و بزرگ‌سالی. در این میان، دورهٔ نوجوانی و جوانی، ناشناخته است و به همین دلیل، نمی‌توان تعریف دقیقی از نوجوان و جوان، ارائه نمود.[۳]

همچنین در کتابی که اخیراً توسط جمعی از برجسته‌ترین پژوهشگران حوزهٔ جوانان تهیّه شده، در تعریف «جوانی» آمده:

> اصطلاح «جوانی» با توجّه به زمینهٔ آن، معانی مختلفی دارد. این نکته، بویژه در مورد این گزارش، مصداق دارد. در بخش نخست، «جوانان» به عنوان یک رقم آماری تلقّی می‌شوند و افرادی را که سن آنها بین پانزده تا ۲۴ سال است، در بر می‌گیرند. این تقسیم‌بندی، برای سهولت مقایسه انجام شده است؛ زیرا این گروه سنّی، گروهی است که در مورد آن، اطّلاعات قابل دسترس، تدارک دیده شده‌اند. در هر حال، هنگامی که استفاده از اصطلاح «جوان» بر مبنای کشور خاصّی مدّ نظر قرار می‌گیرد، محدودهٔ سنّی فوق، اغلب خیلی کوچک است. برای مثال، گزارش توسعهٔ انسانی برنامه عمران ملل متّحد در سال ۲۰۰۰م، برای اردن، بر این نکته تأکید دارد که: «جوان، کسی است که سن او بین پانزده تا ۲۹ سال باشد».[۴]

↔ یافته: فتیٰ و شارخ، ۱۴. به نهایت جوانی رسیده: مجتمع، ۱۵. مابین سی‌سالگی و چهل‌سالگی: شاب، ۱۶. از چهل‌ساله تا شصت‌ساله: کَهل (و گفته شده از ۳۴ساله تا ۵۱ساله، کهل است)، ۱۷. از این به بعد، شیخ (بحار الأنوار: ج ۶۰ ص ۳۵۱، به نقل از: سرّ الأدب).

۱. الفاء والتاء والحرف المعتل أصلان: أحدهما يدلّ على طراوة وجِدّة، والآخر على تبيين حكم (معجم مقاييس اللغة: ج ۴ ص ۴۷۳)، وفي المفردات: الطرى من الشباب (مفردات الفاظ القرآن: ص ۶۲۵).

۲. شبّ: الشين والباء، أصل واحد يدلّ على نماء الشيء و قوّته فى حرارةٍ تعتريه (معجم مقاييس اللغة: ج ۳ ص ۱۷۷).

۳. گزارش ملّی جوانان سال ۱۳۸۱: ص ۴۹۰.

۴. گزارش وضعیت جهانی جوانان ۲۰۰۳: ص ۸۱. این گزارش، توسّط برجسته‌ترین پژوهشگران حوزهٔ

آنچه در گزارش توسعهٔ انسانی برنامه عمران ملل متّحد در تعیین سن جوان آمده، هماهنگ با روایتی از امام صادقعليه السلام در این باره است که می‌فرماید:

إذا زادَ الرَّجُلُ عَلَى الثَّلاثينَ فَهُوَ كَهلٌ وإذا زادَ عَلَى الأَربَعينَ فَهُوَ شَيخٌ.[1]

هنگامی که سنّ مرد از سی سال گذشت، «کَهل (میان‌سال)» است و وقتی که از چهل سال گذشت، «شیخ (پیر)» نامیده می‌شود.

مفهوم این سخن، آن است که دوران جوانی با بلوغ، یعنی پانزده سالگی آغاز می‌شود و تا سی سالگی ادامه دارد.

بر پایهٔ آنچه گذشت، دوران جوانی را به دوران رشد، شکوفایی، شادابی و گرمی زندگی می‌توان تعریف کرد. بنا بر این، تعریف دوران جوانی ممکن است در اعصار مختلف تاریخ، متفاوت باشد، چنان که شاعر عرب، در عصری که نیرو و شادابی جوانان طولانی بوده، سروده است:

إذا عَاشَ الفَتىٰ مِئَتَينِ عاماً ... فَقَد ذَهَبَ البَشاشَةُ وَ الفَتاءُ.[2]

وقتی جوان، دویست سال عمر کند / خوش‌رویی و شادابی از بین می‌رود.

بنا بر تعریف‌یاد شده، می‌توان گفت جوانی در افراد مختلف نیز متفاوت است و بدین سان، اختلاف واژه‌شناسان در تعیین محدودهٔ دوران جوانی نیز قابل

↔ جوانان جهان، بر اساس درخواست سازمان ملل متّحد تهیه شده و توسّط دفتر بین الملل سازمان ملّی جوانان، به فارسی ترجمه شده است.

در دومین بخش از گزارش یاد شده، معانی دیگری از جوانی آمده است؛ مانند: «فاصلهٔ بین نوجوانی و بلوغ جسمی» در زبان انگلیسی یا «دورهٔ گذار از کودکی به بزرگ‌سالی» و در جمع‌بندی نهایی آمده: «جوانی، دورهٔ گذار از نوجوانی به بزرگ‌سالی، از وابستگی به استقلال، و از وضعیت فرد دریافت‌کنندهٔ خدمات جامعه به کسی است که در حیات فرهنگی، سیاسی و اقتصاد ملّی مشارکت می‌کند»؛ لیکن هیچ یک از این تعاریف، دوران جوانی را به طور دقیق، مشخّص نمی‌کند.

۱. بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۲۵۳.

۲. معجم مقاییس اللغة: ج ۴ ص ۴۷۴، ذیل مادّة «فَتَىَ».

توجیه است.[۱]

مراحل زندگی از نگاه قرآن

قرآن کریم، مراحل زندگی انسان را از نظر توانمندی به سه دوره، تقسیم کرده است:

﴿اَللّٰهُ اَلَّذِي خَلَقَكُم مِن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْقَدِيرُ.[۲]

خدا، همان کسی است که شما را آفرید، در حالی‌که ناتوان بودید. آن‌گاه، پس از ناتوانی قوت بخشید و سپس، بعد از توانمندی، ناتوانی [و پیری] قرار داد. او هر چه بخواهد، می‌آفریند، و هم اوست دانای توانا﴾.

دوران‌های سه‌گانهٔ زندگی، در آیه‌ای دیگر، چنین آمده است:

﴿ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً.[۳]

سپس شما را به صورت نوزادی [از شکم مادر] بیرون می‌فرستد، تا به کمال نیرومندی خود برسید، سپس تا پیر شوید﴾.

دوران جوانی، همان دوران قوّت و کمال نیرومندی است و تا هر زمان که توانمندی انسان تداوم داشته باشد، جوان خواهد بود.

نکتهٔ ظریفی که در این‌جا قابل تأمّل است، این که اسلام، در رهنمودهای حکیمانهٔ خود، رمز تداوم جوانیِ جان و اندیشه را در چهارده قرن پیش به جامعهٔ بشر، عرضه کرده است.

رمز تداوم جوانیِ جان

یکی از برجسته‌ترین آثار جوانی، شادابی و نشاط است. از نظر اسلام، باورهای صحیح و کردارهای نیک، رمز تداوم نشاط و شادابی جوانی است. از این رو، امام

---

۱. ر.ک: لغت‌نامهٔ دهخدا، واژه‌های «شاب» و «کهل».

۲. روم، آیهٔ ۵۴.

۳. غافر، آیهٔ ۶۷.

علی‌ﷺ در تبیین اوصاف شخص باایمان می‌فرماید:

تَراهُ بَعيداً كَسَلُهُ دائِماً نَشاطُهُ. [۱]

او (مؤمن) را چنان می‌بینی که کسالت از وی دور، و نشاط او همیشگی است.

روزی امام صادق‌ﷺ از شخصی به نام سلیمان‌بن جعفر پرسید که «فَتیٰ» نزد شما کیست؟».

گفت: ما به جوان، «فَتیٰ» می‌گوییم.

امام‌ﷺ فرمود:

أما عَلِمتَ أنَّ أصحابَ الكَهفِ كانوا كُلُّهُم كُهولاً فَسَمّاهُمُ اللهُ فِتيَةً بِإيمانِهِم؟! يا سُلَيمانُ! مَن آمَنَ بِاللهِ وَاتَّقىٰ فَهُوَ الفَتىٰ. [۲]

مگر نمی‌دانی که اصحاب کهف، همگی میان‌سال بودند، امّا خداوند به سبب ایمانشان، آنان را «فتیة (جوانان)» نامید؟ ای سلیمان! هر که به خدا ایمان آورد و تقوا پیشه کند، جوان [واقعی] است».

انسان‌های شایسته، در دوران پیری، به رغم ناتوانی قوای جسمانی، به قوّت اندیشه و شادابی جان آنها افزوده می‌شود و همان‌گونه که در کلام علی‌ﷺ آمده است:

إذا شابَ العاقِلُ شَبَّ عَقلُهُ. [۳]

خردمند، چون پیر شود، عقلش جوان می‌گردد.

نمونهٔ روشن این‌گونه سالخوردگان در عصر حاضر، امام خمینی‌ﷺ است که با اندیشهٔ جوان و جان نیرومند و شاداب خود، نه تنها جوانان ایران، بلکه جوانان مسلمان را در سطح جهان به خود جذب کرد.

رهنمودهای اسلام دربارهٔ جوانان

حکمت‌نامهٔ جوان، رهنمودهای حکیمانهٔ قرآن و احادیث اسلامی دربارهٔ جوانان را در

---

۱. ر.ک: ص ۲۶۷ ح ۴۶۲.

۲. ر.ک: ص ۳۴۷ ح ۵۳۸.

۳. غرر الحکم: ح ۴۱۶۹.

پنج بخش، تقدیم می‌کند:

یک. نقش جوانی در خودسازی و سازندگی

تأمّل در بخش نخست این حکمت‌نامه، نشان می‌دهد که از نگاه قرآن و احادیث اسلامی، جوانی، بهار زندگی و بهترین فرصت برای خودسازی و سازندگی است. این فرصت، به قدری ارزشمند است که در قیامت، حسابرسی جداگانه از ایّام عمر دارد؛[1] اما کمتر جوانی است که تا خزان پیری‌اش فرا نرسد، ارزش بهار جوانی را آن‌گونه که شایسته است، بشناسد.

فصل اوّل این بخش، سه پیام مهم اخلاقی، فرهنگی و سیاسی برای جوانان و مسئولان فرهنگی و سیاسی جوامع اسلامی دارد:

الف - پیام اخلاقی

پیام اخلاقی اولین فصل کتاب برای جوانان این است که: بشتابید! بشتابید که بهار جوانی، بسی تند و زودگذر است. تا دیر نشده، برنامهٔ زندگی هدفمند خود را تنظیم نموده، آن را با انضباط کامل اجرا کنید. تأخیر و امروز و فردا کردن را از خود دور کنید و انضباط کاری را سرلوحهٔ زندگی خود قرار دهید.[2] فردا را جزء عمر خود محسوب نکنید،[3] هر کاری را در وقت خود انجام دهید[4] و به گونه‌ای برای زندگی خود برنامه‌ریزی نمایید که هر روز، یک گام جلوتر باشید.[5]

ب - پیام فرهنگی

فصل دوم از بخش اوّل حکمت‌نامه، پیام به مسئولان فرهنگی جوامع اسلامی

---

۱. ر.ک: ص ۴۹ ح ۲۱.
۲. ر.ک: ص ۴۵ ح ۱۳.
۳. ر.ک: ص ۴۵ ح ۱۲.
۴. ر.ک: ص ۴۵ ح ۸.
۵. ر.ک: ص ۴۹ ح ۱۹.

است که تعلیم و تربیت جوانان را جدّی بگیرند؛ چرا که ذهن جوان، آمادگی بیشتری برای آموختن دارد،[1] و فطرت پاک و روح لطیف او، بهتر سخن حق را می‌پذیرد، چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید:

إنّما قَلبُ الحَدَثِ كَالأرضِ الخالِيَةِ ما اُلقِيَ فيها مِن شَيءٍ قَبِلَتهُ.[2]

همانا، دل جوان، مانند زمین خالی است که هر چه در آن افکنده شود، آن را می‌پذیرد.

پیامبر خدا، با عنایت به این اصل مهم تربیتی، در آغاز بعثت، تلاش خود را برای دعوت جوانان به اسلام، متمرکز کرد و نتیجه گرفت. از این رو، به اصحاب خود نیز توصیه می‌کرد که مواظب جوان‌ها باشند:

اُوصيكُم بِالشُّبّانِ خَيراً فَإنَّهُم أرَقُّ أفئِدَةً إنَّ اللهَ بَعَثَني بَشيراً و نَذيراً فَحالَفَنِي الشُّبّانُ وخالَفَنِي الشُّيوخُ.[3]

شما را نسبت به جوانان به نیکی سفارش می‌کنم؛ چرا که آنان، دل‌های رقیق‌تری دارند. به راستی که خداوند، مرا نویدبخش و بیم‌دهنده برانگیخت. آن هنگام، جوانان با من هم‌پیمان شدند، در حالی که پیران به مخالفت با من برخاستند.

همچنین، امام صادق علیه السلام، برای تبلیغ مکتب اهل‌بیت علیهم السلام به ابوجعفر اَحول، چنین توصیه می‌فرماید:

عَلَيكَ بِالأحداثِ؛ فَإنَّهُم أسرَعُ إلىٰ كُلِّ خَيرٍ.[4]

جوانان را دریاب، که آنان به سوی هر نیکی‌ای پُر شتاب‌ترند.

این پیام، وظیفهٔ همهٔ مسئولان فرهنگی جوامع اسلامی و بخصوص رسانه‌های گروهی و مبلّغان را بسیار سنگین می‌نماید.

---

۱. ر.ک: ص ۵۷ ح ۲۹.
۲. ر.ک: ص ۵۹ ح ۳۵.
۳. ر.ک: ص ۵۳ ح ۲۳.
۴. ر.ک: ص ۵۵ ح ۲۷.

ج - پیام سیاسی

فصل سوم از بخش یکم، حامل پیام سیاسی فوق‌العاده مهمِ جوان‌گرایی برای رهبران امّت اسلامی است.

خداوند متعال، پیامبران خود را از میان جوانان، انتخاب کرده است.[1] خاتم انبیا محمّدﷺ نیز برای جذب قشر جوان به آیین اسلام، اهمیّت ویژه‌ای قائل بود. از این رو، غالب هواداران او در آغاز بعثت، جوانان بودند. نخستین نمایندهٔ فرهنگی ـ سیاسی او، یعنی مُصعَب بن عُمَیر، جوانی نورس بود. نخستین فرماندار او پس از فتح شهر مهم مکّه، جوانی ۲۱ ساله به نام عَتّاب بن اُسَید بود و نیز آخرین کسی که به فرماندهی سپاه اسلام برای جنگ با روم منصوب کرد، جوانی هجده‌ساله بود که اُسامه نام داشت و مهم‌تر آن که ایشان، در سال پایانی عمر شریف خود، از طرف خداوند متعال، مأموریت یافت تا امام علیؑ را که در آن وقت، جوانی تقریباً ۳۲ ساله بود، به عنوان رهبر آیندهٔ جهان اسلام، به امّت معرّفی کند.[2]

جالب این که پیامبر خدا، در پاسخ به اعتراض کسانی که از انتصاب جوانی ۲۱ ساله به فرمانداری مکّه آزرده خاطر شده بودند، ضمن نامهٔ مفصّلی نوشت:

> و لایَحتَجَّ مُحتَجٌّ مِنکُم فی مُخالَفتِهِ بِصِغَرِ سِنِّهِ فَلَیسَ الأَکبَرُ هُوَ الأَفضَلَ بَلِ الأَفضَلُ هُوَ الأَکبَرُ.[3]
>
> ... و کسی به خاطر کمی سنّ او، به مخالفت برنخیزد؛ چراکه هر بزرگ‌تری از نظر سنّی، شایسته‌تر نیست؛ بلکه هر شایسته‌تری، بزرگ‌تر است.

نکتهٔ دیگر این که امام مهدی ـ عجل‌الله تعالی فرجه ـ نیز در هنگام ظهور، شکل و شمایل جوان دارد و در حکومت او جوانان، نقش اصلی را ایفا می‌نمایند.

تأمّل در آیات و روایات این فصل، به روشنی نشان می‌دهد که جوان‌گرایی در

---

۱. ر.ک: ص ۶۱ ح ۳۹ و ۴۰.

۲. ر.ک: دانش‌نامهٔ امیرالمؤمنینؑ: ج ۲ ص ۲۳۷ ـ ۳۵۴.

۳. ر.ک: ص ۶۷ (جوانی بیست و یک ساله، نخستین فرماندار مکّه).

ادیان الهی برپایهٔ حکمت، استوار است و منافع و مصالح جامعه در همهٔ ابعاد مدیریتی اقتضا می‌کند که در نظام دینی، جوانانِ شایسته، بیشترین نقش را ایفا کنند.

دو. مقدّمات شکوفایی جوان

بخش دوم حکمت‌نامه، با استناد به قرآن و سخنان نورانی اهل‌بیت علیهم السلام توضیح می‌دهد که فرصت جوانی برای هر جوانی، بهار شکوفایی استعدادهای انسانی نیست؛ بلکه بهره‌گیری از این فرصت، نیاز به مقدّماتی دارد که باید توسّط جوانان، فراهم گردد. کوتاهی در به دست آوردن این مقدّمات، در واقع، به معنای هدر دادن فرصت گران‌بهای جوانی است. این مقدّمات، عبارت‌اند از:

الف ـ معرفت

نخستین مقدّمهٔ حرکت در مسیر شکوفایی و تکامل، معرفت است. به گفتهٔ امام علی علیه السلام:

ما مِن حَرَكَةٍ إلّا وأنتَ مُحتاجٌ فيها إلىٰ مَعرِفَةٍ.[1]

هیچ حرکتی نیست، مگر این‌که در آن به آگاهی نیازمندی.

در فصل اوّل از بخش دوم حکمت‌نامه، با الهام از قرآن و احادیث اسلامی، به انواع معارفی که جوانان برای بهره‌گیری از استعدادهای خود به آنها نیاز دارند، اشاره شده است؛ امّا جوانان عزیز باید توجّه داشته باشند که مهم‌ترین معرفتی که آنان را در مسیر کمال انسانی و بهره‌گیری از بهار جوانی یاری می‌دهد، خودشناسی است.

این معرفت، جوانان را از خطر بیماری احساس بی‌هویتی ـ که در عصر حاضر، نسل جوان را در سطح جهان جدّاً تهدید می‌کند ـ، رهایی می‌بخشد.

---

۱. ر.ک: ص ۷۵ ح ۴۹.

زیانبارترین جهل، آن است که جوان، خود را نشناسد و احساس بی‌هویّتی کند.[۱] این نادانی، زمینه را برای انواع انحرافات و فسادها فراهم می‌سازد. در مقابل، خودشناسی، سودمندترین و سازنده‌ترین معرفتی است که انسان را به قلّهٔ تکامل می‌رساند.

بنا بر این، نخستین گام در جهت شکوفایی جوان، این است که بر اساس آموزه‌های دینی باور کند که بی‌نهایتْ استعداد در وجود او نهفته است و می‌تواند تا بی‌نهایت، رشد کند تا آن‌جا که نماینده آفریدگار هستی گردد، چنان‌که در حدیث قدسی آمده است:

عَبدی! أطِعنی أجعَلكَ مَثَلی.[۲]

بنده‌ام! مرا اطاعت کن تا تو را مَثَل (نمایندهٔ) خود گردانم.

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
طَیَران مرغ دیدی تو ز پایبند شهوت
به در آی تا ببینی طَیَران آدمیت.

پیوند علم و دین

در کنار خودشناسی، آشنایی با قرآن و دین‌شناسی برای جوانان از اهمّیت ویژه‌ای برخوردار است. جوانان باید بدانند که بر اساس آموزه‌های قرآنی،[۳] ایمان و باورهای دینی، نه تنها با علم در تضاد نیست، بلکه همراه علم است و بی‌ایمانی، نشانهٔ جهل؛ امّا دنیای متجدّد، به تدریج، تباه شده است و منافع سیاسی و اقتصادی سوداگران بین‌المللی ایجاب می‌کند که همهٔ آنچه مقدّس و طبعاً دینی است و

---

۱. ر.ک: ص ۷۷ ح ۵۵.

۲. الجواهر السنيّة: ص ۳۶۱.

۳. ر.ک: آل عمران: آیهٔ ۱۸، سبأ: آیهٔ ۶، حج: آیهٔ ۵۴.

بخصوص اسلام ـ که از قدرت فرهنگی و سیاسی بالایی برخوردار است ـ، از بین برود.

میدان پرسش دادن به جوانان

برای این که جوانان با مسائل مختلف دینی در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی، هر چه بیشتر آشنا شوند، علاوه بر ترغیب جوانان به پرسش، باید به آنان آزادی بحث داد و بدین ترتیب، اعتماد آنان را جلب کرد تا از گفتن آنچه در دل دارند، بیم نداشته باشند. سیرهٔ پیشوایان اسلام در این باره، بسیار آموزنده است. آنان، ضمن تشویق کردن مردم به سؤال،[1] در پاسخ به پرسش‌های آنان به گونه‌ای برخورد می‌کردند که مردم، انواع پرسش‌های اعتقادی، سیاسی و اخلاقی خود را به آسانی مطرح می‌کردند و پاسخ می‌شنیدند. راستی در عصر ما کدام جوان جرئت می‌کند که مشکلات جنسی خود را با یک رهبر مذهبی مطرح کند و از او رهنمود بگیرد؟!

امّا در سیرهٔ پیامبر خدا، با شگفتی می‌خوانیم که جوانی خدمت ایشان می‌رسد و در حضور دیگران از او اجازه می‌خواهد تا زنا کند! نکتهٔ جالب توجّه، این که وقتی مردم، او را به خاطر این پرسش جاهلانه نکوهش می‌کنند، پیامبر خدا، مانع می‌شود و شخصاً با مهربانی از جوان می‌خواهد که نزدیک او بیاید.

وقتی جوان کنار پیامبر ﷺ می‌آید، ایشان با چهره‌ای بشّاش به او می‌گوید: «آیا دوست داری کسی چنین کاری را با مادرت انجام دهد؟!».

آن جوان می‌گوید: نه والله ـ خدا مرا فدای تو کند ـ!

پیامبر ﷺ می‌گوید: «آیا دوست داری کسی با دختر خودت، چنین کند؟!».

جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس چنین عملی را برای دخترش نمی‌پسندد ـ فدایت شوم ـ!

---

۱. ر.ک: ص ۸۵ ح ۷۸.

پیامبر ﷺ می‌پرسد: «دوست داری کسی با خواهر تو زنا کند؟!».
جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس مایل نیست ـ فدایت شوم ـ!
پیامبر ﷺ می‌گوید: «دوست داری کسی با عمّه‌ات زنا کند؟!».
جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس دوست ندارد ـ فدایت شوم ـ!
پیامبر ﷺ می‌گوید: «دوست داری کسی با خاله‌ات زنا کند؟!».
جوان می‌گوید: نه والله، هیچ کس مایل نیست ـ فدایت شوم ـ!

در این‌جا بود که پیامبر خدا، دست مبارک خود را بر آن جوان نهاد و از خداوند متعال برای او آمرزش خواست و پاک‌دامنی او را از خدا مسئلت نمود. با این برخورد عاطفی و آموزندهٔ پیامبر خدا، جوان، اصلاح شد و آن وسوسه از دل و ذهن او پاک شد.[1]

ب ـ خودباوری

دومین مقدّمهٔ شکوفایی جوانی، خودباوری به معنای اعتماد به نفس و تکیه بر استعدادهایی است که خداوند متعال در وجود انسان برای حرکت به سوی قلّهٔ تکامل، قرار داده است.

تصمیم و تلاش برای خودسازی و سازندگی، بلندهمّتی، عزّت و استغنای نفس، استقامت در راه هدف و توکّل بر خداوند متعال در زندگی، همگی از آثار و لوازم خودباوری و اعتماد به نفس است.

جوانی که به نیروهای خدادادی خود اعتماد ندارد، در کارها احساس ناتوانی می‌کند، همّتش کوتاه است، نمی‌تواند تصمیم بگیرد، صبر و استقامت ندارد، و هیچ هدف مهمّی را در زندگی نمی‌تواند تعقیب کند.

فصل دوم از بخش دوم حکمت‌نامه، جوانان مسلمان را به خودباوری و اعتماد به استعدادهای درونی خود و تلاش برای شکوفا ساختن آنها، دعوت می‌نماید.

---

۱. ر.ک: ص ۸۷ ح ۸۲.

ج - پیوند با خدا

معرفت و خودباوری، در واقع، مقدّمهٔ پیوند جوان با مبدأ همهٔ زیبایی‌ها و کمالات، یعنی آفریدگار جهان است و این پیوند است که سعادت همیشگی او را تأمین می‌نماید، چنان‌که خداوند متعال، خود می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ ثَوَابُ ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةِ.[1]

هر کس پاداش دنیا می‌خواهد، پاداش دنیا و آخرت، نزد خداست﴾.

نکتهٔ مهم این است که همه می‌توانند این پیوند را با خداوند متعال برقرار کنند؛ امّا جوانان بهتر از دیگران می‌توانند به او نزدیک شوند.

امام خمینی رحمه الله، در وصیت‌نامهٔ اخلاقی خود، خطاب به فرزند عزیز و بزرگوارش، در این باره می‌فرماید:

> عزیزم! از جوانی به اندازه‌ای که باقی است، استفاده کن که در پیری همه چیز از دست می‌رود، حتی توجه به آخرت و خدای تعالی. از مکاید بزرگ شیطان و نفس امّاره آن است که جوانان را وعدهٔ صلاح و اصلاح در زمان پیری می‌دهد تا جوانی با غفلت از دست برود، و به پیران، وعدهٔ طول عمر می‌دهد و تا لحظه آخر با وعده‌های پوچ، انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او باز می‌دارد تا مرگ برسد، و در آن حال، ایمان را اگر تا آن وقت نگرفته باشد، می‌گیرد. پس در جوانی که قدرت بیشتری داری به مجاهدت برخیز و از غیر دوست - جلّ و عَلا - بگریز، و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکم‌تر کن؛ و اگر خدای نخواسته نداری، تحصیل کن و در تقویتش همت گمار، که هیچ موجودی جز او - جلّ و عَلا - سزاوار پیوند نیست. و پیوند با اولیای او، اگر برای پیوند به او نباشد، حیلهٔ شیطانی است که از هر طریق، سدّ راه حق کند.[2]

گفتنی است که آنچه دربارهٔ ارزش عبادات در دوران جوانی، و مباهات خداوند

---

۱. نساء: آیهٔ ۱۳۴.

۲. صحیفهٔ امام: ج ۲۰ ص ۱۵۶.

متعال به عبادات جوان و آثار و برکات عبادات جوان در فصل سوم از بخش دوم حکمت‌نامه خواهد آمد، در واقع، اشاره به نقش مؤثّر جوانی در پیوند زدنِ بیشتر و نزدیک‌تر انسان با کمال مطلق است.

د ـ همنشین شایسته

دوست و همنشین جوان، نقش اساسی در رشد و شکوفایی و یا انحطاط و تیره‌روزی او دارد. همنشین تا آن‌جا در زندگی انسان مؤثّر است که پیامبر خدا می‌فرماید:

اَلمَرءُ عَلىٰ دينِ خَليلِهِ ، فَليَنظُر أَحَدُكُم مَن يُخالِلُ .[1]

آدمی بر آیین دوست صمیمی خویش است. پس هر یک از شما بنگرد با چه کسی دوستی صمیمانه دارد.

چه بسا جوانانی که در اثر همنشینی سعادتمند شده‌اند، و چه بسا جوانانی که همنشین، آنان را بدبخت کرده است.

فصل چهارم از بخش دوم حکمت‌نامه، رهنمودهای بسیار ارزنده‌ای در تبیین نقش همنشین در زندگی، ضرورت تحقیق قبل از انتخاب دوست، نشانه‌های همنشین خوب و شایسته، و حقوق همنشین، به جوانان عزیز ارائه می‌نماید.

هـ ـ تقویت بدن و لذایذ مشروع

نکتهٔ بسیار مهم دیگر در شناخت عوامل شکوفایی جوان، این است که نیرومندی و شادابی جسم نیز در کنار تقویت فکر و جان او مورد عنایت اسلام است؛ زیرا توانمندی و نشاط جسم، شرط اوّلیهٔ خودسازی و سازندگی و رسیدن انسان به قلّهٔ کمال است. از این رو، وقتی از امام صادق‌ؑ سؤال می‌کنند که در آیهٔ: ﴿خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَـٰكُم بِقُوَّةٍ ؛ آنچه را به شما داده‌ایم، به نیرومندی بگیرید﴾،[2] آیا مقصود،

---

۱. ر.ک: ص ۱۰۷ ح ۱۳۴.

۲. بقره: آیهٔ ۶۳.

نیرومندی جسم است و یا نیرومندی جان، امام علیه السلام در پاسخ می‌فرماید: «مقصود، نیرومندی جسم و جان، هر دو است».[1]

همچنین در مورد گزینش طالوت برای فرماندهیِ نظامی جمعی از بنی‌اسرائیل، در قرآن کریم آمده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ.[2]

خداوند، او را بر شما برگزیده و بر دانش و [توانمندی] جسم او افزوده است﴾.

بررسی تاریخ انبیا و اوصیای آنان، نشان می‌دهد که همهٔ آنان از توانمندی جسم و روح در کنار هم، برخوردار بوده‌اند.

بر این پایه، امام علی علیه السلام، در پایان دعایی که بهترین درس خودسازی است، بر نیرومندی «جوارح (اندام‌ها)» در کنار نیرومندی «جوانح (قُوای روحی)»[3] تأکید فرموده است:

یارَبِّ، یارَبِّ ! قَوِّ عَلیٰ خِدمَتِكَ جَوارحي وَاشدُد عَلَى العَزيمَةِ جَوانِحي.[4]

پروردگارا، پروردگارا، پروردگارا! اندام مرا بر خدمت‌گزاری‌ات توانمند ساز و درونم را در تصمیم‌گیری قوی دار.

و بر این اساس، روایات اسلامی، به عنوان رهنمودهای حکیمانه‌ای که ضمن توصیه‌های شماری از انبیای گذشته نیز آمده، تأکید می‌کنند که انسان عاقل، در کنار برنامه‌ریزی برای تحصیل علم، کار و ارتباط با خداوند متعال، باید برای برخورداری از لذایذ و کامیابی‌های مشروع زندگی نیز برنامه داشته باشد و توضیح داده شده که این برنامه، در واقع، زمینه‌ساز انجام دادن سایر برنامه‌های مهم زندگی است و این، بدان معناست که رسیدن به قلّهٔ کمال، بدون برخورداری‌های انسان از

---

۱. ر.ک: ص ۱۱۹ ح ۱۶۳.

۲. بقره: آیهٔ ۲۴۷.

۳. جوانح، جمع جانحه به معنای قسمت زیر استخوان سینه است و در این‌جا کنایه از قلب است؛ زیرا تصمیم‌گیری مربوط به قلب و روح است، نه اعضا و جوارح (الصحاح: ج ۱ ص ۴۶۰).

۴. ر.ک: ص ۱۲۱ ح ۱۶۸.

لذّت‌های حلال، میسّر نیست.

در زمینهٔ عوامل تقویت و سلامت و شادابی جسم، روایات اسلامی، رهنمودهای فراوانی دارند[۱] که در فصل پنجم از بخش دوم حکمت‌نامه، به شماری از آنها (مانند: سفرهای تفریحی، پیاده‌روی، شنا، نگاه کردن به سبزه‌زارها، کُشتی، اسب‌سواری، مسابقهٔ سوارکاری و تیراندازی) اشاره شده است.

نکتهٔ مهم‌تر این که براساس رهنمودهای اهل‌بیت علیهم‌السلام، انواع ورزش‌ها، بازی‌ها و کارهای مشروعی که موجب تقویت جسم انسان است، عبادت محسوب می‌شود و اگر با قصد قربت‌انجام گردد، تکامل معنوی و پاداش‌اخروی را نیز به همراه خواهد داشت.

با این حساب، توأم کردن فعّالیت‌های ورزشی با فعّالیت‌های هنری و فرهنگی ـ که در شماری از کشورهای پیشرفته در عصر کنونی مطرح می‌شود ـ، به بهترین وجه در رهنمودهای پیشوایان اسلام، وجود داشته است.

و ـ ارزش‌های اخلاقی و عملی

معرفت، خودباوری، پیوند با خدا، همنشین خوب و در نهایت، آنچه موجب تقویت جسم و فکر و جان می‌گردد، مقدّمهٔ پذیرش و رعایت ارزش‌های اخلاقی و عملی در زندگی‌اند. تحقّق این ارزش‌هاست که رفاه و خوشبختی و تکامل انسان را برای همیشه، تأمین خواهد کرد.

بنا بر این آنچه در تبیین ارزش‌های اخلاقی و عملی در فصل ششم از بخش دوم ملاحظه می‌شود، برجسته‌ترین ارزش‌هایی است که برای شکوفایی جوانان، ضروری است.

سه. آسیب‌شناسیِ جوان

در بخش سوم حکمت‌نامه، خطرناک‌ترین آفاتی که جوانان را بویژه در عصر کنونی تهدید می‌کند و مانع جدّی در راه شکوفایی استعدادهای آنهاست، مطرح می‌گردد.

---

۱. ر.ک: دانش‌نامهٔ احادیث پزشکی: ج ۱ ص ۸۹ (توصیه‌های پزشکی).

این آفات، عبارت‌اند از:

الف ـ همنشین ناشایسته

مصاحب ناشایسته و ناجنس، به دلیل آن که زمینه‌ساز انواع فسادها و آلودگی‌های اخلاقی و عملی است، از همهٔ آفات جوانی خطرناک‌تر است. به گفتهٔ پیامبر خدا:

مَثَلُ جَليسِ السّوءِ مَثَلُ القَينِ، إن لَم يُحَرِّق ثَوبَكَ أصابَكَ مِن ريحِهِ.[۱]

همنشین بد، مانند [کارگاه] آهنگری است که اگر لباست را نسوزاند، بوی بدش آزارت می‌دهد.

خطر همنشین بد تا آن‌جاست که ستمگر در دوزخ، دو دست حسرت با دندان می‌گزد و می‌گوید:

﴿يَـٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا.[۲]

وای بر من! کاش فلان شخص را به دوستی صمیمانه برنگزیده بودم﴾.

از این رو، در آسیب‌شناسی جوانان، مسئلهٔ همنشین، بیشترین اهمیّت را دارد و بدون این آفت‌زدایی، پیشگیری از هیچ آفتی امکان‌پذیر نیست و به گفتهٔ حافظ شیرازی:

نخست موعظهٔ پیر صحبت، این حرف است
که از مصاحب ناجنس، احتراز کنید.

در فصل سوم از بخش سوم حکمت‌نامه، خطر همنشین بد، علامات آن، و ویژگی‌های خطرناک‌ترین دوستان از نگاه قرآن و احادیث اسلامی ارائه می‌گردد.

ب ـ بیکاری

دومین زمینه‌ساز فساد و کارهای نابخردانه، بیکاری است.[۳] اعتیاد و خودفروشی

---

۱. ر.ک: ص ۲۱۱ ح ۳۵۷.
۲. فرقان: آیهٔ ۲۸.
۳. ر.ک: ص ۲۰۳ (نکوهش بیکاری).

و خطرناک‌تر از آن، دین‌فروشی را می‌توان از جمله آثار بیکاری شمرد.[1] از این رو، لقمان حکیم می‌گفت:

إن كانَ الشُّغُلُ مَجهَدَةٌ فَالفَراغُ مَفسَدَةٌ.[2]

اگر کار، طاقت فرساست، بیکاری، مفسده‌آفرین است.

بدین جهت، بیکاری، مبغوض خداوند متعال است و شخص سالمِ بیکار نزد خداوند، منفور است و بر این اساس، در نظام اسلامی، بلکه در هر نظامی، مهم‌ترین اقدام برای پیشگیری از مفاسد جوانان و هدر رفتن نیروها و استعدادهای آنان، ایجاد اشتغال است.[3]

علاوه بر این، باید جوانان را تشویق کرد که به شیوه‌ای درست و مؤثّر، از اوقات فراغت خود بهره ببرند و بدین کار، عادت کنند. اوقات فراغت، باید وسیلۀ تقویت نیروهای خلّاقه و قوّۀ ابتکار جوانان باشد. بی‌تردید، عادت به استفادۀ مؤثّر و مفید از این اوقات، سرمایۀ گران‌بهایی را برای آیندۀ زندگی جوانان، فراهم خواهد آورد.

ج ـ اعتیاد

اعتیاد، یکی از بزرگ‌ترین خطرهایی است که امروزه، جوانان را در سطح جهان، تهدید می‌کند.[4] پدیدۀ خطرناک موادّ مخدّر در جهان امروز از پیچیدگی‌هایی برخوردار است که سازمان ملل، تجارت آن را از جرایم سازمان یافته تلقّی می‌کند. حجم گستردۀ تجارت و گردش مالی مرتبط با قاچاق موادّ مخدّر در سطح جهان (یکهزار و پانصد میلیارد دلار در سال) و نقش مافیای منطقه‌ای و جهانی با پشتوانۀ سازمان‌های اطّلاعاتی کشورها، دلیل روشن سازمان یافته بودن این پدیدۀ شوم

---

۱. ر.ک: ص ۲۰۵ (خطر بیکاری).

۲. ر.ک: ص ۲۰۷ ح ۳۵۱.

۳. با برآورد مرکز آمار ایران در نشریۀ آمارگیری (۲۴ فروردین ۱۳۸۳)، میزان بیکاری در جمعیت فعّال ده ساله به بالا، در آبان ماه ۱۳۸۲، ۱۱/۸ درصد بوده است.

۴. ر.ک: گزارش وضعیت جهانی جوانان ۲۰۰۳: ۱۸۶ ـ ۲۰۳ (فصل ششم: جوانان و موادّ مخدّر).

است که در عصر حاضر، بیش از یک میلیارد جوان پانزده تا ۲۵ ساله را تهدید می‌کند.[۱] در فصل دوم از «موانع شکوفایی جوان»، در شماری از روایات به خطر موادّ مخدّر، اشاره شده است.[۲]

بدیهی است که در این‌جا فرصت بررسی همهٔ عوامل این آفت خطرناک و راه‌های پیشگیری و علاج آن نیست. لذا تنها به دو عامل اصلی آن، یعنی همنشین معتاد، و آشوب‌ها و اضطراب‌های روانی، اشاره می‌کنیم.

جوانان عزیز برای این که در دام اعتیاد نیفتند، باید در انتخاب دوست و همنشین، دقّت کنند؛[۳] امّا تأمین آرامش روانی جوان، دو راه دارد: یکی تحکیم پیوندهای دینی؛ چرا که هرچه انسان با خدای مهربان نزدیک‌تر شود، احساس آرامش بیشتری می‌کند:

﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ.[۴]

آگاه باشید که با یاد خدا، دل‌ها آرامش می‌یابند﴾.

و دیگری تحکیم پیوند خانوادگی است:

در هر خانواده، استوارترین سد در برابر استعمال موادّ مخدّر، شخصیت مطلوب و متعادل فرزند و پیوندهای قوی خانوادگی است. زن و شوهری که به زندگی زناشویی خود با تمام وجود علاقه دارند، به فرزندانشان از زمان طفولیت، محبّت می‌ورزند، با آنها در جوانی دوست می‌شوند، از آنها انتظار کمک دارند، به آنان احترام می‌گذارند و از انان احترام می‌خواهند، بهتر از هر عامل و قدرت دیگر، مانع از آن می‌شوند که نوجوانشان در دام اعتیاد، گرفتار گردد.

---

۱. در عصر حاضر، حدود ۲۱۵ میلیون نفر معتاد در جهان وجود دارد. تعداد معتادان کشور ما بر اساس گزارش ستاد مبارزه با مواد مخدّر (در پایان سال ۱۳۸۲)، متأسّفانه حدود دو میلیون نفر است که از این تعداد، حدود هشتصا هزار نفر، تفنّنی موادّ مخدّر مصرف می‌کنند.

۲. ر.ک: ص ۲۰۹ (اعتیاد).

۳. ر.ک: ص ۱۰۹ ح ۱۴۰.

۴. رعد: آیهٔ ۲۸.

هر گاه فرزند نوجوان به مادّهٔ مخدّری روی آورد، پیش از آن که وی را طرد کنید و به او سرکوفت بزنید، باید بدانید که بحران روانی، ناهنجاری در شخصیت، سستی در روابطش با اطرافیان، و عدم سازگاری اجتماعی او، وی را بدین راه تیره کشانده است. به جای آن‌که دستش را بگیرید و از مهلکه نجاتش دهید، وی را با زخمِ زبان و بدخویی در این مهلکه پرتاب نکنید.[۱]

گفتنی است که عوامل تحکیم خانواده و آثار آن از نگاه قرآن و روایات اسلامی را در حکمت‌نامهٔ خانواده، ارائه خواهیم کرد، إن شاء الله!

د ـ مستیِ جوانی

یکی از نکات مهم تربیتی که در روایات اسلامی در زمینهٔ آسیب‌شناسی جوانان بر آن تکیه شده، آفت مستیِ جوانی است،[۲] با این توضیح که تنها نوشابه‌های الکلی موجب مستی و زوال عقل نیستند؛ بلکه هر نوع احساس قدرتی برای انسانی که خودسازی نکرده، مستی می‌آورد. توانمندی سیاسی، اقتصادی و حتّی علمی، همانند شراب، قدرتمند و دانشمند را مست می‌نماید.

توانمندی و نشاط جوانی نیز از این اصل کلّی، مستثنی نیست. این توانمندی، گاه جوان را چنان سرمست می‌کند که او را تا سر حدّ جنون پیش می‌برد، چنان که پیامبر خدا می‌فرماید:

الشَّبابُ شُعبَةٌ مِنَ الجُنونِ.[۳]

جوانی، شاخه‌ای از دیوانگی است.

«جنون»، از ریشهٔ «جَن» به معنای پوشیدگی است. مستیِ جوانی، قدرت تفکّر و دوراندیشی را از جوان سلب می‌کند و او را به کارهای ناصواب، وادار می‌سازد.

بر این اساس، علاوه بر این که جوانان باید خود به این نکتهٔ مهم توجّه داشته

---

۱. پرورش فرزند در عصر دشوار ما: ص ۲۴۰ ـ ۲۴۱.

۲. ر.ک: ص ۲۱۹ (مستی جوانی).

۳. ر.ک: ص ۲۱۹ ح ۳۷۹.

باشند، رهبران فرهنگی و سیاسی جامعه نیز باید با برنامه‌ریزی مناسب، نیرو و نشاط آنان را در مسیر صحیح، هدایت نمایند.

هـ ـ جاذبه‌های جنسی

یکی دیگر از آسیب‌هایی که از نظر روایات اسلامی شکوفایی جوانان را تهدید می‌کند، جاذبه‌های جنسی است. دورهٔ جوانی با بلوغ و ترشّح هورمون‌های جنسی آغاز می‌شود. جاذبهٔ جنسی که معلول ترشّح این هورمون‌هاست، اگر در مسیر صحیح هدایت نشود، چه بسا به دوستی‌های نامشروع، عشق‌های نکوهیده و در نهایت، خودکشی، قتل و متلاشی شدن خانواده‌ها می‌انجامد.

رهنمودهای حکیمانهٔ اسلام برای مصون ماندن جوانان از آسیب جاذبه‌های جنسی عبارت است از:

۱. رعایت پوشش اسلامی؛[۱]

۲. تحریم مناظر شهوت‌انگیز؛[۲]

۳. تحریم خلوت با نامحرم؛[۳]

۴. عفّت چشم؛[۴]

۵. تأمّل در عاقبت شوم هوسرانی؛[۵]

۶. تأمّل در حُسن عاقبت خویشتنداری؛[۶]

۷. تسهیل امر ازدواج و اقدام به آن در اوّلین فرصت ممکن.[۷]

---

۱. ر.ک: ص ۱۸۳ (پوشش).
۲. ر.ک: ص ۲۲۱ (لانهٔ شیطان).
۳. ر.ک: ص ۲۲۷ (خطر خلوت کردن با نامحرم).
۴. ر.ک: ص ۱۸۱ (پاکی نگاه).
۵. ر.ک: ۲۲۷ (فرجام پیروی از هوس‌ها).
۶. ر.ک: ص ۲۲۹ (پاداش پاک‌دامنی در مسائل جنسی).
۷. ر.ک: ص ۱۸۵ (ازدواج).

و ـ آسیب‌های فرهنگی و سیاسی

خطر دیگری که جوانان مسلمان را تهدید می‌کند و قرآن و حدیث نسبت به آن هشدار داده‌اند، آفات فرهنگی و سیاسی است.

در قرن یکم هجری، مکتب «غالیان»، یعنی کسانی که مدّعی ربوبیت پیشوایان دین بودند و همچنین مکتب «مُرجِئه»، یعنی کسانی که ایمانِ تنها را برای نجات انسان، کافی می‌دانستند و عملاً اباحیگری را ترویج می‌کردند،[1] برای جوانان جاذبه داشت که احادیث اسلامی نسبت به آن هشدار داده‌اند؛[2] امّا در عصر ما جریان‌های فرهنگی و سیاسی فراوانی با جاذبه‌های گوناگون، توسط شیّادانِ سیاسی و اقتصادی، برای فریب دادن جوانان، ساخته و پرداخته شده است که از یک سو، جوانان باید بسیار هشیار باشند که در دام آنها نیفتند و از سوی دیگر، رهبران فرهنگی و سیاسی جامعهٔ اسلامی باید برای ارتقای سطح فرهنگی و تقویت شعور سیاسی جوانان، برنامه‌ریزی جدّی کنند.

آیات و احادیثی که در فصل هفتم از بخش سومِ حکمت‌نامه دربارهٔ آسیب‌های فرهنگی و سیاسی آمده‌اند، جهت پیشگیری از این آسیب‌ها، چهار پیام مهم برای جوانان دارند:

۱. هشدار در مورد آسیب‌های فرهنگی و سیاسی؛
۲. ضرورتِ تقویت آگاهی‌های فرهنگی و سیاسی؛
۳. اجتناب از شخصیت‌گرایی و پیروی کورکورانهٔ فرهنگی و سیاسی؛
۴. مخالفت با رهبران فرهنگی و سیاسی ناشایسته.

ز ـ آسیب‌های اخلاقی و عملی

همنشین بد، بیکاری، اعتیاد، سرمستی، جاذبه‌های جنسی و آسیب‌های فرهنگی

---

۱. مکتب مرجئه، پیش از آن‌که یک مکتب فرهنگی باشد، یک جریان سیاسی برای هدم اسلام بود و بدین جهت، اُمَویان، از آن جانبداری می‌کردند، بلکه در واقع، خود، بنیانگذار آن بودند.

۲. ر.ک: ص ۸۳ ح ۷۲ و ص ۲۴۱ ح ۴۱۲.

و سیاسی، همگی زمینه‌ساز اخلاق نکوهیده و اعمال ناشایسته‌ای هستند که اندیشه و ذهن و جانِ جوان را آلوده می‌کنند و استعدادهای او را تباه می‌سازند.

خطرناک‌ترین ضدّ ارزش‌هایی که سدّ راه شکوفایی جوانان می‌شوند، عبارت‌اند از: عُقوق والدین، بدخُلقی، بدزبانی، غرور، خودبینی، تکبّر، حرص، حسد، کینه، عصبانیت، لجبازی، تنبلی و افراطی‌گری، که متن رهنمودهای مربوط به این آفت‌ها در فصل هشتم از بخش سوم حکمت‌نامه خواهد آمد.

چهار. حقوق جوان

آنچه در بخش دوم و سوم حکمت‌نامه، دربارهٔ عوامل و موانع شکوفایی جوان آمده، در واقع، وظایف و مسئولیت‌های جوانان برای بهره‌گیری لازم از بهار جوانی است؛ امّا باید توجّه داشت که جوان، به تنهایی و جدا از خانواده و جامعه، قادر به انجام دادن این وظایف نیست. او در صورتی می‌تواند از عهدهٔ این مسئولیت‌ها برآید که زمینهٔ لازم برای پرورش جسم و جان او در خانواده و در جامعه، فراهم باشد. در بخش چهارم از حکمت‌نامه، در دو فصل به مسئولیت‌های خانواده و جامعه در برابر جوان با عنوان «حقوق جوان» اشاره می‌شود:

الف ـ حقوق خانوادگی

از نگاه احادیث اسلامی، به همان میزان که پدر و مادر بر جوان حق دارند، جوان نیز بر پدر و مادر خود، حق دارد و تجاوز به حقوق او مذموم و محکوم است، چنان‌که پیامبر خدا می‌فرماید:

يَلزَمُ الوالِدَينِ مِنَ العُقوقِ لِوَلَدِهِما مايَلزَمُ الوَلَدَ لَهُما مِن عُقوقِهِما.[۱]

بر عهدهٔ پدر و مادر نسبت به فرزند، حقوقی است، مانند حقوقی که نسبت به پدر و مادر بر عهدهٔ فرزند است.

---

۱. ر.ک: ص ۲۷۵ ح ۴۸۰.

ساده‌ترین حقّ جوان بر خانواده، احترام گذاشتن به شخصیت اوست. به تعبیر پیامبر خدا، فرزند در هفت‌سال سوم زندگی (یعنی از پانزده سالگی تا ۲۱ سالگی) وزیر خانواده است،[1] و این بدان معناست که استقلال شخصیت کودک، از این دوران آغاز می‌شود. او از پانزده سالگی، یک شخصیت کاملاً مستقل دارد و از این پس، پدر، رهبر و راهنمای فرزند است، نه حاکم و فرمانده بی‌چون و چرا! و فرزند، دست‌یار و مشاور پدر است، نه مطیع مطلق و بردهٔ او!

علاوه بر این، خانواده باید تا آن جا که می‌تواند، زمینهٔ رشد و شکوفایی جوان را در همهٔ ابعاد مادّی و معنوی فراهم کند. گفتنی است که در میان همهٔ حقوق جوان بر خانواده، در احادیث اسلامی، چند حق مورد تأکید قرار گرفته است. این حقوق، عبارت‌اند از: فراهم کردن مقدّمات ازدواج، برقراری عدالت میان فرزندان، دعا برای آنان، و در صورتی که جوان مرتکب خطا شد، اجتناب از نفرین کردن بر او، و همچنین افراط در سرزنش و توبیخ او. متن این رهنمودها در فصل اوّل «حقوق جوان» آمده است.

ب ـ حقوق اجتماعی

در نظام برخاسته از ارادهٔ مردم مسلمان (و به تعبیر دیگر: نظام مردم‌سالاری دینی)، حقوق اجتماعی جوانان، بسیار فراتر از حقوق خانوادگی آنهاست؛ زیرا نظام اسلامی فلسفه‌ای جز رشد و شکوفایی انسان ندارد و بهترین فرصت برای شکوفایی استعدادهای انسان، دوران جوانی است. بنا بر این، برنامه‌ریزی برای حلّ مشکلات جوانان و تأمین نیازهای آنان (از قبیل: فراهم کردن زمینهٔ تحصیل، مطالعهٔ آزاد، اشتغال مفید و سازنده، ازدواج، ورزش، تفریح، ابهام‌زدایی فرهنگی، اعتقادی و سیاسی و ...) باید در صدر همهٔ برنامه‌های اساسی دولت اسلامی باشد.

در واقع، مدیریت سیاسی و فرهنگی جامعه، حقّ جوانان است، البته مشروط به

---

۱. ر.ک: ص ۲۷۵ ح ۴۸۲.

این که درست تربیت شوند و مسئولیت تربیت آنها با رهبران سیاسی و فرهنگی جوامع اسلامی است. رهبران جهان اسلام باید از پیامبر خدا، سرمشق بگیرند و جوانان را برای رسیدن به این حق ـ که حق جامعهٔ اسلامی نیز هست ـ تربیت کنند.

بنا بر این، آنچه در فصل دوم از بخش «حقوق جوان» در متن حکمت‌نامه آمده، تنها اشاره به برخی از حقوق اجتماعی جوانان است.

پنج. جوانان نمونه

در بخش پنجم حکمت‌نامه، قسمت‌های کوتاه و آموزنده‌ای از زندگیِ شماری از بهترین جوانان تاریخ از دورترین زمان‌ها، یعنی از دوران ابراهیم خلیل تا خاتم انبیا و امیر مؤمنان و سیّد الشهدا، ارائه شده که در میدان مجاهدتِ خودسازی و سازندگی، گوی سبقت از دیگران ربودند و در زمینهٔ ارزش‌های انسانی، سرمشق پویندگان راه کمال گشتند.

مطالعهٔ این بخش، علاوه بر آشنایی جوانان با الگوهای عینی و عملی شکوفایی، می‌تواند از خطر بزرگی که از ناحیهٔ مدّعیان تعلیم و تربیت (که به گفته‌های خود نیز عمل نمی‌کنند) جوانان را تهدید می‌کند، بکاهد.

به امید آن که جوانان امروزِ جهان اسلام، با بهره‌گیری از رهنمودهای حکیمانهٔ خاندان رسالت، زمینهٔ اجتماعی حکومت جهانی اسلام به رهبری مهدی آل محمّد ـ عجل الله تعالی فرجه ـ را فراهم سازند.

بخش یکم

نقش دورهٔ جوانی در شکوفایی

فصل یکم : بهار زندگی

فصل دوم : بهارِ خودسازی

فصل سوم : بهار سازندگی

الفصل الأوّل

ربيع الحياة

١ / ١

قيمة الشباب

الكتاب

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْقَدِيرُ ﴾.[١]

﴿هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمْ ﴾.[٢]

الحديث

١. **الإمام علي**عليه السلام: أربَعَةُ أشياءَ لا يَعرِفُ قَدرَها إلّا أربَعَةٌ: الشَّبابُ لا يَعرِفُ قَدرَهُ إلَّا الشُّيوخُ،[٣] وَالعافِيَةُ لا يَعرِفُ قَدرَها إلّا أهلُ البَلاءِ، وَالصِّحَةُ لا يَعرِفُ قَدرَها إلَّا المَرضىٰ، وَالحَياةُ لا يَعرِفُ قَدرَها إلاَّ المَوتىٰ.[٤]

---

١. الروم: ٥۴.

٢. غافر: ۶٧.

٣. يقول المثل الحكيم: «أوّاه لو عرف الشباب، و أوّاه لو قدر المشيب»، ومأساة الحياة أنّها لاتعطينا الحكمة إلّا حينما نشيب ويُسلب منّا الشباب. وفي الشباب نحن قادرون على الفعل، ولكن فعل ماذا ونحن لا نعرف ؟! وفي الشيخوخة يكون العجز عن الفعل مع أنّنا نعرف!» (المعجم الشامل لمصطلحات الفلسفة، عبدالمنعم الحنفي: ص ۴٣٣).

۴. المواعظ العدديّة: ص ٢١٨.

فصل یکم

بهار زندگی

۱ / ۱

ارزش جوانی

قرآن

﴿خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن‌گاه، پس از ناتوانی، قوّت بخشید، سپس بعد از قوّت، ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد، می‌آفریند، و هموست دانای توانا﴾.

﴿او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای، آن گاه از علقه‌ای، و بعد شما را [به صورت] کودکی برمی‌آورد، تا به کمال قوّت خود برسید﴾.

حدیث

۱ . **امام علی**ؑ : ارزش چهار چیز را جز چهار گروه نمی‌شناسند :[ارزش] جوانی را جز پیران نمی‌شناسند؛[1] [ارزش] آرامش (آسایش) را جز گرفتاران نمی‌شناسند ؛ [ارزش] سلامت را جز بیماران نمی‌شناسند ، و[ارزش] زندگی را جز مُردگان نمی‌دانند .

---

۱. مَثَل حکیمانه‌ای می‌گوید : «آه! ای کاش ، جوان می‌دانست و آه! ای کاش ، پیر می‌توانست» . از بدی روزگار این است که به ما حکمت نمی‌آموزد ، جز در دوران پیری که جوانی را از ما می‌گیرد . در جوانی ، توان بر انجام دادن کار داریم ، ولی نمی‌دانیم چه کاری را به انجام برسانیم و در پیری ، ناتوان از انجام دادن کاریم ، ولی می‌دانیم چه باید انجام دهیم!

۲. عنه ﷺ: شَيئانِ لا يَعرِفُ فَضلَهُما إلّا مَن فَقَدَهُما: الشَّبابُ، وَالعافِيَةُ.[۱]

۳. عنه ﷺ ـ فِي الدّيوانِ المَنسوبِ إلَيهِ ـ:

شَيئانِ لَو بَكَتِ الدِّماءَ عَلَيهِما ... عَينانِ حَتّىٰ تُؤذِنا بِذَهابِ
لَم تَبلُغَا المِعشارَ مِن حَقَّيهِما ... فَقدُ الشَّبابِ وفُرقَةُ الأَحبابِ[۲]

۴. عنه ﷺ ـ فِي الدّيوانِ المَنسوبِ إلَيهِ ـ:

بَكَيتُ عَلىٰ شَبابٍ قَد تَوَلّىٰ ... فَيالَيتَ الشَّبابَ لَنا يَعودُ
فَلَو كانَ الشَّبابُ يُباعُ بَيعاً ... لَأَعطَيتُ المُبايِعَ ما يُريدُ
ولٰكِنَّ الشَّبابَ إذا تَوَلّىٰ ... عَلىٰ شُرَفٍ فَمَطلَبُهُ بَعيدُ[۳]

۱ / ۲
اِغتِنامُ فُرصَةِ الشَّبابِ

الكتاب

﴿وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَـٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْأَخِرَةَ وَلَاتَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا﴾.[۴]

﴿وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَـٰلِحًا غَيْرَ ٱلَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَآءَكُمُ ٱلنَّذِيرُ﴾.[۵]

الحديث

۵. رسول الله ﷺ ـ مِن وَصِيَّتِهِ لِلإمامِ عَلِيٍّ ﷺ ـ: يا عَلِيُّ، بادِر بِأَربَعٍ قَبلَ أربَعٍ: شَبابَكَ قَبلَ هَرَمِكَ، وصِحَّتَكَ قَبلَ سُقمِكَ، وغِناكَ قَبلَ فَقرِكَ، وحَياتَكَ قَبلَ

---

۱. غرر الحكم: ح ۵۷۶۴.

۲. الديوان المنسوب إلى الإمام علي ﷺ: ص ۱۰۰.

۳. الديوان المنسوب إلى الإمام علي ﷺ: ص ۲۰۶.

۴. القصص: ۷۷.

۵. فاطر: ۳۷.

۲ . **امام علی**ﷺ : برتری (ارزشِ) دو چیز را جز آنان که آنها را از دست دهند، نمی‌شناسند: جوانی و آرامش.

۳ . **امام علی**ﷺ ـ در دیوان منسوب به ایشان ـ:
دو چیز است که اگر دیدگان، بر آن خون بگِریند /
تا به مرز کوری برسند،
به یکْ‌دهمِ سزایشان نرسیده‌اند: /
ازدست دادن جوانی و جدایيِ دوستان!

۴ . **امام علی**ﷺ ـ در دیوان منسوب به ایشان ـ:
بر جوانی، چون که بگذشت، گریستم /
کاش جوانی به سوی ما باز می‌گشت!
اگر جوانی به فروش می‌رسید /
به فروشنده‌اش هر چه می‌خواست، می‌دادم.
لیکن جوانی چون بر ستیغ کوه‌ها نشیند /
به‌دست آوردنش دشوار است.

۱ / ۲
غنیمت دانستن جوانی

قرآن

﴿و با آنچه خدایت داده، سرای آخرت را بجوی وسهم خود را از دنیا فراموش مکن﴾.

﴿وآنان، در آن‌جا فریاد بر می‌آورند: پروردگارا! مارا بیرون بیاور، تا غیر از آنچه می‌کردیم، کار شایسته کنیم. مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس باید درآن عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت؛ و[آیا] برای شما هشداردهنده‌ای نیامد؟﴾.

حدیث

۵ . **پیامبر**ﷺ ـ از سفارش ایشان به امام علیﷺ ـ: ای علی! چهار چیز را پیش از چهار چیز دریاب: جوانی‌ات را پیش از پیری؛ وتن‌درستی‌ات را پیش از بیماری؛

مَوتِكَ.[۱]

۶. عنه ﷺ : لِيَتَزَوَّدِ العَبدُ مِن دُنياهُ لآخِرَتِهِ، ومِن حَياتِهِ لِمَوتِهِ، ومِن شَبابِهِ لِهَرَمِهِ، فَإِنَّ الدُّنيا خُلِقَت لَكُم وأنتُم خُلِقتُم لِلآخِرَةِ.[۲]

۷. عنه ﷺ : أيُّهَا النّاسُ، إنَّ لَكُم مَعالِمَ فَانتَهوا إلىٰ مَعالِمِكُم، وإنَّ لَكُم نِهايَةً فَانتَهوا إلىٰ نِهايَتِكُم، إنَّ المُؤمِنَ بَينَ مَخافَتَينِ: يَومَ قَد مَضىٰ لا يَدري مَا اللهُ قاضٍ فيهِ، ويَومَ قَد بَقِيَ لا يَدري مَا اللهُ صانِعٌ بِهِ، فَليَاخُذِ العَبدُ لِنَفسِهِ مِن نَفسِهِ، ومِن دُنياهُ لِآخِرَتِهِ، ومِن شَبابِهِ لِهَرَمِهِ، ومِن صِحَّتِهِ لِسُقمِهِ، ومِن حَياتِهِ لِوَفاتِهِ، فَوَالَّذي نَفسي بِيَدِهِ وما بَعدَ المَوتِ مِن مُستَعتَبٍ، ولا بَعدَ الدُّنيا مِن دارٍ إلَّا الجَنَّةَ أوِ النّارَ.[۳]

۸. عنه ﷺ : الاُمورُ مَرهونَةٌ بِأَوقاتِها.[۴]

۹. الإمام علي ؑ : بادِر شَبابَكَ قَبلَ هَرَمِكَ، وصِحَّتَكَ قَبلَ سُقمِكَ.[۵]

۱۰. عنه ؑ : بادِرِ الفُرصَةَ قَبلَ أن تَكونَ غُصَّةً.[۶]

۱۱. عنه ؑ : ما أقرَبَ الدُّنيا مِنَ الذَّهابِ وَالشَّيبَ مِنَ الشَّبابِ.[۷]

۱۲. عنه ؑ : ما أنزَلَ المَوتَ حَقَّ مَنزِلَتِهِ مَن عَدَّ غَداً مِن أجَلِهِ.[۸]

۱۳. عنه ؑ : اِنتَهِزوا فُرَصَ الخَيرِ؛ فَإِنَّها تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ.[۹]

---

۱. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۵۷۶۲، الخصال: ص ۲۳۹ ح ۸۵.
۲. تنبيه الخواطر: ج ۱ ص ۱۳۱.
۳. أعلام الدين: ص ۳۳۳.
۴. عوالي اللآلي: ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۱۸۰.
۵. غرر الحكم: ح ۴۳۸۱.
۶. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱.
۷. غرر الحكم: ح ۹۶۸۹.
۸. الكافي: ج ۳ ص ۲۵۹ ح ۳۰.
۹. غرر الحكم: ح ۲۵۰۱.

و بی‌نیازی‌ات را پیش از نیازمندی؛ و زندگی‌ات را پیش از مرگ.

۶. **پیامبر**ﷺ: بنده باید برای سرای آخرتش از دنیا، و برای مرگش از زندگی، و برای پیری‌اش از جوانی، توشه برگیرد؛ زیرا که دنیا برای شما آفریده شده و شما برای آخرت آفریده شده‌اید.

۷. **پیامبر**ﷺ: ای مردم! برای شما نشانه‌هایی است. به سوی آنها حرکت کنید، و برای شما پایانی است. به سوی آن بشتابید. به راستی که مؤمن، میان دو هراس قرار دارد: روزی که [بر او] گذشته است و نمی داند خداوند، چگونه درباره‌اش داوری می‌کند، و روزی که باقی مانده و نمی‌داند خداوند با او چه خواهد کرد. پس، بنده باید از خود برای خویش مایهٔ بر گیرد، و از دنیایش برای سرای آخرت، و از جوانی‌اش برای پیری، واز تن‌درستی‌اش برای بیماری، و از زندگی‌اش برای مرگ. سوگند به آن که جانم در دست اوست، پس از مرگ، راهی برای کسب خوش‌بختی و پس از دنیا، سرایی جز بهشت و دوزخ نیست.

۸. **پیامبر**ﷺ: کارها در گِرو زمان خویش‌اند.

۹. **امام علی**ؑ: جوانی‌ات را پیش از پیری، وتندرستی‌ات را پیش از بیماری دریاب.

۱۰. **امام علی**ؑ: فرصت را پیش از آن که اندوه گردد، دریاب.

۱۱. **امام علی**ؑ: چه نزدیک است دنیا به نابودی، و جوانی به پیری!

۱۲. **امام علی**ؑ: آن که فردا را از عمر خویش بشمارد، مرگ را در جای شایسته‌اش قرار نداده است.

۱۳. **امام علی**ؑ: از فرصت‌های خوب، بهره گیرید؛ زیرا مانند گذر ابرها، می‌گذرد.

۱۴ . عنه عليه السلام ـ في قَولِ اللهِ عزّ وجلّ ﴿وَلَاتَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا﴾[۱] ـ: لا تَنسَ صِحَّتَكَ وقُوَّتَكَ وَفراغَكَ وشَبابَكَ ونَشاطَكَ أن تَطلُبَ بِهَا الآخِرَةَ.[۲]

۱۵ . الإمام الصادق عليه السلام ـ في قَولِ اللهِ عزّ وجلّ: ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ﴾[۳] ـ: تَوبيخٌ لِابنِ ثَماني عَشرَةَ سَنَةً.[۴]

۱۶ . تنبيه الخواطر: عيسىٰ عليه السلام كانَ، اذا مَرَّ عَلَى الشَّبابِ قالَ لَهُم: كَم مِن زَرعٍ لَم يُدرِكِ الحَصادَ، وإذا مَرَّ عَلَى الشُّيوخِ قالَ: ما يُنتَظَرُ بِالزَّرعِ إذا أدرَكَ إلّا أن يُحصَدَ.[۵]

۱ / ۳
خَزائِنُ الأَيّامِ

۱۷ . رسول الله صلى الله عليه وآله: يُفتَحُ لِلعَبدِ يَومَ القِيامَةِ عَلىٰ كُلِّ يَومٍ من أيّامِ عُمُرِهِ أربَعٌ وعِشرونَ خِزانَةً عَدَدَ ساعاتِ اللَّيلِ والنَّهارِ فَخِزانَةٌ يَجِدُها مَملوءَةً نوراً وسُروراً فَيَنالُهُ عِندَ مُشاهَدَتِها مِنَ الفَرَحِ وَالسُّرورِ ما لَو وُزِّعَ عَلىٰ أهلِ النّارِ لَأَدهَشَهُم عَنِ الإِحساسِ بِأَلَمِ النّارِ، وهِيَ السّاعَةُ الَّتي أطاعَ فيها رَبَّهُ، ثُمَّ يُفتَحُ لَهُ خِزانَةٌ اُخرىٰ فَيَراها مُظلِمَةً مُنتِنَةً مُفزِعَةً فَيَنالُهُ مِنها عِندَ مُشاهَدَتِها مِنَ الفَزَعِ والجَزَعِ ما لَو قُسِمَ عَلىٰ أهلِ الجَنَّةِ لَنُغِّصَ[۶] عَلَيهِم نَعيمُها، وهِيَ السّاعَةُ الَّتي عَصىٰ فيها رَبَّهُ، ثُمَّ يُفتَحُ لَهُ خِزانَةٌ اُخرىٰ فَيَراها خالِيَةً لَيسَ فيها ما يَسُرُّهُ ولا ما يَسوؤُهُ، وهِيَ السّاعَةُ الَّتي نامَ فيها أوِ اشتَغَلَ فيها بِشَيءٍ مِن مُباحاتِ الدُّنيا، فَيَنالُهُ مِنَ

---

۱. القصص: ۷۷.

۲. الأمالي للصدوق: ص ۲۹۹ ح ۳۳۶.

۳. فاطر: ۳۷.

۴. الخصال: ص ۵۰۹ ح ۲.

۵. تنبيه الخواطر: ج ۱ ص ۳۷.

۶. في المصدر: «لنقص»، وما أثبتناه هو الصحيح كما في البحار.

۱۴ . **امام علی** ـ دربارهٔ آیهٔ **﴿و سهم خود را از دنیا فراموش مکن﴾** ـ: [یعنی] سلامت، توانایی، فرصت، جوانی و شادابی‌ات را فراموش مکن، تا با آنها، آخرت را به دست آوری.

۱۵ . **امام صادق** ـ دربارهٔ این سخن خداوند: **﴿مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس می‌خواست در آن عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت؟﴾** ـ: [این سخن] سرزنش هجده ساله‌هاست.

۱۶ . **تنبیه الخواطر**: عیسی، هرگاه بر جوانان می‌گذشت، بدانان می‌فرمود: «چه بسیار زراعت‌ها که به برداشت نرسیدند». و هر گاه بر پیران عبور می‌کرد، می‌فرمود: «زراعتی که وقت برداشتش می‌رسد، تنها درو شدن در انتظار آن است».

۳/۱
گنجینه‌های روزگار

۱۷ . **پیامبر**: در قیامت، برای هر روز از ایّام عمر بندگان، ۲۴ پرونده به تعداد ساعت‌های شبانه‌روز، گشوده می‌شود. [بنده،] پرونده‌ای را پُر از روشنی و شادی می‌یابد و از دیدنش چنان شادی و فرح به وی دست می‌دهد که اگر بر دوزخیان تقسیم شود، احساس کردن رنج آتش را از آنان، بازمی‌دارد، و این، ساعتی است که پروردگارش را در آن، اطاعت کرده است. سپس، پرونده‌ای دیگر گشوده می‌شود و [بنده] آن را تاریک، بدبو و ترس‌آور می‌بیند و از مشاهده‌اش چنان بی‌تابی و ترس به وی دست می‌دهد که اگر بر بهشتیان تقسیم گردد، خوشی را از آنان، باز می‌ستانَد و این، لحظه‌هایی است که پروردگارش را در آن، نافرمانی کرده است. سپس، پرونده‌ای دیگر برایش گشوده می‌شود و آن را تُهی می‌بیند؛ نه چیزی در آن است که او را شادمان کند، و نه چیزی که ناراحت سازد، و این، ساعتی است که خوابیده و یا به

الغَبنِ وَالأَسَفِ عَلىٰ فَواتِها حَيثُ كانَ مُتَمَكِّناً مِن أن يَملَأَها حَسناتٍ ما لا يوصَفُ، ومِن هٰذا قَولُهُ تَعالىٰ: ﴿ذَٰلِكَ يَوْمُ ٱلتَّغَابُنِ﴾[۱].[۲]

۱ / ۴
السَّعيُ الدَّؤوبُ في سَبيلِ الكَمالِ

۱۸. رسول الله ﷺ: الدُّنيا ساعَةٌ فَاجعَلها طاعَةً.[۳]

۱۹. الإمام الصادق عليه السلام: مَنِ استَوىٰ يَوماهُ فَهُوَ مَغبونٌ، ومَن كانَ آخِرُ يَومَيهِ شَرَّهُما فَهُوَ مَلعونٌ، ومَن لَم يَعرِفِ الزِّيادَةَ في نَفسِهِ كانَ إلَى النُّقصانِ أقرَبَ، ومَن كانَ إلَى النُّقصانِ أقرَبَ فَالمَوتُ خَيرٌ لَهُ مِنَ الحَياةِ.[۴]

۱ / ۵
مُحاسَبَةُ أيّامِ الشَّبابِ

۲۰. رسول الله ﷺ: لا تَزولُ قَدَمُ ابنِ آدَمَ يَومَ القِيامَةِ مِن عِندِ رَبِّهِ حَتّىٰ يُسأَلَ عَن خَمسٍ: عَن عُمُرِهِ فيمَ أفناهُ، وعَن شَبابِهِ فيمَ أبلاهُ، ومالِهِ مِن أينَ اكتَسَبَهُ وفيمَ أنفَقَهُ، وماذا عَمِلَ فيما عَلِمَ.[۵]

۲۱. عنه ﷺ: لا تَزولُ قَدَما عَبدٍ يَومَ القِيامَةِ حَتّىٰ يُسأَلَ عَن أربَعٍ عَن عُمُرِهِ فيما أفناهُ، وعَن شَبابِهِ فيما أبلاهُ، وعَن مالِهِ مِن أينَ اكتَسَبَهُ وفيما أنفَقَهُ، وعَن حُبِّنا أهلَ البَيتِ.[۶]

---

۱. التغابن: ۹.

۲. عدّة الداعي: ص ۱۰۳.

۳. بحار الأنوار: ج ۷۰ ص ۶۸ ح ۱۴.

۴. الأمالي للصدوق: ص ۷۶۶ ح ۱۰۳۰.

۵. سنن الترمذي: ج ۴ ص ۶۱۲ ح ۲۴۱۶.

۶. الخصال: ص ۲۵۳ ح ۱۲۵.

کارهای مباح دنیایی سرگرم بوده است. آن گاه، به جهت از دست دادن این لحظه‌ها، احساس حسرت و تأسّف به وی دست می‌دهد؛ چرا که می‌توانست آن را از نیکی‌های بی‌شمار، پُر سازد و این سخن خداوند: **﴿آن [روز]، روز حسرت خوردن است﴾** بدین اشاره دارد.

۴/۱
تلاش خستگی‌ناپذیر در راه کمال

۱۸. **پیامبر**ﷺ: دنیا، ساعتی است. آن را برای اطاعتِ [خداوند] قرار ده.

۱۹. **امام صادق**علیه السلام: آن که دو روزش برابر باشد، مغبون است، و آن که دومین روزش بدتر باشد، نفرین شده است. آن که پیشرفت را در خود نبیند، به نقصانْ نزدیک‌تر است و هر که به نقصانْ نزدیک تر باشد، مرگ از زندگی برایش بهتر است.

۵/۱
حسابرسیِ روزگار جوانی

۲۰. **پیامبر**ﷺ: آدمی در روز قیامت، از نزد خداوند، قدمی برنمی‌دارد، جز آن که دربارهٔ پنج چیز از او پرسش می‌شود: از عمرش که در چه راهی سپری کرده؛ و از جوانی‌اش که در چه راهی هدر داده؛ و از ثروتش که چگونه به دست آورده و چگونه خرج کرده است؛ و از این که به دانسته‌هایش چگونه عمل کرده است.

۲۱. **پیامبر**ﷺ: بنده، در روز قیامت، گام از گام برنمی‌دارد، مگر آن که از چهار چیز پرسیده شود: از عمرش که چگونه سپری ساخته، و از جوانی‌اش که چگونه هدر داده، و از ثروتش که از کجا به دست آورده و چگونه خرج کرده است؛ و از دوستی ما اهل بیت [پیامبرﷺ].

۲۲ . الإمام الصادق عليه السلام ـ كانَ فيما وَعَظَ بِهِ لُقمانُ ابنَهُ ـ: وَاعلَم أنَّكَ سَتُسأَلُ غَداً إذا وَقَفتَ بَينَ يَدَيِ اللهِ عزّ وجلّ عَن أربَعٍ: شَبابِكَ فيما أبلَيتَهُ، وعُمُرِكَ فيما أفنَيتَهُ، ومالِكَ مِمّا اكتَسَبتَهُ وفيما أنفَقتَهُ، فَتَأَهَّبْ لِذلِكَ وأعِدَّ لَهُ جَواباً.[1]

---

۱. الكافي: ج ۲ ص ۱۳۵ ح ۲۰.

۲۲ . **امام صادق**ؑ ـ از انـدرزهای لقـمان بـه فـرزندش ـ: بـدان ، فـردا کـه در بـرابـر خداوندﷻ قرارگیری ، از چهار چیز پرسیده می‌شوی : جوانی‌ات را در کجا نابود ساختی؛ عمرت را در کجا سپری کردی؛ ثروتت را از کجا به دست آوردی؛ و آن را در کجا خرج نمودی . پس برای آن روز ، آماده باش و پاسخش را فراهم ساز .

الفصل الثاني

ربيع بناء الذات

٢ / ١

استعداد الشباب لبناء ذاته

الكتاب

﴿فَمَآ ءَامَنَ لِمُوسَىٰٓ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِۦ﴾.[١]

الحديث

٢٣. رسول الله ﷺ: أُوصيكُم بِالشُّبّانِ خَيراً فَإِنَّهُم أرَقُّ أفئِدَةً، إنَّ اللهَ بَعَثَني بَشيراً ونَذيراً فَحالَفَنِي الشُّبّانُ وخالَفَنِي الشُّيوخُ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾.[٢][٣]

٢٤. تفسير القمّي: قَولُهُ: ﴿وَعَجِبُوٓاْ أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ﴾[٤] قال نَزَلَت بِمَكَّةَ لَمّا أظهَرَ رَسولُ اللهِ ﷺ الدَّعوَةَ بِمَكَّةَ اجتَمَعَت قُرَيشٌ إلىٰ أبي طالِبٍ، فَقالوا: يا أبا طالِبٍ إنَّ ابنَ أخيكَ قَد سَفَّهَ أحلامَنا، وسَبَّ آلِهَتَنا، وأفسَدَ شَبابَنا، وَفَرَّقَ جَماعَتَنا، فَإِن كانَ الَّذي يَحمِلُهُ عَلىٰ ذٰلِكَ العُدمُ جَمَعنا لَهُ مالاً حَتّىٰ يَكونَ

---

١. يونس: ٨٣.

٢. الحديد: ١٦.

٣. شباب قريش: ص ١.

٤. صٓ: ٤.

فصل دوم

بهارِ خودسازی

۱ / ۲

توان جوان بر ساختن شخصیّت خود

قرآن

﴿[سرانجام،] کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندانی از قوم وی﴾.

حدیث

۲۳. **پیامبر**ﷺ: شما را به نیکی با جوانان سفارش می‌کنم؛ زیرا نرم‌ترینْ دل‌ها را دارند. به راستی که خداوند، مرا بشارت دهنده و هشداردهنده برانگیخت. جوانان، با من پیمان بستند و پیران، با من به مخالفت برخاستند. [آن گاه، این آیه را خواند]: **﴿و عمر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید﴾**.

۲۴. **تفسیر القمی**: آیهٔ **﴿و از این که هشدار دهنده‌ای از خودشان برایشان آمده، در شگفت‌اند﴾**، در مکّه نازل شد. آن گاه که پیامبر خدا دعوتش را در مکّه علنی ساخت، قریش، نزد ابو طالب آمدند و گفتند: ای ابو طالب! برادرزاده‌ات، آرزوهای ما را بر باد داده، خدایانمان را دشنام داده، جوانان ما را به تباهی کشانده و میان ما جدایی انداخته است. اگر نداری او را بر این کار وا داشته، برایش ثروتی گِرد آوریم تا ثروتمندترینِ قریش شود و او را به ریاست خود برگزینیم.

أغنىٰ رَجُلٍ في قُرَيشٍ ونُمَلِّكُهُ عَلَينا، فَأَخبَرَ أبو طالِبٍ رَسولَ اللهِﷺ بِـذٰلِكَ، فَقالَ: لَو وَضَعُوا الشَّمسَ في يَميني وَالقَمَرَ في يَساري ما أَرَدتُهُ.[۱]

۲۵. الإمام عليّ‌ؑ: لا يَزالُ العَقلُ وَالحُمقُ يَتَغالَبانِ عَلَى الرَّجُلِ إلىٰ ثَمانِيَ عَشرَةَ سَنَةً فَإِذا بَلَغَها غَلَبَ عَلَيهِ أكثَرُهُما فيهِ.[۲]

۲۶. الإمام الصادق‌ؑ: يَابنَ أخي عَلَيكَ بِالشَّبابِ ودَع عَنكَ الشُّيوخَ[۳].[۴]

۲۷. الكافي عن إسماعيل بن عبدالخالق: سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ‌ؑ يَقولُ لِأَبي جَعفَرٍ الأَحوَلِ وأَنَا أسمَعُ: أتَيتَ البَصرَةَ؟ فَقالَ: نَعَم، قالَ: كَيفَ رَأَيتَ مُسارَعَةَ النّاسِ إلىٰ هٰذَا الأَمرِ ودُخولَهُم فيهِ؟ قالَ: وَاللهِ إنَّهُم لَقليلٌ ولَقَد فَعَلوا وإنّ ذٰلِكَ لَقَليلٌ، فَقالَ: عَلَيكَ بِالأَحداثِ فَإِنَّهُم أسرَعُ إلىٰ كُلِّ خَيرٍ.[۵]

۲۸. علل الشرائع عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي: قُلتُ لِـجَعفَرِ بـنِ مُـحَمَّدٍؑ أخبِرني عَن يَعقوبَ‌ؑ لَمّا قالَ لَهُ بَنوهُ: ﴿قَالُواْ يَـٰٓأَبَانَا ٱسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَآ إِنَّا كُنَّا خَـٰطِـِٔينَ ۞ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّىٓ﴾[۶]، فَأَخَّرَ الاِستِغفارَ لَهُم ويوسُفُ‌ؑ لَمّا قالوا لَهُ: ﴿تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ ٱللَّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَـٰطِـِٔينَ ۞ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ٱلْيَوْمَ يَغْفِرُ ٱللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ﴾[۷].

قالَ: لِأَنَّ قَلبَ الشّابِّ أرَقُّ مِن قَلبِ الشَّيخِ، وكانَت جِنايَةُ وُلدِ يَعقوبَ عَلىٰ يوسُفَ، وجِنايَتُهُم عَلىٰ يَعقوبَ إنَّما كانَت بِجِنايَتِهِم عَلىٰ يوسُفَ، فَبادَرَ يوسُفُ إلَى العَفوِ عَن حَقِّهِ، وأخَّرَ يَعقوبُ العَفوَ؛ لِأَنَّ عَفوَهُ إنَّما كانَ عَن حَقِّ غَيرِهِ،

---

۱. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۲۲۸.

۲. كنز الفوائد: ج ۱ ص ۲۰۰.

۳. عند خروج محمّد بن عبدالله بن الحسن‌ؑ بعد قتل أبيه ودعوة الناس والإمام الصادق‌ؑ لبيعته.

۴. الكافي: ج ۱ ص ۳۶۲ ح ۱۷.

۵. الكافي: ج ۸ ص ۹۳ ح ۶۶.

۶. يوسف: ۹۷ و ۹۸.

۷. يوسف: ۹۱ و ۹۲.

ابوطالب، این مطالب را به پیامبر خدا گزارش داد. پیامبرﷺ فرمود: «اگر خورشید را در دست راست من، و ماه را در دست چپ من بگذارند، آن را نخواهم پذیرفت».

۲۵. **امام علی**ؑ: خِرد و نادانی تا هجده سالگی در آدمی در نَبَردند. وقتی آدمی به آن سن رسید، هر کدام بیشتر باشد، بر او غلبه می‌یابد.

۲۶. **امام صادق**ؑ: فرزند برادرا جوانان را دریاب و پیران را رها کن.[۱]

۲۷. **الکافي** ـ به نقل از اسماعیل بن عبد الخالق ـ: شنیدم که امام صادقؑ از ابوجعفر اَحوَل می‌پرسید: «به بصره رفتی؟».

گفت: بلی.

فرمود: «اقبال مردم را به امامت و ورود آنان را به این مرام، چگونه یافتی؟».

گفت: به خدا سوگند که شیعیان، اندک‌اند و تلاش‌هایی کرده‌اند، امّا آن هم اندک است.

آن گاه [امامؑ به او] فرمود: «بر تو باد به جوانان که آنان در [پذیرش] نیکی و خیر، باشتاب‌ترند».

۲۸. **علل الشرائع** ـ به نقل از اسماعیل بن فضل هاشمی ـ: به امام صادقؑ گفتم: از احوال یعقوبؑ، مرا خبر ده، آن گاه که فرزندانش به وی گفتند: ﴿**ای پدرا برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بودیم. گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم**﴾. یعقوبؑ، استغفار را به تأخیر انداخت. نیز از احوال یوسفؑ مرا خبر ده، آن گاه که برادرانش به وی گفتند: ﴿**به خدا سوگند، که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم. [یوسفؑ] گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا، شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترینِ مهربانان است**﴾.

---

۱. هنگام خروج محمّد بن عبدالله بن حسینؑ بر عبّاسیان، پس از کشته شدن پدرش و هنگام دعوت وی از مردم و امام صادقؑ به بیعت با خویش. م.

فَأَخَّرَهُم إلَى السَّحَرِ لَيلَةَ الجُمُعَةِ.[۱]

۲ / ۲
دَورُ الشَّبابِ فِي التَّعَلُّمِ

۲۹. رسول الله ﷺ: مَن تَعَلَّمَ في شَبابِهِ كانَ بِمَنزِلَةِ الوَشمِ فِي الحَجَرِ، ومَن تَعَلَّمَ وهُوَ كَبيرٌ كانَ بِمَنزِلَةِ الكِتابِ عَلىٰ وَجهِ الماءِ.[۲]

۳۰. الإمام علي عليه السلام ـ فِي الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ: تَعَلَّمُوا العِلمَ صِغاراً تَسودوا بِهِ كِباراً.[۳]

۳۱. عنه عليه السلام: مَن لَم يُجهِد نَفسَهُ في صِغَرِهِ لَم يَنبُل في كِبَرِهِ.[۴]

۳۲. عنه عليه السلام ـ فِي الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ: مُرُوا الأَحداثَ بِالمِراءِ وَالجِدالِ، وَالكُهولَ بِالفِكرِ، وَالشُّيوخَ بِالصَّمتِ.[۵]

۳۳. الإمام الباقر عليه السلام: كانَ أبي زَينُ العابِدينَ عليه السلام إذا نَظَرَ إلَى الشَّبابِ الَّذينَ يَطلُبونَ العِلمَ أدناهُم إلَيهِ وقالَ: مَرحَباً بِكُم أنتُم وَدائِعُ العِلمِ ويوشِكُ إذ أنتُم صِغارُ قَومٍ أن تَكونوا كِبارَ آخَرينَ.[۶]

۳۴. الإمام الصادق عليه السلام: لَستُ أُحِبُّ أن أرَى الشَّبابَ مِنكُم إلّا غادِياً في حالَينِ: إمّا عالِماً أو مُتَعَلِّماً، فَإِن لَم يَفعَل فَرَّطَ، فَإِن فَرَّطَ ضَيَّعَ، وإن ضَيَّعَ أثِمَ، وإن أثِمَ سَكَنَ النّارَ. وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّداً ﷺ بِالحَقِّ.[۷]

---

۱. علل الشرایع: ص ۵۴ ح ۱.
۲. النوادر للراوندي: ص ۱۳۲ ح ۱۶۹.
۳. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۲۶۷ ح ۹۸.
۴. غرر الحكم: ح ۸۲۷۲.
۵. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۲۸۵ ح ۲۶۰.
۶. الدر النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم: ص ۵۸۷.
۷. الأمالي للطوسي: ص ۳۰۳ ح ۶۰۴.

امام صادق‌ؑ فرمود: «دلِ جوان، از دل پیرمرد، نرم‌تر است. فرزندان یعقوب بر یوسف، ستم روا داشتند و ستم آنان بر یعقوب، به واسطهٔ ستم بر یوسف بود. از این رو، یوسف، به سرعت، از حقّ خود درگذشت؛ ولی یعقوب، گذشت را به تأخیر انداخت، زیرا گذشتِ او نسبت به حقّ دیگری بود. وی، استغفار را تا سحرِ شب جمعه به تأخیر انداخت».

۲ / ۲
نقش جوانی در آموزش

۲۹. **پیامبر‌ﷺ**: آن که در جوانی‌اش بیاموزد، آموخته اش مانند نقش بر سنگ است و آن که در بزرگ سالی بیاموزد، مانند نوشتن بر روی آب باشد.

۳۰. **امام علی‌ؑ** ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ: علم را در کَم‌سالی بیاموزید، تا در بزرگ سالی بدان بزرگی کنید.

۳۱. **امام علی‌ؑ**: آن که در کَم‌سالی، خود را [برای تحصیل دانش و فضیلت] به کوشش وادار نسازد، در بزرگ‌سالی به برتری(فضل) نمی‌رسد.

۳۲. **امام علی‌ؑ** ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ: جوانان را به مباحثه و جدال [علمی]، و میان‌سالان را به اندیشیدن، و پیران را به سکوت، فرمان دهید.

۳۳. **امام باقر‌ؑ**: پدرم زین‌العابدین‌ؑ، هر گاه به جوانانی که دانش می‌اندوختند، می‌نگریست، آنان را به خود نزدیک می‌کرد و می‌فرمود: «آفرین بر شما که امانت‌های [مردم برای آموختن] دانشید و به‌زودی شما کم‌سالان جامعه، بزرگان جامعه‌ای دیگر می‌شوید».

۳۴. **امام صادق‌ؑ**: دوست ندارم جوانانِ شما را جز در دو حالت ببینم: دانشمند [یا] دانشجو. اگر [جوانی] چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد، تباه ساخته و اگر تباه ساخت، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن که محمّد‌ﷺ را به حق برانگیخت، دوزخ‌نشین خواهد شد.

٢ / ٣
التَّربيَةُ المَعنويَّة

٣٥ . الإمام عليّ عليه السلام ـ في وَصِيَّتِهِ لابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام ـ : إنَّما قَلبُ الحَدَثِ كَالأَرضِ الخالِيَةِ ما اُلقِيَ فيها مِن شَيءٍ قَبِلَتهُ فَبادَرتُكَ بِالأَدَبِ قَبلَ أن يَقسُوَ قَلبُكَ، وَيشتَغِلَ لُبُّكَ.[1]

٣٦ . عنه عليه السلام ـ في وَصِيَّتِهِ لابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام ـ : وأجمَعتُ عَلَيهِ مِن أدَبِكَ أن يَكونَ ذٰلِكَ وأنت مُقبِلُ العُمُرِ، وَمُقتَبَلُ الدَّهرِ، ذو نِيَّةٍ سَليمَةٍ، ونَفسٍ صافِيَةٍ.[2]

٣٧ . الإمام زين العابدين عليه السلام : مَرَّ رَسولُ اللهِ بِقَومٍ يَرفَعونَ حَجَراً فَقالَ: ما هٰذا؟

قالوا: نَعرِفُ بِذاكَ أشَدَّنا وأقوانا.

فَقالَ صلى الله عليه و آله: ألا اُخبِرُكُم بِأَشَدِّكُم وأقواكُم؟

قالوا: بَلىٰ، يا رَسولَ اللهِ.

قالَ: أشَدُّكُم وَأقواكُم الَّذي إذا رَضِيَ لَم يُدخِله رِضاهُ في إثمٍ ولا باطِلٍ، وإذا سَخِطَ لَم يُخرِجهُ سَخَطُهُ مِن قَولِ الحَقِّ، وإذا قَدَرَ لَم يَتَعاطَ مالَيسَ بِحَقٍّ.[3]

---

١. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٢. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٣. معاني الأخبار: ص ٣٦٦.

۳ / ۲
پرورش معنوی

۳۵. **امام علی**ؑ - در وصیّت به فرزندش حسنؑ - : همانا دلِ جوان، مانند زمینِ کشت‌ناشده است. آنچه در آن افکنده شود، می‌پذیرد. از این رو، پیش از آن که دلت سخت گردد و خِردت سرگرم شود، به تربیت تو همّت گماشتم.

۳۶. **امام علی**ؑ - در وصیّت به فرزندش حسنؑ -: [و آن گاه که] بر تربیت تو همّت گماشتم، چنان دیدم که در عنفوان جوانی و بهار زندگی‌ات هستی که نیّتی درست و نهادی پاکیزه داری.

۳۷. **امام زین العابدین**ؑ: پیامبرﷺ بر گروهی گذشت که سنگی را بلند می‌کردند. فرمود: «این چه کاری است؟».

گفتند: با این کار، نیرومندترین و محکم‌ترینِ خود را می‌شناسیم.

فرمود: «آیا به شما خبر دهم که محکم‌ترین و نیرومندترینِ شما کیست؟».

گفتند: بلی، ای پیامبر خدا.

فرمود: «محکم‌ترین و نیرومندترینِ شما، کسی است که هر گاه خشنود شود، خشنودی‌اش او را به گناه و باطل نکشاند، و هر گاه خشمگین شود، خشمش، او را از سخن حق، بیرون نراند، و هر گاه به قدرت رسید، به کارِ غیر حق، دست نزند».

الفصل الثالث

ربيع البناء

١ / ٣

بعث الأنبياء شباناً

الكتاب

﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ﴾.[١]

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.[٢]

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾.[٣]

الحديث

٣٨. الإمام الصادق عليه السلام ـ في قَولِ اللهِ عزّ وجلّ: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ ـ: أشُدُّهُ ثماني عَشرَةَ سَنَةً، واستوىٰ: اِلتحىٰ.[٤]

٣٩. رسول الله صلى الله عليه وآله: ما بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إلّا شابّاً.[٥]

٤٠. عنه صلى الله عليه وآله: ما بَعَثَ اللهُ عزّ وجلّ نَبِيّاً إلّا وهُوَ شابٌّ، ولا اُوتِيَ عِلمٌ عالِماً إلّا وهُوَ شابٌّ.[٦]

---

١. الأنبياء: ٦٠.

٢. القصص: ١٤.

٣. يوسف: ٢٢.

٤. معاني الأخبار: ص ٢٢٦.

٥. كنز العمّال: ج ١١ ص ٤٧٥ ح ٣٢٢٢٣.

٦. الفردوس: ج ٤ ص ٨٢ ح ٦٢٥٤.

فصل سوم

بهار سازندگی

۱ / ۳

بعثت پیامبران در جوانی

قرآن

﴿گفتند: شنیدیم جوانی، از آنها (بت‌ها) [به بدی] یاد می‌کرد که به او «ابراهیم» گفته می‌شود﴾.

﴿و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنینْ پاداش می‌دهیم﴾.

﴿و چون به حدّ رشد رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم﴾.

حدیث

۳۸ . **امام صادق** علیه السلام ـ دربارهٔ سخن خداوند عزّ و جلّ: **﴿چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم﴾** ـ: «أَشُدَّ»، یعنی: هجده‌سالگی و «اِسْتَوىٰ»، یعنی: ریش درآورد.

۳۹ . **پیامبر** صلی الله علیه و آله: خداوند، هیچ پیامبری را جز در جوانی، مبعوث نکرد.

۴۰ . **پیامبر** صلی الله علیه و آله: خداوند عزّ و جلّ، هیچ پیامبری را جز در جوانی، مبعوث نکرد، و به هیچ دانشمندی، جز درجوانی، دانش عطا نشد.

٤١. عنه ﷺ: يا بَني عَبدِالمُطَّلِبِ، إنّي وَاللهِ ما أعلَمُ شابّاً فِي العَرَبِ جاءَ قَومَهُ بِأَفضَلَ مِمّا جِئتُكُم بِهِ أنّي قد جِئتُكُم بِخَيرِ الدُّنيا وَالآخِرَةِ.[1]

٣ / ٢
الإمامُ المَهديُّ يَظهَرُ شابّاً

٤٢. رسول الله ﷺ: يَقومُ في آخِرِ الزَّمانِ رَجُلٌ مِن عِترَتي شابٌّ حَسَنُ الوَجهِ أقنَى الأَنفِ يَملَأُ الأَرضَ قِسطاً وعَدلاً، كَما مُلِئَت ظُلماً وجَوراً.[2]

٤٣. الإمام الحسن عليه السلام: التّاسِعُ مِن وُلدِ أخِيَ الحُسَينِ ابنُ سَيِّدَةِ الإِماءِ يُطيلُ اللهُ عُمُرَهُ في غَيبَتِهِ، ثُمَّ يُظهِرُهُ بِقُدرَتِهِ في صورَةِ شابٍّ دونَ أربَعينَ سَنَةً، ذٰلِكَ لِيُعلَمَ أنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيءٍ قَديرٌ.[3]

٤٤. الإمام الصادق عليه السلام: لَو قَد قامَ القائِمُ لَأَنكَرَهُ النّاسُ، لِأَنَّهُ يَرجِعُ إلَيهِم شابّاً مُوَفَّقاً[4].[5]

٤٥. كمال الدين عن أبي الصَّلت الهَرَويّ: قُلتُ لِلرِّضا عليه السلام: ما عَلاماتُ القائِمِ مِنكُم إذا خَرَجَ؟

قالَ: عَلامَتُهُ أن يَكونَ شَيخَ السِّنِّ شابَّ المَنظَرِ حَتّىٰ أنَّ النّاظِرَ إلَيهِ لَيَحسَبُهُ ابنَ أربَعينَ سَنَةً أو دونَها.[6]

---

١. الأمالي للطوسي: ص ٥٨٣ ح ١٢٠٦.

٢. عقد الدرر: ص ٣٩.

٣. كمال الدين: ص ٣١٦ ح ٢.

٤. هو الذي أعضاؤه موافقة لحسن الخلقة، أو المستوى. بحار الأنوار: ج ٣ ص ٣٠١.

٥. الغيبة للنعماني: ص ١٨٨ ح ٤٣.

٦. كمال الدين: ص ٦٥٢ ح ١٢.

۴۱. **پیامبر**ﷺ: ای فرزندان عبد المطّلب! به راستی، به خداوند سوگند، جوانی را در میان عرب نمی‌شناسم که بهتر از آنچه من برایتان آوردم، [برای جامعهٔ خویش] آورده باشد. به‌راستی برای شما خوبی‌های دنیا و آخرت را آوردم.

۲/۳

ظهور امام مهدی به صورت جوان

۴۲. **پیامبر**ﷺ: در آخِر زمان، مردی از خاندانم که جوانی است زیباروی و بینی کشیده، قیام می‌کند و زمین را پُر از عدل می‌نماید، همان گونه که پُر از ظلم شده است.

۴۳. **امام حسن**ؑ: خداوند، عمر نهمین فرزند برادرم حسین، فرزند بانوی کنیزان و زنان، را در غیبتش طولانی می‌گردانَد. آن گاه، وی را با قدرت خویش، به صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می‌گردانَد تا دانسته شود که خداوند، بر هر کاری تواناست.

۴۴. **امام صادق**ؑ: اگر قائم، به‌پا خیزد، مردمْ او را نمی‌شناسند؛ زیرا که به صورت جوانی خوش‌ترکیب،[1] به سوی مردم، باز می‌گردد.

۴۵. **کمال الدین** ـ به نقل از ابا صَلت هِرَوی ـ: به امام رضاؑ گفتم: نشانه‌های قائم شما، آن گاه که قیام کند، چیست؟

فرمود: «نشانه‌اش آن است که کهن‌سالی جوان‌سیماست که هر کس به وی می‌نگرد، او را چهل ساله یا کمتر می‌انگارد».

---

۱. در متن عربی حدیث، تعبیر «الشابّ الموفّق» به کار رفته است. علامهٔ مجلسی در توضیح معنای «موفّق» نوشته است: موفّق، کسی است که اندام او با زیبایی آفرینش وی و یا با بلندی قامتش سازوار است (بحار الأنوار: ج ۳ ص ۳۰۱).

٣ / ٣
دَوْرُ الشَّبابِ في حُكومَةِ خاتَمِ الأنبياءِ
٣ / ٣ ـ ١
أوّلُ مُمَثّلٍ لِلنَّبِيِّ فتىً

قَدِمَ أسعد بن زرارة، وذكوان بن عبد قيس على النّبيّ ﷺ بمكّة قبل هجرته، وكانا من أشراف المدينة، فدخلا عليه ﷺ في ظروف حرجة كانت تعيشها مكّة آنذاك، واستمعا إلىٰ دعوته، ثمّ أسلما وقالا له: يارَسولَ اللهِ ابعَث مَعَنا رَجُلاً يُعَلِّمُنا القُرآنَ، ويَدعُو النّاسَ إلىٰ أمرِكَ.[١]

لقد كانت هذه هي المرّة الأُولىٰ التي تطلب فيها المدينة ـ وكانت من البلاد الواسعة كثيرة الاختلاف ـ مُمثّلاً عن النّبي ﷺ، كما أنّها تعتبر المرّة الأُولىٰ أيضاً التي يبعث فيها النّبي ممثّلاً رسميّاً عنه إلىٰ خارج مكّة. ومن الطبيعي أن يُختار لمثل هذه المهمّة الخطيرة من تتوفّر فيه المؤهّلات واللياقات اللازمة.

فاختار النّبي ﷺ لذلك من بين المسلمين وقتئذٍ مصعب بن عمير، وكان شابّاً في مقتبل أمره:

فَقالَ رَسولُ اللهِ لِمُصعَبِ بنِ عُمَيرٍ، وكانَ فَتىً حَدَثاً ... وأمَرَهُ رَسولُ اللهِ بِالخُروجِ مَعَ أسعَدَ، وقَد كانَ تَعَلَّمَ مِنَ القُرآنِ كَثيراً.[٢]

فانطلق هذا الفتى المُفعَم بروح الإيمان والفتوّة، وقام بالمهمّة مع تدبير وكياسة على أحسن وجه. ولم يلبث طويلاً حتّى استجاب أهل المدينة لدعوته علىٰ اختلاف شرائحهم سيما فتيانهم وشبابهم، فأسلموا وصلّى بهم مصعب صلاةالجمعة، وهي أول صلاة جمعة تقام في المدينة؛ و:

---

١. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

٢. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

۳/۳

نقش جوانان در حکومت خاتم پیامبران

۳/۳ـ۱

یک جوان، نخستین نمایندهٔ پیامبر

قبل از مهاجرت پیامبر اسلام به مدینه، روزی دو نفر از بزرگان مدینه به نام‌های اَسعد بن زُراره و ذَکوان عبد قیس به مکّه آمدند و در شرایط بسیار سختی به حضور پیامبر خدا شرفیاب شدند و پس از شنیدن بیانات کوتاه و نافذ ایشان، اسلام آوردند. سپس به ایشان گفتند: ای پیامبر خدا! مردی را همراه ما بفرست تا به ما قرآن بیاموزد و مردم را به آیین تو دعوت کند.

این، نخستین بار بود که شهر بزرگ و پُر اختلاف مدینه، از پیامبر خدا درخواست نماینده می‌کرد و اوّلین باری بود که پیشوای بزرگ اسلام، تصمیم می‌گرفت به خارج از مکّه، نمایندهٔ رسمی بفرستد. بدیهی است فردی که انتخاب می‌شد، باید از هر جهت، شایستگی‌های لازم را برای این مأموریت حسّاس، می‌داشت.

پیامبر خدا، از میان همهٔ مسلمانان آن روز، مصعب بن عُمَیر جوان را به نمایندگی خود برگزید.

پیامبر خدا به مُصعب بن عُمَیر ـ که جوانی کم‌سال و از حافظان و قاریان قرآن بود و بسیاری از قرآن را آموخته بود ـ دستور داد با اسعد، عازم مدینه شود.

این جوان با ایمان و پُرشور و با تدبیر، مأموریت خود را به خوبی انجام داد. طولی نکشید که همهٔ اقشار مدینه، بخصوص نسل جوان، دعوت او را پذیرفتند و مسلمان شدند و نخستین نماز جمعه در مدینه به امامت او اقامه گردید و:

إنَّهُ أوَّلُ مَن جَمَّعَ الجُمُعَةَ بِالمَدينَةِ وأسلَمَ عَلىٰ يَدِهِ أسيدُ بن حضيرٍ وسَعدُ بنُ مُعاذٍ، وكَفىٰ بذٰلكَ فَخراً وأثَراً فِي الإِسلامِ.[١]

۴۶. بحارالأنوار: وكانَ مُصعَبٌ نازِلاً عَلىٰ أسعَدَ بنِ زُرارَةَ، وكانَ يَخرُجُ في كُلِّ يَومٍ فَيَطوفُ عَلىٰ مجالِسِ الخَزرَجِ يَدعوهُم إلَى الإِسلامِ فَيُجيبُهُ الأَحداثُ.[٢]

٣ / ٣ ـ ٢

أوّلُ والٍ لِمَكَّةَ شابٌ فِي الحادِيَةِ وَالعِشرينَ

ما إن فرغ النّبيﷺ من فتح مكّة حتّى بانت في الأُفق بوادر معركة حنين بعد فترة وجيزة من ذلك، فما كان من النّبيﷺ إلّا أن قام بتجهيز جيشه وإشخاصه إلىٰ خارج مكّة استعداداً للمواجهة. وكان من اللازم أيضاً من جهة أُخرىٰ أن يستخلف علىٰ مكّة التي استخلصها توّاً من أيدي المشركين شخصاً كفوءاً مدّبراً لشؤونها، سيما وأنّها تمثّل آنذاك ثقل الجزيرة العربية ومحط أنظار القبائل والناس كافّة. هذا بالإضافة إلىٰ أنّ مثل هذا الاستخلاف أن يأخذ علىٰ أيدي المشركين ويحول دون أيّ محاولة عبث بأمن مكّة واستقرارها. وقد اختار النّبيﷺ لهذا الأمر الخطير من بين أصحابه شاباً في الحادية والعشرين من عمره اسمه عتّاب بن أسيد فقلّده ذلك، وكتب له كتاباً بولايته:

وَوَلّىٰﷺ عَتّابَ بنَ أسيدٍ وعُمُرُهُ إحدىٰ وعِشرونَ سَنَةً أمرَ مَكَّةَ وأمَرَهُﷺ أن يُصَلِّيَ بِالنّاسِ وهُوَ أوَّلُ أميرٍ صَلّىٰ بِمَكَّةَ بَعدَ الفَتحِ جَماعَةً.[٣]

ثمّ التفتﷺ لعتّاب مُبيّناً له خطورة هذه المسؤولية قائلاً:

يا عَتّابُ، تَدري عَلىٰ مَنِ استَعمَلتُكَ؟! اِستَعمَلتُكَ عَلىٰ أهلِ اللهِﷻ، ولَو

---

١. أسد الغابة: ج ۵ ص ۱۷۶ الرقم ۴۹۳۶.

٢. بحار الأنوار: ج ۱۹ ص ۱۰.

٣. السيرة الحلبية: ج ۳ ص ۱۰۴.

او نخستین کسی بود که در مدینه نماز جمعه برگزار کرد و اُسَید بن حُضَیر و سعد بن مُعاذ، به دست او مسلمان شدند و همین برای او، افتخار و نشانی بزرگ در اسلام است.

۴۶. **بحار الأنوار:** مصعب، بر اسعد بن زراره وارد شد و هر روز از خانه بیرون می‌رفت و در اطراف مجالس خزرجیان می‌چرخید و آنان را به اسلام، فرا می‌خواند و جوانان، دعوت او را اجابت می‌کردند.

۳/۳ـ۲

جوانی بیست و یک ساله، نخستین فرماندار مکّه

پس از فتح مکّه، طولی نکشید که جنگ حُنین پیش آمد و به ناچار، پیامبر خدا و سربازانش باید از مکّه خارج شده، به سوی جبههٔ جنگ می‌رفتند. بنا بر این، برای ادارهٔ امور آن شهر که به تازگی از دست مشرکان خارج شده بود، باید فرماندار لایق و باتدبیری تعیین می‌شد که به امور شهر مکّه ـ که مرکز جزیرة العرب و مورد توجّه عموم قبایل و اقشار مختلف مردم بود ـ رسیدگی کند و علاوه بر این، از بی‌نظمی‌هایی که ممکن است دشمنان به وجود آورند، جلوگیری نماید.

پیامبر خدا، در میان همهٔ یاران، جوان ۲۱ ساله‌ای را به نام «عَتّاب بن اسید»، برای این مسئولیت بزرگ، برگزید و برای وی، فرمان صادر کرد. در این باره، آمده است:

پیامبر خدا، عَتّاب بن اسید را در ۲۱ سالگی به فرمانداری مکّه گماشت و دستور داد با مردم، نماز جماعت بخواند و او، نخستین فرماندهی است که پس از فتح مکّه در آن‌جا، نماز جماعت به جای آورد.

پیامبر خدا، پس از صدور فرمان حکومت مکّه برای عَتّاب، دربارهٔ اهمّیت این مسئولیت، خطاب به او فرمود:

ای عَتّاب! می‌دانی تو را بر چه کسانی گماشتم؟ تو را بر مردمان [شهر] خدای ﷻ گماشتم، و اگر برای آنان بهتر از تو سراغ داشتم، او را بر

أعلَمُ لَهُم خَيراً مِنكَ استَعمَلتُهُ عَلَيهِم.[١]

وكان من الطبيعي أن يثير مثل هذا القرار حفيظة وجهاء مكّة وكبرائها، فكـتب النّبيﷺ كتاباً طويلاً توقّياً لاعتراضهم جاء في آخره:

ولا يَحتَجَّ مُحتَجٌّ مِنكُم في مُخالَفَتِهِ بِصِغَرِ سِنِّهِ فَلَيسَ الأَكبَرُ هُوَ الأَفضَلَ، بَلِ الأَفضَلُ هُوَ الأَكبَرُ.[٢]

هذا وقد بقي عتّاب بن أسيد والياً علىٰ مكّة إلىٰ آخر حياة النّبيﷺ، وكان حَسنِ التدبير والولاية.

٣ / ٣ ـ ٣

قائد حرب الروم، شابّ في الثامنة عشرة

استنفر النّبيّﷺ في أواخر حياته لقتال دولة الروم العظمىٰ، فانخرط في جيش المسلمين كبار قوّاد جيشهﷺ ووجوه المهاجرين والأنصار.

وكان من البديهي أن يولّي أمر هذا الجيش أكثر قوّاده كفاءة. فأمّر عليه أُسامة بن زيد بعد أن دعاه، وكان له من العمر آنذاك ثمانية عشرة عاماً.[٣]

يقع هذا القرار محلّاً لاعتراض وجوه الصحابة سيما في تلك الظروف السياسية الحسّاسة،[٤] فكشفوا عمّا في الضمير وبسطوا ألسنتهم بالقول: فَتَكَلَّمَ قَـومٌ وقـالوا: يُستَعمَلُ هٰذَا الغُلامُ عَلَى المُهاجِرينَ الأَوّلينَ.[٥]

فلمّا بلغ النّبيﷺ ذلك خرج فرقى المنبر مغضباً، فقال بعد الحمد والثناء:

---

١. أسد الغابة: ج ٣ ص ٥٤٩ الرقم ٣٥٣٨.

٢. بحار الأنوار: ج ٢١ ص ١٢٣ ح ٢٠.

٣. الطبقات الكبرى: ج ٤ ص ٦٦.

٤. راجع: موسوعة الإمام عليّ بن أبي طالب: ج ٢ ص ٣٩٥ ـ ٤٠١ (إنفاذ جيش أُسامة).

٥. الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ١٩٠.

ایشان می‌گماشتم.

بدیهی است که انتصاب جوانی ۲۱ ساله به فرمانداری مکّه، موجب رنجش خاطر و آزردگی بزرگان مکّه می‌شد. پیامبر خدا، برای پیشگیری از اعتراض آنان، در پایانِ نامهٔ مفصّلی خطاب به مردم مکّه نوشت:

کسی در نافرمانی از او به کمی سنّش استدلال نکند؛ زیرا مسن‌تر، شایسته‌تر نیست، بلکه شایسته‌تر، بزرگ‌تر است.

عَتّاب بن اسید، تا آخر عمر پیامبر اسلام، فرماندار مکّه بود و در طول دوران مأموریت، به خوبی از عهدهٔ این مسئولیت بزرگ برآمد.

۳/۳ـ۳

جوانی هجده ساله، فرمانده نبرد با رومیان

پیامبر خدا، در روزهای آخر زندگی خود، مسلمانان را برای جنگ با کشور نیرومند روم، بسیج کرد. تمام افسران ارشد، فرماندهان سپاه اسلام، و بزرگان مهاجران و انصار، در این لشکر عظیم، گِرد آمده بودند. برای فرماندهی چنین سپاهی، بی‌تردید، باید لایق‌ترین افسران انتخاب می‌شد. پیامبر اسلام، اسامة بن زید را که جوانی هجده ساله بود، طلبید و فرماندهی لشکر را به او واگذار کرد. این اقدام پیامبر ﷺ، برای بسیاری از اصحاب بزرگ او، خصوصاً در شرایط سیاسی آن روزها، قابل قبول نبود و لذا زبان به اعتراض گشودند که: این جوان را بر مهاجران سابقه دار می‌گمارد!

پیامبر خدا، در حالی که از این سخن به خشم آمده بود، بَر فراز منبر قرار گرفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

همانا مردم به فرماندهی اسامه، زخمِ زبان زدند. آنان، پیش از این نیز نسبت به فرماندهی پدر اسامه، چنین کرده بودند، در حالی که آن دو، شایستهٔ

إنَّ النّاسَ قَد طَعَنوا في إمارَةِ أُسامَةَ، وقَد كانوا طَعَنوا في إمارَةِ أبيهِ مِن قَبلِهِ، وإنَّهُما لَخَليقانِ لَها وإنَّهُ لَمِن أحَبِّ النّاسِ إلَيَّ آلاً، فَأُوصيكُم بِأُسامَةَ خَيراً.[١]

٤ / ٣

دَورُ الشَّبابِ في حُكومَةِ إمامِ العَصرِ

٤٧. الإمام علي عليه السلام: أصحابُ المَهدِيِّ شَبابٌ لا كُهولٌ فيهِم إلّا مِثلَ كُحلِ العَينِ وَالمِلحِ فِي الزّادِ وَأَقَلُّ الزّادِ المِلحُ.[٢]

٤٨. الإمام الصادق عليه السلام: بَينا شَبابُ الشّيعَةِ عَلىٰ ظُهورِ سُطوحِهِم نِيامٌ إذ تَوافَوا إلىٰ صاحِبِهِم في لَيلَةٍ واحِدَةٍ عَلىٰ غَيرِ ميعادٍ فَيُصبِحونَ بِمَكَّةَ.[٣]

---

١. الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ٢٤٩، صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٣٦٥ ح ٣٥٢٤ نحوه.

٢. الغيبة للطوسي: ص ٤٧٦ ح ٥٠١.

٣. الغيبة للنعماني: ص ٣١٦ ح ١١.

فرماندهی بودند و اسامه، از دوست داشتنی‌ترین فرماندهان (/ خاندان‌ها)[1] در نزد من است. شما را نسبت به اسامه، به نیکی سفارش می‌کنم.

۴/۳

نقش جوانان در حکومت امام زمان

۴۷. **امام علی**ﷺ: یاران مهدی(عج) جوان‌اند و کهن‌سالان، در میان آنان، اندک‌اند، مانند سرمه در چشم و نمک در زاد و توشه، که کمترین قسمت توشه، نمک است.

۴۸. **امام صادق**ﷺ: هنگامی که جوانان، شبانگاه بر پشت بام‌ها در خواب‌اند، به ناگاه، بدون وعدهٔ قبلی، در یک شب، گِرد صاحب خود جمع می‌شوند و صبحْ‌هنگام در مکّه خواهند بود.

---

۱. «فرماندهان (/ خاندان‌ها)»، ترجمهٔ واژهٔ «آل» در متن عربی است و این واژه، اسم است و تمییز برای «أحَبّ»، و در تمام نسخه‌های چاپی تحقیق شدهٔ الطبقات الکبری نیز به همین گونه (آلاً) ضبط شده است؛ لیکن برخی احتمال می‌دهند که این کلمه، حرف تنبیه «ألا» باشد که بر سر فعل «فأُوصیکم» آمده است. بدن ترتیب، ترجمه چنین خواهد شد: «... و اسامه، از دوست داشتنی‌ترینِ مردمان در نزد من است. آگاه باشید که شما را ...».

بخش دوم

عوامل شکوفائی جوان

فصل یکم : شناخت

فصل دوم : خودباوری

فصل سوم : ارتباط با خداوند

فصل چهارم : دوست شایسته

فصل پنجم : خوشی های حلال و نیرومند ساختن بدن

فصل ششم : ارزش های اخلاقی و رفتاری

الفصل الأوّل

المعرفة

١ / ١

التّثقّف

الكتاب

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَايَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا ٱلْأَلْبَـٰبِ﴾ .[١]

﴿يَرْفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ دَرَجَـٰتٍ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ .[٢]

﴿ وَلَاتَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾ .[٣]

الحديث

٤٩ . الإمام عليّ عليه السلام : ما مِن حَرَكَةٍ إلّا و أنتَ مُحتاجٌ فيها إلىٰ مَعرِفَةٍ.[٤]

٥٠ . عنه عليه السلام : يا مَعشَرَ الفِتيانِ، حَصِّنوا أعراضَكُم بِالأَدَبِ ودينَكُم بِالعِلمِ.[٥]

٥١ . عنه عليه السلام ـ فِي الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ: أولَى الأَشياءِ أن يَتَعَلَّمَهَا الأَحداثُ الأَشياءُ الَّتي إذا صاروا رِجالاً اِحتاجوا إلَيها.[٦]

---

١. الزمر: ٩.

٢. المجادلة: ١١.

٣. الإسراء: ٣٦.

٤. تحف العقول: ص ١٧١.

٥. تاريخ اليعقوبي: ج ٢ ص ٢١٠.

٦. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٣٣٣ ح ٨١٧.

فصل یکم
شناخت

۱ / ۱
فرهیختگی

قرآن

﴿بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسان‌اند؟ تنها خردمندان‌اند که پند پذیرند﴾.

﴿خدا، [رتبهٔ] کسانی از شما را که گرویده‌اند و کسانی را که دانشمندند، [بر حسب] درجات، بلند می‌گرداند، و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است﴾.

﴿و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب، همه، مورد پرسش واقع خواهند شد﴾.

حدیث

۴۹ . **امام علی**ﷺ : هیچ فعّالیتی نیست ، مگر آن که تو در آن ، نیازمندِ شناختی .

۵۰ . **امام علی**ﷺ : ای جوانان! آبروی خویش را با ادب (تربیت)، و دین خویش را با دانش ، نگه‌دارید .

۵۱ . **امام علی**ﷺ ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ : نخستین چیزهایی که جوانان می‌باید آنها را بیاموزند ، کارهایی است که در بزرگی بِدان نیازمند می‌شوند .

۵۲. عنه ﷺ ـ فِي الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ: لا تَقسِروا أولادَكُم عَلىٰ آدابِكُم، فَإنَّهُم مَخلوقونَ لِزَمانٍ غَيرِ زَمانِكُم.[1]

۱ / ۲
مَعرِفَةُ النَّفسِ

الكتاب

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِىٓ ءَادَمَ وَحَمَلْنَـٰهُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَرَزَقْنَـٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَـٰتِ وَفَضَّلْنَـٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾.[2]

الحديث

۵۳. الإمام علي ﷺ: أفضَلُ الحِكمَةِ معرِفَةُ الإنسانِ نَفسَهُ.[3]

۵۴. عنه ﷺ: مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَدِ انتَهىٰ إلىٰ غايَةِ كُلِّ مَعرِفَةٍ وعِلمٍ.[4]

۵۵. عنه ﷺ: أعظَمُ الجَهلِ جَهلُ الإنسانِ أمرَ نَفسِهِ.[5]

۵۶. عنه ﷺ: مَن لَم يَعرِف نَفسَهُ بَعُدَ عَن سَبيلِ النَّجاةِ، وَخَبَطَ فِي الضَّلالِ وَالجَهالاتِ.[6]

۵۷. عنه ﷺ: عَجِبتُ لِمَن يُنشِدُ ضالَّتَهُ و قَد أضَلَّ نَفسَهُ فَلا يَطلُبُها.[7]

۵۸. عنه ﷺ: مَن عَرَفَ نَفسَهُ جاهَدَها و مَن جَهِلَ نَفسَهُ أهمَلَها.[8]

---

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۲۶۷ ح ۱۰۲.
۲. الإسراء: ۷۰.
۳. غرر الحكم: ح ۳۱۰۵.
۴. غرر الحكم: ح ۸۹۴۹.
۵. غرر الحكم: ح ۲۹۳۶.
۶. غرر الحكم: ح ۹۰۳۴.
۷. غرر الحكم: ح ۶۲۶۶.
۸. غرر الحكم: ح ۷۸۵۵ و ۷۸۵۶.

۵۲ . **امام علی**ؑ ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ: فرزندانتان را بر روش و آداب خویش، مجبور مسازید؛ زیرا آنان، برای زمانی دیگر، جز زمان شما، آفریده شده‌اند.

۱ / ۲
خودشناسی

قرآن

﴿و به راستی، ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا نشاندیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود، برتریِ آشکار دادیم﴾.

حدیث

۵۳ . **امام علی**ؑ : برترین حکمت، خودشناسیِ انسان است.

۵۴ . **امام علی**ؑ : آن که خود را بشناسد، به بالاترین قلّهٔ دانش و معرفت، رسیده است.

۵۵ . **امام علی**ؑ : بدترین نادانی، ناآگاهی انسان به خویشتن است.

۵۶ . **امام علی**ؑ : آن که خود را نشناسد، از راه رستگاری دور می‌شود و در گم‌راهی و نادانی‌ها فرو می‌رود.

۵۷ . **امام علی**ؑ : در شگفتم از آن که در پیِ گمشده‌اش می‌گردد؛ ولی خود را گم کرده و آن را نمی‌جوید.

۵۸ . **امام علی**ؑ : آن که خود را بشناسد، با نفس خویش، جهاد می‌کند و آن که آن را نشناسد، رهایش می‌سازد.

۵۹. عنه‌ﷺ : مَن عَرَفَ قَدرَ نَفسِهِ لَم یُهِنها بِالفانِیاتِ.[۱]

۶۰. عنه‌ﷺ : مَن عَرَفَ نَفسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ.[۲]

۶۱. عنه‌ﷺ : عَجِبتُ لِمَن یَجهَلُ نَفسَهُ کَیفَ یَعرِفُ رَبَّهُ.[۳]

۶۲. عنه‌ﷺ ـ فیما نسب إلیه ـ: خُلِقَ الإنسانُ ذا نَفسٍ ناطِقَةٍ، إن زَکّاها بِالعِلمِ وَالعَمَلِ فَقَد شابَهَت جَواهِرَ أوائِلِ عِلَلِها، وإذَا اعتَدَلَ مِزاجُها وفارَقَتِ الأضدادَ، فَقَد شارَکَ بِهَا السَّبعَ الشِّدادَ*.[۴]

---

۱. غرر الحکم: ح ۸۶۲۸.

۲. غرر الحکم: ح ۷۹۴۶.

۳. غرر الحکم: ح ۶۲۷۰.

۴. غرر الحکم: ح ۵۸۸۴، بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۱۶۵ ح ۵۴ ولیس فیه [والعمل].

*. شارح غرر الحکم، پس از این قسمت از جملهٔ یاد شده می‌نویسد: «مزاج، کیفیتی را گویند که در مرکبات از امتزاج اجزای عناصر با یکدیگر و فعل هر یک در دیگری و انفعال دیگری از آن حاصل شود، و مزاج معتدل، مزاجی را گویند که در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست، در مرتبهٔ وسط باشد و به یک طرف از طرفین ضدّین، مایل نباشد و اگر نفس ناطقهٔ انسانی مجرّد نباشد و حالّ در بدن باشد ـ چنان‌که مشهور میانهٔ متکلمان است ـ مزاج و اعتدال آن بر ظاهر، محمول می‌تواند شد به این‌که مراد [حدیث،] این باشد که: هر گاه مزاج نفس کسی از آدمیان که مزاج بدن او باشد، معتدل باشد و از طرفین متضادّین جدایی کند، پس آدمی به [واسطهٔ] آن نفس، شریک [می]شود با نفوس فلکیه، و اگر [نفسِ ناطقهٔ انسانی] مجرّد باشد ـ چنان‌که مذهب حکما و بعضی از متکلّمین است ـ مراد به اعتدال مزاج او باز یا اعتدال مزاجِ بدنی است که او را به آن تعلّقی باشد و چون هر چند مزاج بدن به اعتدال نزدیک‌تر باشد، نفسی که فایض بر آن شود، اکمل باشد، پس به آن اعتبار، اعتدال مزاج بدن، مناط شراکت نفس با هفت آسمان تواند شد، و یا مراد به اعتدال مزاج او، «توسّط» اوست در اخلاق، میانهٔ طرفین متضادّین، مثل شجاعت که توسّط است میانهٔ تهوّر و جُبن؛ و سخاوت که توسّط است میانهٔ اسراف و بخل. و بر این قیاس، سایر اخلاق و بر این توسّط، مجازاً اعتدال مزاج، اطلاق تواند شد و بر هر تقدیر، شراکت با هفت آسمان به اعتبار مزاج، یا به سبب این است که افلاک نیز مرکّب باشند و مزاج ایشان معتدل باشد، هر چند این، خلاف مذهب حکماباشد؛ زیرا که دلیل بر امتناع این قائم نیست، و یا به اعتبار این است که آنها بالکلّیه از کیفیات متضادّه عاری باشند ـ چنان‌که مذهب حکماست ـ و چون اعتدال و توسّط میانهٔ کیفیات متضادّه به منزلهٔ خلوّ از آنهاست، پس به آن اعتبار، اعتدال باعث شراکت با افلاک [می]شود و ظاهر، این است که غرض از حکم به شراکت آنها با افلاک، این باشد که چنان‌که آنها ⇐

۵۹. **امام علی** ﷺ: آن که شأن خود را بشناسد، آن را با کارهای فانی، خوار نمی‌سازد.

۶۰. **امام علی** ﷺ: آن که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است.

۶۱. **امام علی** ﷺ: در شگفتم از آن که خود را نمی‌شناسد، چگونه پروردگارش را می‌شناسد؟

۶۲. **امام علی** ﷺ ـ در روایتی منسوب به ایشان ـ: [خداوند،] آدمی را، دارای نفس ناطقه (دریابنده) آفریده است. اگر آن را با علم و عمل رشد دهد، مانند گوهرهای (یا علّت‌های) نخستین خود خواهد شد[1] و اگر مزاج وی معتدل شود و از اضداد، جدایی گزیند، هر آینه با آن نفس ناطقه، شریکِ آن هفت آسمانِ محکم خواهد شد.

↩ مَصدر خیرات باشند به شعور و اختیار ـ چنان‌که مذهب حکماست ـ پس آن نفوس معتدله نیز که شریک آنها باشند، چنین باشند. نهایت، بعضی از اعاظم علمای ما دعوی جمادیت آنها کرده و آن را از ضروریات دین شمرده‌اند و قوّت و استحکام آنها به اعتبار این تواند بود که همیشه بر جای خود باشند و از مرور دهور، فتوری به آنها راه نیابد و بنابر طریقهٔ حکما، قوّت و استحکام معنوی نیز مراد تواند بود و به آنچه تقریر شد، ظاهر می‌شود که این کلام، مؤیّد چندین اصل از اصول حکما می‌تواند شد، نهایت نسبت آن به آن حضرت ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ ثابت نیست، بلکه گمان فقیر، این است که کلام یکی از حکما بوده که بعضی از برای ترویج آن، نسبت به آن حضرت داده[اند] و الله تعالی یعلم».

محدّث اُرموی نیز در پاورقی آورده است: «چنان‌که شارح ﷺ فرموده، به ظن متآخم به علم می‌توان حکم کرد که این کلام از آن حضرت نیست، نظر به قرائن و اماراتی که از ملاحظهٔ آنها در یافت این مدّعا می‌شود». (غرر الحکم و درر الکلم: ج ۴ ص ۲۲۰ ـ ۲۲۱).

۱. آقا جمال خوانساری، شارح غرر الحکم، در شرح این جمله می‌گوید: «یعنی آفریده [است] حق تعالی آدمی را صاحب نفس ادراک‌کنندهٔ معقولات، چنان که اگر پاکیزه گرداند آدمی آن را به علم و عمل یعنی به تحصیل علم و عمل نیکو، پس شبیه شود با گوهرهای اوایل علّت‌های آن، یعنی با ذوات آنها. و مراد به "اوایل علّت‌های آن"، عقول مقدّسه است بنابر آنچه مذکور شد از مذاهب حکما که آنها وسایط در ایجاد موجودات باشند و علل آنها منتهی به آنها شوند» (غرر الحکم و دُرَر الکلم: ج ۴ ص ۲۲۰).

٦٣. الإمام الصادق عليه السلام ـ وقَد سَأَلَهُ عَبدُاللهِ بنُ سِنانٍ: المَلائِكَةُ أفضَلُ أم بَنو آدَمَ؟ ـ: قالَ أميرُالمُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ عليه السلام: إنَّ اللهَ عزّ وجلّ رَكَّبَ فِي المَلائِكَةِ عَقلاً بِلا شَهوَةٍ، ورَكَّبَ فِي البَهائِمِ شَهوَةً بِلا عَقلٍ، وَرَكَّبَ في بَني آدَمَ كِلَيهِما، فَمَن غَلَبَ عَقلُهُ شَهوَتَهُ فَهُوَ خَيرٌ مِنَ المَلائِكَةِ، وَمَن غَلَبَت شَهوَتُهُ عَقلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ البَهائِمِ.[1]

١ / ٣

التَّعَرُّفُ عَلَى القُرآنِ

٦٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ في شَبيبَتِهِ اختَلَطَ بِلَحمِهِ ودَمِهِ.[2]

٦٥. الإمام علي عليه السلام ـ في كِتابِهِ لِوَلَدِهِ الحَسَنِ عليه السلام ـ: وأن أبتَدِئَكَ بِتَعليمِ كِتابِ اللهِ عزّ وجلّ وتَأويلِهِ وَشرائِعِ الإِسلامِ وَأحكامِهِ.[3]

٦٦. الإمام الصادق عليه السلام: مَن قَرَأَ القُرآنَ وَهُوَ شابٌّ مُؤمِنٌ اِختَلَطَ القُرآنُ بِلَحمِهِ ودَمِهِ وَجَعَلَهُ اللهُ عزّ وجلّ مَعَ السَّفَرَةِ الكِرامِ البَرَرَةِ، وكانَ القُرآنُ حَجيزاً عَنهُ يَومَ القِيامَةِ.[4]

١ / ٤

التَّفَقُّهُ فِي الدّينِ

٦٧. رسول الله صلى الله عليه وآله: لِكُلِّ شَيءٍ عِمادٌ، وعِمادُ هٰذَا الدّينِ الفِقهُ.[5]

٦٨. الإمام الباقر والإمام الصادق عليهما السلام: لَو أُتيتُ بِشابٍّ مِن شَبابِ الشّيعَةِ لا يَتَفَقَّهُ فِي الدّينِ لَأَدَّبتُهُ.[6]

---

١. علل الشرايع: ص ٤.

٢. كنز العمّال: ج ١ ص ٥٣٢ ح ٢٣٨١.

٣. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٦٠٣ ح ٤.

٥. بحار الأنوار: ج ١ ص ٢١٦ ح ٣٠.

٦. المحاسن: ج ١ ص ٣٥٧ ح ٧٦٠.

۶۳ . **امام صادق**ؑ ـ در پاسخ عبد الله بن سنان که پرسید: فرشتگان برترند یا فرزندان آدم؟ ـ : امیر مؤمنان علی بن ابی طالبؑ فرمود: «خدای ﷻ فرشتگان را از عقلِ بدون شهوت آفرید و چارپایان را از شهوتِ بدون عقل، خلق کرد و در انسان، هر دو را به هم آمیخت. پس، هر که عقلش بر شهوتش پیروز شود، از فرشتگان بهتر است و هر که شهوتش بر عقلش پیروز گردد، از چارپایان، بدتر است.

۱ / ۳
آشنایی با قرآن

۶۴ . **پیامبر**ﷺ: هر که قرآن را در جوانی‌اش فراگیرد، با گوشت و خونش عجین می‌گردد.

۶۵ . **امام علی**ؑ ـ در نامه‌ای به فرزندش حسنؑ ـ: و این که نخست، به تو کتاب خدا را بیاموزم و تفسیر قرآن و شریعت اسلام و احکام آن را به تو تعلیم دهم.

۶۶ . **امام صادق**ؑ: آن که قرآن را در جوانی بخواند، با گوشت و خونش عجین می‌گردد و خداوند ﷻ او را با فرشتگان بزرگوار[۱] و نیک، همراه می‌کند و قرآن در روز قیامت، نگهبانی برایش خواهد بود.

۱ / ۴
ژرف اندیشی در دین

۶۷ . **پیامبر**ﷺ: هر چیزی را ستونی است و ستون این دین، فهم (آگاهی ژرف) است.

۶۸ . **امام باقر**ؑ و **امام صادق**ؑ: اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که در پیِ کسب آگاهی دینی نیست، او را ادب می‌کنم.

---

۱. مقصود از «سَفَرة (سفیران)» که در متن عربی حدیث آمده است، فرشتگان‌اند و از این جهت که میان خداوند و انبیا در رفت و آمدند، با این تعبیر، یاد شده‌اند. م.

۶۹. الإمام الباقر عليه السلام ـ كانَ يَقولُ ـ: تَفقَّهوا وإلّا فَأَنتُم أعرابٌ.[۱]

۷۰. عنه عليه السلام: لَو اُتيتُ بِشابٍّ مِن شَبابِ الشّيعَةِ لا يَتَفَقَّهُ فِي الدّينِ لَأَوجَعتُهُ.[۲]

۷۱. الإمام الصادق عليه السلام: لَو اُتيتُ بِشابٍّ مِن شيعَتِنا لَم يَتَفَقَّه لَأَحسَنتُ أدَبَهُ.[۳]

۷۲. عنه عليه السلام: بادِروا أحداثَكُم بِالحَديثِ قَبلَ أن تَسبِقَكُم إلَيهِمُ المُرجِئَةُ.[۴]

۷۳. عنه عليه السلام: لَستُ اُحِبُّ أن أرَى الشّابَّ مِنكُم إلّا غادِياً في حالَينِ: إمّا عالِماً أو مُتَعَلِّماً، فَإِن لَم يَفعَل فَرَّطَ، فَإِن فَرَّطَ ضَيَّعَ، وإن ضَيَّعَ أثِمَ، وإن أثِمَ سَكَنَ النّارَ وَالَّذي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالحَقِّ.[۵]

۱ / ۵
المَعرِفَةُ بِأَنَّ العِلمَ وَالإِيمانَ تَوأَمانِ

الكتاب

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَـٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِالْقِسْطِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.[۶]

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ الَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.[۷]

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُواْ بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.[۸]

---

۱. المحاسن: ج ۱ ص ۳۵۷ ح ۷۶۰.
۲. المحاسن: ج ۱ ص ۳۵۷ ح ۷۶۱.
۳. دعائم الإسلام: ج ۱ ص ۸۰.
۴. تهذيب الأحكام: ج ۸ ص ۱۱۱ ح ۳۸۱.
۵. الأمالي للطوسي: ص ۳۰۳ ح ۶۰۴.
۶. آل عمران: ۱۸.
۷. سبأ: ۶.
۸. الحجّ: ۵۴.

۶۹ . **امام باقر**ؑ ـ همواره می‌فرمود ـ : آگاهی دینی کسب کنید، وگرنه، بادیه نشینانی [نادان] خواهید بود.

۷۰ . **امام باقر**ؑ : اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که در پیِ کسب آگاهی دینی نیست، او را تنبیه می‌کنم.

۷۱ . **امام صادق**ؑ : اگر جوانی را از شیعیانمان بیابم که درپی کسب آگاهی دینی نیست، او را نیکو ادب می‌کنم.

۷۲ . **امام صادق**ؑ : جوانان را با حدیث (معارف دینی) دریابید، پیش از آن که مُرجِئه[1] [یا دیگر گروه‌های انحرافی] بر شما پیشی گیرند و به سوی آنان بروند.

۷۳ . **امام صادق**ؑ : دوست ندارم جوانان شما را ببینم، مگر در دو حالت: دانشمند یا دانشجو. اگر [جوانی] چنین نکند، کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کند، تباه ساخته است و اگر تباه سازد، گناه کرده است و اگر گناه کند، سوگند به آن که محمّد را به حق به پیامبری برانگیخت، دوزخ‌نشین خواهد شد.

۵/۱

آگاهی از پیوند علم و ایمان

قرآن

﴿خدا و فرشتگان و دانشوران، گواهی می‌دهند که جز او هیچ معبودی نیست؛ و همواره به عدل، قیام دارد. جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست﴾.

﴿و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حقّ است و به راه آن عزیز ستوده [صفات]، راهبری می‌کند﴾.

﴿و تا آنان که دانش یافته‌اند، بدانند که این [قرآن]، حقّ است [و] از جانب پروردگار توست، و بدان ایمان آورند و دل‌هایشان برای او خاضع گردد. و به راستی خداوند، کسانی را که ایمان آورده‌اند، به سوی راهی راست، راهبر است﴾.

---

۱. منظور از مُرجِئه، طایفه‌ای هستند که ایمان را قول بلا عمل می‌دانند و قول (ادای شهادتین) را بر عمل (عمل به واجبات و ترک مُحرّمات)، مقدّم می‌شمارند و معتقدند که تارک عمل را ایمانش نجات می‌بخشد (ر.ک: **لغت‌نامهٔ دهخدا**، ذیل «مرجئه»).

الحديث

۷۴. الإمام عليّ عليه السلام: أصلُ الإيمانِ العِلمُ.[۱]

۷۵. عنه عليه السلام: الإيمانُ وَالعِلمُ تَوأمانِ ورَفيقانِ لا يَفتَرِقانِ.[۲]

۷۶. عنه عليه السلام: ثَمَرَةُ العِلمِ مَعرِفَةُ اللهِ.[۳]

۷۷. الإمام الكاظم عليه السلام ـ لِهشامِ بنِ الحَكَمِ ـ: يا هِشامُ، ما بَعَثَ اللهُ أنبِياءَهُ ورُسُلَهُ إلىٰ عِبادِهِ إلّا لِيَعقِلوا عَنِ اللهِ، فَأَحسَنُهُم استِجابَةً أحسَنُهُم مَعرِفَةً.[۴]

۱ / ۶
الاِهتِمامُ بِطَرحِ الأَسئِلَةِ

الكتاب

﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.[۵]

الحديث

۷۸. رسول الله صلى الله عليه وآله: العِلمُ خَزائِنُ ومِفتاحُهَا السُّؤالُ، فَاسأَلوا رَحِمَكُمُ اللهُ، فَإِنَّهُ يُؤجَرُ أربَعَةٌ: السّائِلُ، والمُتَكَلِّمُ، وَالمُستَمِعُ، وَالمُحِبُّ لَهُم.[۶]

۷۹. الإمام عليّ عليه السلام: مَن سَأَلَ في صِغَرِهِ أجابَ في كِبَرِهِ.[۷]

۸۰. الإمام الصادق عليه السلام ـ لِحُمرانَ بنِ أعيَنَ في شَيءٍ سَأَلَهُ ـ: إنَّما يَهلِكُ النّاسُ؛ لِأَنَّهُم

---

۱. بحار الأنوار: ج ۹۳ ص ۵۷.
۲. غرر الحكم: ح ۱۷۸۵.
۳. غرر الحكم: ح ۴۵۸۶.
۴. الكافي: ج ۱ ص ۱۶ ح ۱۲.
۵. النحل: ۴۳.
۶. تحف العقول: ص ۴۱.
۷. غرر الحكم: ح ۸۲۷۳.

حدیث

۷۴ . **امام علی**ؑ : اساس ایمان ، دانش است .

۷۵ . **امام علی**ؑ : ایمان و دانش ، همراه و رفیق‌اند و از هم جدا نمی‌شوند .

۷۶ . **امام علی**ؑ : دستاورد دانش ، خدا شناسی است .

۷۷ . **امام کاظم**ؑ ـ به هشام بن حکم ـ: ای هشام! خداوند ، پیامبران و رسولانش را به سوی بندگان خود نفرستاده ، مگر بدان جهت که بصیرت الهی پیدا کنند . از این رو ، بهترین کسانی که دعوت آنان را اجابت می‌کنند ، کسانی هستند که شناخت بهتری دارند .

۱ / ۶
اهتمام به پرسشگری

قرآن

﴿پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید﴾.

حدیث

۷۸ . **پیامبر**ﷺ : دانش ، گنجینه‌هایی است که کلید آن ، پرسش است . بپرسید . خداوند ، شما را رحمت کند که چهار گروه ، پاداش می‌بَرَند : سؤال کننده ، پاسخ‌دهنده ، شنونده ، و دوستدار آنان .

۷۹ . **امام علی**ؑ : آن که در خُردسالی بپرسد ، در بزرگ‌سالی پاسخ می‌دهد .

۸۰ . **امام صادق**ؑ ـ به حُمران بن آعیَن ، دربارهٔ مطالبی که پرسید ـ: همانا مردم ، نابود می‌شوند ، چون نمی‌پرسند .

لا يَسأَلونَ.[1]

٨١. عنه‌ﷺ : إنَّ النَّبِيَّ‌ﷺ ذُكِرَ لَهُ أنَّ رَجُلاً أصابَتهُ جَنابَةٌ عَلىٰ جُرحٍ كانَ بِهِ، فَأُمِرَ بِالغُسلِ فَاغتَسَلَ فَكَزَّ[2] فَماتَ. فَقالَ رَسولُ اللهِ‌ﷺ : قَتَلوهُ قَتَلَهُمُ اللهُ، إنَّما كانَ دَواءُ العِيِّ السُّؤالَ.[3]

٨٢. مسند ابن حنبل عن أبي‌اُمامة : إنَّ فَتىً شابّاً أتَى النَّبِيَّ‌ﷺ فَقالَ: يا رَسولَ‌اللهِ، ائذِن لي بِالزِّنا!

فَأَقبَلَ القَومُ عَلَيهِ فَزَجَروهُ وقالوا: مَه مَه.

فَقالَ: «اُدنُه» فَدَنا مِنهُ قَريباً، قالَ: فَجَلَسَ، قالَ: «أتُحِبُّهُ لِاُمِّكَ»؟

قالَ: لا وَاللهِ جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ!

قالَ: «ولَا النّاسُ يُحِبّونَهُ لِاُمَّهاتِهِم» قالَ: «أفَتُحِبُّهُ لِابنَتِكَ؟».

قالَ: لا وَاللهِ يا رَسولَ‌اللهِ، جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ!

قالَ: «ولَا النّاسُ يُحِبُّونَهُ لِبَناتِهِم» قالَ: «أفَتُحِبُّهُ لِاُختِكَ» قالَ: لا وَاللهِ جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ!

قالَ: «ولَا النّاسُ يُحِبّونَهُ لِأَخَواتِهِم» قالَ: «أفَتُحِبُّهُ لِعَمَّتِكَ؟».

قالَ: لا وَاللهِ جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ!

قالَ: «ولَا النّاسُ يُحِبّونَهُ لِعَمّاتِهِم» قال: «أفَتُحِبُّهُ لِخالَتِكَ؟».

قالَ: لا وَاللهِ جَعَلَنِي اللهُ فِداكَ!

قالَ: «ولَاالنّاسُ يُحِبّونَهُ لِخالاتِهِم» قالَ: فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيهِ وقالَ: «اللّٰهُمَّ اغفِر ذَنبَهُ، وطَهِّر قَلبَهُ، وحَصِّن فَرجَهُ» فَلَم يَكُن بَعدَ ذٰلِكَ، الفَتىٰ يَلتَفِتُ إلىٰ شَيءٍ.[4]

---

١. الكافي: ج ١ ص ٤٠ ح ٢.

٢. كَزَّ الرجل فهو مكزوز: إذا تقبّض من البرد (الصحاح: ج ٣ ص ٨٩٣).

٣. الكافي: ج ٣ ص ٦٨ ح ٤.

٤. مسند ابن حنبل: ج ٨ ص ٢٨٥ ح ٢٢٢٧٤.

۸۱. **امام صادق**علیه السلام: به پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش داده شد که مردی مجروح و آسیب دیده، جُنُب شد. به وی گفته شد غسل کند. او هم غسل کرد و سپس، سرما خورد و لرزید و از دنیا رفت.

پیامبر خدا فرمود: «او را کُشتند. خداوند، آنان را بکُشد! همانا داروی درمانده [از پاسخ]، پرسیدن [از دانا] است».

۸۲. **مسند ابن حنبل** ـ به نقل از ابو اُمامه ـ: جوانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! اجازه بده زنا کنم!

مردم به سویش هجوم آوردند و آزارش دادند و گفتند: ساکت شو!

پیامبر خدا فرمود: «او را نزدیک بیاورید».

جوان به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد و نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا این عمل را برای مادرت می‌پسندی؟».

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم این عمل را برای مادران خود نمی‌پسندند».

[سپس] فرمود: «آیا این عمل را برای دخترت می‌پسندی؟».

جوان گفت: نه به خدا، ای پیامبر خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم این عمل را برای دختران خود نمی‌پسندند».

[سپس] فرمود: «آیا این عمل را برای خواهرت می‌پسندی؟».

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم این عمل را برای خواهران خود نمی‌پسندند.

[آن گاه] فرمود: «آیا این عمل را برای عمّه‌ات می‌پسندی؟».

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم آن را برای عمّه‌های خود، روا نمی‌دارند».

[سپس] فرمود: «آیا این عمل را برای خاله‌ات می‌پسندی؟».

گفت: نه به خدا، جانم فدایت!

فرمود: «مردم هم آن را برای خاله‌های خود نمی‌پسندند».

[سپس] پیامبر خدا، دست خویش بر آن جوان نهاد و گفت: «بار خدایا! گناهش را ببخش و دلش را پاکیزه گردان و به وی پاکْدامنی ده!».

آن جوان، از آن پس، هرگز سراغ کار [خلاف] را نگرفت.

الفصل الثاني

الإيمان بالذات

٢ / ١
العزم

٨٣. **الإمام علي** عليه السلام: ولٰكِنَّ اللهَ سُبحانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولي قُوَّةٍ في عَزائِمِهِم، وضَعَفَةً فيما تَرَى الأَعيُنُ مِن حالاتِهِم.[1]

٨٤. **عنه** عليه السلام: ضادُّوا التَّوانِيَ بِالعَزمِ.[2]

٨٥. **عنه** عليه السلام: ولا تَجتَمِعُ عَزيمَةٌ ووَليمَةٌ، مَا أنقَضَ النَّومَ لِعَزائِمِ اليَومِ، وأمحَى الظُّلَمَ لِتَذاكيرِ الهِمَمِ![3]

٨٦. **الإمام الكاظم** عليه السلام ـ مِن دُعائِهِ في شَهرِ رَجَبٍ ـ: وقَد عَلِمتُ أنَّ أفضَلَ زادِ الرّاحِلِ إلَيكَ عَزمُ إرادَةٍ يَختارُكَ بِها.[4]

٢ / ٢
السّعي

الكتاب

﴿وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَـٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ﴾.[5]

---

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٩٢.

٢. عيون الحكم والمواعظ: ص ٣١٠ ح ٥٤٥٤.

٣. نهج البلاغة: الخطبة ٢٤١.

٤. الإقبال: ج ٣ ص ٢٧٧.

٥. النجم: ٣٩ و ٤٠.

فصل دوم
خودباوری

۱ / ۲
تصمیم

۸۳ . **امام علی**ؑ : خداوندِ سبحان، پیامبران را صاحبان تصمیم‌های قوی، امّا در چشم مردم، ناتوان قرار داد.

۸۴ . **امام علی**ؑ : از راه تصمیم راسخ گرفتن، با سستی نبرد کنید.

۸۵ . **امام علی**ؑ : تصمیم راسخ و سورچرانی (تن پروری) با هم جمع نمی‌شوند. چه بسیار تصمیم‌های روز را که خوابِ شب می‌شکنند، و چه بسیار تاریکی‌هایی که یاد همّت‌های بلند را از خاطر، محو می‌کنند.

۸۶ . **امام کاظم**ؑ ـ از دعاهای ایشان در ماه رجب ـ: به راستی دانستم که بهترین توشهٔ مسافر کوی تو، تصمیمی است که با آن، تو را انتخاب کند.

۲ / ۲
تلاش

قرآن

﴿... و این که برای انسان، جز حاصل تلاش او نیست، و [نتیجهٔ] کوشش او به زودی دیده خواهد شد﴾.

﴿وَالَّذِينَ جَـٰهَدُواْ فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾.[١]

الحديث

۸۷. رسول الله ﷺ: مَن يُدمِن قَرعَ البابِ يَلِج.[٢]

۸۸. الإمام علي عليه السلام: مَنِ استَدامَ قَرعَ البابِ ولَجَّ وَلَجَ.[٣]

۸۹. عنه عليه السلام: مَن بَذَلَ جُهدَ طاقَتِهِ بَلَغَ كُنهَ إرادَتِهِ.[۴]

۹۰. عنه عليه السلام: مَن طَلَبَ شَيئاً نالَهُ أو بَعضَهُ.[۵]

۹۱. عنه عليه السلام: هَيهاتَ مِن نَيلِ السَّعادَةِ السُّكونُ إلَى الهُوَينا وَالبَطالَةِ.[۶]

۹۲. عنه عليه السلام: إذا هِبتَ أمراً فَقَع فيهِ، فَإِنَّ شِدَّةَ تَوَقّيهِ أعظَمُ مِمّا تَخافُ مِنهُ.[۷]

۹۳. عنه عليه السلام: إذا خِفتَ صُعوبَةَ أمرٍ فَاصعُب لَهُ يَذِلَّ لَكَ، وخادِعِ الزَّمانَ عَن أحداثِهِ تَهُن عَلَيكَ.[۸]

۹۴. عنه عليه السلام: كانَ لي فيما مَضىٰ أخٌ فِي اللهِ ... وكانَ ضَعيفاً مُستَضعَفاً، فَإِن جاءَ الجِدُّ فَهُوَ لَيثُ غابٍ، وصِلُّ وادٍ.[۹]

۲ / ۳
عُلُوُّ الهِمَّةِ

۹۵. الإمام علي عليه السلام: مَن شَرُفَت هِمَّتُهُ عَظُمَت قيمَتُهُ.[١٠]

---

١. العنكبوت: ۶۹.

٢. كنز الفوائد: ج ١ ص ١٣٩.

٣ـ۴. غرر الحكم: ح ۹۱۶۰، ح ۸۷۸۵.

۵. نهج البلاغة: الحكمة ۳۸۶.

۶. غرر الحكم: ح ١٠٠٢٨.

۷. نهج البلاغة: الحكمة ١٧۵.

۸. غرر الحكم: ح ۴١٠٨.

۹. نهج البلاغة: الحكمة ٢٨۹.

١٠. غرر الحكم: ح ٨٣٢٠.

﴿و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین، راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم﴾.

حدیث

۸۷ . **پیامبر**ﷺ : آن که پیوسته، کوبهٔ در را بزند، داخل می‌شود.

۸۸ . **امام علی**ؑ : آن که پیوسته، کوبهٔ در را بزند و اصرار ورزد، داخل می‌شود.

۸۹ . **امام علی**ؑ : آن که نهایتِ کوشش خود را به کار گیرد، نهایتِ خواسته‌هایش می‌رسد.

۹۰ . **امام علی**ؑ : آن که چیزی را جستجو کند، به همه یا قسمتی از آن، دست می‌یابد.

۹۱ . **امام علی**ؑ : تن دادن به سستی و بیکاری، چه دور است از دستیابی به خوش‌بختی!

۹۲ . **امام علی**ؑ : اگر از کاری هراس داری، خود را در آن بینداز؛ چرا که دلهره و هراس [از خطر] از خودِ خطر، دشوارتر است.

۹۳ . **امام علی**ؑ : هر گاه از سختی کاری ترسیدی، استوار باش تا در برابرت خوار گردد و با حوادث روزگار، نیرنگ کن تا بر تو آسان شوند.

۹۴ . **امام علی**ؑ : در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا [با من برادری می‌کرد]... [به ظاهر،] ضعیف و مستضعف بود و [امّا] اگر کاری جدّی پیش می‌آمد، چون شیر بیشه [می‌خروشید] و مانند مار بیابان [حرکت می‌کرد]....

۳ / ۲
بلندهمّتی

۹۵ . **امام علی**ؑ : آن که همّتش بلند باشد، ارجش افزون می‌شود.

٩٦. عنه عليه السلام: كُن بَعيدَ الهِمَمِ إذا طَلَبتَ.[1]

٩٧. عنه عليه السلام: مَن أسهَرَ عَينَ فِكرَتِهِ بَلَغَ كُنهَ هِمَّتِهِ.[2]

٩٨. عنه عليه السلام: ما رَفَعَ امرَأً كَهِمَّتِهِ، ولا وَضَعَهُ كَشَهوَتِهِ.[3]

٩٩. عنه عليه السلام: مَن رَقىٰ دَرَجاتِ الهِمَمِ عَظَّمَتهُ الاُمَمُ.[4]

١٠٠. الإمام الصادق عليه السلام: ثَلاثٌ يَحجُزنَ المَرءَ عَن طَلَبِ المَعالي: قَصرُ الهِمَّةِ، وقِلَّةُ الحيلَةِ، وضَعفُ الرَّأيِ.[5]

٢ / ٤
العِزَّة

١٠١. الإمام علي عليه السلام: أكرِم نَفسَكَ عَن دَنِيَّةٍ وإن ساقَتكَ إلَى الرَّغائِبِ، فَإِنَّكَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ شَيئاً مِن دينِكَ وعِرضِكِ بِثَمَنٍ وإن جَلَّ.[6]

١٠٢. عنه عليه السلام: أكرِم نَفسَكَ عَن كُلِّ دَنِيَّةٍ وإن ساقَتكَ إلَى الرَّغائِبِ فَإِنَّكَ لَن تَعتاضَ بِما تَبذُلُ مِن نَفسِكَ عِوَضاً.[7]

١٠٣. عنه عليه السلام: المَنِيَّةُ ولَا الدَّنِيَّةُ، وَالتَّقَلُّلُ ولَا التَّوَسُّلُ.[8]

١٠٤. عنه عليه السلام: التَّقَلُّلُ ولَا التَّذَلُّلُ.[9]

---

١. غرر الحكم: ح ٧١٦١.
٢. غرر الحكم: ح ٨٧٨٤.
٣. عيون الحكم والمواعظ: ص ٤٨٤ ح ٨٩٢٨.
٤. غرر الحكم: ح ٨٥٢٦.
٥. تحف العقول: ص ٣١٨.
٦. بحار الأنوار: ج ٧٧ ص ٢٠٦.
٧. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.
٨. نهج البلاغة: الحكمة ٣٩٦.
٩. غرر الحكم: ح ٣٦٢.

۹۶ . **امام علی** ﷺ : هر گاه چیزی طلب می‌کنی، بلند همّت باش.

۹۷ . **امام علی** ﷺ : آن که چشمِ اندیشه‌اش را باز کند، به نهایت آرزوهایش می‌رَسَد.

۹۸ . **امام علی** ﷺ : هیچ چیز، آدمی را چون همّت، بلند مرتبه نمی‌گردانَد و هیچ چیز، او را مانند شهوت، خوار نمی‌سازد.

۹۹ . **امام علی** ﷺ : آن که پلّه‌های همّت را بپیماید، امّت‌ها او را گرامی می‌دارند.

۱۰۰ . **امام صادق** ﷺ : سه چیز، آدمی را از دستیابی به بزرگی بازمی‌دارند: پستْ‌همّتی، کم‌چارگی و سستی رأی.

۴ / ۲
عزّت

۱۰۱ . **امام علی** ﷺ : خود را از پستی برکنار دار، گرچه تو را به خواسته‌هایت برساند؛ چرا که نمی‌توانی بهایِ دین و آبرویی را که می‌پردازی به‌دست آوری، گرچه [دستاوردت] به ظاهر، بزرگ باشد.

۱۰۲ . **امام علی** ﷺ : خود را از هر پستی‌ای برکنار دار، گرچه تو را به خواسته‌هایت برساند؛ چرا که در برابر آنچه از خود می‌پردازی، چیزی به‌دست نخواهی آورد.

۱۰۳ . **امام علی** ﷺ : مُردن، آری! و تن به پستی دادن، نه! و به اندک ساختن، آری! و به این و آن متوسّل شدن، نه!

۱۰۴ . **امام علی** ﷺ : به اندک ساختن آری! و خواری، نه!

١٠٥ . الإمام الصادق عليه السلام : مَن أرادَ عِزّاً بِلا عَشيرَةٍ وغِنىً بِلا مالٍ وهَيبَةً بِلا سُلطانٍ فَليَنقُل مِن ذُلِّ مَعصِيَةِ اللهِ إلىٰ عِزِّ طاعَتِهِ.[1]

٢ / ٥
الاِستِغناءُ

١٠٦ . الخصال عن سهل بن سعد : جاءَ جَبرَئيلُ عليه السلام إلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقالَ: ... وَاعلَم أنَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيامُهُ بِاللَّيلِ وَعِزُّهُ استِغناؤُهُ عَنِ النّاسِ.[2]

١٠٧ . الإمام علي عليه السلام : مَن عَرَفَ قَدرَ نَفسِهِ لَم يُهِنها بِالفانِياتِ.[3]

١٠٨ . عنه عليه السلام : الغِنَى الأَكبَرُ، اليَأسُ عَمّا في أيدِي النّاسِ.[4]

١٠٩ . عنه عليه السلام : الذُّلُّ في مَسأَلَةِ النّاسِ.[5]

١١٠ . الإمام زين العابدين عليه السلام : رَأَيتُ الخَيرَ كُلَّهُ قَدِ اجتَمَعَ في قَطعِ الطَّمَعِ عَمّا في أيدِي النّاسِ.[6]

٢ / ٦
الاِستِقامَةُ

١١١ . الإمام علي عليه السلام : مَن لَزِمَ الاِستِقامَةَ لَزِمَتهُ السَّلامَةُ.[7]

١١٢ . عنه عليه السلام : اِعلَموا أنَّ اللهَ ـ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ـ يُبغِضُ مِن عِبادِهِ المُتَلَوِّنَ فَلا تَزولوا عَنِ

---

١. الخصال: ص ١۶٩ ح ٢٢٢.

٢. الخصال: ص ٧ ح ٢٠.

٣. غرر الحكم: ح ٨۶٢٨.

۴. نهج البلاغة: الحكمة ٣۴٢.

۵. عيون الحكم والمواعظ: ص ١٧ ح ١١.

۶. الكافي: ج ٢ ص ١۴٨ ح ٣.

٧. كنز الفوائد: ج ١ ص ٢٨٠.

۱۰۵ . **امام صادق** ؑ: هر کس عزّت و آقایيِ بدون تبار، و بی‌نیازيِ بدون ثروت، و هیبتِ بدون قدرت (سلطنت) می‌خواهد، می‌باید خود را از خواريِ نافرمانی خدا، به عزّتِ پیروی از او بکشاند.

۵/۲
بی‌نیازی

۱۰۶ . **الخصال** - به نقل از سهل بن سعد -: جبرئیل ؑ نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «... بدان! بزرگی آدمی به شب‌زنده‌داری و عزّت او در بی‌نیازی از مردم است».

۱۰۷ . **امام علی** ؑ: آن که ارزش خود را بداند، آن را با پرداختن به امور زوال‌پذیر، سَبُک نمی‌گرداند.

۱۰۸ . **امام علی** ؑ: بزرگ‌ترین بی‌نیازی، نومیدی از چیزهایی است که در دست مردم است.

۱۰۹ . **امام علی** ؑ: خواری، در خواستن از مردم است.

۱۱۰ . **امام زین العابدین** ؑ: تمام خیر و برکت را در بُریدن طمع از آنچه در دست مردم است، یافتم.

۶/۲
پایداری

۱۱۱ . **امام علی** ؑ: آن که پیوسته پایداری کند، آرامش و سلامت، پیوسته با اوست.

۱۱۲ . **امام علی** ؑ: بدانید که خداوند متعال، بندهٔ چند چهره را دشمن می‌دارد. پس، از حق و دوستی اهل حق، کناره مگیرید؛ زیرا هر کس ما را با چیزی عوض

الحَقِّ ووِلايَةِ أهلِ الحَقِّ، فَإِنَّ مَنِ استَبدَلَ بِنا هَلَكَ.[۱]

۱۱۳. عنه عليه السلام: عَلَيكَ بِمَنهَجِ الاِستِقامَةِ؛ فَإِنَّهُ يَكسِبُكَ الكَرامَةَ ويَكفيكَ المَلامَةَ.[۲]

۷ / ۲
التَّوَكُّل

الكتاب

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.[۳]

الحديث

۱۱۴. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ كَفاهُ مُؤنَتَهُ وَرَزَقَهُ مِن حيثُ لا يَحتَسِبُ.[۴]

۱۱۵. الإمام علي عليه السلام: هُوَ الَّذي ... مَن تَوَكَّلَ عَلَيهِ كَفاهُ ومَن سَأَلَهُ أعطاهُ.[۵]

۱۱۶. الإمام الجواد عليه السلام: الثِّقَةُ بِاللهِ ثَمَنٌ لِكُلِّ غالٍ، سُلَّمٌ إلىٰ عالٍ.[۶]

۱۱۷. كنزالفوائد: مِمّا رُوِيَ عَن لُقمانَ مِن حِكمَتِهِ ووَصِيَّتِهِ لابنِهِ: يا بُنَيَّ، ثِق بِاللهِ عزّ وجلّ، ثُمَّ سَل فِي النّاسِ: هَل مِن أحَدٍ وَثِقَ بِاللهِ فَلَم يُنجِهِ؟! يا بُنَيَّ، تَوَكَّل عَلَى اللهِ، ثُمَّ سَل فِي النّاسِ: مَن ذَا الَّذي تَوَكَّلَ عَلَى اللهِ فَلَم يَكفِهِ؟![۷]

---

۱. الخصال: ص ۶۲۶.
۲. غرر الحكم: ح ۶۱۲۷.
۳. آل عمران: ۱۵۹.
۴. كنز العمّال: ج ۳ ص ۱۰۳ ح ۵۶۹۳.
۵. نهج البلاغة: الخطبة ۹۰.
۶. الدرّة الباهرة: ص ۴۰.
۷. كنز الفوائد: ج ۲ ص ۶۶.

کند، تباه می‌گردد.

۱۱۳. **امام علی**ؑ: بر تو باد شیوهٔ پایداری؛ چرا که برایت کرامت و بزرگواری فراهم می‌سازد و از سرزنش، رهایت می‌کند.

۷/۲
توکّل

قرآن

﴿هر گاه تصمیم گرفتی، بر خداوند توکّل نما﴾.

حدیث

۱۱۴. **پیامبر**ﷺ: آن که بر خدا توکّل کند، خدا، هزینه‌اش را برعهده می‌گیرد و ازجایی که گمان نمی‌بَرَد، او را روزی می‌دهد.

۱۱۵. **امام علی**ؑ: اوست کسی که ... هر که بر او توکّل کند، برایش کافی است و هر که از او درخواست کند، به وی می‌بخشد.

۱۱۶. **امام جواد**ؑ: اعتماد به خداوند، بهای هر گران قیمتی و نردبانِ بلندمرتبگی است.

۱۱۷. **کنز الفوائد** ـ از جمله پندها و سفارش‌های لقمان به فرزندش ـ: فرزندم! به خدایﷻ اعتماد کن. آن گاه، از مردم، بپرس. آیا کسی به خدا اعتماد کرده که خدا او را نجات نداده باشد؟ فرزندم! بر خدا توکّل کن. آن گاه از مردم، بپرس. کیست که بر خدا توکّل کرده و خدا، برایش کافی نبوده است؟

الفصل الثالث

العلاقة بالله

٣ / ١

قيمة العبادة في مرحلة الشباب

١١٨ . رسول الله ﷺ : فَضلُ الشّابِّ العابِدِ الَّذي تَعَبَّدَ في صِباهُ عَلَى الشَّيخِ الَّذي تَعَبَّدَ بَعدَ ما كَبُرَت سِنُّهُ كَفَضلِ المُرسَلينَ عَلىٰ سائِرِ النّاسِ.[1]

١١٩ . عنه ﷺ : يَقولُ اللهُ ﷻ: الشّابُّ المُؤمِنُ بِقَدَرِي الرّاضي بِكِتابِي، القانِعُ بِرِزقِي، التّارِكُ لِشَهوَتِهِ مِن أجلي هُوَ عِندي كَبَعضِ مَلائِكَتي.[2]

١٢٠ . عنه ﷺ : إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الشّابَّ الَّذي يُفني شَبابَهُ في طاعَةِ اللهِ تَعالىٰ.[3]

---

١. كنز العمّال: ج ١٥ ص ٧٧٦ ح ٤٣٠٥٩.

٢. كنز العمّال: ج ١٥ ص ٧٨٦ ح ٤٣١٠٧، راجع: ح ١٢٤.

٣. كنز العمّال: ج ١٥ ص ٧٧٦ ح ٤٣٠٦٠.

فصل سوم

ارتباط با خداوند

۱/۳

ارزش عبادت خدا در دوران جوانی

۱۱۸ . **پیامبرﷺ** : برتریِ جوان عبادت‌پیشه که در نورَسی به عبادت رو آورده، بر پیرانی که در بزرگی به عبادت رو آورده‌اند، مانند برتری پیامبران بر دیگر مردمان است.

۱۱۹ . **پیامبرﷺ** : خداوندﷻ می‌فرماید: «جوانِ معتقد به قضا و قدرم، خشنود از کتابم، قناعت‌کننده به روزی‌ام، و رهاکنندهٔ خواسته‌های نفس به خاطر من، مانند یکی از فرشتگان من است».[۱]

۱۲۰ . **پیامبرﷺ** : خداوندِ بزرگ، جوانی را که جوانی‌اش را در راه بندگی خدا سپری کند، دوست می‌دارد.

---

۱. مشابه این معنا در روایت ۱۲۳ نیز آمده، لیکن مقتضای روایت شماره ۶۳ و روایات دیگری که دربارهٔ برتری انسان بر فرشته نقل شده است و نیز مقتضای عدل و حکمت الهی، آن است که مقام چنین جوانی نزد خداوند متعال، از فرشته بالاتر باشد. از این رو، مقصود از آن، تشبیه عصمت و پاکی این‌گونه جوانان به فرشتگان است، نه تساوی مقام آنان با فرشتگان، و گر نه، معنای ظاهری آنها به دلیل تعارض با آنچه بدان اشارت رفت، قابل قبول نیست.

١٢١. الإمام الباقر عليه السلام: أصبَحَ إبراهيمُ عليه السلام فَرَأىٰ في لِحيَتِهِ شَعرَةً بَيضاءَ، فَقالَ: الحَمدُ للّٰهِ رَبِّ العالَمينَ، الَّذي بَلَّغَني هٰذَا المَبلَغَ لَم أعصِ اللّٰهَ طَرفَةَ عَينٍ.[١]

٣ / ٢
مُباهاةُ اللّٰهِ بِعِبادَةِ الشّابِّ

١٢٢. رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ يُباهي بِالشّابِّ العابِدِ المَلائِكَةَ، يَقولُ: اُنظُروا إلىٰ عَبدي! تَرَكَ شَهوَتَهُ مِن أجلي.[٢]

١٢٣. عنه صلى الله عليه وآله: ما مِن شابٍّ يَدَعُ لَذَّةَ الدُّنيا ولَهوَها ويَستَقبِلُ بِشَبابِهِ طاعَةَ اللّٰهِ إلّا أعطاهُ اللّٰهُ أجرَ اثنَينِ وسَبعينَ صِدّيقاً، ثُمَّ قالَ: يَقولُ اللّٰهُ تَعالىٰ: أيُّهَا الشّابُّ التّارِكُ شَهوَتَهُ لي، المُبتَذِلُ شَبابَهُ لي أنتَ عِندي كَبَعضِ مَلائِكَتي.[٣]

١٢٤. الإمام الصادق عليه السلام: إنَّ أحَبَّ الخَلائِقِ إلَى اللّٰهِ تَعالىٰ شابٌّ حَدَثُ السِّنِّ في صورَةٍ حَسَنَةٍ، جَعَلَ شَبابَهُ وجَمالَهُ في طاعَةِ اللّٰهِ تَعالىٰ، ذاكَ الَّذي يُباهِي اللّٰهُ تَعالىٰ بِهِ مَلائِكَتَهُ، فَيَقولُ: هٰذا عَبدي حَقّاً.[٤]

٣ / ٣
بَرَكاتُ العِبادَةِ فِي الشَّبابِ

١٢٥. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن أحسَنَ عِبادَةَ اللّٰهِ في شَبيبَتِهِ، لَقّاهُ اللّٰهُ الحِكمَةَ عِندَ شَيبَتِهِ، قالَ اللّٰهُ تَعالىٰ: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾ ثُمَّ قالَ تَعالىٰ: ﴿وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[٥].[٦]

---

١. الكافي: ج ٨ ص ٣٩٢ ح ٥٨٨.
٢. كنز العمّال: ج ١٥ ص ٧٧٦ ح ٤٣٠٥٧.
٣. حلية الأولياء: ج ٤ ص ١٣٩.
٤. أعلام الدين: ص ١٢٠.
٥. القصص: ١٤.
٦. أعلام الدين: ص ٢٩٦.

۱۲۱. **امام باقر**؛ : ابراهیم، موی سفیدی در ریش خود دید. فرمود: «سپاس، خداوندی را که پروردگار جهانیان است. آن که مرا به این سن رسانید و یک لحظه نافرمانی‌اش را نکردم».

۲/۳

افتخار خداوند به عبادت جوان

۱۲۲. **پیامبر**: خداوند بزرگ، به جوان عبادت‌پیشه، نزد فرشتگان افتخار می‌کند، در حالی که می‌فرماید: «بنده‌ام را بنگرید. برای من، خواسته‌های نفْس خود را کنار نهاده است».

۱۲۳. **پیامبر**: هیچ جوانی خوشی‌های دنیا و سرگرمی‌های آن را کنار ننهاد و در جوانی به استقبال بندگی خدا نرفت، مگر آن که خداوند به وی، پاداش ۷۲ صدّیق[1] بخشید. آن گاه فرمود: «خداوند بزرگ [خطاب به وی] می‌فرماید: «ای جوان رها کنندهٔ شهوت به خاطر من، و سپری کنندهٔ جوانی‌اش برای من! تو در پیشگاه من، مانند برخی فرشتگانی».

۱۲۴. **امام صادق**: به راستی که دوست‌داشتنی‌ترینِ آفریدگان نزد خداوند، جوانِ کم سال و خوش‌سیمایی است که جوانی و زیبایی‌اش را در راه فرمانبری از خداوند بزرگ، قرار داده است؛ آن که خداوند بزرگ به وی نزد فرشتگان افتخار می‌کند و می‌فرماید: «این، بندهٔ حقیقی من است».

۳/۳

برکات عبادت در جوانی

۱۲۵. **پیامبر**: آن که در جوانی نیکْ بندگی خدا کند، خداوند، در پیری به وی حکمت آموزد. خدای متعال می‌فرماید: ﴿**و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم**﴾ و در ادامهٔ آیه می‌فرماید: ﴿**و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم**﴾.

---

۱. صِدّیق به کسی گفته می‌شود که همواره پایبند به حق است و یا کسی است که عادت و خویش راستی است (مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۱۰، ذیل آیهٔ ۶۹ از سورهٔ نساء).

١٢٦ . عنه ﷺ : سَبعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ ﷻ في ظِلِّهِ يومَ لا ظِلَّ الّا ظِلُّهُ : إمامٌ عادِلٌ ، وشابٌّ نَشَأَ في عِبادَةِ اللهِ ﷻ ....[1]

١٢٧ . عنه ﷺ : أيُّما ناشٍ نَشَأَ فِي العِلمِ وَالعِبادَةِ حَتّىٰ يَكبُرَ أعطاهُ اللهُ تَعالىٰ يَومَ القِيامَةِ ثَوابَ اثنَينِ وسَبعينَ صِدّيقاً.[2]

١٢٨ . عنه ﷺ : يا أباذَرٍّ ،ما مِن شابٍّ يَدَعُ لِلّٰهِ الدُّنيا ولَهوَها وأهرَمَ شَبابَهُ في طاعَةِ اللهِ إلّا أعطاهُ اللهُ أجرَ اثنَينِ وسَبعينَ صِدّيقاً.[3]

١٢٩ . عنه ﷺ : خَيرُ اُمَّتي مَن هَدَمَ شَبابَهُ في طاعَةِ اللهِ ، وفَطَمَ نَفسَهُ عَن لَذّاتِ الدُّنيا وتَوَلَّهَ بِالآخِرَةِ ، إنَّ جَزاءَهُ عَلَى اللهِ أعلىٰ مَراتِبِ الجَنَّةِ.[4]

١٣٠ . الإمام الصادق ؑ : ثَلاثَةٌ يُدخِلُهُمُ اللهُ الجَنَّةَ بِغَيرِ حِسابٍ... : إمامٌ عادِلٌ ، وتاجِرٌ صَدوقٌ ، وشَيخٌ أفنىٰ عُمُرَهُ في طاعَةِ اللهِ.[5]

٣ / ٤

مَعنَى العِبادَةِ

١٣١ . المحجّة البيضاء : كانَ [رَسولُ اللهِ] ﷺ جالِساً مَعَ أصحابِهِ ذاتَ يَومٍ فَنَظَرَ إلىٰ شابٍّ ذي جَلَدٍ وقُوَّةٍ قَد بَكَرَ يَسعىٰ فَقالوا : وَيحَ هٰذا لَو كانَ شَبابُهُ وجَلَدُهُ في سَبيلِ اللهِ تَعالىٰ؟

فَقالَ ﷺ لا تَقولوا هٰذا ، فَإِنَّهُ إن كانَ يَسعىٰ عَلىٰ نَفسِهِ لِيَكُفَّها عَنِ المَسأَلَةِ ويُغنِيَها عَنِ النّاسِ فَهُوَ في سَبيلِ اللهِ ، وَإن كانَ يَسعىٰ عَلىٰ أبَوَينِ ضَعيفَينِ أو

---

١. الخصال: ص ٣٤٣ ح ٧.

٢. منية المريد: ص ١٠٤.

٣. الأمالي للطوسي: ص ٥٣٥ ح ١١٦٢.

٤. المواعظ العدديّة: ص ٣٤.

٥. الخصال: ص ٨٠ ح ١.

۱۲۶ . **پیامبرﷺ** : خداوندﷻ، هفت گروه را در سایهٔ خویش بدارد، آن روزی که جز سایه‌اش، سایه‌ای نیست: پیشوای عدالت‌پیشه؛ و جوانی که در بندگی خداوندﷻ رشد کرده است....

۱۲۷ . **پیامبرﷺ** : هر جوانی که در دانش و عبادت رشد کند تا بزرگ شود، خداوند متعال، در قیامت، پاداش ۷۲ صدّیق[1] به وی می‌بخشد.

۱۲۸ . **پیامبرﷺ** : ای ابو ذر! هیچ جوانی نیست که دنیا و خوشی‌اش را به خاطر خداوند، کنار نَهَد و جوانی‌اش را در راه بندگی خدا سپری کند، مگر آن که خداوند، به وی پاداش ۷۲ صدّیق ببخشد.

۱۲۹ . **پیامبرﷺ** : بهترین امّت من، کسی است که جوانی‌اش را در فرمانبری از خداوند، سپری کند و خود را از خوشی‌های دنیا وا گیرد و شیفتهٔ آخرت باشد. به راستی که پاداش او نزد خداوند، برترین جایگاه بهشت است.

۱۳۰ . **امام صادقؑ** : خداوند، سه گروه را بدون حسابرسی وارد بهشت می‌کند:... پیشوای عدالت‌پیشه، بازرگان راستگو، و پیرمردی که عمر خود را در فرمانبری از خداوند، سپری کرده است.

۴/۳
معنای عبادت خدا

۱۳۱ . **المَحجّة البیضاء** : روزی پیامبرﷺ، در میان یاران خود نشسته بود. چشمش به جوانی چالاک و نیرومند افتاد که از پگاه، کار می‌کرد. یاران گفتند: وای بر او! چه می‌شد اگر جوانی و چالاکی‌اش در راه خدا بود؟

پیامبرﷺ فرمود: «چنین مگویید. اگر او برای خود تلاش می‌کند تا خود را از مردم، بی‌نیاز کند و نزد آنان دست دراز نکند، در راه خدا کار می‌کند. اگر

---

۱. ر.ک: پاورقی ص ۱۰۱.

ذُرِّيَّةٍ ضِعافٍ لِيُغنِيَهُم ويَكفِيَهُم فَهُوَ في سَبيلِ اللهِ، وإن كانَ يَسعىٰ تَفاخُراً وتَكاثُراً فَهُوَ في سَبيلِ الشَّيطانِ.[۱]

۳ / ۵
الاِعتِدالُ فِي العِبادَةِ

۱۳۲. رسول الله ﷺ: إنَّ هٰذَا الدّينَ مَتينٌ فَأَوغِلوا فيهِ بِرِفقٍ، ولا تُكَرِّهوا عِبادَةَ اللهِ إلىٰ عِبادِ اللهِ، فَتَكونوا كَالرّاكِبِ المُنبَتِّ الَّذي لا سَفَراً قَطَعَ ولا ظَهراً أبقىٰ.[۲]

۱۳۳. الإمام الصادق عليه السلام: اِجتَهَدتُ فِي العِبادَةِ وأنَا شابٌّ، فَقالَ لي أبي: يا بُنَيَّ، دونَ ما أراكَ تَصنَعُ، فَإِنَّ اللهَ عزّ وجلّ إذا أحَبَّ عَبداً رَضِيَ عَنهُ بِاليَسيرِ.[۳]

---

۱. المحجّة البيضاء: ج ۳ ص ۱۴۰.

۲. الكافي: ج ۲ ص ۸۶ ح ۱.

۳. الكافي: ج ۲ ص ۸۷ ح ۵.

برای پدر و مادرِ ناتوان و یا فرزندان ناتوان خویش تلاش می‌کند تا آنان را بی‌نیاز و زندگی‌شان را اداره کند، کار او در راه خداست؛ ولی اگر برای ثروت‌اندوزی و فخرفروشی تلاش می‌کند، کار او در راه شیطان است».

۵/۳
میانه‌روی در عبادت

۱۳۲ . **پیامبر**صلی الله علیه و آله: به راستی که این دین، استوار است. پس با مدارا در آن، درآیید. عبادت خدا را نزد بندگانش ناگوار مسازید تا مانند سوارکارِ تازه‌کار شوید که نه راهی پیموده و نه مَرکبی باقی گذارده است.

۱۳۳ . **امام صادق**علیه السلام: در جوانی، بسیار در عبادت می‌کوشیدم. پدرم به من فرمود: «فرزندم! از آنچه انجام می‌دهی، کم کن؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ، اگر بنده‌ای را دوست بدارد، با عبادت کم هم از او خشنود می‌گردد».

الفصل الرابع

الصّديق الصّالح

١ / ٤

دور الصّديق في الحياة

١٣٤. رسول الله ﷺ: المَرءُ عَلىٰ دينِ خَليلِهِ، فَليَنظُر أحَدُكُم مَن يُخالِلُ.[١]

١٣٥. الإمام علي عليه السلام: الحازِمُ مَن تَخَيَّرَ لِخُلَّتِهِ؛ فَإِنَّ المَرءَ يوزَنُ بِخَليلِهِ.[٢]

١٣٦. عنه عليه السلام: لِلأَخِلاّءِ نَدامَةٌ إلَّا المُتَّقينَ.[٣]

١٣٧. عنه عليه السلام: خَليلُ المَرءِ دَليلٌ عَلىٰ عَقلِهِ.[٤]

١٣٨. كنزالفوائد: رُوِيَ أنَّ سُلَيمانَ عليه السلام قال: لا تَحكُموا عَلىٰ رَجُلٍ بِشَيءٍ حَتّىٰ تَنظُروا إلىٰ مَن يُصاحِبُ؛ فَإِنَّما يُعرَفُ الرَّجُلُ بِأَشكالِهِ و أقرانِهِ، و يُنسَبُ إلىٰ أصحابِهِ وأخدانِهِ.[٥]

٢ / ٤

اختبار الصّديق

١٣٩. الإمام علي عليه السلام: الطُّمَأنينَةُ إلىٰ كُلِّ أحَدٍ قَبلَ الاِختِبارِ لَهُ عَجزٌ.[٦]

---

١. الأمالي للطوسي: ص ٥١٨ ح ١١٣٥.

٢. غرر الحكم: ح ٢٠٢٦.

٣. بحار الأنوار: ج ٦٩ ص ٢٣٧ ح ٤.

٤. غرر الحكم: ح ٥٠٨٨.

٥. بحار الأنوار: ج ٧٤ ص ١٨٨ ح ١٧.

٦. نهج البلاغة: الحكمة ٣٨٤.

فصل چهارم

دوست شایسته

۱ / ۴

نقش دوست در زندگی

۱۳۴ . **پیامبر**ﷺ : آدمی بر دین (روش) دوست خود است. پس هر یک از شما باید بنگرد که چه کسی را به دوستی می‌گزینند.

۱۳۵ . **امام علی**ؑ : دوراندیش، کسی است که برای دوستی‌اش گزینش کند؛ چرا که آدمی با دوستش سنجیده می‌شود.

۱۳۶ . **امام علی**ؑ : برای دوستان، پشیمانی است، مگر [در دوستی با] پرهیزگاران.[1]

۱۳۷ . **امام علی**ؑ : دوست آدمی، نشانهٔ خِرَد اوست.

۱۳۸ . **کنز الفوائد**: روایت شده که سلیمانؑ فرمود: «نسبت به کسی داوری مکنید، مگر آن که به همنشینانش بنگرید؛ زیرا آدمی با همتایان و همانندهایش شناخته می‌شود و به یاران و دوستانش نسبت داده می‌شود».

۲ / ۴

آزمودن دوست

۱۳۹ . **امام علی**ؑ : اطمینان به هر کسی پیش از آزمودنش، ناتوانی است.

---

۱. ر.ک: فصل سوم / خطر همنشین بد.

۱۴۰. عنه‌عليه السلام : قَدِّمِ الاِختِبارَ، وأَجِدِ الاِستِظهارَ فِي اِختِيارِ الإِخوانِ، وإِلّا أَلجَأَكَ الاِضطِرارُ إِلىٰ مُقارَنَةِ الأَشرارِ[1].

۱۴۱. عنه‌عليه السلام : سِتَّةٌ تُختَبَرُ بِها عُقولُ الرِّجالِ: المُصاحَبَةُ، وَالمُعامَلَةُ، وَالوِلايَةُ، وَالعَزلُ، وَالغِنىٰ، وَالفَقرُ.[2]

۱۴۲. عنه‌عليه السلام : لا يُعرَفُ النّاسُ إِلّا بِالاِختِبارِ، فَاختَبِر أهلَكَ ووُلدَكَ في غَيبَتِكَ، وصَديقَكَ في مُصيبَتِكَ، وذَا القَرابَةِ عِندَ فاقَتِكَ، وذَا التَّوَدُّدِ وَالمَلَقِ عِندَ عُطلَتِكَ؛ لِتَعلَمَ بِذٰلِكَ مَنزِلَتَكَ عِندَهُم.[3]

۱۴۳. الإمام الصادق‌عليه السلام : لا تَسِمِ الرَّجُلَ صَديقاً ـ سِمَةَ مَعرِفَةٍ ـ حَتّىٰ تَختَبِرَهُ بِثَلاثٍ: تُغضِبَهُ فَتَنظُرَ غَضَبُهُ يُخرِجُهُ مِنَ الحَقِّ إِلَى الباطِلِ، وعِندَ الدّينارِ وَالدِّرهَمِ، وحَتّىٰ تُسافِرَ مَعَهُ.[4]

۱۴۴. عنه‌عليه السلام : إذا كانَ لَكَ صَديقٌ فَوُلِّيَ وِلايَةً فَأَصَبتَهُ عَلَى العُشرِ مِمّا كانَ لَكَ عَلَيهِ قَبلَ وِلايَتِهِ فَلَيسَ بِصَديقِ سَوءٍ[5].

۱۴۵. رجال الكشي عن محمّد بن سِنان: إنَّ عِدَّةً مِن أهلِ الكوفَةِ كَتَبوا إِلَى الصّادِقِ‌عليه السلام فَقالوا: إنَّ المُفَضَّلَ يُجالِسُ الشُّطّارَ وأَصحابَ الحَمامِ وقَوماً يَشرَبونَ الشَّرابَ، فَيَنبَغي أن تَكتُبَ إِلَيهِ وتَأمُرَهُ أَلّا يُجالِسَهُم. فَكَتَبَ إِلَى المُفَضَّلِ كِتاباً وخَتَمَ ودَفَعَ إِلَيهِم، وأَمَرَهُم أن يَدفَعُوا الكِتابَ مِن أيديهِم إِلىٰ يَدِ المُفَضَّلِ.

فَجاؤوا بِالكِتابِ إِلَى المُفَضَّلِ، مِنهُم زُرارَةُ، وعَبدُ اللهِ بنُ بُكَيرٍ، ومُحَمَّدُ بنُ مُسلِمٍ. وأبو بَصيرٍ، وحُجرُ بنُ زائِدَةَ، ودَفَعُوا الكِتابَ، إِلَى المُفَضَّلِ فَفَكَّهُ

---

۱. غرر الحكم: ح ۶۸۱۱.

۲. غرر الحكم: ح ۵۶۰۰.

۳. بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۱۰ ح ۶۷.

۴. الأمالي للطوسي: ص ۶۴۶ ح ۱۳۳۹.

۵. الأمالي للطوسي: ص ۲۷۹ ح ۵۳۳.

۱۴۰ . **امام علی**ؑ : آزمودن را جلو انداز، و در انتخاب دوست، احتیاط کن؛ وگرنه، اضطرار، تو را به دوستی بَدان، وا می‌دارد.

۱۴۱ . **امام علی**ؑ : با شش چیز، اندیشه و خِردِ مردان، آزموده می‌شود: همنشینی، داد و ستد، ریاست، کناره‌گیری، ثروت، و تنگ‌دستی.

۱۴۲ . **امام علی**ؑ : مردم، جز با آزمایش، شناخته نمی‌شوند. خانواده و فرزندان را در نبودنت، دوست را در گرفتاری‌ات، خویشاوندان را در تنگ‌دستی‌ات، و چاپلوسان و دوست‌نمایان را به هنگام بیکاری‌ات بیازمای، تا جایگاه خودت را نزد آنان بدانی.

۱۴۳ . **امام علی**ؑ : کسی را برای دوستی حقیقی نشان مکن، مگر این‌که او را در سه جا بیازمایی: او را به خشم آوری و بنگری که آیا خشم، او را از حق به باطل به در می‌بَرَد یا نه؛ و هنگام دستیابی به مال و منال؛ و هنگامی که با او هم‌سفر می‌شوی.

۱۴۴ . **امام صادق**ؑ : هر گاه دوست تو بر کرسی ریاست نشست و یک‌دهمِ رفتار پیش از ریاست را با تو داشت، دوستِ بدی نیست.

۱۴۵ . **رجال الکَشّی** ـ به نقل از محمّد بن سنان ـ: گروهی از کوفیان به امام صادقؑ نامه نوشتند و گفتند: مفضّل با آدم‌های پلید، کبوترباز و می‌گسار، همنشینی می‌کند. سزاوار است برایش نامه‌ای نوشته، به وی دستور دهی با آنان همنشینی نکند.

امام صادقؑ، نامه‌ای برای مفضّل نوشت و مُهر کرد و آن را به کوفیان داد و دستور داد با دست خود، نامه را به مفضّل بدهند. آنان، نامه را برای مفضّل آوردند. این گروه، عبارت بودند از: زُراره، عبد الله بن بُکَیر، محمّد بن مسلم، ابو بصیر و حُجر بن زائده. نامه را به مفضّل دادند و او، آن را باز کرد و خواند. متن نامه، چنین بود:

«به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. فلان چیز و فلان چیز را خریداری کن».

وَقَرأهُ، فَإذا فيهِ:

«بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ اشتَرِ كَذا وكَذا وَاشتَرِ كَذا» ولَم يَذكُر قَليلاً ولا كَثيراً مِمّا قالوا فيهِ.

فَلَمّا قَرَأَ الكِتابَ دَفَعَهُ إلىٰ زُرارَةَ، ودَفَعَ زُرارَةُ إلىٰ مُحَمَّدِ بنِ مُسلِمٍ حَتّىٰ دارَ الكِتابَ إلَى الكُلِّ، فَقالَ المُفَضَّلُ: ما تَقولونَ؟

قالوا: هٰذا مالٌ عَظيمٌ حَتّىٰ نَنظُرَ ونَجمَعَ ونَحمِلَ إلَيكَ لَم نُدرِك إلّا نَراكَ بَعدَ نَنظُر في ذٰلِكَ. وأرادُوا الاِنصِرافَ.

فَقالَ المُفَضَّلُ: حَتّىٰ تَغَدَّوا عِندي، فَحَبَسَهُم لِغَدائِهِ، ووَجَّهَ المُفَضَّلُ إلىٰ أصحابِهِ الَّذينَ سَعَوا بِهِم، فَجاؤوا فَقَرَأَ عَلَيهِم كِتابَ أبي عَبدِ اللهِ عليه السلام، فَرَجَعوا مِن عِندِهِ وَحَبَسَ المُفَضَّلُ هٰؤُلاءِ لِيَتَغَدَّوا عِندَهُ، فَرَجَعَ الفِتيانُ وَحَمَلَ كُلُّ واحِدٍ مِنهُم عَلىٰ قَدرِ قوتِهِ ألفاً وألفَينِ وأقَلَّ وأكثَرَ، فَحَضَروا أو أحضَروا[1] ألفَي دينارٍ وعَشرَةَ آلافِ دِرهَمٍ قَبلَ أن يَفرُغَ هٰؤُلاءِ مِنَ الغَداءِ.

فَقالَ لَهُمُ المُفَضَّلُ: تَأمُرونّي أن أطرُدَ هٰؤُلاءِ مِن عِندي، تَظُنّونَ أنّ اللهَ تَعالىٰ يحَتاجُ إلىٰ صَلاتِكُم وصَومِكُم.[2]

بيان:

ذمّ الكوفيون المفضّل بن عمر لمعاشرته أهل المعاصي وبعض من لا تحمد سيرته، الّذين لم تكن أخطاؤهم ممضاة من الإمام المعصوم عليه السلام، فإن كان هذا النقل صحيحاً فإنّ الإمام عليه السلام يريد بيان شخصية المفضّل المؤثّرة على الآخرين وإلّا فإنّ الّذي يتأثّر بغيره إذا عاشر المذكورين فسوف لا يعود عليه بالنفع، وخصوصاً إذا كان شابّاً.

---

١. هكذا في المصدر والصحيح فحضروا وأحضروا.

٢. رجال الكشّي: ج ٢ ص ٦١٩ الرقم ٥٩٢.

در نامه، صحبتی از مطالب آن گروه، نیامده بود، نه زیاد و نه کم. مفضّل، وقتی نامه را خواند، آن را به زراره داد و او، آن را به محمّد بن مسلم داد و نامه در دست همه چرخید. آن گاه، مفضّل گفت: [دربارهٔ این فرمان،] چه می‌گویید؟

گفتند: این، ثروتی عظیم می‌طلبد. باشد تا درباره‌اش بیندیشیم و آن را جمع کرده، نزد تو بیاوریم. نمی‌توانیم بدان دست یابیم، مگر تو را ببینیم و سپس؛ در این مسئله بیندیشیم.[1]

خواستند بیرون بروند که مفضّل گفت: باید ناهار را نزد من بخورید، و آنان را برای ناهار نگه داشت. مفضّل، به دنبال دوستانی که از آنان بدگویی شده بود، فرستاد. آنها آمدند. نامهٔ امام صادق﷤ را برای آنان خواند. آنها بیرون رفتند و مفضّل، همچنان، آن گروه [اوّل] را به بهانهٔ ناهار، نگه داشت.

طولی نکشید که جوانان آمدند و هر یک به اندازهٔ توان، هزار یا دو هزار و بیشتر یا کمتر، با خود آورده بودند. پیش از آن که آنان از ناهار خوردن، دست بکشَند، دوازده هزار درهم آماده کردند. مفضّل، رو به آنان کرد و گفت: می‌گویید اینان را از خود برانم؟ گمان می‌برید خداوندِ متعال به نماز و روزهٔ شما نیاز دارد؟!

بیان:

نکوهش شدن مُفَضَّل از سوی کوفیان، به خاطر رفت و آمد وی با گنهکاران و برخی افراد نابه‌هنجار جامعه است که خطاهای آنان، مورد تأیید امام معصوم﷤ نیست؛ امّا امام﷤ با این کار (در صورت درستی این گزارش)، شخصیّت تأثیرگذار مفضّل را به اصحاب، می‌نمایانَد؛ و گر نه، چنین معاشرت‌هایی، برای افرادی که تأثیرپذیرند، و بویژه جوانان، سودمند نیست.

---

۱. این عبارت، به صورت‌های گوناگون، نقل شده است. و در کتاب مستدرک الوسائل، عبارت چنین است: «... نَحمل إلیك، ثمّ تدرك الإنزال بعد نظرٍ فی ذلك؛... نزد تو بیاوریم و تو پس از بررسی، آن را ارسال کنی.» (خاتمة المستدرك: ج ۴ ص ۱۰۱). البته نقل‌های دیگری نیز دارد. (ر.ک: رجال الکشی: ص ۳۹۲ ش ۵۹۲). م.

٣ / ٤

أنواعُ الأَصدِقاءِ

١٤٦ . مسند ابن حنبل عن معاذ بن جبل عن رسول الله ﷺ : يَكونُ في آخِرِ الزَّمانِ أقوامٌ إخوانُ العَلانِيَةِ أعداءُ السَّريرَةِ. فَقيلَ : يا رَسولَ اللهِ ، فَكَيفَ يَكونُ ذٰلِكَ ؟ !

قالَ : ذٰلِكَ بِرَغبَةِ بَعضِهِم إلىٰ بَعضٍ ، ورَهبَةِ بَعضِهِم إلىٰ بَعضٍ.[1]

١٤٧ . الإمام علي عليه السلام : أصدِقاؤُكَ ثَلاثَةٌ وأعداؤُكَ ثَلاثَةٌ ، فَأَصدِقاؤُكَ : صَديقُكَ ، وصَديقُ صَديقِكَ ، وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ . وأعداؤُكَ : عَدُوُّكَ ، وعَدُوُّ صَديقِكَ ، وصَديقُ عَدُوِّكَ .[2]

١٤٨ . الإمام الباقر عليه السلام : قامَ رَجُلٌ بِالبَصرَةِ إلىٰ أميرِ المُؤمِنينَ عليه السلام فَقالَ : يا أميرَ المُؤمِنينَ ، أخبِرنا عَنِ الإِخوانِ؟

فَقالَ: الإِخوانُ صِنفانِ: إخوانُ الثِّقَةِ، وإخوانُ المُكاشَرَةِ.[3] فَأَمّا إخوانُ الثِّقَةِ فَهُمُ الكَفُّ ، وَالجَناحُ ، وَالأَهلُ ، وَالمالُ. فَإِذا كُنتَ مِن أخيكَ عَلىٰ حَدِّ الثِّقَةِ فَابذُل لَهُ مالَكَ وبَدَنَكَ ، وصافِ مَن صافاهُ ، وعادِ مَن عاداهُ ، وَاكتُم سِرَّهُ وعَيبَهُ ، وأظهِر مِنهُ الحَسَنَ . وَاعلَم أيُّهَا السّائِلُ أنَّهُم أقَلُّ مِنَ الكِبريتِ الأَحمَرِ .

وأمّا إخوانُ المُكاشَرَةِ فَإِنَّكَ تُصيبَ لَذَّتَكَ مِنهُم ، فَلا تَقطَعَنَّ ذٰلِكَ مِنهُم ، ولا تَطلُبَنَّ ما وَراءَ ذٰلِكَ مِن ضَميرِهِم ، وَابذُل لَهُم ما بَذَلوا لَكَ مِن طَلاقَةِ الوَجهِ وحَلاوَةِ اللِّسانِ .[4]

١٤٩ . الإمام الصادق عليه السلام : الإِخوانُ ثَلاثَةٌ : فَواحِدٌ كَالغِذاءِ الَّذي يُحتاجُ إلَيهِ كُلَّ وَقتٍ

---

١ . مسند ابن حنبل : ج ٨ ص ٢٤٤ ح ٢٢١١٦.

٢ . نهج البلاغة: الحكمة ٢٩٥.

٣ . كاشره : إذا ضحك في وجهه وباسطه (النهاية: ج ٤ ص ١٧٦).

٤ . الكافي : ج ٢ ص ٢٤٨ ح ٣.

۳/۴
انواع دوستان

۱۴۶ . **مسند ابن حنبل** ـ به نقل از مُعاذ بن جبل ـ : پیامبر خدا فرمود: «در آخِرِ زمان، مردمانی خواهند آمد که در ظاهر، برادری می‌کنند و در پنهانی، دشمنی».

گفته شد: ای پیامبر خدا! چنین چیزی چگونه است؟

فرمود: «به خاطر میل برخی از آنان به برخی دیگر و ترس برخی از آنان از دیگری».

۱۴۷ . **امام علی**ع : دوستان تو سه گروه‌اند و دشمنان تو نیز سه گروه. دوستان تو عبارت‌اند از: دوست تو، دوستِ دوست تو، و دشمنِ دشمن تو. و دشمنان تو عبارت‌اند از: دشمن تو، دشمنِ دوست تو، و دوست دشمن تو.

۱۴۸ . **امام باقر**ع : مردی در بصره در حضور امیر مؤمنان به پا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! دربارهٔ برادری برایمان صحبت کن.

فرمود: «برادران، دو دسته‌اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. برادران مورد اعتماد، [به منزلهٔ] دست و بال و خانواده و ثروت هستند.[1] اگر مورد اعتمادِ برادرت هستی، برایش از جان و مال، مایه بگذار و با هر کسی او دوست است، دوست باش و با هر که دشمن است، دشمن باش، رازها و عیب‌هایش را بپوشان و خوبی‌هایش را آشکار کن. بدان، ای پرسشگر! چنین برادرانی از گوگرد سرخ،[2] نایاب‌ترند.

و امّا دوستان ظاهری، پس [بدان که] تو لذّت خود را از آنان می‌بری. پس آن را از آنان مَبُر و بیش از این، از درونشان مخواه و هر مقدار با تو با گشاده‌رویی و شیرین‌زبانی برخورد کردند، تو نیز چنان کن».

۱۴۹ . **امام صادق**ع : برادران، سه گروه‌اند. دسته‌ای از آنان، مانند غذایند که همیشه

---

۱. اینها کنایه است از این که: چنین برادرانی، همانند دست و بال و مال انسان، همواره در اختیار اویند و از او مشکل‌گشایی می‌کنند. م.

۲. گوگرد سرخ، به‌غایتْ کمیاب است (ر.ک: **لغت‌نامهٔ دهخدا**، ذیل «کبریت أحمر»).

فَهُوَ العاقِلُ، وَالثّاني في مَعنَى الدّاءِ وهُوَ الأَحمَقُ، والثّالِثُ في مَعنَى الدَّواءِ فَهُوَ اللَّبيبُ.[۱]

۴ / ۴

خَيرُ الأَصدِقاءِ

۱۵۰. رسول الله ﷺ: خَيرُ الإِخوانِ المُساعِدُ عَلىٰ أعمالِ الآخِرَةِ.[۲]

۱۵۱. عنه ﷺ: خَيرُ إخوانِكَ مَن أعانَكَ عَلىٰ طاعَةِ اللهِ، وصَدَّكَ عَن مَعاصيهِ، وأمَرَكَ بِرِضاهُ.[۳]

۱۵۲. عنه ﷺ: خَيرُ إخوانِكُم مَن أهدىٰ إلَيكُم عُيوبَكُم.[۴]

۱۵۳. عنه ﷺ ـ لَمّا قيلَ لَهُ: يا رَسولَ اللهِ، أيُّ الجُلَساءِ خَيرٌ؟ ـ: مَن ذَكَّرَكُم بِاللهِ رُؤيَتُهُ، وزادَكُم في عِلمِكُم مَنطِقُهُ، وذَكَّرَكُم بِالآخِرَةِ عَمَلُهُ[۵].

۱۵۴. عنه ﷺ: قالُوا [الحَوارِيّونَ لِعيسىٰ ؑ]: يا روحَ اللهِ، فَمَن نُجالِسُ إذاً؟

قالَ: مَن يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رؤيَتُهُ، ويَزيدُ في عِلمِكُم مَنطِقُهُ، ويُرَغِّبُكُم فِي الآخِرَةِ عَمَلُهُ[۶].

۱۵۵. الإمام علي ؑ: خَيرُ الإِخوانِ أقَلُّهُم مُصانَعَةً فِي النَّصيحَةِ.[۷]

۱۵۶. عنه ؑ: خَيرُ الإِخوانِ مَن كانَت فِي اللهِ مَوَدَّتُهُ.[۸]

۱۵۷. عنه ؑ: خَيرُ كُلِّ شَيءٍ جَديدُهُ، و خَيرُ الإِخوانِ أقدَمُهُم.[۹]

---

۱. تحف العقول: ص ۳۲۳.

۲ ـ ۴. تنبيه الخواطر: ج ۲ ص ۱۲۳.

۵. الأمالي للطوسي: ص ۱۵۷ ح ۲۶۲.

۶. تحف العقول: ص ۴۴.

۷. غرر الحكم: ح ۴۹۷۸.

۸. غرر الحكم: ح ۵۰۱۷.

۹. غرر الحكم: ح ۵۰۸۹.

بدان، نیاز است و آن، خردمند است. دستهٔ دوم، مانند بیماری و آفت است و آن، نادان است. گروه سوم، مانند داروست و آن، حکیم است.

۴ / ۴
بهترین دوستان

۱۵۰ . **پیامبر**ﷺ: بهترینِ برادران، یاور بر کارهای آخرتی است.

۱۵۱ . **پیامبر**ﷺ: بهترین برادرت، کسی است که بر فرمانبری از خداوند، تو را یاری رساند و از گناهان، باز دارد و تو را به خشنودی خداوند، وا دارد.

۱۵۲ . **پیامبر**ﷺ: بهترین برادر شما، کسی است که عیبتان را به شما هدیه کند.

۱۵۳ . **پیامبر**ﷺ ـ وقتی از ایشان پرسیده شد: ای پیامبر خدا! بهترین همنشین کیست؟ ـ: آن که دیدنش شما را به یاد خدا بیندازد، و سخنش بر دانش شما بیفزاید، و رفتارش شما را به یاد قیامت، وا دارد.

۱۵۴ . **پیامبر**ﷺ: همراهان عیسی ﷺ به وی گفتند: ای روح خدا! با چه کسی همنشینی کنیم؟

فرمود: «آن که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، و سخنش بر دانش شما بیفزاید، و رفتارش شما را به سوی آخرت بکشانَد».

۱۵۵ . **امام علی**ﷺ: بهترین برادر کسی است که ساختگی خیرخواهی نکند.

۱۵۶ . **امام علی**ﷺ: بهترینِ برادر، کسی است که دوستی‌اش برای خدا باشد.

۱۵۷ . **امام علی**ﷺ: هر چیزی تازه‌اش بهتر است؛ ولی بهترینِ برادران، قدیمی‌ترین آنهاست.

۱۵۸. **الإمام الباقر** عليه السلام: اِتَّبِع مَن يُبكيكَ وهُوَ لَكَ ناصِحٌ، ولا تَتَّبِع مَن يُضحِكُكَ وهُوَ لَكَ غاشٌّ.[۱]

۱۵۹. **الإمام الصادق** عليه السلام ـ لِلرَّجُلِ ـ: عَلَيكَ بِالتِّلادِ، وإيّاكَ وَكُلَّ مُحدَثٍ لا عَهدَ لَهُ ولا أمانَةَ ولا ذِمَّةَ ولا ميثاقَ، وكُن عَلىٰ حَذَرٍ مِن أوثَقِ النّاسِ في نَفسِكَ؛ فَإِنَّ النّاسَ أعداءُ النِّعَمِ.[۲]

۱۶۰. **الإمام العسكري** عليه السلام: خَيرُ إخوانِكَ مَن نَسِيَ ذَنبَكَ، وذَكَرَ إحسانَكَ إلَيهِ.[۳]

۱۶۱. **الإخوان عن الحسن**: قالوا: يا رَسولَ اللهِ، أيُّ الأَصحابِ خَيرٌ؟

قالَ: صاحِبٌ إذا ذَكَرتَ اللهَ ـ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ـ أعانَكَ، وإذا نَسيتَهُ ذَكَّرَكَ.

قالوا: يا رَسولَ اللهِ، دُلَّنا عَلىٰ خِيارِنا؛ نَتَّخِذهُم أصحاباً وجُلَساءَ.

قالَ: نَعَم، الَّذينَ [إذا] رُؤوا ذُكِرَ اللهُ.[۴]

۵ / ۴

حَقُّ الجَليسِ

۱۶۲. **الإمام زين العابدين** عليه السلام: أمّا حَقُّ جَليسِكَ: فَأَن تُلينَ لَهُ جانِبَكَ، وتُنصِفَه في مُجازاةِ اللَّفظِ، ولا تَقومَ مِن مَجلِسِكَ إلّا بِإِذنِهِ. ومَن يَجلِسُ إلَيكَ يَجوزُ لَهُ القِيامُ عَنكَ بِغَيرِ إذنِكَ، وتَنسىٰ زَلّاتِهِ، وتَحفَظَ خَيراتِهِ، ولا تُسمِعَهُ إلّا خَيراً.[۵]

---

۱. الكافي: ج ۲ ص ۶۳۸ ح ۲.
۲. الكافي: ج ۸ ص ۲۴۹ ح ۳۵۰.
۳. أعلام الدين: ص ۳۱۳.
۴. الإخوان لابن أبي الدنيا: ص ۱۲۳ ح ۴۲.
۵. الخصال: ص ۵۶۹.

۱۵۸ . **امام باقر** : از کسی که تو را به گریه می‌اندازد، ولی خیرخواه توست، پیروی کن و از کسی که تو را می‌خنداند، ولی با تو نیرنگ می‌کند، پیروی منما.

۱۵۹ . **امام صادق** ـ خطاب به مردی ـ: بر تو باد دوستانِ قدیمی،[1] و بپرهیز از هر دوست جدیدی که هیچ پیمان و امانتداری و پایبندی‌ای ندارد و حتی از مورد اعتمادترینِ مردم نیز پرهیز داشته باش که مردم، دشمن نعمت‌هایند.

۱۶۰ . **امام عسکری** : بهترین برادر تو، آن است که گناهت (بدی‌ات نسبت به او) را فراموش کند و خوبی‌ات را نسبت به او به یاد داشته باشد.

۱۶۱ . **الإخوان** ـ به نقل از حسن [بصری] ـ: به پیامبر گفتند: ای پیامبر خدا! بهترینِ یاران، کیان‌اند؟

فرمود: «دوستی که هر گاه به یاد خدا بودی، یاری‌ات کند و هر گاه خدا را فراموش کردی، به یادت آورد».

گفتند: ای پیامبر خدا! ما را بر بهترینِ خودمان، راهنمایی فرما تا آنان را به همنشینی و دوستی برگزینیم.

فرمود: «بلی! آنان که وقتی دیده می‌شوند، خداوندْ یاد گردد».

۵ / ۴
حقّ همنشین

۱۶۲ . **امام زین العابدین** : حقّ همنشین تو عبارت است از این که: با او نرمی کنی، و در توبیخ لفظی، انصاف را رعایت کنی، و جز با اذن او از جایت برنخیزی، و این که اگر نزد تو نشست، بتواند بدون اجازهٔ تو برخیزد، لغزش هایش را فراموش کنی و خوبی‌هایش را به‌یاد داشته باشی و جز نیکی به گوشش نرسانی.

---

۱. مراد، این است که: بر تو باد دوست قدیم که او را آزموده‌ای و میان تو و او پیمانی هست و زنهار از دوستی با هر دوست جدیدکه عهدی هم‌با تو ندارد و امانتداری‌اش را نمی‌شناسی و هنوز میان تو و او پیمانی برقرار نشده‌است. م.

الفصل الخامس

اللّذائذ المحلّلة وتقوية الجسم

١ / ٥

مدح قوّة البدن

الكتاب

﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾.[١]

﴿يَـيَحْيَى خُذِ الْكِتَـبَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَـهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾.[٢]

الحديث

١٦٣. بحار الأنوار عن إسحاق بن عمار: سَأَلتُ أبا عَبدِ اللهِ عليه السلام عَن قَولِ اللهِ: ﴿خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَـكُم بِقُوَّةٍ﴾[٣] أَقُوَّةٌ فِي الأَبدانِ أم قُوَّةٌ فِي القُلوبِ؟ قالَ: فيهِما جَميعاً.[٤]

١٦٤. رسول الله صلى الله عليه وآله: طوبىٰ لِمَن أسلَمَ وكانَ عَيشُهُ كَفافاً وقُواهُ سَداداً.[٥]

---

١. البقرة: ٢٤٧.

٢. مريم: ١٢.

٣. البقرة: ٦٣.

٤. تفسير العيّاشي: ج ١ ص ٤٥ ح ٥٢.

٥. النوادر للراوندي: ص ٩٠ ح ٢٣.

فصل پنجم

خوشی های حلال و نیرومند ساختن بدن

۱/۵

ستایش نیرومندی بدن

قرآن

﴿و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد، با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا، او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است. و خداوند، پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد، می‌دهد، و خدا گشایشگر داناست﴾.

﴿ای یحیی! کتاب [خدا] را به نیرو و توان بگیر، و از کودکی به او نبوّت دادیم﴾.

حدیث

۱۶۳ . **بحار الأنوار** ـ به نقل از اسحاق بن عمّار ـ: از امام صادق علیه السلام ، دربارهٔ این سخن خداوند پرسیدم: **﴿آنچه را به شما داده‌ایم، با نیرو و توان بگیرید﴾** که آیا مراد، نیرو و توان جسمی است یا نیرو و توانِ قلب.

فرمود: «هر دو».

۱۶۴ . **پیامبر خدا صلی الله علیه و آله** : خوشا به حال آن که اسلام آورَد و [امکاناتِ] زندگی‌اش به اندازهٔ لازم باشد و نیروهایش استوار.

۱۶۵ . عنه ﷺ : المؤمِنُ القَوِيُّ خَيرٌ وأحَبُّ إلَى اللهِ مِنَ المُؤمِنِ الضَّعيفِ وفي كُلٍّ خَيرٌ.[۱]

۱۶۶ . عنه ﷺ ـ في ذِكرِ ما في صُحُفِ إبراهيمَ عليه السلام : وعَلَى العاقِلِ مالَم يَكُن مَغلوباً عَلىٰ عَقلِهِ أن يَكونَ لَهُ ساعاتٌ: ساعَةٌ يُناجي فيها رَبَّهُ عزّ وجلّ وساعَةٌ يُحاسِبُ نَفسَهُ، وساعَةٌ يَتَفَكَّرُ فيما صَنَعَ اللهُ عزّ وجلّ إلَيهِ، وساعَةٌ يَخلو فيها بَحَظِّ نَفسِهِ مِنَ الحَلالِ؛ فَإِنَّ هٰذِهِ السّاعَةَ عَونٌ لِتِلكَ السّاعاتِ وَاستِجمامٌ لِلقُلوبِ، وتَوزيعٌ لَها.[۲]

۱۶۷ . عنه ﷺ : يَنبَغي لِلعاقِلِ إذا كانَ عاقِلاً أن يَكونَ لَهُ أربَعُ ساعاتٍ مِنَ النَّهارِ: ساعَةٌ يُناجي فيها رَبَّهُ، وساعَةٌ يُحاسِبُ فيها نَفسَهُ، وساعَةٌ يَأتي أهلَ العِلمِ الَّذينَ يُبَصِّرونَهُ أمرَ دينِهِ ويَنصَحونَهُ، وساعَةٌ يُخَلّي بَينَ نَفسِهِ ولَذَّتِها مِن أمرِ الدُّنيا فيما يَحِلُّ ويَجمُلُ.[۳]

۱۶۸ . الإمام علي عليه السلام : يارَبِّ، يارَبِّ! قَوِّ عَلىٰ خِدمَتِكَ جَوارِحي وَاشدُد عَلَى العَزيمَةِ جَوانِحي.[۴]

۱۶۹ . عنه عليه السلام : لِلمُؤمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ: فَساعَةٌ يُناجي فيها رَبَّهُ، وساعَةٌ يَرُمُّ مَعاشَهُ، وساعَةٌ يُخَلّي بَينَ نَفسِهِ وبَينَ لَذَّتِها فيما يَحِلُّ ويَجمُلُ.[۵]

۱۷۰ . الإمام الصادق عليه السلام : إنَّ في حِكمَةِ آلِ داوودَ: ... يَنبَغي لِلمُسلِمِ العاقِلِ أن يَكونَ لَهُ ساعَةٌ يُفضي بِها إلىٰ عَمَلِهِ فيما بَينَهُ وبَينَ اللهِ عزّ وجلّ، وساعَةٌ يُلاقي إخوانَهُ الَّذينَ يُفاوِضُهُم[۶] ويُفاوِضونَهُ في أمرِ آخِرَتِهِ، وساعَةٌ يُخَلّي بَينَ نَفسِهِ ولَذّاتِها في غَيرِ مُحَرَّمٍ، فَإِنَّها عَونٌ عَلىٰ تِلكَ السّاعَتَينِ.[۷]

---

۱. صحيح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۵۲ ح ۳۴.
۲. الخصال: ص ۵۲۵ ح ۱۳.
۳. روضة الواعظين: ص ۸.
۴. مصباح المتهجّد: ص ۸۴۹.
۵. نهج البلاغة: الحكمة ۳۹۰.
۶. فاوضه في أمره: أي جاراه، و تفاوضوا الحديث: أخذوا فيه (لسان العرب: ج ۷ ص ۲۱۰).
۷. الكافي: ج ۵ ص ۸۷ ح ۱.

۱۶۵ . **پیامبر خدا**ﷺ: مؤمنِ نیرومند، بهتر و نزد خداوند، محبوب‌تر از مؤمن ناتوان است، و در هر کدام خوبی‌هایی است.

۱۶۶ . **پیامبر خدا**ﷺ ـ در گزارش تعالیم صحف ابراهیم ـ: بر خردمند است تا عقلش شکست نخورده، [برنامهٔ] وقت‌هایش چنین باشد: زمانی را با پروردگار ﷻ، راز و نیاز کند، و زمانی را به حسابرسی از خود اختصاص دهد، و زمانی را در آنچه خداوندِ ﷻ برایش آفریده بیندیشد، و زمانی را برای بهره بُردن از خوشی‌های حلال بگذارد؛ زیرا این زمان، یاری کنندهٔ دیگر زمان‌ها باشد و دل‌ها را آرام و فارغ گردانَد.

۱۶۷ . **پیامبر خدا**ﷺ: بر خردمند است تا هنگامی که عقلش پایدار است، برنامهٔ روزانه‌اش چهار بخش باشد: زمانی را به راز و نیاز با پروردگار بپردازد؛ و زمانی را به حسابرسی از خود، اختصاص دهد؛ و زمانی نزد دانشمندان برود تا او را در کار دین، بینا کنند و وی را اندرز دهند؛ و زمانی را به خوشی‌های حلال و زیبای دنیا اختصاص دهد.

۱۶۸ . **امام علی**ؑ: پروردگارا، پروردگارا! اندام مرا بر خدمت‌گزاری‌ات نیرومند ساز و درونم را در تصمیم‌گیری قوی دار.

۱۶۹ . **امام علی**ؑ: [سزاوار است] مؤمن را سه زمان باشد: زمانی که در آن با پروردگارش راز و نیاز کند؛ و زمانی که هزینه‌های زندگی را تأمین کند؛ و زمانی را به خوشی‌های حلال و زیبا، اختصاص دهد.

۱۷۰ . **امام صادق**ؑ: در حکمت آل داوود، چنین آمده است: سزاوار است مسلمان خردمند، زمانی را به اعمال میان خود و خداوند، اختصاص دهد، و زمانی را به دیدار برادران و گفتگوی دربارهٔ امور آخرت، اختصاص دهد، و زمانی را با خوشی‌های حلال سپری کند که این زمان، کمک به آن دو وقت دیگر خواهد بود.

١٧١ . الامام الكاظم عليه السلام : إجتَهِدوا في أن يَكـونَ زَمـانُكُم أربَـعَ سـاعاتٍ: سـاعَةً لِمُناجاةِ اللهِ، وساعَةً لِأَمرِ المَعاشِ، وساعَةً لِمُعاشَرَةِ الإِخوانِ والثِّقاتِ الَّذينَ يُعَرِّفونَكُم عُيوبَكُم، ويُخلِصون لَكُم فِي الباطِنِ، وساعَةً تَخلونَ فيها لِلَذّاتِكُم في غَيرِ مُحرَّمٍ.[١]

٥ / ٢
أسبابُ النَّضارَةِ

١٧٢ . رسول الله صلى الله عليه وآله : ثَلاثَةٌ يَفرَحُ بِهِنَّ الجِسمُ ويَربو: الطِّيبُ، ولِباسُ اللَّيِّنِ، وشُربُ العَسَلِ.[٢]

١٧٣ . عنه صلى الله عليه وآله :الطِّيبُ يَسُرٌّ، وَالعَسَلُ يَسُرٌّ، وَالنَّظَرُ إلَى الخُضرَةِ يَسُرٌّ، وَالرُّكوبُ يَسُرٌّ.[٣]

١٧٤ . الإمام عليّ عليه السلام : الطِّيب نُشرَةٌ، وَالعَسَلُ نُشرَةٌ، وَالرُّكوبُ نُشرَةٌ، وَالنَّـظَرُ إلَـى الخُضرَةِ نُشرَةٌ.[٤]

١٧٥ . الإمام الباقر عليه السلام : كانَ في بَني إسرائيلَ رَجُلٌ عاقِلٌ كَثيرُ المالِ وكانَ لَهُ ابنٌ يُشبِهُهُ فِي الشَّمائِلِ مِن زَوجَةٍ عَفيفَةٍ، وَكانَ لَهُ ابنانِ مِن زَوجَةٍ غَيرِ عَـفيفَةٍ، فَـلَمّا حَضَرَتهُ الوَفاةُ، قالَ لَهُم: هٰذا مالي لِواحِدٍ مِنكُم. فَلَمّا تُوُفِّيَ، قالَ الكَبيرُ: أنَا ذٰلِكَ الواحِدُ.

وقالَ الأَوسَطُ: أنَا ذٰلِكَ.

وقالَ الأَصغَرُ: أنَا ذٰلِكَ.

فَاختَصَموا إلىٰ قاضيهِم قالَ: لَيسَ عِندي في أمرِكُم شَيءٌ، اِنطَلِقوا إلىٰ بَني

---

١. تحف العقول: ص ٤٠٩.

٢. طبّ النبي صلى الله عليه وآله : ص ٦.

٣. صحيفة الإمام الرضا عليه السلام : ص ٢٣٩ ح ١٤٤ عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام.

٤. عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ٢ ص ٤٠ ح ١٢٦.

۱۷۱ . **امام کاظم** علیه السلام : تلاش کنید زمانتان چهار بخش باشد: زمانی برای راز و نیاز با خداوند؛ زمانی برای تأمین معاش؛ و زمانی برای معاشرت با برادران مورد اعتماد، تا عیب‌هایتان را به شما بشناسانند و برای شما در امور پنهان، خیرخواهی کنند؛ و زمانی برای خوشی‌های حلال.

۲/۵
عوامل نشاط

۱۷۲ . **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله : سه چیز است که بدن با آن، شاداب و سرزنده می‌شود: بوی خوش، لباس نرم، و خوردن عسل.

۱۷۳ . **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله : بوی خوش، شاد می‌کند. خوردن عسل، شادی می‌آورد. نگاه کردن به سبزه، شادی می‌آورد. سوارکاری، شادی می‌آفریند.

۱۷۴ . **امام علی** علیه السلام : بوی خوش، نشاط‌آور است. عسل، نشاط‌آور است. سوارکاری، نشاط‌آور است. نگاه کردن به سبزه، نشاط‌آور است.

۱۷۵ . **امام باقر** علیه السلام : در میان قوم بنی اسرائیل، مردی خردمند و ثروتمند بود. وی را پسری بود از همسری پاک‌دامن که در شمایل، شبیه وی بود و دو پسر داشت از همسری غیرِ پاک‌دامن. چون هنگام مرگش فرا رسید، به آنان گفت: این ثروت من، برای یکی از شماست.

چون از دنیا رفت، پسر بزرگ‌تر گفت: «آن یکی من هستم».

پسر وسطی گفت: «آن یکی، من هستم».

پسر کوچک‌تر گفت: «آن یکی، من هستم».

[چون نزاع بالا گرفت،] شکایت به قاضیِ شهر بردند. قاضی گفت: مرا در این باره، نظری نیست. نزد سه برادر که فرزندان چوپان‌اند، بروید.

آنها نزد یکی از برادران آمدند و پیری کهن‌سال را دیدند. به آنان گفت:

غَنّامٍ الإِخوَةِ الثَّلاثِ فَانتَهَوا إِلىٰ واحِدٍ مِنهُم فرَأَوا شَيخاً كَبيراً.

فَقالَ لَهُم: اُدخُلوا إِلىٰ أخي فُلانٍ فَهُوَ أكبَرُ مِنّي فاسأَلوهُ.

فَدَخَلوا عَلَيهِ، فَخَرَجَ شَيخٌ كَهلٌ، فَقالَ: سَلوا أخِيَ الأَكبَرَ مِنّي.

فَدَخَلوا عَلَى الثّالِثِ فَإِذا هُوَ فِي المَنظَرِ أصغَرُ فَسَأَلوهُ أوَّلاً مِن حالِهِم، ثُمَّ مُستَبيناً لَهُم فَقالَ: أمّا أخِي الَّذي رَأَيتُموهُ أوَّلاً هُوَ الأَصغَرُ وإِنَّ لَهُ امرَأَةَ سَوءٍ تَسوؤُهُ وقَد صَبَرَ عَلَيها مَخافَةَ أن يُبتَلىٰ بِبَلاءٍ لا صَبرَ لَهُ عَلَيهِ، فَهَرَّمَتهُ، وأمَّا الثّاني أخي فَإِنَّ عِندَهُ زَوجَةٌ تَسوؤُهُ وتَسُرُّهُ وهُوَ مُتَماسِكُ الشَّبابِ، وأمّا أنا فَزَوجَتي تَسُرُّني ولا تَسوؤُني لَم يَلزَمني مِنها مَكروهٌ قَطُّ مُنذُ صَحِبَتني، فَشَبابي مَعَها مُتَماسِكٌ، وأمّا حَديثُكُمُ الَّذي هُوَ حَديثُ أبيكُم، انطَلِقوا أوَّلاً وبَعثِروا قَبرَهُ وَاستَخرِجوا عِظامَهُ وأحرِقوها، ثُمّ عودوا لِأَقضِيَ بَينَكُم.

فَانصَرَفوا فَأَخَذَ الصَّبِيُّ سَيفَ أبيهِ وأخَذَ الأَخوانِ المَعاوِلَ فَلَمّا هَمّا بِذٰلِكَ، قالَ لَهُمُ الصَّغيرُ: لا تُبَعثِروا قَبرَ أبي وأنَا أدَعُ لَكُما حِصَّتي، فَانصَرَفوا إِلَى القاضي.

فَقالَ: يُقنِعُكُما هٰذا، اِيتوني بِالمالِ.

فَقالَ لِلصَّغيرِ: خُذِ المالَ فَلَو كانَا ابنَيهِ لَدَخَلَهُما مِنَ الرِّقَّةِ، كَما دَخَلَ عَلَى الصَّغيرِ.[1]

۱۷۶. الإمام الصادق عليه السلام: النُشرَةُ في عَشَرَةِ أشياءَ: المَشيِ، وَالرُّكوبِ، وَالاِرتِماسِ فِي الماءِ، وَالنَّظَرِ إِلَى الخُضرَةِ، وَالأَكلِ وَالشُّربِ، وَالنَّظَرِ إِلَى المَرأَةِ الحَسناءِ، وَالجِماعِ، وَالسِّواكِ، وغَسلِ الرَّأسِ بِالخَطمِيِّ فِي الحَمّامِ وغَيرِهِ، ومُحادَثَةِ الرِّجالِ.[2]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۰۴ ص ۲۹۶ ح ۱.

۲. المحاسن: ج ۱ ص ۷۸ ح ۴۰.

نزد برادرم بروید. او از من بزرگ‌تر است. از او بپرسید. بر او وارد شدند. پیرمردی میان‌سال، بیرون آمد و گفت: از برادرِ بزرگ‌ترم بپرسید. بر سومین برادر، وارد شدند. او را کم‌سال‌تر یافتند. نخست، از او خواستند شرح حالِ خودشان را بگوید و سپس به پرسش، آنها پاسخ دهد.

او گفت: آن برادرم را که نخست دیدید، کوچک ترین برادر است. همسری ناسازگار داشت که به وی، بدی می‌کرد. [برادرم] بر این بدی‌ها صبر کرد، مبادا به گرفتاری بزرگ تر و طاقت‌فرسا مبتلا شود. آن زن، او را پیر کرد. برادر دوم، همسری داشت که گاهی او را می‌رنجانْد و گاهی او را شاد می‌کرد. لذا او در مرزِ جوانی و پیری قرار دارد. و امّا من، همسرم همیشه مرا شاد می‌کرد و هیچ‌گاه مرا آزار نداد و هرگز از او بدی به من نرسید. بدین جهت، جوانی‌ام با او پایدار است. و امّا مسئلهٔ شما که وصیّت پدرتان است، نخست بروید نبش قبر کنید، استخوان هایش را بیرون آورید و بسوزانید و نزد من برگردید، تا میانِ شما داوری کنم.

برادران رفتند. برادر کوچک تر، شمشیر پدر را برداشت و دو برادر دیگر، کلنگ برداشتند. وقتی خواستند نبشِ قبر کنند، برادر کوچک‌تر گفت: نبش قبر نکنید. من سهم خود را به شما وا می‌گذارم.

برادران، نزد قاضی بازگشتند. مرد گفت: این، شما را کفایت می‌کند. مال را نزد من آورید. آن گاه به برادر کوچک‌تر گفت که ثروت را بردارد. [سپس افزود:] اگر آن دو فرزندان آن مرد بودند، [به هنگام نبش قبر،] احساس ناراحتی به آنان دست می‌داد، چنان که به فرزند کوچک‌تر دست داد.

۱۷۶. **امام صادق**ؑ: شادابی، در ده چیز است: پیاده‌روی، سوارکاری، فرو رفتن در آب، نگاه کردن به سبزه، خوردن و آشامیدن، نگاه کردن به زن زیبا،[۱] هم‌بستری، مسواک کردن، شستن سر با [گُل] خَطْمی در حمّام و جاهای دیگر، و گفتگو با مردان [بزرگ].

---

۱. مقصود، نگاه حلال است، چنان‌که در موارد دیگر نیز شامل فعل حرام نمی‌گردد. م.

۱۷۷ . الفقه المنسوب إلى الإمام الرضاﷺ : أروي أَنَّهُ لَوكانَ شَيءٌ يَزيدُ فِي البَدَنِ لَكانَ الغَمزُ يَزيدُ، وَاللَّيِّنُ مِنَ الثِّيابِ، وكَذٰلِكَ الطِّيبُ، ودُخولُ الحَمّامِ، ولَو غُمِزَ المَيِّتُ فَعاشَ لَماأنكَرتُ ذٰلِكَ.[1]

۵ / ۳
التَّرفيهُ المُحَلَّلُ

۱۷۸ . رسول الله ﷺ : اِلهَوا وَالعَبوا فَإِنّي أكرَهُ أن يُرىٰ في دينِكُم غِلظَةٌ.[2]

۱۷۹ . بشارة المصطفى عن أبي‌رافع : كُنتُ اُلاعِبُ الحَسَنَ بنَ عَلِيٍّ ﷺ وهُوَ صَبِيٌّ بِالمَداحي، فَإِذا أصابَ مِدحاتي مِدحاتَهُ قُلتُ: اِحمِلني.

فَيَقولُ: وَيحَكَ أتَركَبُ ظَهراً حَمَلَهُ رَسولُ‌الله؟ فَأَترُكُهُ، فَإِذا أصابَ مِدحاتُهُ مِدحاتي.

قُلتُ: لاأحمِلُك كَما لا تَحمِلُني.

فَيَقولُ: أوَ ماتَرضىٰ أن تَحمِلَ بَدَناً حَمَلَهُ رَسولُ‌اللهِ ﷺ؟! فَأَحمِلُهُ.[3]

۵ / ۴
النُّزهَةُ

۱۸۰ . الكافي عن عمرو بن حُرَيث : دَخَلتُ عَلىٰ أبي عَبدِاللهِ ﷺ وهُوَ في مَنزِلِ أخيهِ عَبدِاللهِ بنِ مُحَمَّدٍ، فَقُلتُ لَهُ: جُعِلتُ فِداكَ! ماحَوَّلَكَ إلىٰ هٰذَا المَنزِلِ؟

قالَ: طَلَبُ النُّزهَةِ.[4]

---

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضاﷺ : ص ۳۴۶.

۲. شُعب الإيمان: ج ۵ ص ۲۴۷ ح ۶۵۴۲.

۳. بشارة المصطفى: ص ۱۴۰.

۴. الكافي: ج ۲ ص ۲۳ ح ۱۴.

۱۷۷ . **الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا** ﷺ: روایت می‌کنم اگر چیزی بر توانمندی بدن بیفزاید، مشت و مال چنین است، و نیز لباس نرم، بوی خوش و رفتن به حمّام. اگر مُرده مُشت و مال داده شد و زنده گشت، آن را انکار نمی‌کنم.

۳/۵

سرگرمی حلال

۱۷۸ . **پیامبر خدا** ﷺ: سرگرمی داشته باشید و تفریح کنید؛ چرا که خوش نمی‌دارم در دین شما درشتی و سختی دیده شود.

۱۷۹ . **بشارة المصطفی** ـ به نقل از ابو رافع ـ: با حسن بن علی ﷺ در کودکی سنگ‌بازی می‌کردیم. هر گاه سنگ‌های من به سنگ‌هایش برخورد می‌کرد، می‌گفتم: به من سواری بده. او می‌گفت: «وای بر تو! چگونه بر پشت کسی سوار می‌شوی که پیامبر خدا، به او سواری می‌داد؟!». آن گاه رهایش می‌کردم. و هر گاه سنگ‌های او به سنگ‌های من برخورد می‌کرد، می‌گفتم: سواری نمی‌دهم، همان گونه که تو سواری ندادی. آن گاه او می‌گفت: «دوست نمی‌داری به بدنی سواری بدهی که پیامبر خدا به آن، سواری می‌داد؟!». پس، به او سواری می‌دادم.

۴/۵

گردش

۱۸۰ . **الکافی** ـ به نقل از عمرو بن حُرَیث ـ: بر امام صادق ﷺ وارد شدم و ایشان، در خانهٔ برادرش عبد الله بن محمّد بود. گفتم: جانم فدایت! چه شد که به این خانه آمدی؟

فرمود: «برای گردش و هواخوری».

۱۸۱ . الكافي عن إبراهيم بن أبي محمود : قالَ لَنا الرِّضاﷺ : أيُّ الإدامِ أحرىٰ؟

فَقالَ بَعضُنا : اللَّحمُ.

وقالَ بَعضُنا : الزَّيتُ.

وقالَ بَعضُنا : اللَّبَنُ.

فَقالَ هُوَ ﷺ : لا بَلِ المِلحُ ولَقَد خَرَجنا إلىٰ نُزهَةٍ لَنا ونَسِيَ بَعضُ الغِلمانِ المِلحَ ، فَذَبَحوا لَنا شاةً مِن أسمَنِ ما يَكونُ فَمَا انتَفَعنا بِشَيءٍ حَتّى انصَرَفنا[1] .

۵ / ۵
المِزاح

۱۸۲ . بحار الأنوار : كانَ ـ رسول الله ﷺ ـ يَمزَحُ ولا يَقولُ إلّا حَقّاً ، قالَ أنَسٌ : ماتَ نُغَيرٌ لِأَبي عُمَيرٍ وهُوَ ابنٌ لِأُمِّ سُلَيمٍ ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقولُ : يا أبا عُمَيرٍ ما فَعَلَ النُّغَيرُ.[2]

۱۸۳ . المناقب لابن شهرآشوب : كانَ حادي بَعضِ نِسوَتِهِ [أي النبيّ ﷺ] خادِمَهُ أنجَشَةَ ، فَقالَ ﷺ لَهُ : يا أنجَشَةُ ، ارفُق بِالقَواريرِ.[3]

۱۸۴ . بحار الأنوار : قالَ رَجُلٌ : اِحمِلني يا رَسولَ اللهِ.

فَقالَ : إنّا حامِلوكَ عَلىٰ وَلَدِ ناقَةٍ.

فَقالَ : ما أصنَعُ بِوَلَدِ ناقَةٍ.

قالَ ﷺ : وهَل يَلِدُ الإبِلَ إلّا النّوقُ.[4]

---

۱. الكافي : ج ۶ ص ۳۲۶ ح ۷.
۲. بحار الأنوار : ج ۱۶ ص ۲۹۴ ح ۱.
۳. المناقب لابن شهرآشوب : ج ۱ ص ۱۴۷.
۴. بحار الأنوار : ج ۱۶ ص ۲۹۴ ح ۱.

۱۸۱. **الکافی** ـ به نقل از ابراهیم بن ابی محمود ـ: امام رضا ﷺ به ما فرمود: «چه غذایی دل‌پذیرتر است؟».

برخی گفتند: گوشت. برخی گفتند: روغن. برخی گفتند: شیر.

امام ﷺ فرمود: «خیر؛ نمک. روزی برای هواخوری بیرون رفته بودم. برخی جوانان، فراموش کرده بودند نمک بیاورند. گوسفند چاقی را سر بُریدند، ولی از آن استفاده نکردیم تا برگشتیم».

۵/۵
شوخی

۱۸۲. **بحار الأنوار**: پیامبر خدا، شوخی می‌کرد؛ ولی جز حق، بر زبان نمی‌آورد.

اَنَس می‌گوید: بچّه گنجشک ابو عمیر (پسر اُمّ سلیم) مُرد. پیامبر ﷺ همیشه می‌فرمود: «ابو عمیر! بچّه گنجشک چه کرد؟».

۱۸۳. **المناقب** ابن شهرآشوب: ساربان برخی زنان پیامبر ﷺ و خادم ایشان، اَنْجَشه بود. پیامبر ﷺ به وی می‌فرمود: «اَنْجَشه! با شکستنی‌ها مدارا کن».

۱۸۴. **بحار الأنوار**: مردی گفت: ای پیامبر خدا! مرا سوار کن.

پیامبر ﷺ فرمود: «تو را بر بچّه شتری ماده، سوار می‌کنیم.

مرد گفت: با بچّه شتر ماده چه کنم؟!

پیامبر خدا فرمود: «مگر شتر نر، جز از شتر ماده می‌زاید؟».

۱۸۵ . بحار الأنوار عن زيد بن أسلم : قالَ (رَسولُ اللهِ ﷺ) لِامرَأَةٍ وذَكَرَت زَوجَها : أهٰذَا الَّذي في عَينَيهِ بَياضٌ.

فَقالَت: لا ، ما بِعَينَيهِ بَياضٌ ، وحَكَت لِزَوجِها ، فَقالَ: أما تَرَينَ بَياضَ عَيني أكثَرَ مِن سَوادِها.[۱]

۱۸۶ . بحار الأنوار : قالَت عَجوزٌ مِنَ الأَنصارِ لِلنَّبِيِّ ﷺ : ادعُ لي بِالجَنَّةِ.

فَقالَ ﷺ : إنَّ الجَنَّةَ لا يَدخُلُهَا العُجُزُ ، فَبَكَتِ المَرأَةُ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ وقالَ: أما سَمِعتِ قَولَ اللهِ تَعالىٰ: ﴿إِنَّآ أَنشَأْنَـٰهُنَّ إِنشَآءً * فَجَعَلْنَـٰهُنَّ أَبْكَارًا﴾[۲].[۳]

۱۸۷ . رسول الله ﷺ ـ لِلعَجوزِ الأَشجَعِيَّةِ ـ: يا أشجَعِيَّةُ لا تَدخُلُ العَجوزُ الجَنَّةَ ، فَرَآها بِلالٌ باكِيَةً ، فَوَصَفَها لِلنَّبِيِّ ﷺ .

فَقالَ : وَالأَسوَدُ كَذٰلِكَ ، فَجَلَسا يَبكِيانِ ، فَرَآهُمَا العَبّاسُ فَذَكَرَهُما لَهُ .

فَقالَ: وَالشَّيخُ كَذٰلِكَ ، ثُمَّ دَعاهُم وطَيَّبَ قُلوبَهُم، وقالَ: يُنشِئُهُمُ اللهُ كَأَحسَنِ ما كانوا ، وذَكَرَ أنَّهُم يَدخُلونَ الجَنَّةَ شُبّاناً مُنَوَّرينَ ، وقالَ: إنَّ أهلَ الجَنَّةِ جُردٌ مُردٌ مُكَحَّلونَ.[۴]

۱۸۸ . بحار الأنوار : رَأىٰ (رَسولُ اللهِ) ﷺ صُهَيباً يَأكُلُ تَمراً ، فَقالَ ﷺ : أتَأكُلُ التَّمرَ وعَينُكَ رَمِدَةٌ.

فَقالَ: يا رَسولَ اللهِ، إنّي أمضَغُهُ مِن هٰذَا الجانِبِ ، وتَشتَكي عَيني مِن هٰذَا الجانِبِ![۵]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۹۴ ح ۱.

۲. الواقعة: ۳۵ و ۳۶.

۳. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۹۵ ح ۱.

۴. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۹۵ ح ۱.

۵. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۹۶ ح ۱.

۱۸۵ . **بحار الأنوار** ـ به نقل از زید بن اسلم ـ: پیامبر خدا، به زنی که از شوهرش یاد می‌کرد، فرمود: «همان که در چشمش سفیدی است؟».

زن گفت: خیر! در چشم او سفیدی نیست.

زن، داستان را برای شوهرش نقل کرد.

مرد گفت: مگر سفیدی چشمم را نمی‌بینی که از سیاهی‌اش بیشتر است؟!

۱۸۶ . **بحار الأنوار**: پیرزنی از انصار به پیامبرﷺ گفت: برایم دعا کن به بهشت بروم.

پیامبر خدا فرمود: «پیران، وارد بهشت نمی‌شوند».

زن به گریه افتاد. پیامبرﷺ خندید و فرمود: «مگر این سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای ﴿**ما آنان را پدید آوردیم، پدید آوردنی، و ایشان را دوشیزه گردانیدیم**﴾؟».

۱۸۷ . **بحار الأنوار**: [پیامبر خدا، خطاب به پیرزنی از قبیلهٔ اشجع فرمود:] «ای زن اشجعی! پیرزنان، داخل بهشت نمی‌شوند».

بلال، او را گریان دید و به پیامبرﷺ گزارش داد. پیامبرﷺ فرمود: «و سیاهان هم وارد بهشت نمی‌شوند».

آن گاه، بلال هم به همراه زن به گریه کردن پرداختند. عبّاس، آن دو را دید و برای پیامبرﷺ بازگو کرد. پیامبرﷺ فرمود: «پیرمرد هم».

سپس، آنان را خواست و دلداری داد و فرمود: «خداوند، آنان را در بهترین هیئت، وارد بهشت می‌گرداند» و فرمود: «آنان، به صورت جوانانی نورانی، وارد بهشت می‌شوند». و فرمود: «بهشتیان، بی نقص و کامل، جوانِ نو خط و سرمه‌کشیده‌اند».

۱۸۸ . **بحار الأنوار**: پیامبرﷺ، صُهَیب را دید که خرما می‌خورد. فرمود: «خرما می‌خوری، در حالی که چشم تو درد می‌کند؟!».

صُهیب گفت: ای پیامبر خدا! آن را با این طرف [دهانم] می‌جَوَم، در حالی‌که آن یکی چشمم درد می‌کند!

١٨٩ . بحار الأنوار : قالَ سُوَيبِطٌ المُهاجِرِيُّ لِنُعَيمانَ البَدرِيِّ : أطعِمني ، وكانَ عَلَى الزّادِ في سَفَرٍ.

فَقالَ : حَتّىٰ تَجيءَ الأَصحابُ ، فَمَرّوا بِقَومٍ.

فَقالَ لَهُم سُوَيبِطٌ : تَشتَرونَ مِنّي عَبداً لي.

قالوا : نَعَم.

قالَ : إنَّهُ عَبدٌ لَهُ كَلامٌ وَهُوَ قائِلٌ لَكُم : إنّي حُرٌّ ، فَإِن سَمِعتُم مَقالَهُ تُفسِدوا عَلَيَّ عَبدي ، فَاشتَروهُ بِعَشَرَةِ قَلائِصَ ، ثُمَّ جاؤوا فَوَضَعوا في عُنُقِهِ حَبلاً.

فَقالَ نُعَيمانُ : هٰذا يَستَهزِئُ بِكُم ، وإنّي حُرٌّ ، فَقالوا : قَد عَرَفنا خَبَرَكَ ، وَانطَلَقوا بِهِ حَتّىٰ أدرَكَهُمُ القَومُ و خَلَّصوهُ ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ مِن ذٰلِكَ حيناً.[١]

١٩٠ . بحار الأنوار : رَأىٰ نُعَيمانُ مَعَ أعرابِيٍّ عُكَّةَ عَسَلٍ ، فَاشتَراها مِنهُ ، وجاءَ بِها إلىٰ بَيتِ عائِشَةَ في يَومِها ، وقالَ : خُذوها ، فَتَوَهَّمَ النَّبِيُّ ﷺ أنَّهُ أهداها لَهُ ، وَمَرَّ نُعَيمانُ وَالأَعرابِيُّ عَلَى البابِ ، فَلَمّا طالَ قُعودُهُ.

قالَ : يا هٰؤُلاءِ ، رُدّوها عَلَيَّ إن لَم تَحضُر قيمَتُها ، فَعَلِمَ رَسولُ اللهِ ﷺ القِصَّةَ فَوَزَنَ لَهُ الثَّمَنَ.

وقالَ لِنُعَيمانَ : ما حَمَلَكَ عَلىٰ ما فَعَلتَ؟

فَقالَ : رَأَيتُ رَسولَ اللهِ ﷺ يُحِبُّ العَسَلَ ، وَرَأَيتُ الأَعرابِيَّ مَعَهُ العُكَّةُ ، فَضَحِكَ رَسولُ اللهِ ﷺ ولَم يُظهِر لَهُ نُكراً.[٢]

٥ / ٦
السِّباحَة، الفُرُوسِيَّة، الرِّمايَة

١٩١ . رسول الله ﷺ : خَيرُ لَهوِ المُؤمِنِ السِّباحَةُ.[٣]

---

١. بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٩٦ ح ١.

٢. بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٩٦ ح ١.

٣. كنز العمّال : ج ١٥ ص ٢١١ ح ٤٠٦١١.

۱۸۹ . **بحار الأنوار**: سُوَیبِط مهاجری به نُعَیمان بدری، که در سفر، مسئول توشه‌ها بود، گفت: به من غذا بده.

نُعیمان گفت: باشد تا دیگر دوستان بیایند.

آنها از کنار قومی گذشتند. سُویبِط به آنان گفت: آیا از من برده‌ای می‌خرید.

گفتند: بله.

گفت: این برده، تکیه‌کلامی دارد و همیشه می‌گوید: «من آزادم». اگر به سخنش گوش دهید، برده را از دست داده‌اید.

آنان، برده [و در واقع، همان نُعَیمان] را به ده ماده شتر خریدند و نزد نُعَیمان آمدند و به‌گردنش، ریسمان انداختند.

نُعیمان گفت: این مرد، شوخی کرده است. من آزادم.

گفتند: پیش از این خبرت را شنیده‌ایم. سپس او را بردند تا به دیگر یاران رسیدند و او را آزاد کردند.

پیامبر ﷺ، مدّتی از این شوخی می‌خندید.

۱۹۰ . **بحار الأنوار**: نُعَیمان، مردی بادیه نشین را با خیک عسل دید. آن را از او خرید و در روزی که پیامبر ﷺ در خانهٔ عایشه بود، به نزد او آورد و به عایشه گفت: خیک عسل را بگیر.

پیامبر ﷺ گمان بُرد آن را هدیه آورده است.

مرد بادیه‌نشین نیز با نُعیمان بر درِ خانه آمد و وقتی دید نُعیمان نشست و برنگشت، صدا زد: اگر بهایش را نمی‌دهید، خیک عسل را برگردانید.

پیامبر خدا، داستان را دانست و قیمت [آن را] را به وی داد و به نُعیمان فرمود: «چه باعث شد چنین کاری بکنی؟».

گفت: دیدم پیامبر خدا، عسل دوست دارد و بادیه نشین هم خیک عسل دارد.

پیامبر خدا، خندید و اظهار ناراحتی نکرد.

۶/۵

شنا، اسب سواری، تیراندازی

۱۹۱ . **پیامبر خدا ﷺ**: بهترین تفریح مؤمن، شناست.

۱۹۲ . عنه ﷺ : عَلِّموا أولادَكُمُ السِّباحَةَ وَالرِّمايَةَ.[۱]

۱۹۳ . عنه ﷺ : حَقُّ الوَلَدِ عَلىٰ والِدِهِ أن يُعَلِّمَهُ الكِتابَةَ وَالسِّباحَةَ وَالرِّمايَةَ.[۲]

۱۹۴ . عنه ﷺ : أحَبُّ اللَّهوِ إلَى اللهِ تَعالىٰ إجراءُ الخَيلِ وَالرَّميُ.[۳]

۱۹۵ . الدرّ المنثور عن سليمان التّيميّ : كانَ رَسولُ اللهِ ﷺ يُعجِبُهُ أن يَكونَ الرَّجُلُ سابِحاً رامِياً.[۴]

۷ / ۵
المُصارَعَة

۱۹۶ . مستدرك الوسائل : إنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوماً إلَى الأَبطَحِ ، فَرَأىٰ أعرابِيّاً يَرعىٰ غَنَماً لَهُ كانَ مَوصوفاً بِالقُوَّةِ ، فَقالَ لِرَسولِ اللهِ ﷺ : هَل لَكَ أن تُصارِعَني؟

فَقالَ ﷺ : ماتَسبِقُ لي؟

فَقالَ : شاةً ، فَصارَعَهُ فَصَرَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ فَقالَ لَهُ الأَعرابِيُّ : هَل لَكَ إلَى العَودِ؟

فَقالَ ﷺ : ماتَسبِقُ؟

قالَ : شاةً أُخرىٰ ، فَصارَعَهُ فَصَرَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ .

فَقالَ الأَعرابِيُّ : اِعرِض عَلَيَّ الإِسلامَ فَما أحَدٌ صَرَعَني غَيرُكَ ، فَعَرَضَ عَلَيهِ الإِسلامَ فَأَسلَمَ ، ورَدَّ عَلَيهِ غَنَمَهُ.[۵]

۱۹۷ . بحار الأنوار عن إسحاق بن بشار : إنَّ رُكانَةَ بنَ عَبدِ بنِ زَيدِ بنِ هاشِمٍ كانَ مِن أشَدِّ قُرَيشٍ فَحلاً ،[۶] فَقالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ في وادي أضَم : يارُكانَةُ ، ألا تَتَّقِي اللهَ

---

۱ . الكافي : ج ۶ ص ۴۷ ح ۴ .

۲ . كنز العمّال : ج ۱۶ ص ۴۴۳ ح ۴۵۳۴۰ .

۳ . كنز العمّال : ج ۴ ص ۳۴۴ ح ۱۰۸۱۲ .

۴ . الدرّ المنثور : ج ۴ ص ۸۷ .

۵ . مستدرك الوسائل : ج ۱۴ ص ۸۲ ح ۱۶۱۵۳ .

۶ . في المصدر : «فخلاً» وما أثبتناه لعلّه هو الأصحّ كما في هامش المصدر .

۱۹۲ . **پیامبر خدا**ﷺ : به فرزندان خود، شنا و تیراندازی بیاموزید.

۱۹۳ . **پیامبر خدا**ﷺ : از حقوق فرزند بر پدر، آن است که به او نوشتن، شنا و تیراندازی بیاموزد.

۱۹۴ . **پیامبر خدا**ﷺ : دوست داشتنی‌ترین تفریح نزد خداوند متعال، اسب‌سواری و تیراندازی است.

۱۹۵ . **الدرّ المنثور** ـ به نقل از سلیمان تَیمی ـ: پیامبر خدا، دوست می‌داشت هر مردی شناگر و تیرانداز باشد.

۷/۵
کُشتی

۱۹۶ . **مستدرک الوسائل**: روزی پیامبرﷺ به سمت درّه‌ای می‌رفت. مردی بادیه‌نشین را دید که گوسفند می‌چرانْد و به نیرومندی شُهره بود. چوپان به پیامبر خدا گفت: میل داری با من کشتی بگیری؟

پیامبرﷺ فرمود: «[اگر پیروز شوم،] چه چیزی جایزه می‌دهی؟».

گفت: یک گوسفند.

پیامبرﷺ با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد. مرد بادیه‌نشین گفت: حاضری یک‌بار دیگر، کشتی بگیری؟

پیامبرﷺ فرمود: «چه جایزه می‌دهی؟».

گفت: یک گوسفند دیگر.

پیامبرﷺ با او کُشتی گرفت و او را بر زمین زد. مرد بادیه‌نشین گفت: اسلام را بر من عرضه بدار. کسی تاکنون مرا به زمین نزده است. پیامبر خدا، اسلام را بر او عرضه داشت. آن مرد، اسلام آورد و پیامبرﷺ گوسفندانش را به وی بازگرداند.

۱۹۷ . **بحار الأنوار** ـ به نقل از اسحاق بن بشّار ـ: رُکانة بن عبد، از نیرومندترینِ مردمان قریش بود. روزی پیامبرﷺ در سرزمینی سفت و سنگلاخ به وی فرمود:

وَتقبَلُ ما أدعوكَ إلَيهِ؟

قَال: إنّي لَو أعلَمُ أنَّهُ حَقٌّ لاَ تَّبَعتُكَ.

فَقالَ النَّبِيُّ ﷺ: أفَرَأَيتَ إن صَرَعتُكَ أتَعلَمُ أنَّ ما أقولُ حَقٌّ؟

قالَ: نَعَم.

قالَ: قُم حَتّىٰ اُصارِعَكَ.

قالَ: فَقامَ إلَيهِ رُكانَةُ فَصارَعَهُ، فَلَمّا بَطَشَ بِهِ رَسولُ اللهِ ﷺ أضجَعَهُ، قالَ: فعُد، فَعادَ فَصَرَعَهُ.[1]

۱۹۸. كنز العمّال عن عليّ بن أبي ربيعة: صارَعَ عَلِيٌّ ﷺ رَجُلاً فَصَرَعَهُ، فَقالَ الرَّجُلُ لِعَلِيٍّ: ثَبَّتَكَ اللهُ يا أميرَالمُؤمِنينَ.

قالَ عَلِيٌّ: صَدرَكَ.[2]

۱۹۹. الإمام الباقر ﷺ ـ في وصف عليّ ﷺ ـ: كانَ أبوهُ يَجمَعُ وُلدَهُ ووُلدَ إخوَتِهِ، ثُمَّ يَأمُرُهُم بِالصِّراعِ، وذٰلِكَ خُلُقٌ فِي العَرَبِ، فَكانَ عَلِيٌّ ﷺ يَحسِرُ عَن ساعِدَينِ لَهُ غَليظَينِ قَصيرَينِ وهُوَ طِفلٌ، ثُمَّ يُصارِعُ كِبارَ إخوَتِهِ وصِغارَهُم، وكِبارَ بَني عَمِّهِ وصِغارَهُم فَيَصرَعُهُم، فَيَقولُ أبوهُ: ظَهَرَ عَلِيٌّ، فَسَمّاهُ ظَهيراً وعِندَ العَرَبِ عَلِيٌّ.[3]

۲۰۰. بحار الأنوار: كان أبوطالِبِ يَجمَعُ وُلدَهُ ووُلدَ إخوَتِهِ، ثُمَّ يأمُرُهُم بِالصِّراعِ ـ وذٰلِكَ خُلُقٌ فِي العَرَبِ ـ فَكانَ عَلِيٌّ ﷺ يَحسِرُ عَن ذِراعَيهِ وهُوَ طِفلٌ ويُصارِعُ كِبارَ إخوَتِهِ وصِغارَهُم وكِبارَ بَني عَمِّهِ وصِغارَهُم فَيَصرَعُهُم، فَيَقولُ أبوهُ: ظَهَرَ عَلِيٌّ، فَسَمّاهُ ظَهيراً، فَلَمّا تَرَعرَعَ ﷺ كانَ يُصارِعُ الرَّجُلَ الشَّديدَ فَيَصرَعُهُ،

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۷۸ ح ۱۹.

۲. كنز العمّال: ج ۱۳ ص ۱۳۰ ح ۳۶۴۱۴.

۳. معاني الأخبار: ص ۶۱ ح ۹.

«رُکانه! از خدا نمی‌ترسی که دعوت مرا نمی‌پذیری؟».

رُکانه گفت: اگر بدانم بر حقّی، از تو پیروی می‌کنم.

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر در کُشتی تو را بر زمین بزنم، خواهی دانست که بر حقّم؟».

رُکانه گفت: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: «بلند شو تا کُشتی بگیریم».

رُکانه، بلند شد و کُشتی گرفتند. چون پیامبر ﷺ بر او یورش بُرد، او را به پهلو خواباند. رکانه گفت: یک‌بار دیگر کشتی بگیریم.

یک‌بار دیگر کشتی گرفتند و پیامبر ﷺ، او را بر زمین زد.

۱۹۸. **کنز العمّال** ـ به نقل از علی بن ابی ربیعه ـ: علی ﷺ با مردی کُشتی گرفت و او را بر زمین زد. مرد به علی ﷺ گفت: ای امیر مؤمنان! خداوند، تو را ثابت‌قدم گرداند.

علی ﷺ فرمود: «مراقب سینهٔ خود باش».

۱۹۹. **امام باقر ﷺ** ـ دربارهٔ امام علی ﷺ ـ: پدر علی ﷺ، فرزندان خود و فرزندان برادرش را جمع می‌کرد و آنان را به کُشتی گرفتن وا می‌داشت، و این، سُنّت مردمان عرب بود. علی ﷺ آستین‌ها را بالا می‌زد و با این که کم سن بود، ساعدهایی قوی و کوتاه داشت و با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر خود و پسر عموهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر از خود، کُشتی می‌گرفت و همه را بر زمین می‌زد. پدرش می‌گفت: «علی، پیروز شد» و بدین جهت، او را «ظَهیر (پیروز)» نامید و نام او نزد مردم عرب، «علی» بود.

۲۰۰. **بحار الأنوار**: ابوطالب، پسران خود و پسران برادرانش را جمع می‌کرد و آنان را به کُشتی گرفتن وا می‌داشت و این، سیرهٔ عرب بود. علی ﷺ آستین‌ها را بالا می‌زد و با این که کم سن بود، با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر خود و پسر عموهای بزرگ‌تر و کوچک‌تر از خود، کُشتی می‌گرفت و همه را بر زمین می‌زد. پدرش می‌گفت: «علی، پیروز شد» و بدین جهت، او را «ظهیر (پیروز)»

ويُعَلِّقُ بِالجَبّارِ بِيَدِهِ وَيَجذِبُهُ فَيَقتُلُهُ، ورُبَّما قَبَضَ عَلىٰ مِراقِّ بَطنِهِ ورَفَعَهُ إلَى الهَواءِ، وُربَّما يَلحَقُ الحِصانَ الجارِيَ فَيَصدُمُهُ فَيَرُدُّهُ عَلىٰ عَقِبَيهِ.[۱]

۲۰۱. الإمام عليّ عليه السلام : قَعَدَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله مَوضِعَ الجَنائِزِ و أنـا مَـعَهُ فَـطَلَعَ الحَسَـنُ وَالحُسَينُ فَاعتَرَكا فَقالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله : إيهاً حَسَنُ خُذ حُسَيناً.

فَقالَ عَلِيٌّ عليه السلام : يا رَسولَ اللهِ أعَلىٰ حُسَينٍ تُواليهِ وهُوَ أكبَرُهُما؟

فَقالَ: هٰذا جِبريلُ يَقولُ: إيهاً حُسَينُ.[۲]

۲۰۲. الأمالي عن أبي هريرة : اِصطَرَعَ الحَسَنُ والحُسَينُ عليهما السلام فَقالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : إيهِ حَسَنُ.

فَقالَت فاطِمَةُ عليها السلام : يا رَسولَ اللهِ تَقولُ: إيهِ حَسَنُ وهُوَ أكبَرُ الغُلامَينِ؟

فَقالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : أقولُ: إيهِ حَسَنُ وجَبرَئيلُ يَقولُ: إيهِ حُسَينُ.[۳]

۵ / ۸
المُسابَقَة

۲۰۳. رسول الله صلى الله عليه وآله : ما يَشهَدُ المَلائِكَةُ مِن لَهوِكُم إلَّا الرِّهانَ والنِّضالَ.[۴]

۲۰۴. عنه صلى الله عليه وآله : رِهانُ الخَيلِ طِلقٌ.[۵]

۲۰۵. الإمام عليّ عليه السلام : شَبَّ إسماعيلُ وإسحاقُ فَتَسابَقا، فَسَبَقَ إسماعيلُ، فَأَخَـذَهُ إبراهيمُ فَأَجلَسَهُ في حِجرِهِ وأجلَسَ إسحاقَ إلىٰ جَنبِهِ.[۶]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۴۱ ص ۲۷۵ ح ۱.

۲. تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۶۵ ح ۳۴۹۸.

۳. الأمالي للطوسي: ص ۵۱۳ ح ۱۱۲۳.

۴. المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۳۰۵ ح ۱۳۴۷۴.

۵. كنز العمّال: ج ۴ ص ۳۴۴ ح ۱۰۸۱۵.

۶. بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۱۱۱ ح ۳۷.

نامید. وقتی هم بزرگ شد، با مردان نیرومند کُشتی می‌گرفت و آنان را بر زمین می‌زد و [در میدان‌های نبرد،] دست ستمگر را می‌گرفت و او را به سمت خود می‌کشید و او را می‌کُشت، و گاه کمربند او را می‌گرفت و او را به هوا پرتاب می‌کرد و گاه به اسب در حال حرکت نهیب می‌زد و آن را به عقب برمی‌گرداند.

۲۰۱. **امام علی**ﷺ: پیامبر خدا، در کنار گورستان نشست و من، همراه وی بودم. حسن و حسین‌ﷺ آمدند و شروع به کُشتی گرفتن کردند. پیامبرﷺ فرمود: «حسن! حسین را بگیر».

علیﷺ گفت: ای پیامبر خدا! حسن را بر حسین تشویق می‌کنی با این که حسن، بزرگ‌تر است؟

فرمود: «جبرئیل دارد حسین را تشویق می‌کند».

۲۰۲. **الأمالی** ـ به نقل از ابو هریره ـ: حسن و حسین‌ﷺ کُشتی گرفتند. پیامبر خدا فرمود: «حسن! برو جلو».

فاطمهﷺ فرمود: ای پیامبر خدا! حسن را تشویق می‌کنی با این که بزرگ‌تر است؟

فرمود: «من، حسن را تشویق می‌کنم و جبرئیل، حسین را».

۸/۵
مسابقه

۲۰۳. **پیامبر خدا**ﷺ: از سرگرمی‌های شما، تنها در مسابقهٔ اسب سواری و تیراندازی، فرشتگان حضور می‌یابند.

۲۰۴. **پیامبر خدا**ﷺ: مسابقهٔ اسب‌سواری، حلال است.

۲۰۵. **امام علی**ﷺ: اسماعیل و اسحاقﷺ به جوانی رسیدند و با یکدیگر مسابقه دادند. اسماعیل، برنده شد. ابراهیمﷺ، او را گرفت و در دامان خود نشاند و اسحاق را در کنار خود نشاند.

۲۰۶ . عنه‌ﷺ : إنَّ رَسولَ اللهِ‌ﷺ ، رَخَّصَ فِي السَّبقِ بَينَ الخَيلِ ، وسابَقَ بَينها ، وجَعَلَ في ذٰلِكَ أواقِيَّ مِن فِضَّةٍ.[۱]

۲۰۷ . الإمام الباقر‌ﷺ : إنَّ رَسولَ اللهِ‌ﷺ أجرَى الخَيلَ الَّتي اُضمِرَت مِنَ الحَفياءِ إلىٰ مَسجِدِ بَني زُرَيقٍ وسَبَّقَها مِن ثَلاثِ نَخلاتٍ فَأَعطَى السّابِقَ عُذقاً ، و أعطَى المُصَلِّيَ عُذقاً ، وأعطَى الثّالِثَ عُذقاً.[۲]

۲۰۸ . مسند ابن حنبل عن ابن عمر : سَبَّقَ رسولُ اللهِ‌ﷺ بَينَ الخَيلِ فَأَرسَلَ ماضُمِّرَ مِنها مِنَ الحَفياءِ ، أو الحَيفاءِ إلىٰ ثَنِيَّةِ الوَداعِ ، وأرسَلَ ما لَم يُضَمَّر مِنها مِن ثَنِيَّةِ الوَداعِ إلىٰ مَسجِدِ بَني زُرَيقٍ ، قالَ عَبدُاللهِ : فَكُنتُ فارِساً يومَئِذٍ فَسَبَقتُ النّاسَ طَفَّفَ بِيَ الفَرَسُ مَسجِدَ بَني زُرَيقٍ.[۳]

۲۰۹ . عوالي اللآلي : إنَّهُ ـ رَسولَ اللهِ‌ﷺ ـ مَرَّ بِقَومٍ مِنَ الأَنصارِ يَتَرامَونَ ، فَقالَ رَسولُ اللهِ‌ﷺ : «أنَا فِي الحِزبِ الَّذي فيهِ ابنُ الأَدرَعِ»

فَأَمسَكَ الحِزبُ الآخَرُ ، وقالوا : لَن يُغلَبَ حِزبٌ فيهِ رَسولُ اللهِ‌ﷺ .

قالَ : «اِرموا فَإِنّي أرمي مَعَكُم» فَرَمىٰ مَعَ كُلٍّ واحِدٍ رَشقاً فَلَم يَسبِق بَعضُهُم بَعضاً ، فَلَم يَزالوا يَترامَونَ وأولادُهُم وأولادُ أولادِهِم ، لايَسبِقُ بَعضُهُم بَعضاً.[۴]

۲۱۰ . عوالي اللآلي عن أبي لُبَيد : سُئِلَ ابنُ مالِكٍ : هَل كُنتُم تَتَراهَنونَ عَلىٰ عَهدِ رَسولِ اللهِ‌ﷺ؟

فَقالَ : نَعَم ، راهَنَ رَسولُ اللهِ‌ﷺ عَلىٰ فَرَسٍ لَهُ ، فَسَبَقَ فَسُرَّ بِذٰلِكَ وأعجَبَهُ.[۵]

---

۱ . دعائم الإسلام : ج ۱ ص ۳۴۵.

۲ . الكافي : ج ۵ ص ۴۸ ح ۵.

۳ . مسند ابن حنبل : ج ۲ ص ۲۰۶ ح ۴۴۸۷.

۴ . عوالي اللآلي : ج ۳ ص ۲۶۶ ح ۵.

۵ . عوالي اللآلي : ج ۳ ص ۲۶۵ ح ۲.

۲۰۶ . **امام علی**ﷺ : پیامبر خدا، اجازهٔ برگزاری مسابقهٔ اسب سواری را داد و خود، آن را اجرا کرد و هفت مثقال نقره، [جایزه] مقرّر کرد.

۲۰۷ . **امام باقر**ﷺ : پیامبر خدا، اسب‌هایی را که برای مسابقه ورزیده شده بودند،[1] از محلّهٔ حَفیا[2] تا مسجد بنی زُرَیْق[3] به مسابقه وا داشت و سه نخله خرما، جایزهٔ آن قرار داد. به نفر اوّل، یک نخله، به نفر دوم [که سرِ اسب او مقابل کَفَل اسب اوّل بود،] یک نخله، و به نفر سوم هم یک نخله خرما بخشید.

۲۰۸ . **مسند ابن حنبل** ـ به نقل از عبد الله بن عمر ـ: پیامبر خدا، میان اسب‌ها مسابقه برقرار کرد. اسب‌هایی را که برای مسابقه ورزیده شده بودند، از محلّهٔ حفیاء (یا حیفاء) تا محلّهٔ ثَنیة الوداع به حرکت درآورد و اسب‌هایی را که برای مسابقه ورزیده نشده بودند، از محلّهٔ ثنیة الوداع تا مسجد بنی زُرَیق. من، سوارکاری ورزیده بودم و از همهٔ مردم، پیشی گرفتم. اسب، مرا تا مسجد بنی زُرَیق بُرد.

۲۰۹ . **عوالی اللّئالی**: پیامبر خدا، از کنار گروهی از انصار گذشت که تیراندازی می‌کردند. فرمود: «من در گروهی هستم که ابن اَدرَع در آن است».

گروه دیگر، دست از مسابقه کشیدند و گفتند: گروهی که پیامبرﷺ در آن است، شکست نمی‌خورد.

پیامبرﷺ فرمود: «تیراندازی کنید. من با هر دو گروه، تیراندازی می‌کنم»، و با هر گروه، تیری انداخت. هیچ‌یک از دو گروه نتوانستند برنده شوند. آنها پیوسته تیراندازی می‌کردند و فرزندان خود را نیز در مسابقه شرکت دادند و فرزندانِ فرزندان خود را نیز شرکت دادند؛ ولی هیچ یک از دوگروه،برنده نشدند.

۲۱۰ . **عوالی اللّئالی** ـ به نقل از ابو لُبَیْد ـ: از ابن مالک سؤال شد: آیا شما در زمان پیامبرﷺ مسابقه می‌دادید؟

گفت: بلی. پیامبر خدا، اسب خود را به عنوان جایزه تعیین کرد و برنده شد و از این کار، خشنود گشت.

---

۱. رسم عرب بر این بود که جهت آماده‌سازی اسب برای مسابقه، ابتدا مدّتی آن را فربه می‌کردند و سپس، آن را لاغر می‌نمودند. به این عمل، «إضمار (ورزیده کردن)» می‌گفتند. م.

۲. محلّی در چند کیلومتری مدینه.

۳. نام قبیله‌ای از انصار در مدینه.

۲۱۱. السنن الكبرى عن الحسن: إنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ لِعَلِيٍّ ؑ: يا عَلِيُّ، قَد جَعَلتُ إلَيكَ هٰذِهِ السُّبقَةَ بَينَ النّاسِ.

فَخَرَجَ عَلِيٌّ فَدَعا سُراقَةَ بنَ مالِكٍ، فَقالَ: يا سُراقَةُ، إنّي قَد جَعَلتُ إلَيكَ ما جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ في عُنُقي مِن هذِهِ السُّبقَةِ في عُنُقِكَ، فَإِذا أتَيتَ الميطارَ.

[قالَ أبوعَبدِالرَّحمٰنِ: وَالميطارُ مُرسِلُها مِنَ الغايَةِ،] فَصُفَّ الخَيلَ، ثُمَّ نادِ هَل مُصَلٍّ لِلِجامٍ، أو حامِلٌ لِغُلامٍ، أو طارِحٌ لِجُلٍّ؟ فَإِذا لَم يُجِبكَ أحَدٌ فَكَبِّرَ ثَلاثاً، ثُمَّ خَلِّها عِندَ الثّالِثَةِ يُسعِدِ اللّٰهُ بِسَبَقِهِ مَن شاءَ مِن خَلقِهِ.

وكانَ عَلِيٌّ ؑ يَقعُدُ عِندَ مُنتَهَى الغايَةِ، وَيَخُطُّ خَطّاً يُقيمُ رَجُلَينِ مُتَقابِلَينِ عِندَ طَرَفِ الخَطِّ، طَرَفُهُ بَينَ إبهامِ أرجُلِهِما، وتَمُرُّ الخَيلُ بَينَ الرَّجُلَينِ، ويَقولُ لَهُما: إذا خَرَجَ أحَدُ الفَرَسَينِ عَلىٰ صاحِبِهِ بِطَرَفِ أُذُنَيهِ أو أُذُنٍ أو عِذارٍ، فَاجعَلُوا السُّبقَةَ لَهُ، فَإِن شَكَكتُما فَاجعَلوا سَبَقَهُما نِصفَينِ، فَإِذا قَرَنتُمُ الشَّيئَينِ فَاجعَلُوا الغايَةَ مِن غايَةِ أصغَرِ الشَّيئَينِ، و لاجَلَبَ و لاجَنَبَ و لاشِغارَ فِي الإِسلامِ.[1]

۱. السنن الكبرى: ج ۱۰ ص ۳۷ ح ۱۹۷۸۱.

۲۱۱ . **السنن الکبری** ـ به نقل از حسن [بصری] ـ: پیامبرﷺ به علیؑ فرمود: «ای علی! اجرای این مسابقه را در میان مردم، بر عهدهٔ تو نهادم».

علیؑ، بیرون آمد و سراقة بن مالک را فرا خواند و گفت: «ای سراقه! آنچه را پیامبرﷺ در کار اجرای مسابقه بر گردنم نهاد، بر گردن تو نهادم. پس، هرگاه به محلّ حرکت اسب‌ها (نقطهٔ آغاز مسابقه) رسیدی، اسب‌ها را به صف کن و فریاد برآور: آیا کسی هست که اسب خود را لجام نزده باشد، یا کودکی به همراه داشته باشد و یا اسب خود را زین نکرده باشد؟[1] اگر کسی پاسخ نداد، سه بار تکبیر بگو و با تکبیر سوم، فرمان حرکت بده. خداوند، هر که را خواهد، پیروز می‌گرداند».

علیؑ، خود، در نقطهٔ پایان مسابقه می‌نشست و خطّی می‌کشید و دو مرد را رو در رو در دو طرف خط می‌نشاند، به گونه‌ای که خط، رو به روی انگشت شَست پای آنان باشد و اسب‌ها از میان دو نفر عبور کنند، و به آن دو مرد می‌فرمود: «اگر یکی از اسب‌ها یا دو گوش یا یک گوش و یا افسار از خط گذشت، [سوارکار] آن را برنده بدانید و جایزه را به وی دهید و اگر تردید داشتید، هر دو را برنده بدانید و جایزه را تقسیم کنید، و اگر دو اسب با هم به خط رسیدند، کوچک‌تر بودن اسب را ملاک [پیروزی] قرار دهید، و [بدانید که] در اسلام، جَلَب (آزار دادن اسب و فریاد زدن بر سرِ اسب به جهت افزودن بر سرعت او) و جَنَب (اسب یدک به همراه داشتن که در نیمهٔ راه مسابقه از آن استفاده کنند) و شغار (کمک کردن به یکی از مسابقه دهندگان)، منع شده است».

---

۱. این پرسش‌ها برای اطمینان از آمادگی مسابقه دهندگان بود. م.

الفصل السادس

القِيَمُ الأخلاقيّةُ والعَمَليّةُ

٦ / ١
تَركُ المَعصيةِ

٢١٢. رسول الله ﷺ: مَن خَرَجَ مِن ذُلِّ المَعصِيَةِ إلىٰ عِزِّ الطّاعَةِ آنَسَهُ اللهُ عزّوجلّ بِغَيرِ أنيسٍ، وأعانَهُ بِغَيرِ مالٍ.[١]

٢١٣. عنه ﷺ: لا يَقدِرُ رَجُلٌ عَلىٰ حَرامٍ، ثُمَّ يَدَعُهُ لَيسَ بِهِ إلّا مَخافَةُ اللهِ، إلّا أبدَلَهُ اللهُ في عاجِلِ الدُّنيا قَبلَ الآخِرَةِ ما هُوَ خَيرٌ لَهُ مِن ذٰلِكَ.[٢]

٢١٤. عنه ﷺ: إذا كانَ يَومُ القِيامَةِ أنبَتَ اللهُ تَعالىٰ لِطائِفَةٍ مِن اُمَّتي أجنِحَةً، فَيَطيرونَ مِن قُبورِهِم إلَى الجِنانِ يَسرَحونَ فيها ويَتَنَعَّمونَ كَيفَ شاؤوا، فَتَقولُ لَهُمُ المَلائِكَةُ: هَل رَأَيتُمُ الحِسابَ؟

فَيَقولونَ: ما رَأَينا حِساباً.

فَيَقولونَ: هَل جُزتُمُ الصِّراطَ؟

فَيَقولونَ: ما رَأَينا صِراطاً.

فَيَقولونَ: هَل رَأَيتُم جَهَنَّمَ؟

---

١. بحار الأنوار: ج ٧٥ ص ٣٥٩ ح ٧٤.

٢. كنز العمّال: ج ١٥ ص ٧٨٧ ح ٤٣١١٣.

فصل ششم

ارزش‌های اخلاقی و رفتاری

۱/۶

ترک گناه

۲۱۲ . **پیامبر خدا**ﷺ : هر کس از خواری نافرمانی [خدا] به عزّت پیروی [از او]، روی آورَد، خداوند، بدون همنشینی، به وی آرامش می‌دهد و بدون ثروت، او را یاری می‌کند.

۲۱۳ . **پیامبر خدا**ﷺ : هر کس بر حرامی دست یابد و به خاطر ترس از خدا آن را رها سازد، خداوند، در دنیا و پیش از قیامت، بهتر از آن را برایش مقدّر می‌کند.

۲۱۴ . **پیامبر خدا**ﷺ : هرگاه قیامت بر پا شود، خداوند، برای گروهی از امّت من، بال‌هایی قرار می‌دهد که با آنها، از قبرها به سوی بهشت پرواز کنند، در آن گردش نمایند و هر گونه خواستند، از نعمت‌ها بهره برند. فرشتگان به آنان می‌گویند: آیا حسابرسی را دیدید؟

می‌گویند: ما حسابرسی ندیدیم.

می‌پُرسند: از صراط، عبور کردید؟

می‌گویند: ما صراطی ندیدیم.

می‌پرسند: جهنّم را دیدید؟

فَيَقولونَ: ما رَأَينا شَيئاً.
فَتَقولُ المَلائِكَةُ: مِن اُمَّةِ مَن أنتُم؟
فَيَقولونَ: مِن اُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ.
فَيَقولونَ: نَشَدناكُمُ اللهَ، حَدِّثونا ما كانَت أعمالُكُم فِي الدُّنيا؟
فَيَقولونَ: خَصلَتانِ كانَتا فينا، فَبَلَّغَنَا اللهُ هٰذِهِ الدَّرَجَةَ بِفَضلِ رَحمَتِهِ.
فَيَقولونَ: وما هُما؟
فَيَقولونَ: كُنّا إذا خَلَونا نَستَحي أن نَعصِيَهُ، ونَرضىٰ بِاليَسيرِ مِمّا قُسِمَ لَنا.
فَتَقولُ المَلائِكَةُ: حَقٌّ لَكُم هٰذا.[1]

۲ / ۶
التَّوبَة

۲۱۵. رسول الله ﷺ: التَّوبَةُ حَسَنٌ ولٰكِن فِي الشَّبابِ أحسَنُ.[2]

۲۱۶. عنه ﷺ: ما مِن شَيءٍ أحَبَّ إلَى اللهِ تَعالىٰ مِن شابٍّ تائِبٍ، وما مِن شَيءٍ أبغَضَ إلَى اللهِ تَعالىٰ مِن شَيخٍ مُقيمٍ عَلىٰ مَعاصيهِ.[3]

۲۱۷. عنه ﷺ: إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ الشّابَّ التّائِبَ.[4]

۲۱۸. عنه ﷺ: لَلّٰهُ أفرَحُ بِتَوبَةِ عَبدِهِ مِنَ العَقيمِ الوالِدِ، ومِنَ الضّالِّ الواجِدِ، ومِنَ الظَّمآنِ الوارِدِ.[5]

۲۱۹. الإمام علي ؑ: إن قارَفتَ سَيِّئَةً فَعَجِّل مَحوَها بِالتَّوبَةِ.[6]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۰۳ ص ۲۵ ح ۳۱.
۲. كنز العمّال: ج ۱۵ ص ۸۹۶ ح ۴۳۵۴۲.
۳. كنز العمّال: ج ۴ ص ۲۱۷ ح ۱۰۲۳۳.
۴. كنز العمّال: ج ۴ ص ۲۰۹ ح ۱۰۱۸۵.
۵. كنز العمّال: ج ۴ ص ۲۰۵ ح ۱۰۱۶۵.
۶. تحف العقول: ص ۸۱.

می‌گویند: چیزی ندیدیم.

آن گاه، فرشتگان می‌گویند: از امّتِ چه کسی هستید؟

می‌گویند: از امّت محمّدﷺ.

می‌گویند: شما را به خدا سوگند، بگویید رفتارتان در دنیا چه بود؟

می‌گویند: دو خصلت در ما بود و بدان دو خصلت، خداوند، ما را بدین پایه از رحمت خویش رسانید.

می‌پرسند: آن دو خصلت چیست؟

می‌گویند: هرگاه در خلوت بودیم، شرم داشتیم نافرمانی خدا کنیم و به اندکی که روزی ما بود، خشنود بودیم.

فرشتگان می‌گویند: این منزلت، سزاوار شماست.

۲/۶
توبه

۲۱۵. **پیامبر خداﷺ**: توبه زیباست و از جوان، زیباتر است.

۲۱۶. **پیامبر خداﷺ**: هیچ چیز نزد خداوند متعال، محبوب‌تر از جوانِ توبه‌کننده نیست؛ و هیچ چیز نزد خداوند، مبغوض‌تر نیست از پیری که بر نافرمانی خدا، اصرار می ورزد.

۲۱۷. **پیامبر خداﷺ**: به راستی که خداوند، جوان توبه کننده را دوست می دارد.

۲۱۸. **پیامبر خداﷺ**: خداوندﷻ بیشتر از نازایی که صاحبِ فرزند شود و یا گم کرده‌ای که گم‌شده‌اش را بیابد، و یا تشنه‌ای که بر آب، وارد شود، از توبهٔ بنده شادمان می‌شود.

۲۱۹. **امام علیؑ**: اگر مرتکب گناه شدی، به سرعت، آن را با توبه نابود کن.

۲۲۰. الكافي عن أبي بصير: كانَ لي جارٌ يَتبَعُ السُّلطانَ فَأَصابَ مالاً، فَأَعَدَّ قِياناً وكانَ يَجمَعُ الجَميعَ إلَيهِ وَ يَشرَبُ المُسكِرَ ويُؤذيني، فَشَكَوتُهُ إلىٰ نَفسِهِ غَيرَ مَرَّةٍ، فَلَم يَنتَهِ فَلَمّا أن ألحَحتُ عَلَيهِ فَقالَ لِي: ياهٰذا أنَا رَجُلٌ مُبتَلىً وأنتَ رَجُلٌ مُعافىً، فَلَو عَرَضتَني لِصاحِبِكَ رَجَوتُ أن يُنقِذَنِي اللهُ بِكَ.

فَوَقَعَ ذٰلِكَ لَهُ في قَلبي فَلَمّا صِرتُ إلىٰ أبي عَبدِاللهِ عليه السلام ذَكَرتُ لَهُ حالَهُ.

فَقالَ لي: إذا رَجَعتَ إلى الكَوفَةِ سَيَأتيكَ فَقُل لَهُ: يَقولُ لَكَ جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ: دَع ما أنتَ عَلَيهِ وأضمَنُ لَكَ عَلَى اللهِ الجَنَّةَ.

فَلَمّا رَجَعتُ إلَى الكوفَةِ أتاني فيمَن أتىٰ، فَاحتَبَستُهُ عِندي حَتّىٰ خَلا مَنزِلي، ثُمَّ قُلتُ لَهُ: يا هٰذا إنّي ذَكَرتُكَ لِأَبي عَبدِاللهِ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ الصّادِقِ عليه السلام، فَقالَ لي: إذا رَجَعتَ إلَى الكوفَةِ سَيَأتيكَ فَقُل لَهُ: يَقولُ لَكَ جَعفَرُ ابنُ مُحَمَّدٍ: دَع ما أنتَ عَلَيهِ وأضمَنُ لَكَ عَلَى اللهِ الجَنَّةَ.

قالَ: فَبَكىٰ، ثُمَّ قالَ لي: اللهَ لَقَد قالَ لَكَ أبو عَبدِ اللهِ هٰذا؟

قالَ: فَحَلَفتُ لَهُ أنَّهُ قَد قالَ لي ما قُلتُ.

فَقالَ لي: حَسبُكَ ومَضىٰ، فَلَمّا كانَ بَعدَ أيّامٍ بَعَثَ إلَيَّ فَدَعاني وإذا هُوَ خَلفَ دارِهِ عُريانٌ.

فَقالَ لي: يا أبا بَصيرٍ لا وَاللهِ ما بَقِيَ في مَنزِلي شَيءٌ إلّا وقَد أخرَجتُهُ وأنَا كَما تَرىٰ.

قالَ: فَمَضَيتُ إلىٰ إخوانِنا فَجَمَعتُ لَهُ ما كَسَوتُهُ بِهِ، ثُمَّ لَم تَأتِ عَلَيهِ أيّامٌ يَسيرَةٌ حَتّىٰ بَعَثَ إلَيَّ أنّي عَليلٌ فَأتِني، فَجَعَلتُ أختَلِفُ إلَيهِ وأُعالِجُهُ حَتّىٰ نَزَلَ بِهِ المَوتُ فَكُنتُ عِندَهُ جالِساً وهُوَ يَجودُ بِنَفسِهِ، فَغُشِيَ عَلَيهِ غَشيَةً ثُمَّ أفاقَ، فَقالَ لِي: يا أبا بَصيرٍ، قَد وَفىٰ صاحِبُكَ لَنا، ثُمَّ قُبِضَ ـ رَحمَةُ اللهِ عَلَيهِ ـ

فَلَمّا حَجَجتُ أتَيتُ أبا عَبدِ اللهِ عليه السلام فَاستَأذَنتُ عَلَيهِ فَلَمّا دَخَلتُ قالَ لِيَ

۲۲۰. **الکافی** ـ به نقل از ابو بصیر ـ: همسایه‌ای داشتم که پیرو دستگاه حکومت بود و به ثروتی دست یافت، کنیزکان آوازه‌خوانی فراهم آورد، آنان را جمع می‌کرد و می‌گساری می‌نمود و مرا آزار می‌داد. بارها به خود وی شِکوه کردم؛ ولی دست بر نداشت. وقتی اصرار مرا دید، گفت: فلانی! من مردی آلوده‌ام و تو سالم. اگر شرح حالِ مرا به آقایت باز گویی، امید است خداوند، مرا به واسطهٔ تو نجات دهد.

این مطلب، در ذهن من بود تا این که نزد امام صادق‌ علیه السلام رفتم و شرح حال آن مرد را باز گفتم.

امام‌ علیه السلام به من فرمود: «هنگامی که به کوفه باز گشتی، آن مرد، نزد تو می آید. به وی بگو: جعفر بن محمّد می گوید: "کارهایت را رها کن. من، بهشت را برایت تضمین می کنم"».

وقتی به کوفه باز گشتم، او به همراه بازدیدکنندگان، نزد من آمد. او را نگه داشتم تا خانه، خلوت شد. سپس به وی گفتم: فلانی! شرح حال تو را به امام صادق‌ علیه السلام گفتم و در پاسخ فرمود: «هرگاه به کوفه بازگشتی، آن مرد، نزد تو می آید. به وی بگو: جعفر بن محمّد می‌گوید: "کارهایت را رها کن. من، بهشت را برایت تضمین می کنم"».

مرد، گریست و به من گفت: تو را به خدا سوگند، آیا امام صادق‌ علیه السلام چنین فرمود؟

برایش سوگند یاد کردم که این مطالب را امام صادق‌ علیه السلام فرمود.

به من گفت: «کافی است!» و رفت.

چند روز گذشت. به دنبالم فرستاد و مرا فرا خواند. رفتم. دیدم خانه‌اش خالی است. به من گفت: ابو بصیر! به خدا سوگند، هر چه در خانه داشتم، بیرون کردم و این‌گونه هستم که می‌بینی.

نزد برادران رفتم و برایش پوشاکی جمع کردم. چند روز نگذشت که نزد من فرستاد که بیمارم. نزد من بیا. با او رفت وآمد داشتم و او را مداوا می کردم تا به حال احتضار در آمد. به هنگام جان دادن، نزد او بودم. از حال رفت و دوباره به هوش آمد. گفت: ابو بصیر! آقایت به عهد خود، وفا کرد. سپس از دنیا رفت ـ رحمت خدا بر او باد ـ.

به هنگام حج، نزد امام صادق‌ علیه السلام آمدم و اجازه گرفتم. چون وارد شدم،

ابتِداءً مِن داخِلِ البَيتِ وإحدىٰ رِجلي فِي الصَّحنِ، وَالاُخرىٰ في دِهليزِ دارِهِ: يا أبا بَصيرٍ، قَد وَفَينا لِصاحِبِكَ.[1]

۲۲۱. الكنى و الألقاب: أبو نَصرٍ بِشرُ بنُ الحارِثِ بنِ عَبدِ الرَّحمٰنِ المَروَزِيُّ الأَصلِ بَغدادِيُّ المَسكَنِ العارِفُ الزّاهِدُ المُشتَهَرُ أحَدُ أركانِ رِجالِ الطَّريقَةِ، قيلَ: إنَّهُ كانَ مِن أولادِ الرُّؤَساءِ وَالكُتّابِ، وكانَ مِن أهلِ المَعازِفِ وَالمَلاهي فَتابَ ونُقِلَ في سَبَبِ تَوبَتِهِ .... أنَّهُ اجتازَ مولانَا الإِمامُ موسَى بنَ جَعفَرٍ عليه السلام عَلىٰ دارِهِ بِبَغدادَ فَسَمِعَ المَلاهِيَ وأصواتَ الغِناءِ وَالقَصبِ تَخرُجُ مِن تِلكَ الدّارِ فَخَرَجَت جارِيَةٌ وبِيَدِها قُمامَةٌ فَرَمَت بِها فِي الدَّربِ فَقالَ عليه السلام لَها: يا جارِيَةُ صاحِبُ هٰذِهِ الدّارِ حُرٌّ أم عَبدٌ؟

فَقالَت: بَل حُرٌّ.

فَقالَ: صَدَقتِ لَو كانَ عَبداً خافَ مِن مَولاهُ.

فَلَمّا دَخَلَت قالَ مَولاها وهُوَ عَلىٰ مائِدَةِ السُّكرِ: ما أبطَأَكِ؟

فَقالَت: حَدَّثَني رَجُلٌ بِكَذا وكَذا، فَخَرَجَ حافِياً حَتّىٰ لَقِيَ مَولانَا الكاظِمَ عليه السلام فَتابَ عَلىٰ يَدِهِ وَاعتَذَرَ وبَكىٰ لَدَيهِ استِحياءً مِن عَمَلِهِ.[2]

۲۲۲. الإمام الصادق عليه السلام: كانَ عابِدٌ في بَني إسرائيلَ لَم يُقارِف مِن أمرِ الدُّنيا شَيئاً، فَنَخَرَ إبليسُ نَخرَةً فَاجتَمَعَ إلَيهِ جُنودُهُ، فَقالَ: مَن لي بِفُلانٍ.

فَقالَ بَعضُهُم: أنَا لَهُ.

فَقالَ: مِن أينَ تَأتيهِ؟

فَقالَ: مِن ناحِيَةِ النِّساءِ.

قالَ: لَستَ لَهُ، لَم يُجَرِّبِ النِّساءَ.

---

۱. الكافي: ج ۱ ص ۴۷۴ ح ۵.

۲. الكنى والألقاب: ج ۲ ص ۱۶۷.

هنوز یک پایم در دهلیز بود و پای دیگر در حیاط که فرمود: «ای ابو بصیر! به عهد خود نسبت به دوستت وفا کردیم».

۲۲۱. **الکُنیٰ والألقاب:** ابو نصر، بِشْر بن حارث بن عبد الرحمان، اهل مرو بود و در بغداد، سکونت داشت. وی، عارف و زاهد مشهور و یکی از مردان اهل معنا و طریقت بود. می‌گویند: وی، فرزند صاحبان دیوان و امیران و اهل عیش و نوش بود. سپس، توبه کرد. سبب توبه‌اش را چنین گفته‌اند: ... امام کاظم‌علیه‌السلام از درِ خانهٔ وی در بغداد می‌گذشت که صدای لهو و لعب و موسیقی و نِی از آن خانه شنید. کنیزی از خانه بیرون آمد و خاکروبه در دست داشت. آن را بیرون خانه ریخت. امام کاظم‌علیه‌السلام به وی فرمود: «ای کنیز! صاحب این خانه، بنده است یا آزاد؟».

گفت: آزاد است.

فرمود: «درست می گویی. اگر بنده بود، از مولای خود می ترسید».

وقتی کنیز، وارد خانه شد، مولایش که بر بساط شراب نشسته بود، پرسید: چرا دیر کردی؟

گفت: مردی با من، چنین گفت.

بِشر، با پای برهنه از خانه بیرون آمد تا امام کاظم‌علیه‌السلام را ملاقات نمود و به دست او توبه کرد و عذرخواهی نمود و از شرم رفتارش گریست.

۲۲۲. **امام صادق‌علیه‌السلام:** عابدی در بنی اسرائیل بود که هیچ از دنیا استفاده نمی‌کرد. [روزی] شیطان، نعره زد و لشکریانش را جمع نمود و گفت: چه کسی می‌تواند این عابد را از راه به دَر کند؟

یکی گفت: من.

شیطان پرسید: چگونه؟

گفت: از طریق زنان.

شیطان گفت: نمی‌توانی. این عابد، زنان را تجربه نکرده است.

فَقالَ لَهُ آخَرُ: فَأَنا لَهُ.

فَقالَ لَهُ: مِن أينَ تَأتيهِ؟

قالَ: مِن ناحِيَةِ الشَّرابِ وَاللَّذّاتِ.

قالَ: لَستَ لَهُ، لَيسَ هٰذا بِهٰذا.

قالَ آخَرُ: فَأَنا لَهُ.

قالَ: مِن أينَ تَأتيهِ؟

قالَ: مِن ناحِيَةِ البِرِّ؟

قالَ: انطَلِق فَأَنتَ صاحِبُهُ، فَانطَلَقَ إلىٰ مَوضِعِ الرَّجُلِ فَأَقامَ حِذاهُ يُصَلّي.

قالَ: وكانَ الرَّجُلُ يَنامُ وَالشَّيطانُ لا يَنامُ، ويَستَريحُ والشَّيطانُ لا يَستَريحُ، فَتَحَوَّلَ إلَيهِ الرَّجُلُ وقَد تَقاصَرَت إلَيهِ نَفسُهُ وَاستَصغَرَ عَمَلَهُ.

فَقالَ: يا عَبدَ اللهِ بأَيِّ شَيءٍ قَويتَ عَلىٰ هٰذِهِ الصَّلاةِ؟ فَلَم يُجِبهُ، ثُمَّ أعادَ عَلَيهِ فَقالَ: يا عَبدَ اللهِ إنّي أذنَبتُ ذَنباً وأنَا تائِبٌ مِنهُ، فَإِذا ذَكَرتُ الذَّنبَ قَويتُ عَلَى الصَّلاةِ.

قالَ: فَأَخبِرني بِذَنبِكَ حَتّىٰ أعمَلَهُ وأتوبَ فَإِذا فَعَلتُهُ قَويتُ عَلَى الصَّلاةِ.

قالَ: أُدخُلِ المَدينَةَ فَسَل عَن فُلانَةَ البَغِيَّةِ فَأَعطِها دِرهَمَينِ ونِل مِنها.

قالَ: ومِن أينَ لي دِرهَمَينِ ما أدري مَا الدِّرهَمَينِ، فَتَناوَلَ الشَّيطانُ مِن تَحتِ قَدَمِهِ دِرهَمَينِ فَناوَلَهُ إيّاهُما.

فَقامَ فَدَخَلَ المَدينَةَ بِجَلابيبِهِ يَسأَلُ عَن مَنزِلِ فُلانَةَ البَغِيَّةِ، فَأَرشَدَهُ النّاسُ، وظَنّوا أنَّهُ جاءَ يَعِظُها، فَأَرشَدوهُ فَجاءَ إلَيها فَرَمىٰ إلَيها بِالدِّرهَمَينِ وقالَ: قومي، فَقامَت فَدَخَلَت مَنزِلَها.

وقالَت: أُدخُل، وقالَت: إنَّكَ جِئتَني في هَيئَةٍ لَيسَ يُؤتىٰ مِثلي في مِثلِها، فَأَخبِرني بِخَبَرِكَ، فَأَخبَرَها، فَقالَت له: يا عَبدَ اللهِ إنَّ تَركَ الذَّنبِ أهوَنُ مِن

دیگری گفت: من [می‌توانم].
پرسید: چگونه؟
گفت: از راه می‌گساری و خوش‌گذرانی.
شیطان گفت: نمی‌توانی. او این‌کاره نیست.
دیگری گفت: من[می‌توانم].
پرسید: چگونه؟
گفت: با کارهای خوب.

شیطان گفت: برو که تو می‌توانی. شیطانک به محل سکونت عابد رفت و در کنار او به نماز ایستاد. عابد، می‌خوابید و شیطانک، نمی‌خوابید. عابد، استراحت می‌کرد و شیطانک، استراحت نمی‌کرد. عابد، رو به او کرد و در حالی که خود و کارهای خود را کوچک می‌دید، پرسید: ای بندهٔ خدا! چگونه این همه توان بر انجام دادن نماز داری؟ شیطانک، پاسخ نداد. [عابد] دوباره پرسید.

شیطانک، در پاسخ گفت: ای بندهٔ خدا! من گناه کردم و از آن، توبه نمودم. اینک، هرگاه به یاد آن گناه می‌افتم، بر انجام دادن نماز، نیرو می‌گیرم.

عابد گفت: بگو چه گناهی مرتکب شدی تا من هم انجام بدهم و توبه کنم و بر نماز خواندن بیشتر، نیرومند گردم.

شیطانک گفت: وارد شهر شو و سراغ فلان زن روسپی را بگیر و دو درهم به وی بده و مرتکب فحشا شو.

عابد گفت: دو درهم را از کجا بیاورم؟ اصلاً دو درهم چیست؟ شیطانک از زیر پایش دو درهم بیرون آورد و به وی داد. عابد با لباس بلند خود، وارد شهر شد و سراغ خانهٔ زن روسپی را گرفت. مردم، او را راهنمایی کردند و گمان کردند که آمده تا او را موعظه نماید. عابد، نزد زن آمد و دو درهم را پیش او انداخت و گفت: بلند شو! زن بلند شد، داخل خانه شد و به عابد گفت: داخل شو.

سپس به عابد گفت: با هیئتی نزد من آمدی که آن گونه، کسی نزد من نمی‌آید. داستانت چیست؟ به من بگو. عابد، داستان را برایش تعریف کرد.

زن گفت: ای بندهٔ خدا! ترک گناه، آسان‌تر از توبه است و چنین نیست که

طَلَبِ التَّوبَةِ، ولَيسَ كُلُّ مَن طَلَبَ التَّوبَةَ وَجَدَها، وإنَّما يَنبَغي أن يَكونَ هٰذا شَيطاناً مُثِّلَ لَكَ، فَانصَرِف فَإِنَّكَ لا تَرىٰ شَيئاً، فَانصَرَفَ، وماتَت مِن لَيلَتِها، فَأَصبَحَت فَإِذا عَلىٰ بابِها مَكتوبٌ: أُحضُروا فُلانَةَ فَإِنَّها مِن أهلِ الجَنَّةِ، فَارتابَ النّاسُ فَمَكَثوا ثَلاثاً لا يَدفِنونَهَا ارتِياباً في أمرِها.

فَأَوحَى اللهُ عزّ وجلّ إلىٰ نَبِيٍّ مِنَ الأَنبِياءِ لا أعلَمُهُ إلّا موسَى بنَ عِمرانَ عليه السلام: أنِ ايتِ فُلانَةَ فَصَلِّ عَلَيها، ومُرِ النّاسَ أن يُصَلّوا عَلَيها، فَإِنّي قَد غَفَرتُ لَها، وأوجَبتُ لَهَا الجَنَّةَ بِتَثبيطِها عَبدي فُلاناً عَن مَعصِيَتي.[1]

۲۲۳ . المحجّة البيضاء ـ في أخبارِ داوودَ عليه السلام ـ: إنَّ اللهَ عزّ وجلّ أوحىٰ إلَيهِ: يا داوودُ، لَو يَعلَمُ المُدبِرونَ عَنّي كَيفَ انتِظاري لَهُم، ورِفقي بِهِم، وشَوقي إلىٰ تَركِ مَعاصيهِم، لَماتوا شَوقاً إلَيَّ وتَقَطَّعَت أوصالُهُم مِن مَحَبَّتي.[2]

۶ / ۳
النَّظْمُ

۲۲۴ . الإمام علي عليه السلام ـ مِن وَصِيَّتِهِ لِلحَسَنِ وَالحُسَينِ عليهما السلام لَمّا ضَرَبَهُ ابنُ مُلجَمٍ لَعَنَهُ اللهُ ـ: أُوصيكُما وجَميعَ وُلدي وأهلي ومَن بَلَغَهُ كِتابي بِتَقوَى اللهِ ونَظمِ أمرِكُم.[3]

۶ / ۴
رِعايَةُ حُقوقِ الوالِدَينِ

الكتاب

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِالْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَـٰنًا﴾.[4]

---

۱. الكافي: ج ۸ ص ۳۸۴ ح ۵۸۴.
۲. المحجّة البيضاء: ج ۸ ص ۶۲.
۳. نهج البلاغة: الكتاب ۴۷.
۴. الإسراء: ۲۳.

هر کسی بخواهد توبه کند، بدان، دست یابد. به نظر می‌رسد آن مرد، شیطانی بوده که در شمایل مردی ظاهر شده است. بازگرد که چیزی نخواهی دید.

مرد عابد، بازگشت. آن زن، همان شب از دنیا رفت. صبح، بر درِ خانه‌اش نوشته شده بود: «بر جنازهٔ این زن، حاضر شوید که از بهشتیان است».

مردم، به تردید افتادند. سه روز صبر کردند و او را دفن نکردند. خداوند به پیامبری از پیامبرانش (یعنی موسی بن عمران) وحی فرستاد که: «بر جنازهٔ آن زن، حاضر شو، بر او نماز بگزار و به مردم، دستور بده که بر او نماز بگزارند. به راستی که او را بخشیدم و بهشت را بر او واجب کردم؛ زیرا بنده‌ام را از گناه، باز داشت».

۲۲۳. **المَحَجّة البیضاء:** در اخبار داوود آمده که خداوند به وی، چنین وحی فرستاد: ای داوود! اگر نافرمانانِ نسبت به من می‌دانستند که انتظار کشیدنم برای آنان، مدارایم به حالشان و علاقه‌ام به دست بر داشتن آنها از گناهکاری چگونه است، از فرط اشتیاق به من، جان می‌باختند و بندبندشان از شدّت دوستی، از هم می‌گُسست.

۳/۶
نظم در کارها

۲۲۴. **امام علی** ـ در سفارش به امام حسن و امام حسین هنگامی که ابن ملجم، که نفرین خدا بر او باد، به او ضربت زد ـ: من، به شما و همه فرزندان و خاندانم و کسانی را که نامهٔ من بدانان می‌رسد، به پروا کردن از خدا و نظم در کارها سفارش می‌کنم.

۴/۶
رعایت حقوق پدر و مادر

قرآن

﴿و پروردگار تو مقرّر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود]، احسان کنید﴾.

﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِىٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَىَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَـٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَدْخِلْنِى بِرَحْمَتِكَ فِى عِبَادِكَ ٱلصَّـٰلِحِينَ﴾.[1]

﴿وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَـٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ إِحْسَـٰنًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُۥ وَفِصَـٰلُهُۥ ثَلَـٰثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِىٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتَ عَلَىَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَىَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَـٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَصْلِحْ لِى فِى ذُرِّيَّتِىٓ إِنِّى تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّى مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ﴾.[2]

الحديث

۲۲۵. رسول الله ﷺ: دُعاءُ الوَلَدِ لِلوالِدِ كَالأَخذِ بِاليَدِ.[3]

۲۲۶. عنه ﷺ: خَرَجَ ثَلاثُ نَفَرٍ يَسيحونَ فِي الأَرضِ، فَبَينَماهُم يَعبُدونَ اللهَ في كَهفٍ في قُلَّةِ جَبَلٍ حَتّىٰ بَدَت صَخرَةٌ مِن أعلَى الجَبَلِ حَتّى التَقَمَت بابَ الكَهفِ، فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ: عِبادَ اللهِ وَاللهِ لا يُنجيكُم مِمّا وَقَعتُم إلّا أن تَصدُقُوا اللهَ، فَهَلُمَّ ما عَمِلتُم لِلّهِ خالِصاً، فَإِنَّما ابتُليتُم بِالذُّنوبِ.

فَقالَ أحَدُهُم: اللّٰهُمَّ إن كُنتَ تَعلَمُ أنّي طَلَبتُ امرَأَةً لِحُسنِها وجَمالِها فَأَعطَيتُ فيها مالاً ضَخماً حتّىٰ إذا قَدَرتُ عَلَيها وجَلَستُ مِنها مَجلِسَ الرَّجُلِ مِنَ المَرأَةِ ذَكَرتُ النّارَ فَقُمتُ عَنها فَرَقاً مِنكَ اللّٰهُمَّ فَارفَع عَنّا هٰذِهِ الصَّخرَةَ، فَانصَدَعَت حَتّىٰ نَظَروا إلَى الصَّدعِ.

ثُمَّ قالَ الآخَرُ: اللّٰهُمَّ إن كُنتَ تَعلَمُ أنّي استَأجَرتُ قَوماً يَحرُثونَ كُلَّ رَجُلٍ مِنهُم بِنِصفِ دِرهَمٍ فَلَمّا فَرَغوا أعطَيتُهُم أجورَهم.

فَقالَ أحَدُهُم: قَد عَمِلتُ عَمَلَ اثنَينِ وَاللهِ لا آخُذُ إلّا دِرهَماً واحِداً وتَرَكَ مالَهُ عِندي فَبَذَرتُ بِذٰلِكَ النِّصفِ الدِّرهَمِ فِي الأَرضِ فَأَخرَجَ اللهُ مِن ذٰلِكَ رِزقاً

---

۱. النمل: ۱۹.

۲. الأحقاف: ۱۵.

۳. الفردوس: ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۳۰۳۸.

﴿گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس بگزارم و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی، بپردازم و مرا به رحمت خویش، در میان بندگان شایسته، داخل کن﴾.

﴿و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمّل رنج، به او باردار شد و با تحمّل رنج، او را به دنیا آورد. و بار برداشتن و از شیر گرفتنِ او سی ماه است، تا آن‌گاه که به رشد کاملِ خود برسد، و به چهل سال برسد، می گوید: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، سپاس گویم و کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان. در حقیقت، به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان‌پذیرانم﴾.

حدیث

۲۲۵ . **پیامبر خدا**ﷺ : دعای فرزند برای پدر و مادر، مانند یاری کردن آنان است.

۲۲۶ . **پیامبر خدا**ﷺ : سه نفر برای گشت و گذار، از خانه بیرون رفتند. در حالی که در غاری بر نوک کوهی خداوند را عبادت می‌کردند، سنگی بزرگ، از بالای کوه فرو افتاد و درِ غار را بست. یکی از آن سه گفت: بندگان خدا! از گرفتاری، نجات پیدا نمی‌کنید، مگر آن که با خداوند، صادق باشید. هر یک از شما آنچه را خالصانه انجام داده، برملا سازد؛ چرا که اینک به خاطر گناهان، گرفتار آمده‌اید.

یکی از آنان گفت: بار خدایا! تو می دانی که من به‌خاطر زیبایی زنی در پی‌اش بودم و ثروتی بسیار در این راه، خرج کردم. وقتی بر او دست یافتم و در کنارش قرار گرفتم، آتش [دوزخ] را یاد کردم، و به سبب ترس از تو از کنارش برخاستم. بار خدایا! این سنگ را از جلوی غار، بردار.

سنگ، شکافته شد و آنان، بدان نگریستند.

نفر دوم گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من، گروهی را برای کشاورزی به کارگری گرفتم که به هر کدام، نصف درهم پرداخت کنم. وقتی از کار، دست کشیدند، مزدشان را پرداختم.

یکی از آنان گفت: من به اندازهٔ دو نفر کار کردم. به خدا سوگند، کمتر از یک درهم نمی‌گیرم و نصفِ درهم را نزد من انداخت. من هم آن را خرج بذر

وجاءَ صاحِبُ النِّصفِ الدِّرهَم فَأَرادَهُ فَدَفَعتُ إِلَيهِ ثَمانِيَ عَشَرَةَ ألفاً[١]، فَإِن كُنتَ تَعلَمُ أَنَّما فَعَلتُهُ مَخافَةً مِنكَ فَارفَع عَنّا هٰذِهِ الصَّخرَةَ.

قالَ: فَانفَرَجَت حَتّىٰ نَظَرَ بَعضُهُم إِلىٰ بَعضٍ.

ثُمَّ قالَ الآخَرُ: اللّٰهُمَّ إِن كُنتَ تَعلَمُ أَنَّ أَبي وأُمّي كانا نائِمَينِ فَأَتَيتُهُما بِقَعبٍ مِن لَبَنٍ فَخِفتُ إِن أَضَعهُ أَن تَمُجَّ فيهِ هامَّةٌ وكَرِهتُ أَن أُوقِظَهُما مِن نَومِهِما فَيَشُقَّ ذٰلِكَ عَلَيهِما فَلَم أَزَل كَذٰلِكَ حَتّىٰ استَيقَظا وشَرِبا، اللّٰهُمَّ فَإِن كُنتَ تَعلَمُ أَنّي كُنتُ فَعَلتُ ذٰلِكَ ابتِغاءَ وَجهِكَ فَارفَع عَنّا هٰذِهِ الصَّخرَةَ، فَانفَرَجَت لَهُم حَتّىٰ سَهُلَ لَهُم طَريقُهُم.

ثُمَّ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَن صَدقَ اللهَ نَجا.[٢]

٦ / ٥
الإنصافُ في مُعاشَرَةِ النّاسِ

٢٢٧. الإمام علي عليه السلام: وأَيُّ كَلِمَةِ حُكمٍ جامِعَةٍ: أَن تُحِبَّ لِلنّاسِ ما تُحِبُّ لِنَفسِكَ، وتَكرَهَ لَهُم ما تَكرَهَ لَها؟![٣]

٢٢٨. عنه عليه السلام: كَفىٰ بِالمَرءِ جَهلاً أَن يُنكِرَ عَلَى النّاسِ ما يَأتي مِثلَهُ.[٤]

٢٢٩. عنه عليه السلام: شَرُّ النّاسِ مَن كانَ مُتَتَبِّعاً لِعُيوبِ النّاسِ، عَمِيّاً لِمَعايِبِهِ.[٥]

٢٣٠. عنه عليه السلام ـ في كِتابِهِ لِابنِهِ الحَسَنِ عليه السلام ـ: يا بُنَيَّ اجعَل نَفسَكَ ميزاناً فيما بَينَكَ وبَينَ غَيرِكَ، فَأَحبِب لِغَيرِكَ ما تُحِبُّ لِنَفسِكَ وَاكرَه لَهُ ما تَكرَهُ لَها.[٦]

---

١. في المصدر: «ثمان عشرة آلاف»، والصحيح ما أثبتناه.
٢. المحاسن: ج ١ ص ٣٩٤ ح ٨٨١.
٣. تحف العقول: ص ٨١.
٤. غرر الحكم: ح ٧٠٧٣.
٥. غرر الحكم: ح ٥٧٣٩.
٦. نهج البلاغة: الكتاب ٣١.

زمین کردم و خداوند، از آن، روزیِ بسیار نصیب کرد. روزی آن مرد آمد و نصف درهم خود را طلب کرد. من هم هجده هزار درهم به وی دادم. خدایا! اگر آن کار را از ترس تو انجام دادم، این سنگ را از درِ غار بردار.

سنگ، کمی کنار رفت، به اندازه‌ای که یکدیگر را می دیدند.

سومی گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که پدر و مادرم در خواب بودند و من برای آنان، کاسه‌ای بزرگ، شیر آوردم. ترسیدم اگر ظرف شیر را بگذارم، حشره‌ای یا گزنده‌ای در آن بیفتد و نخواستم آنان را از خواب، بیدار کنم و آنان را ناراحت سازم. پس خودم همان جا ایستادم تا بیدار شدند و شیر را نوشیدند. بار خدایا! اگر این کار را برای تو انجام دادم، این سنگ را از جلوی ما بردار.

آن گاه، سنگ، کاملاً به کنار رفت و راه آنان باز شد.

سپس پیامبرﷺ فرمود: هر که با خداوند راستی کند، پیروز می‌شود.

۵/۶

رعایت انصاف در معاشرت با مردم

۲۲۷. **امام علی**ؑ: چه سخن حکیمانهٔ جامعی است این سخن که: آنچه برای خود دوست می‌داری، برای دیگران [نیز] دوست بدار، و آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران [نیز] نَپسند.

۲۲۸. **امام علی**ؑ: برای نادانی آدمی همین بس که از دیگران، در آنچه خودش [نیز] انجام می‌دهد، خُرده بگیرد!

۲۲۹. **امام علی**ؑ: بدترینِ مردم، کسی است که پیجوی عیب‌های مردم باشد و نابینای عیب‌های خویش.

۲۳۰. **امام علی**ؑ: در نامه به فرزندش حسنؑ: فرزندم! خودت را ترازو میان خود و دیگران قرار ده. پس آنچه برای خود دوست می‌داری، برای دیگران [نیز] دوست بدار، و آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران [نیز] نپسند.

۶ / ۶

العَمَلُ

۲۳۱ . رسول الله ﷺ : طَلَبُ الحَلالِ فَريضَةٌ عَلىٰ كُلِّ مُسلِمٍ ومُسلِمَةٍ.[۱]

۲۳۲ . الإمام علي ؑ : مَن يَعمَل يَزدَد قُوَّةً، مَن يُقَصِّر فِي العَمَلِ يَزدَد فَترَةً.[۲]

۲۳۳ . الإمام الصادق ؑ : إنَّ أميرَالمُؤمِنينَ ؑ كانَ يَخرُجُ ومَعَهُ أحمالُ النَّوىٰ، فَيُقالُ لَهُ: يا أبَا الحَسَنِ ما هٰذا مَعَكَ؟

فَيَقولُ: نَخلٌ إن شاءَ اللهُ، فَيَغرِسُهُ فَلَم يُغادِر مِنهُ واحِدَةً.[۳]

۲۳۴ . الكافي عن أبي عمرو الشيباني : رَأَيتُ أبا عَبدِاللهِ ؑ وبِيَدِهِ مِسحاةٌ وعَلَيهِ إزارٌ غَليظٌ يَعمَلُ في حائِطٍ لَهُ وَالعَرَقُ يَتَصابُّ عَن ظَهرِهِ، فَقُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ! أعطِني أكفِكَ.

فَقالَ لِي: إنّي اُحِبُّ أن يَتَأَذَّى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمسِ في طَلَبِ المَعيشَةِ.[۴]

۲۳۵ . الكافي عن عبدالأعلى مولىٰ آل سام : إستَقبَلتُ أبا عَبدِاللهِ ؑ في بَعضِ طُرُقِ المَدينَةِ في يَومٍ صائِفٍ شَديدِ الحَرِّ فَقُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ! حالُكَ عِندَ اللهِ ﷻ وقَرابَتُكَ مِن رَسولِ اللهِ ﷺ وأنت تُجهِدُ لِنَفسِكَ في مِثلِ هٰذَا اليَومِ؟

فَقالَ: يا عَبدَالأَعلىٰ خَرَجتُ في طَلَبِ الرِّزقِ لِأَستَغنِيَ عَن مِثلِكَ.[۵]

۲۳۶ . الإمام الصادق ؑ : مَن لَم يَستَحيِ مِن طَلَبِ المَعاشِ خَفَّت مَؤونَتُهُ، ورَخِىٰ بالُهُ، ونُعِّمَ عِيالُهُ[۶].

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۰۳ ص ۹ ح ۳۵.

۲. غرر الحكم: ح ۷۹۹۰ و ۷۹۹۱.

۳. الكافي: ج ۵ ص ۷۵ ح ۹.

۴. الكافي: ج ۵ ص ۷۶ ح ۱۳.

۵. الكافي: ج ۵ ص ۷۴ ح ۳.

۶. ثواب الأعمال: ص ۲۰۰.

۶/۶
کار

۲۳۱ . **پیامبر خدا**ﷺ: به‌دست آوردن [روزی] حلال، بر هر زن و مرد مسلمان، واجب است.

۲۳۲ . **امام علی**ؑ: آن که کار کند، نیرویش افزون گردد، و آن که در کار کوتاهی کند، سستی‌اش افزون گردد.

۲۳۳ . **امام صادق**ؑ: امیر مؤمنان، از خانه بیرون می‌رفت و با خود، هستهٔ خرما حمل می‌کرد. به وی گفته شد: ای ابو الحسن! اینها چیست؟

می‌فرمود: «إن شاءالله، درخت خرماست!».

آنها را می‌کاشت و هیچ‌یک خطا نمی‌رفت.

۲۳۴ . **الکافی** - به نقل از ابو عمرو شیبانی -: امام صادقؑ را دیدم در حالی که بیلی در دست و لباسی خشن بر تن داشت و در باغچهٔ خانه‌اش کار می‌کرد و از پشتش عرق می‌ریخت. به او گفتم: جانم فدایت! بیل را به من بده تا کار را انجام دهم.

فرمود: «من دوست می‌دارم آدمی در راه تأمین هزینهٔ زندگی، در گرمای خورشید، رنج ببرد».

۲۳۵ . **الکافی** - به نقل از عبد الأعلیٰ (وابستهٔ آل سام) -: در یک روز گرم تابستانی، در یکی از راه‌های مدینه به امام صادقؑ برخوردم. گفتم: جانم فدایت! [با توجّه به] منزلت شما نزد خداوند ﷻ و نسبت شما با پیامبرخدا، باز هم در چنین روزی خود را به زحمت می‌اندازی؟

فرمود: «ای عبد الأعلی! در جستجوی روزی بیرون آمدم تا از امثال تو بی‌نیاز گردم».

۲۳۶ . **امام صادق**ؑ: آن که از کسبِ روزی حیا نکند، هزینه‌اش آسان و خاطرش آسوده و خانواده‌اش در رفاه خواهد بود.

۲۳۷ . الكافي عن علي بن أبي حمزة : رَأَيتُ أبَا الحَسَنِ عليه السلام يَعمَلُ في أرضٍ لَهُ قَدِ استَنقَعَت قَدَماهُ فِي العَرَقِ ، فَقُلتُ لَهُ : جُعِلتُ فِداكَ! أينَ الرِّجالُ؟

فَقالَ : يا عَلِيُّ ، قَد عَمِلَ بِاليَدِ مَن هُوَ خَيرٌ مِنّي في أرضِهِ ومِن أبي.

فَقُلتُ لَهُ : ومَن هُوَ؟

فَقالَ : رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله وأميرُ المُؤمِنينَ وآبائي عليهم السلام كُلُّهم كانوا قد عَمِلوا بِأَيديهِم ، وهُوَ مِن عَمَلِ النَّبِيّينَ وَالمُرسَلينَ وَالأَوصِياءِ وَالصّالِحينَ.[۱]

۶ / ۷

إتقانُ العَمَلِ

۲۳۸ . رسول الله صلى الله عليه وآله : إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ إذا عَمِلَ أحَدُكُم عَمَلاً أن يُتقِنَهُ.[۲]

۲۳۹ . الإمام علي عليه السلام : أيَسُرُّكَ أن تَكونَ مِن حِزبِ اللهِ الغالِبينَ ؟ اِتَّقِ اللهَ سُبحانَهُ وأحسِن في كُلِّ اُمورِكَ ؛ فَإِنَّ اللهَ مَعَ الَّذينَ اتَّقَوا وَالَّذينَ هُم مُحسِنونَ.[۳]

۲۴۰ . الإمام الصادق عليه السلام : إنَّ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله نَزَلَ حَتّىٰ لَحَدَ سَعدَ بنَ مُعاذٍ وسَوَّى اللَّبِنَ عَلَيهِ ، وجَعَلَ يَقولُ : ناوِلني حَجَراً ، ناوِلني تُراباً رَطباً ، يَسُدُّ بِهِ ما بَينَ اللَّبِنِ ، فَلَمّا أن فَرَغَ وحَثَا التُّرابَ عَلَيهِ وسَوّىٰ قَبرَهُ ، قالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله : إنّي لَأَعلَمُ أنَّهُ سَيَبلىٰ ويَصِلُ إلَيهِ البَلاءُ ، ولٰكِنَّ اللهَ يُحِبُّ عَبداً إذا عَمِلَ عَمَلاً أحكَمَهُ.[۴]

۶ / ۸

الِاستِقلالِيَّةُ فِي العَمَلِ

۲۴۱ . الإمام الصادق عليه السلام : مَن آجَرَ نَفسَهُ فَقَد حَظَرَ عَلىٰ نَفسِهِ الرِّزقَ. ـ وفي رواية

---

۱. الكافي : ج ۵ ص ۷۵ ح ۱۰.

۲. كنز العمّال : ج ۳ ص ۹۰۷ ح ۹۱۲۸.

۳. غرر الحكم : ح ۲۸۲۸.

۴. وسائل الشيعة : ج ۳ ص ۲۳۰ ح ۳۴۸۴.

۲۳۷ . **الکافی** به نقل از علی بن ابی حمزه ـ: ابو الحسن [امام کاظم]ﷺ را دیدم که در زمینی کار می کرد و پاهایش از عَرَق، خیس شده بود. گفتم: جانم فدایت! مردان (کارگران) کجایند؟

فرمود: «ای علی! کسی که از من و پدرم بهتر بود، در زمینش با دستانِ خود، کار می کرد».

گفتم: او کیست؟

فرمود: «پیامبرﷺ، امیر مؤمنان و پدرانم. همهٔ آنان، با دستان خود، کار می‌کردند و این، شیوهٔ پیامبران، رسولان، جانشینان آنها و صالحان است».

۷/۶
محکم کاری

۲۳۸ . **پیامبر خداﷺ**: به راستی که خداوند متعال، دوست می‌دارد که هریک از شما وقتی کاری انجام می دهد، آن را استوار (محکم) گردانَد.

۲۳۹ . **امام علیﷺ**: آیا می‌خواهی که از حزب پیروز خداوند باشی؟ از خدا پروا کن و کارها را درست انجام بده؛ چرا که خداوند با کسانی است که تقوا پیشه‌اند و آنانی که کارها را نیکو (بی‌عیب و نقص) انجام می‌دهند.

۲۴۰ . **امام صادقﷺ**: پیامبر خدا، در گور سعد بن معاذ، فرود آمد، خشت‌ها را مرتّب می‌کرد و می‌فرمود: «به من سنگ بدهید! گِل بدهید!» و لابه‌لای خشت‌ها را پُر می‌کرد. وقتی از کار، فراغت یافت و خاک بر گور ریخت و آن را صاف کرد، فرمود: «می‌دانم به زودی این بدن از بین می‌رود و تباه می‌گردد؛ لیکن خداوند، دوست می‌دارد که هرگاه بنده‌اش کاری انجام می‌دهد، آن را استوار گردانَد».

۸/۶
استقلال در کار

۲۴۱ . **الکافی**: امام صادقﷺ فرمود: «آن که خود را اجیر دیگری کند، [درِ] روزی را بر خود بسته است».

أُخرى ـ وكَيفَ لا يَحظُرُهُ، وما أصابَ فيهِ فَهُوَ لِرَبِّهِ الَّذي آجَرَهُ؟![۱]

۶ / ۹
خِدمَةُ النّاسِ

۲۴۲. رسول الله ﷺ: مَن أصبَحَ لا يَهتَمُّ بِأُمورِ المُسلِمينَ فَلَيسَ بِمُسلِمٍ.[۲]

۲۴۳. الإمام الصادق عليه السلام ـ في قَولِ اللهِ عزّ وجلّ: ﴿وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ﴾[۳] ـ: نَفّاعاً.[۴]

۲۴۴. عنه عليه السلام: سُئِلَ رَسولُ اللهِ ﷺ: مَن أحَبُّ النّاسِ إلَى اللهِ؟ قالَ: أنفَعُ النّاسِ لِلنّاسِ.[۵]

۲۴۵. الكافي عن جميل عن الإمام الصادق عليه السلام: سَمِعتُهُ يَقولُ: المُؤمِنونَ خَدَمٌ بَعضُهُم لِبَعضٍ.

قُلتُ: وكَيفَ يَكونونَ خَدَماً بَعضُهُم لِبَعضٍ؟

قالَ: يُفيدُ بَعضُهُم بَعضاً.[۶]

۲۴۶. الإمام الصادق عليه السلام: إنَّ عيسىٰ عليه السلام مَرَّ بِقَومٍ مُجَلِّبينَ فَسَأَلَ عَنهُم، فَقيلَ: بِنتُ فُلانٍ تُهدىٰ إلىٰ بَيتِ فُلانٍ، فَقالَ: صاحِبَتُهُم مَيِّتَةٌ مِن لَيلَتِهِم، فَلَمّا كانَ مِنَ الغَدِ، قيلَ: إنَّها حَيَّةٌ.

فَذَهَبَ مَعَ النّاسِ إلىٰ دارِها، فَخَرَجَ زَوجُها، فَقالَ لَهُ: سَل زَوجَتَكَ ما فَعَلَتِ البارِحَةَ مِنَ الخَيرِ.

فَقالَت: ما فَعَلتُ شَيئاً إلّا أنَّ سائِلاً كانَ يَأتيني كُلَّ لَيلَةِ جُمُعَةٍ فيما مَضىٰ،

---

۱. الكافي: ج ۵ ص ۹۰ ح ۱.
۲. الكافي: ج ۲ ص ۱۶۳ ح ۱.
۳. مريم: ۳۱.
۴. الكافي: ج ۲ ص ۱۶۵ ح ۱۱.
۵. الكافي: ج ۲ ص ۱۶۴ ح ۷.
۶. الكافي: ج ۲ ص ۱۶۷ ح ۹.

در حدیث دیگری از ایشان چنین آمده است: «کسی که هرچه به‌دست می‌آورَد، از آنِ کارفرمایی است که او را اجیر کرده است،[۱] چگونه روزی‌اش بسته نشود؟!».

۹/۶
خدمت به مردم

۲۴۲. **پیامبر خدا**ﷺ: آن که صبح کند و به کار مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست.

۲۴۳. **امام صادق**ؑ ـ دربارهٔ این سخن خداوند: **﴿و هر جا که باشم، مرا با برکت ساخته﴾** ـ: یعنی سودمند [برای دیگران].

۲۴۴. **امام صادق**ؑ: از پیامبرﷺ سؤال شد: دوست داشتنی‌ترینِ مردم در نزد خداوند کیست؟

فرمود: «آن که برای مردم، سودمندتر باشد».

۲۴۵. **الکافی** ـ به نقل از جمیل ـ: از امام صادقؑ شنیدم که می‌فرمود: «مؤمنان، خدمتگزار یکدیگرند».

پرسیدم: چگونه خدمتگزار یکدیگرند؟

فرمود: «به یکدیگر، سود می‌رسانند».

۲۴۶. **امام صادق**ؑ: عیسیؑ از کنار قومی گذشت که در میانشان هیاهو برپا بود. پرسید: «چه خبر است؟». گفته شد: دختر فلانی به خانهٔ شوهر می‌رود. فرمود: «آن زن، امشب می‌میرد».

چون فردا شد، به عیسیؑ گفته شد: آن زن، زنده است.

عیسیؑ با مردم به خانهٔ آن زن رفت. شوهرش بیرون آمد. به وی گفت: «از همسرت بپرس که شب گذشته چه کار نیکی انجام داده است».

---

۱. ظاهراً مقصود، کسی است که تمامی اوقات خود را در اختیار دیگری قرار دهد و برای خود، هیچ نگذارد؛ و گرنه ـ چنان‌که در همین کتاب آمده است ـ، حضرت موسیؑ خود را اجیر شعیبؑ کرد و امیرالمؤمنین نیز خود را اجیر یک یهودی نمود. م.

وإنَّهُ جاءَنا لَيلَتَنا فَهَتَفَ فَلَم يُجَب، فَقالَ: عَزَّ عَلَيَّ أَنَّها لا تَسمَعُ صَوتي، وعِيالي يَبقَونَ اللَّيلَةَ جِياعاً، فَقُمتُ مُتَنَكِّرَةً فَأَنَلتُهُ مِقدارَ ما كُنتُ أُنيلُهُ فيما مَضىٰ.

قالَ عيسىٰ عليه السلام: تَنَحَّي عَن مَجلِسِكِ، فَتَنَحَّت فَإِذا تَحتَ ثِيابِها أفعىً عاضٌّ عَلىٰ ذَنَبِهِ.

فَقالَ: بِما تَصَدَّقتِ صُرِفَ عَنكِ هٰذا.[1]

۶ / ۱۰
الأمانة

۲۴۷. رسول الله صلى الله عليه وآله: الأَمانَةُ غِنىً.[2]

۲۴۸. الإمام الصادق عليه السلام: أنظُر ما بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عليه السلام عِندَ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَالزَمهُ، فَإِنَّ عَلِيّاً عليه السلام إنَّما بَلَغَ ما بَلَغَ بِهِ عِندَ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله بِصِدقِ الحَديثِ، وأَداءِ الأَمانَةِ.[3]

۲۴۹. الكافي عن عبد الرحمٰن بن سَيابَة: لَمّا هَلَكَ أبي سَيابَةُ جاءَ رَجُلٌ مِن إخوانِهِ إلَيَّ فَضَرَبَ البابَ عَلَيَّ فَخَرَجتُ إلَيهِ فَعَزّاني، وقالَ لي: هَل تَرَكَ أبوكَ شَيئاً؟

فَقُلتُ لَهُ: لا.

فَدَفَعَ إلَيَّ كيساً فيهِ ألفُ دِرهَمٍ وقالَ لي: أحسِن حِفظَها وكُل فَضلَها.

فَدَخَلتُ إلىٰ أُمّي وأنَا فَرِحٌ فَأَخبَرتُها فَلَمّا كانَ بِالعَشِيِّ أتَيتُ صَديقاً كانَ لِأَبي فَاشتَرىٰ لي بَضائِعَ سابِرِيٍّ وجَلَستُ في حانوتٍ فَرَزَقَ ـ اللهُ جَلَّ وعَزَّ ـ فيها خَيراً كَثيراً وحَضَرَ الحَجُّ فَوَقَعَ في قَلبي فَجِئتُ إلىٰ أُمّي، وقُلتُ لَها: إنَّها قَد وَقَعَ في قَلبي أن أخرُجَ إلىٰ مَكَّةَ.

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۳۲۴ ح ۳۷.
۲. مسند الشهاب: ج ۱ ص ۴۴ ح ۱۶.
۳. الكافي: ج ۲ ص ۱۰۴ ح ۵.

زن گفت: کاری نکردم، جز این که مستمندی در شب‌های جمعهٔ گذشته نزد من می‌آمد. دیشب نیز آمد و بانگ زد. کسی پاسخش را نداد. مرد مستمند با خود گفت: چه‌قدر سخت است که صدایم را نمی‌شنود و امشب، خانواده‌ام گرسنه می‌مانند. [چون چنین گفت،] به صورت ناشناس، برخاستم و به اندازهٔ شب‌های گذشته چیزی به وی دادم.

عیسی‌ؑ فرمود: «از جایت بلند شو».

چون زن بلند شد، در زیر فرش‌ها افعی‌ای آمادهٔ نیش زدن بود. عیسی‌ؑ فرمود: «به خاطر صدقه‌ات این بلا از تو دور شد».

۱۰/۶
امانتداری

۲۴۷. **پیامبر خدا‌ﷺ**: امانتداری، توانگری است.

۲۴۸. **امام صادق‌ؑ**: بنگر به منزلتی که علی‌ؑ نزد پیامبر خدا یافت و آن را کنار مگذار؛ چرا که علی‌ؑ همانا با راستگویی و امانتداری، بدان منزلت نزد پیامبر خدا دست یافت.

۲۴۹. **الکافی** ـ به نقل از عبد الرحمان بن سیابه ـ: چون پدرم سَیابه از دنیا رفت، مردی از دوستانش نزد من آمد و درِ خانه را زد. بیرون رفتم. به من تسلیت گفت و افزود: آیا پدرت چیزی برجای گذاشته است؟

گفتم: نه.

کیسه‌ای که در آن، هزار درهم بود، به من داد و گفت: از این سرمایه، درست نگهداری کن و از سود آن، بهره ببر.

با خوش‌حالی نزد مادرم رفتم و وی را از داستان، باخبر ساختم. چون شب شد، نزد یکی از دوستان پدرم رفتم و برایم مقداری پارچهٔ سابری[1] جنس شاپوری خریداری کرد و در مغازه‌ای به کسب، مشغول شدم. خداوند‌ﻋﺰ در این کسب و کار، سود بسیار مقدّر ساخت. چون هنگام حج شد، به دلم افتاد به مکّه بروم. نزد مادرم آمدم و به وی گفتم: به دلم افتاده که به مکّه بروم.

---

۱. پارچه یا جامه‌ای نازک و نیکو، منسوب به سابور (شاپور)، واقع در منطقهٔ فارس (ر.ک: **لغت‌نامهٔ دهخدا**: ج۸ ص۱۱۶۲۴).

فَقالَت لِي: فَرُدَّ دَراهِمَ فُلانٍ عَليهِ فَهاتِها وجِئتُ بِها إلَيهِ فَدَفَعتُها إلَيهِ فَكَأَنّي وَهَبتُها لَهُ.

فَقالَ: لَعَلَّكَ استَقلَلتَها فَأَزيدَكَ؟

قُلتُ: لا، ولٰكِن قَد وَقَعَ في قَلبِيَ الحَجُّ فَأَحبَبتُ أن يَكونَ شَيئُكَ عِندَكَ، ثُمَّ خَرَجتُ فَقَضَيتُ نُسُكي، ثُمَّ رَجَعتُ إلَى المَدينَةِ فَدَخَلتُ مَعَ النّاسِ عَلىٰ أبي عَبدِ اللهِ‌ﷺ وَكانَ يَأذَنُ إذناً عامّاً فَجَلَستُ في مَواخيرِ النّاسِ وكُنتُ حَدَثاً فَأَخَذَ النّاسُ يَسأَلونَهُ ويُجيبُهُم.

فَلَمّا خَفَّ النّاسُ عَنهُ أشارَ إلَيَّ فَدَنَوتُ إلَيهِ فَقالَ لي: أَلَكَ حاجَةٌ؟

فَقُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ! أنَا عَبدُ الرَّحمٰنِ بنُ سَيابَةَ.

فَقالَ لي: ما فَعَلَ أبوكَ؟

فَقُلتُ: هَلَكَ.

قالَ: فَتَوَجَّعَ وتَرَحَّمَ، قالَ: ثُمَّ قالَ لي: أَفتَرَكَ شَيئاً.

قُلتُ: لا.

قالَ: فَمِن أينَ حَجَجتَ؟

قالَ: فَابتَدَأتُ فَحَدَّثتُهُ بِقِصَّةِ الرَّجُلِ.

قالَ: فَما تَرَكَني أفرُغُ مِنها حَتّىٰ قالَ لي: فَما فَعَلتَ فِي الأَلفِ؟

قالَ: قُلتُ: رَدَدتُها عَلىٰ صاحِبِها.

قالَ: فَقالَ لي: قَد أحسَنتَ، وقالَ لي: ألا أُوصيكَ؟

قُلتُ: بَلىٰ، جُعِلتُ فِداكَ!

فَقالَ: عَلَيكَ بِصِدقِ الحَديثِ وأداءِ الأَمانَةِ تَشرَكِ النّاسَ في أموالِهِم هٰكَذا ـ وجَمَعَ بَينَ أصابِعِهِ ـ.

مادرم گفت: پس درهم‌های فلانی را به وی بازگردان.

سپس درهم‌ها را نزد آن مرد بُردم و به وی بازگرداندم، چنان‌که گویا هزار درهم را به وی بخشیدم [؛ چون او گمان نمی‌کرد این پول، هیچ‌گاه به وی برگردد].

مرد گفت: شاید اینها برایت کم است. آنها را زیاد کنم؟

گفتم: خیر؛ لیکن قصد حج دارم و دوست می‌دارم اموالتان نزد خودتان باشد.

سپس به سمت مکّه رفتم، اعمال حج را به جا آوردم و به مدینه بازگشتم. پس از برگشت، به همراه مردم به دیدار امام صادق‌ علیه السلام رفتم. ایشان، ملاقات‌های عمومی داشت. من که کم سن بودم، در آخرِ جمعیت نشستم. مردم سؤال می‌کردند و وی پاسخ می‌داد تا این که جمعیت، کم شد. امام‌ علیه السلام به من اشاره کرد. نزدیک شدم. به من فرمود: «آیا خواسته‌ای داری؟».

گفتم: جانم فدایت! من عبدالرحمان پسر سَیابه هستم.

فرمود: «پدرت چه کار می‌کند؟».

گفتم: از دنیا رفت.

امام‌ علیه السلام اظهار همدردی کرد و بر وی رحمت فرستاد. سپس به من فرمود: «آیا پدرت مالی به جای گذاشت؟»

گفتم: خیر.

فرمود: «پس چگونه حج انجام دادی؟».

داستان آن مرد را برایش شرح دادم. هنوز سخنم تمام نشده بود که فرمود: «با هزار درهم، چه کردی؟».

گفتم: آن را به صاحبش بازگرداندم.

به من فرمود: «آفرین!».

سپس فرمود: «آیا به تو سفارشی بکنم؟».

گفتم: آری، جانم فدایت!

فرمود: «بر تو باد راستگویی و امانتداری، تا این چنین، شریکِ مال مردم باشی» و انگشت هایش را [برای فهماندن مطلب،] درهم کرد.

قالَ: فَحَفِظتُ ذٰلِكَ عَنهُ فَزَكَّيتُ ثَلاثَمِئَةِ ألفِ دِرهَمٍ.[۱]

۲۵۰. الإمام الباقر عليه السلام: ثَلاثٌ لَم يَجعَلِ اللّهُ عزّ و جلّ لِأَحَدٍ فيهِنَّ رُخصَةً: أداءُ الأَمانَةِ إلَى البَرِّ وَالفاجِرِ، وَالوَفاءُ بِالعَهدِ لِلبَرِّ وَالفاجِرِ، وبِرُّ الوالِدَينِ بَرَّينِ كانا أو فاجِرَينِ.[۲]

۶ / ۱۱

التَّزَيُّن

۲۵۱. رسول الله صلى الله عليه و آله: إنَّ اللّهَ تَعالىٰ جَميلٌ يُحِبُّ الجَمالَ.[۳]

۲۵۲. عنه صلى الله عليه و آله: الشَّعرُ الحَسَنُ مِن كِسوَةِ اللّهِ تَعالىٰ فَأَكرِموهُ.[۴]

۲۵۳. عنه صلى الله عليه و آله: مَنِ اتَّخَذَ شَعراً فَليُحسِن وِلايَتَهُ، أو لِيَجُزَّهُ.[۵]

۲۵۴. عنه صلى الله عليه و آله ـ لِلرِّجالِ ـ: قُصّوا أظافيرَكُم، ولِلنِّساءِ: اُترُكنَ فَإِنَّهُ أزيَنُ لَكُنَّ.[۶]

۲۵۵. الإمام علي عليه السلام: لِيَتَزَيَّن أحَدُكُم لِأَخيهِ المُسلِمِ، كَما يَتَزَيَّنُ لِلغَريبِ الَّذي يُحِبُّ أن يَراهُ في أحسَنِ الهَيئَةِ.[۷]

۲۵۶. الإمام الصادق عليه السلام: اِلبَس وتَجَمَّل، فَإِنَّ اللّهَ جَميلٌ يُحِبُّ الجَمالَ، وَليَكُن مِن حَلالٍ.[۸]

۲۵۷. الإمام الباقر عليه السلام: لا يَنبَغي لِلمَرأَةِ أن تُعَطِّلَ نَفسَها ولَو تُعَلِّقُ في عُنُقِها قِلادَةً.[۹]

---

۱. الكافي: ج ۵ ص ۱۳۴ ح ۹.
۲. الكافي: ج ۲ ص ۱۶۲ ح ۱۵.
۳. صحيح مسلم: ج ۱ ص ۹۳ ح ۱۴۷.
۴. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۱ ص ۱۲۹ ح ۳۲۷.
۵. الكافي: ج ۶ ص ۴۸۵ ح ۲.
۶. الكافي: ج ۶ ص ۴۹۱ ح ۱۵.
۷. الكافي: ج ۶ ص ۴۳۹ ح ۱۰.
۸. الكافي: ج ۶ ص ۴۴۲ ح ۷.
۹. الكافي: ج ۵ ص ۵۰۹ ح ۲.

این اندرز را همیشه به‌یاد داشتم تا [به ثروتی دست یافتم که] سیصد هزار درهم، زکات دادم.

۲۵۰ . **امام باقر**ؑ: سه چیز است که خداوندﷻ، به کسی اجازهٔ ترک آن را نداده است: امانتداری نسبت به انسان‌های صالح و فاجر (درستکار و بدکار)، وفای به عهد نسبت به صالح و فاجر، و نیکی به پدر و مادر؛ نیک باشند یا بد.

۱۱/۶
آرایش

۲۵۱ . **پیامبر خدا**ﷺ: خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد.

۲۵۲ . **پیامبر خدا**ﷺ: موی زیبا، از جامه‌های خداوند متعال است. آن را عزیز بدارید.

۲۵۳ . **پیامبر خدا**ﷺ: هر که مویش را بلند گذاشت، از آن نیکو مراقبت کند؛ وگرنه آن را کوتاه کند.

۲۵۴ . **پیامبر خدا**ﷺ: به مردان فرمود: «ناخن‌هایتان را کوتاه کنید» و به زنان فرمود: «ناخن بگذارید؛زیرا برایتان زیباتر است».

۲۵۵ . **امام علی**ؑ: هر یک از شما برای برادر مسلمانش خود را بیاراید، چنان که برای غریبه‌ها خود را می‌آراید و دوست دارد او را در بهترین شمایل ببینند.

۲۵۶ . **امام باقر**ؑ: سزاوار نیست زن، خود را بدون آرایش بگذارد. لااقل، گردنبندی به گردن بیندازد.

٢٥٨ . الكافي عن الحَكَم بن عُتَيبَةَ : دَخَلتُ عَلىٰ أبي جَعفرٍ عليه السلام وهُوَ في بَيتٍ مُنَجَّدٍ وعَلَيهِ قَميصٌ رَطبٌ ومِلحَفَةٌ مَصبوغَةٌ قَد أثَّرَ الصِّبغُ عَلىٰ عاتِقِهِ فَجَعَلتُ أنظُرُ إلَى البَيتِ وأنظُرُ إلىٰ هَيئَتِهِ، فَقالَ: يا حَكَمُ، ما تَقُولُ في هٰذا؟

فَقُلتُ: وما عَسَيتُ أن أقولَ وأنَا أراهُ عَلَيكَ وأمّا عِندَنا فَإِنَّما يَفعَلُهُ الشّابُّ المُرَهَّقُ.

فَقالَ لي: يا حَكَمُ، مَن حَرَّمَ زينَةَ اللهِ الَّتي أخرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزقِ وَهٰذا مِمّا أخرَجَ اللهُ لِعِبادِهِ، فَأَمّا هٰذَا البَيتُ الَّذي تَرىٰ فَهُوَ بَيتُ المَرأَةِ وأنَا قَريبُ العَهدِ بِالعُرسِ وبَيتِيَ البَيتُ الَّذي تَعرِفُ.[1]

٦ / ١٢

حُسنُ الخُلقِ

٢٥٩ . رسول الله صلى الله عليه وآله : إنَّما بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ مَكارِمَ الأَخلاقِ.[2]

٢٦٠ . عنه صلى الله عليه وآله : إنَّما بُعِثتُ لِاُتَمِّمَ صالِحَ الأَخلاقِ.[3]

٢٦١ . عنه صلى الله عليه وآله : جَعَلَ اللهُ سُبحانَهُ مَكارِمَ الأَخلاقِ صِلَةً بَينَهُ وبَينَ عِبادِهِ، فَحَسبُ أحَدِكُم أن يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللهِ.[4]

٢٦٢ . الإمام علي عليه السلام : فَهَب أنَّهُ لا ثَوابَ يُرجىٰ ولاعِقابَ يُتَّقىٰ، أفَتَزهَدونَ في مَكارِمِ الأَخلاقِ؟![5]

٢٦٣ . عنه عليه السلام : حُسنُ الأَخلاقِ بُرهانُ كَرَمِ الأَعراقِ.[6]

---

١. الكافي: ج ٦ص ٤٤٦ح ١.

٢. السنن الكبرى: ج ١٠ ص ٣٢٣ح ٢٠٧٨٢.

٣. مسند ابن حنبل: ج ٣ص ٣٢٣ح ٨٩٦١.

٤. تنبيه الخواطر: ج ٢ ص ١٢٢.

٥. غرر الحكم: ح ٦٢٧٨.

٦. غرر الحكم: ح ٤٨٥٥.

۲۵۷. **امام صادق** ‌علیه السلام: لباس بپوش و خود را بیارا؛ زیرا که خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد؛ ولی می‌باید از حلال باشد.

۲۵۸. **الکافی** - به نقل از حَکَم بن عتیبه -: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و ایشان، در خانه‌ای آراسته بود و لباس لطیف بر تن داشت و عبایی رنگی بر دوش داشت که اثر آن رنگ بر دوشش مانده بود. من به خانه و شمایل ایشان می‌نگریستم.

فرمود: «ای حَکَم! در این باره چه می‌گویی؟».

گفتم: چه می‌توانم بگویم، چون شما را بر این وضع می‌بینم؛ ولی از نگاه ما این رفتار جوانانِ تازه بالغ است.

سپس به من فرمود: «ای حَکَم! چه کسی زینتی را که خداوند برای بندگانش منظور کرده و یا روزی‌های حلال را حرام کرده است؟[1] و این، از آن چیزهایی است که خداوند برای بندگانش قرار داده است. و امّا این خانه‌ای که می‌بینی، خانهٔ همسر من است و تازه عروسی کرده‌ام. خانهٔ من، همان است که می‌شناسی».

۱۲/۶
خوش‌خُلقی

۲۵۹. **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله: همانا بر انگیخته شدم تا کرامت‌های اخلاقی را کامل کنم.

۲۶۰. **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله: همانا بر انگیخته شدم تا اخلاق نیکو را کامل کنم.

۲۶۱. **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله: خداوندِ سبحان، کرامت‌های اخلاقی را پیوندی میان خود و بندگانش قرار داد. پس، کافی است هر یک از شما به خُلق و خویی متّصل به خداوند، تمسک جوید.

۲۶۲. **امام علی** علیه السلام: فرض کن ثواب و عِقابی در میان نیست. آیا از رعایت کرامت‌های اخلاقی، سر باز می‌زنید؟!

۲۶۳. **امام علی** علیه السلام: خُوش‌خُلقی، نشانهٔ بزرگواریِ اصل و نسب است.

---

۱. اشاره‌ای است به آیهٔ ۳۲ از سورهٔ اعراف.

۲۶۴ . عنه‌عليه السلام : في سَعَةِ الأَخلاقِ كُنوزُ الأَرزاقِ.[1]

۲۶۵ . عنه‌عليه السلام : أرضَى النّاسِ مَن كانَت أخلاقُهُ رَضِيَّةً.[2]

۲۶۶ . عنه‌عليه السلام : أكمَلُكُم إيماناً أحسَنُكُم خُلُقاً.[3]

۲۶۷ . الإمام الصادق‌عليه السلام : حُسنُ الخُلُقِ مِنَ الدّينَ وهُوَ يَزيدُ فِي الرِّزقِ.[4]

۲۶۸ . عنه‌عليه السلام : وَصِيَّةُ وَرَقَةَ بنِ نوفَلٍ لِخَديجَةَ بِنتِ خُوَيلِدٍعليها السلام إذا دَخَلَ عَلَيها يَقولُ لَها : ... اِعلَمي أنَّ الشّابَّ الحَسَنَ الخُلُقِ مِفتاحٌ لِلخَيرِ، مِغلاقٌ لِلشَّرِّ، وإنَّ الشّابَّ الشَّحيحَ الخُلُقِ مِغلاقٌ لِلخَيرِ مِفتاحٌ لِلشَّرِّ.[5]

۲۶۹ . الكافي عن الحسين بن عَطيّة عن الإمام الصادق عليه السلام : المَكارِمُ عَشرٌ، فَإِنِ استَطَعتَ أن تَكونَ فيكَ فَلتَكُن، فَإِنَّها تكونُ فِي الرَّجُلِ ولا تَكونُ في وَلَدِهِ، وتَكونُ فِي الوَلَدِ ولا تَكونُ في أبيهِ، وتَكونُ فِي العَبدِ ولا تَكونُ فِي الحُرِّ.

قيلَ: وما هُنَّ؟

قالَ: صِدقُ البَأسِ(/اليأس)، وصِدقُ اللِّسانِ، وأداءُ الأَمانَةِ، وصِلَةُ الرَّحِمِ، وإقراءُ الضَّيفِ، وإطعامُ السّائِلِ، وَالمُكافَأَةُ عَلَى الصَّنائِعِ، وَالتَّذَمُّمُ لِلجارِ، وَالتَّذَمُّمُ لِلصّاحِبِ، ورَأسُهُنَّ الحَياءُ.[6]

۲۷۰ . بحار الأنوار ـ عن الحسن بن محمّد عن جدّه عن غير واحدٍ من أصحابِهِ ـ :إنَّ رَجُلاً مِن وُلدِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ كانَ بِالمَدينَةِ يُؤذي أبَا الحَسَنِ موسىٰ‌عليه السلام ويَسُبُّهُ إذا رَآهُ ويَشتِمُ عَلِيّاً، فَقالَ لَهُ بَعضُ حاشِيَتِهِ يَوماً: دَعنا نَقتُل هٰذَا

---

۱. الكافي: ج ۸ ص ۲۳.

۲. غرر الحكم: ح ۳۰۷۲.

۳. عيون أخبار الرضاعليه السلام: ج ۲ ص ۳۸ ح ۱۰۴.

۴. تحف العقول: ص ۳۷۳.

۵. الأمالي للطوسي: ص ۳۰۲ ح ۵۹۸.

۶. الكافي: ج ۲ ص ۵۵ ح ۱.

۲۶۴ . **امام علی** : در خوش‌خُلقی، گنج‌های روزی نهفته است.

۲۶۵ . **امام علی** : خشنودترینِ مردم، کسی است که اخلاقش خوش باشد.

۲۶۶ . **امام علی** : کامل‌ترینِ شما از جهت ایمان، خوش اخلاق‌ترینِ شماست.

۲۶۷ . **امام صادق** : خوش خُلقی، بخشی از دینداری است و روزی را افزون می‌کند.

۲۶۸ . **امام صادق** : ورقه بن نَوفَل،[1] هرگاه بر خدیجه دختر خُوَیلِد وارد می‌شد، به وی چنین سفارش می‌کرد: ... بدان که جوانِ خوش‌اخلاق، کلید خوبی‌ها و قفل بدی‌هاست و جوانِ بداخلاق، قفل خوبی‌ها و کلید بدی‌هاست.

۲۶۹ . **الکافی** ـ به نقل از حسین بن عطیه ـ: از امام صادق فرمود: «کرامت‌ها[ی اخلاقی] ده تاست. اگر توانستی آنها را در خود فراهم آوری، چنان کن. این خصلت‌ها ممکن است در مرد باشد و در فرزندش نباشد، یا در فرزند باشد و در پدرش نباشد، یا در برده باشد و در شخص آزاد نباشد».

گفته شد: این خصلت‌ها کدام‌اند؟

فرمود: «پایمردی در نبرد،[2] راستْ‌گفتاری، امانتداری، صلهٔ رَحِم، میهمان‌نوازی، اطعام فقیر، جبران نیکی‌ها، رعایت حقوق همسایه و دفع ضرر از رفیق؛ و برترین آنها حیاست».

۲۷۰ . **بحار الأنوار** ـ به نقل از حسن بن محمّد، از جدّش، و او از چند تن از یاران امام کاظم ـ: مردی از نوادگان عمر بن خطّاب، در مدینه، امام کاظم را آزار می‌داد و هر گاه ایشان را می‌دید، به علی دشنام می‌داد. برخی از اطرافیان امام کاظم به ایشان گفتند: اجازه بفرمایید این بدکار را به قتل برسانیم.

---

۱. ورقة بن نَوفل بن اسد بن عبد العُزّی، پسر عموی خدیجه(س)، همسر پیامبر است. وی از طایفهٔ قریش و از حکیمان دورهٔ جاهلیت بود و دوازده سال قبل از بعثت، از دنیا رفت. م.

۲. در برخی نسخه‌ها، در اصل عربی این حدیث، به جای کلمهٔ «بَأس»، «یَأس» آمده است که طبق آن، معنای عبارت، چنین می‌شود: ناامیدی راستین از دیگران.

الفاجِرَ، فَنهاهُم عَن ذٰلِكَ أشَدَّ النَّهيِ وزَجَرَهُم، وسَأَلَ عَنِ العُمَرِيِّ فَذُكِرَ أنَّهُ يَزرَعُ بِناحِيَةٍ مِن نَواحِي المَدينَةِ فَرَكِبَ إلَيهِ فَوَجَدَه في مَزرَعَةٍ لَهُ فَدَخَلَ المَزرَعَةَ بِحِمارِهِ فَصاحَ بِهِ العُمَرِيُّ لا تُوَطِّئْ زَرعَنا فَتَوَطَّأَهُ بِالحِمارِ حَتّىٰ وَصَلَ إلَيهِ، ونَزَلَ وَجَلَسَ عِندَهُ وباسَطَهُ وضاحَكَهُ وقالَ لَهُ: كَم غَرِمتَ عَلىٰ زَرعِكَ هٰذا؟

قالَ: مِئَةُ دينارٍ.

قالَ: فَكَم تَرجو أن تُصيبَ؟

قالَ: لَستُ أعلَمُ الغَيبَ.

قالَ لَهُ: إنَّما قُلتُ: كَم تَرجو أن يَجيئَكَ فيهِ؟

قالَ: أرجو أن يَجيءَ مِئَتا دينارٍ.

قالَ: فَأَخرَجَ لَهُ أبوالحَسَنِ عليه السلام صُرَّةً فيها ثَلاثُمِئَةِ دينارٍ، وقالَ: هٰذا زَرعُكَ عَلىٰ حالِهِ وَاللهُ يَرزُقُكَ فيهِ ما تَرجو.

قالَ: فَقامَ العُمَرِيُّ فَقَبَّلَ رَأسَهُ وسَأَلَهُ أن يَصفَحَ عَن فارِطِهِ، فَتَبَسَّمَ إلَيهِ أبُوالحَسَنِ وَانصَرَفَ.

قالَ: وراحَ إلَى المَسجِدِ فَوَجَدَ العُمَرِيَّ جالِساً، فَلَمّا نَظَرَ إلَيهِ قالَ: اللهُ أعلَمُ حَيثُ يَجعَلُ رِسالاتِهِ.

قالَ: فَوَثَبَ أصحابُهُ إلَيهِ.

فَقالوا لَهُ: ما قَضِيَّتُكَ؟ قَد كُنتَ تَقولُ غَيرَ هٰذا

قالَ: فَقالَ لَهُم: قَد سَمِعتُم ما قُلتُ الآنَ، وجَعَلَ يَدعو لِأَبِي الحَسَنِ عليه السلام فَخاصَموهُ وخاصَمَهُم.

فَلَمّا رَجَعَ أبُوالحَسَنِ إلىٰ دارِهِ، قالَ لِجُلَسائِهِ الَّذينَ سَأَلوه في قَتلِ العُمَرِيِّ

امام کاظم﷣ آنان را از این کار، به شدّت باز داشت و منع کرد و سراغِ [نشانی] مرد دشنام‌گو را گرفت. گفته شد در فلان منطقه از مدینه کشاورزی می‌کند.

امام﷣، سوار بر مَرکب، به سویش رفت و او را در مزرعه‌اش دید. با الاغش داخل مزرعه شد. آن مرد فریاد زد: زراعت ما را لگدمال مکن!

امام﷣، با الاغ از داخل زراعت به سوی مرد رفت تا نزدیک وی رسید. پیاده شد و در کنارش نشست. با او خوش و بِش کرد و به وی فرمود: «چه‌قدر خسارت بر زراعت تو وارد کردم؟».

مرد گفت: صد دینار.

فرمود: «امید داری چه‌قدر محصول به‌دست بیاوری؟».

گفت: غیب نمی‌دانم.

فرمود: «گفتم چه‌قدر امید داری؟».

گفت: امید دارم دویست دینار محصول به‌دست آورم.

امام کاظم﷣ کیسه‌ای به وی داد که در آن، سیصد دینار بود و فرمود: «زراعت تو بر جایش باقی است و خداوند، آنچه امید داری، به تو روزی می‌کند».

مرد، به پا خاست و سرِ ایشان را بوسید و خواست تا از تقصیرش درگذرد. امام﷣ تبسّمی کرد و بازگشت.

امام کاظم﷣ به مسجد رفت و مرد دشنام‌گو را دید که در مسجد، نشسته است. وقتی نگاهش به امام﷣ افتاد، گفت: خداوند، می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد!

یاران امام کاظم﷣ به سوی آن مرد شتافتند و به وی گفتند: داستان چیست؟ تو تا به‌حال به گونه‌ای دیگر سخن می‌گفتی؟!

مرد گفت: «شنیدید الآن چه گفتم» و شروع به دعا کردن برای امام کاظم﷣ کرد. گفتگوها میان مرد و یاران امام﷣ ادامه یافت. وقتی امام کاظم﷣ به خانه‌اش بازمی‌گشت، به اطرافیانش که [پیش از آن،]

أيُّما كانَ خَيراً ما أرَدتُم أم ما أرَدتُ إنَّني أصلَحتُ أمرَهُ بِهٰذَا المِقدارِ الَّـذي عَرَفتُم وكُفيتُ بِهِ شَرَّهُ.[۱]

۱۳ / ۶
العِفَّةُ

۲۷۱. رسول الله ﷺ: يا مَعشَرَ شَبابِ قُرَيشٍ اِحفَظوا فُروجَكُم، ألا مَن حَفِظَ فَرجَهُ فَلَهُ الجَنَّةُ.[۲]

۲۷۲. الإمام علي عليه السلام: إذا أرادَ اللّٰهُ بِعَبدٍ خَيراً أعَفَّ بَطنَهُ وفَرجَهُ.[۳]

۲۷۳. عنه عليه السلام: مَا المُجاهِدُ الشَّهيدُ في سَبيلِ اللّٰهِ بِأَعظَمَ أجراً مِمَّن قَدَرَ فَعَفَّ. لَكادَ العَفيفُ أن يَكونَ مَلَكاً مِنَ المَلائِكَةِ[۴].

۲۷۴. عنه عليه السلام: العِفَّةُ تُضَعِّفُ الشَّهوَةَ.[۵]

۲۷۵. عنه عليه السلام: زَكاةُ الجَمالِ العَفافُ.[۶]

۲۷۶. عنه عليه السلام: العَفافُ يَصونُ النَّفسَ ويُنَزِّهُها عَنِ الدَّنايا.[۷]

۲۷۷. عنه عليه السلام: العِفَّةُ رَأسُ كُلِّ خَيرٍ.[۸]

۲۷۸. عنه عليه السلام: الحِرفَةُ مَعَ العِفَّةِ خَيرٌ مِنَ الغِنىٰ مَعَ الفُجورِ.[۹]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۱۰۲.
۲. المعجم الأوسط: ج ۷ ص ۶۱ ح ۶۸۵۰.
۳. غرر الحكم: ح ۴۱۱۴.
۴. نهج البلاغة: الحكمة ۴۷۴.
۵. غرر الحكم: ح ۲۱۴۸.
۶. غرر الحكم: ح ۵۴۴۹.
۷. غرر الحكم: ح ۱۹۸۹.
۸. غرر الحكم: ح ۱۱۶۸.
۹. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱.

می‌خواستند مرد را بکُشند، فرمود: «کاری که شما می‌خواستید انجام دهید، بهتر بود یا آنچه من انجام دادم؟ من با این مقدار پول، کارش را اصلاح کردم و از شرّش در امان گشتم».

۱۳/۶
پاک‌دامنی

۲۷۱. **پیامبر خدا** ﷺ: ای جوانان قریش! پاک‌دامنی پیشه کنید. بدانید هر که خود را در برابر شهوت حفظ کند، بهشت، از آنِ اوست.

۲۷۲. **امام علی** ؑ: هرگاه خداوند، خیر بنده‌ای را بخواهد، او را از ناحیهٔ شکم و شهوت، عفیف می‌گردانَد.

۲۷۳. **امام علی** ؑ: مجاهد شهید در راه خداوند، با اجرتر نیست از کسی که بتواند پاک‌دامنی پیشه سازد. پاک‌دامن، نزدیک است فرشته‌ای از فرشتگان باشد.

۲۷۴. **امام علی** ؑ: پاک‌دامنی، شهوت را سُست می‌گردانَد.

۲۷۵. **امام علی** ؑ: زکات زیبایی، پاک‌دامنی است.

۲۷۶. **امام علی** ؑ: پاک‌دامنی، نفس را ایمن می‌سازد و آن را از پستی‌ها باز می‌دارد.

۲۷۷. **امام علی** ؑ: پاک‌دامنی، پایهٔ همهٔ خوبی‌هاست.

۲۷۸. **امام علی** ؑ: کارگری با پاک‌دامنی، بهتر است از ثروتمندی با شهوت‌رانی.

۱۴ / ۶

عِفَّةُ النَّظَرِ

۲۷۹. رسول الله صلی الله علیه و آله: ما مِن مُسلِمٍ يَنظُرُ إلىٰ مَحاسِنِ امرَأَةٍ أوَّلَ مَرَّةٍ، ثُمَّ يَغُضُّ بَصَرَهُ إلّا أحدَثَ اللهُ لَهُ عِبادَةً يَجِدُ حَلاوَتَها[1].

۲۸۰. الإمام علي عليه السلام: مَن عَفَّت أطرافُهُ حَسُنَت أوصافُهُ.[2]

۲۸۱. عنه عليه السلام: غَضُّ الطَّرفِ مِنَ المُروءَةِ.[3]

۲۸۲. عنه عليه السلام: ثَلاثٌ فيهِنَّ المُروءَةُ: غَضُّ الطَّرفِ، وغَضُّ الصَّوتِ، ومَشيُ القَصدِ.[4]

۲۸۳. عنه عليه السلام: اذا رَأىٰ أحَدُكُمُ امرَأَةً تُعجِبُهُ فَليَأتِ أهلَهُ؛ فَإِنَّ عِندَ أهلِهِ مِثلَ ما رَأىٰ، ولا يَجعَلَنَّ لِلشَّيطانِ إلىٰ قَلبِهِ سَبيلاً، وَليَصرِف بَصَرَهُ عَنها، فَإِن لَم تَكُن لَهُ زَوجَةٌ فَليُصَلِّ رَكعَتَينِ ويَحمَدُ اللهَ كَثيراً، ويُصَلّي عَلَى النَّبِيِّ وآلِهِ عليهم السلام، ثُمَّ لِيَسأَلِ اللهَ مِن فَضلِهِ، فَإِنَّهُ يُبيحُ لَهُ بِرَأفَتِهِ ما يُغنيهِ.[5]

۲۸۴. عنه عليه السلام ـ لَمّا كانَ جالِساً في أصحابِهِ فَمَرَّت بِهِمُ امرَأَةٌ جَميلَةٌ فَرَمَقَهَا القَومُ بِأَبصارِهِم ـ: إذا نَظَرَ أحَدُكُم إلَى امرَأَةٍ تُعجِبُهُ فَليُلامِس أهلَهُ، فَإِنَّما هِيَ امرَأَةٌ كَامرَأَتِهِ.[6]

۲۸۵. الإمام الصادق عليه السلام: النَّظرَةُ سَهمٌ مِن سِهامِ إبليسَ مَسمومٌ، مَن تَرَكَها لِلّٰهِ عزّ وجلّ لا لِغَيرِهِ أعقَبَهُ اللهُ إيماناً يَجِدُ طَعمَهُ[7].

راجع: ص ۳۲٤ «شدّة الأمانة».

---

۱. مسند ابن حنبل: ج ۸ ص ۲۹۹ ح ۲۲۳٤۱.

۲. غرر الحكم: ح ۹۰۵۰.

۳. غرر الحكم: ح ۶۳۹۶.

۴. غرر الحكم: ح ۴۶۶۰.

۵. الخصال: ص ۶۳۷ ح ۱۰.

۶. نهج البلاغة: الحكمة ۴۲۰.

۷. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۴ ص ۱۸ ح ۴۹۶۹.

۱۴/۶
پاکی نگاه

۲۷۹ . **پیامبر خدا**ﷺ : هر مسلمانی که به زیبایی‌های زنی نظر ابتدایی افکنَد، آن گاه چشم بپوشد، خداوند، برایش عبادتی قرار می‌دهد که شیرینی‌اش را بچشد.

۲۸۰ . **امام علی**ؑ : آن که نگاه هایش پاک گردد، خصلت‌هایش نیکو می‌شود.

۲۸۱ . **امام علی**ؑ : چشم فرو بستن [در برخورد با نامحرمان]، نشانهٔ جوانْمردی است.

۲۸۲ . **امام علی**ؑ : در سه چیز، نشانه‌های جوان‌مردی است: چشم فرو بستن [در برابر نامحرمان]، پایین آوردن صدا، و اعتدال در راه رفتن.

۲۸۳ . **امام علی**ؑ : هرگاه کسی از شما زنی را دید که از او خوشش آمد، نزد همسرش برود؛ چرا که همسرش، همانی را دارد که دیده است و برای شیطان، راهی به درون خود باز نکند، و نگاهش را از آن زن، بردارد، و اگر همسر ندارد، دو رکعت نماز بگزارد و خداوند را بسیار سپاس گوید و بر پیامبرﷺ و دودمانش درود فرستد، آن گاه از فضل خداوند، [خواسته‌هایش را] بخواهد. به راستی که خداوند، از روی رأفت و مهربانی، آنچه او را بی‌نیاز کند، به او خواهد بخشید.

۲۸۴ . **امام علی**ؑ ـ هنگامی که امامؑ میان یارانش نشسته بود، و زنی زیبا از کنار آنان گذشت و آنان، به وی خیره شدند ـ: هرگاه کسی از ما به زنی نظر افکنْد که او را خوش آمد، به سراغ همسر خویش برود؛ چرا که او هم زنی است مانند همسر خودش.

۲۸۵ . **امام صادق**ؑ : نگاه، تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است. هر کس از این نگاه به خاطر خداوند، بگذرد، خداوند، به وی ایمانی می‌بخشد که لذّتش را بچشد.

ر.ک: ص ۳۳۵ (شدّت امانتداری).

۶ / ۱۵

الحِجاب

الكتاب

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَـٰبِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.[۱]

الحديث

۲۸۶. الإمام الباقر ﷺ: إستَقبَلَ شابٌّ مِنَ الأَنصارِ امرَأَةً بِالمَدينَةِ وكانَ النِّساءُ يَتَقَنَّعنَ خَلفَ آذانِهِن فَنَظَرَ إلَيها وهِيَ مُقبِلَةٌ فَلَمّا جازَت نَظَرَ إلَيها ودَخَلَ في زُقاقٍ قَد سَمّاهُ بِبَني فُلانٍ، فَجَعَلَ يَنظُرُ خَلفَها وَاعتَرَضَ وَجهَهُ عَظمٌ فِي الحائِطِ أو زُجاجَةٌ فَشَقَّ وَجهَهُ، فَلَمّا مَضَتِ المَرأَةُ نَظَرَ فَإِذَا الدِّماءُ تَسيلُ عَلىٰ صَدرِهِ وثَوبِهِ، فَقالَ: وَاللهِ لَآتِيَنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ ولَأُخبِرَنَّهُ، قالَ: فَأَتاهُ.

فَلَمّا رَآهُ رَسولُ اللهِ ﷺ قالَ لَهُ: ما هٰذا؟ فَأَخبَرَهُ، فَهَبَطَ جَبرَئيلُ ﷺ بِهٰذِهِ الآيَةِ: ﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا۟ مِنْ أَبْصَـٰرِهِمْ وَيَحْفَظُوا۟ فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾[۲].[۳]

۲۸۷. رسول الله ﷺ: لَعَنَ اللهُ المُتَشَبِّهاتِ بِالرِّجالِ مِنَ النِّساءِ، ولَعَنَ اللهُ المُتَشَبِّهينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ.[۴]

۲۸۸. الإمام عليّ ﷺ: كُنتُ قاعِداً فِي البَقيعِ مَعَ رَسولِ اللهِ في يَومِ دَجنٍ ومَطَرٍ، إذ مَرَّتِ امرَأَةٌ عَلىٰ حِمارٍ فَوَقَعَ يَدُ الحِمارِ في وَهدَةٍ فَسَقَطَتِ المَرأَةُ فَأَعرَضَ

---

۱. الأحزاب: ۵۹.

۲. النور: ۳۰.

۳. الكافي: ج ۵ ص ۵۲۱ ح ۵.

۴. الكافي: ج ۵ ص ۵۵۲ ح ۴.

۱۵/۶
پوشش

قرآن

﴿ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود، فروتر گیرند. این، برای آن که شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند، [به احتیاط] نزدیک‌تر است؛ و خدا، آمرزندهٔ مهربان است﴾.

حدیث

۲۸۶ . **امام باقر**ؑ : جوانی از انصار، در مدینه با زنی رو در رو شد و آن زمان، زنان، سر را از پشتِ گوش‌هایشان می‌پوشاندند. جوان، در حالی که زن به سوی او می‌آمد، به وی نگاه کرد. وقتی زن از کنار جوان گذشت، جوان، همان‌طور راه می‌رفت، وارد کوچهٔ بنی فلان شد و از پشت سر به آن زن می‌نگریست. صورتش به استخوان یا شیشه‌ای که در دیوار بود، خورد و شکاف برداشت. وقتی زن رفت، جوان متوجّه شد خون بر سینه و لباسش می‌ریزد. با خود گفت: به خدا سوگند، نزد پیامبرﷺ خواهم رفت و داستان را به ایشان خواهم گفت. سپس، نزد پیامبرﷺ آمد. وقتی پیامبر خدا او را دید، پرسید: «این چه وضعی است؟»

جوان، داستان را گفت. آن گاه، جبرئیلؑ نازل شد و این آیه را آورد: **﴿به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاک دامنی ورزند که این، برای آنان، پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است﴾.**

۲۸۷ . **پیامبر خدا**ﷺ : خداوند، لعنت کند زنانِ مردنما [در لباس و پوشش] را؛ و خداوند، لعنت کند مردانِ زن‌نما [در پوشش و آرایش] را.

۲۸۸ . **امام علی**ؑ : در روزی تاریک و بارانی به‌همراه پیامبرﷺ در بقیع نشسته بودم که زنی، سوار بر الاغ، گذشت. پای الاغ در چاله‌ای افتاد و زن، از آن به پایین افتاد. پیامبرﷺ، رو گرداند. یاران پیامبرﷺ گفتند: ای پیامبر خدا! این زن، شلوار به پا دارد.

النَّبِيَّ ﷺ، فَقالوا: يا رَسول اللهِ، إنّها مُتَسَروِلَةٌ.

قالَ: اللّٰهُمَّ اغفِر لِلمُتَسَروِلاتِ ـ ثَلاثاً ـ أيُّهَا النّاسُ اتَّخِذُوا السَّراويـلاتِ، فَإِنَّها مِن أستَرِ ثِيابِكُم، وحَصِّنوا بِها نِساءَكُم إذا خَرَجنَ.[1]

۲۸۹. عنه ﷺ: يَظهَرُ في آخِرِ الزَّمانِ وَاقتِرابِ السّاعَةِ - وهُوَ شَرُّ الأَزمِنَةِ - نِسوَةٌ كاشِفاتٌ عارِياتٌ، مُتَبَرِّجاتٌ مِنَ الدّينِ، داخِلاتٌ فِي الفِتَنِ، مـائِلاتٌ إلَـى الشَّهَواتِ، مُسـرِعاتٌ إلَـى اللَّـذّاتِ، مُسـتَحِلّاتٌ لِـلمُحَرَّماتِ، فـي جَـهَنَّمَ خالِداتٌ.[2]

۶ / ۱۶
الزَّواج

أ ـ تأكيدُ زَواجِ الشُّبّانِ

۲۹۰. رسول الله ﷺ: ما مِن شابٍ تَزَوَّجَ في حَداثَةِ سِنِّهِ إلّا عَجَّ شَيطانُهُ: يا وَيلَهُ، يا وَيلَهُ! عَصَمَ مِنّي ثُلُثَي دينِهِ، فَليَتَّقِ اللهَ العَبدُ فِي الثُّلُثِ الباقي.[3]

۲۹۱. عنه ﷺ: يا مَعشَرَ الشَّبابِ عَلَيكُم بِالباهِ، فَإِن لَم تَستَطيعوهُ فَعَلَيكُم بِالصِّيامِ فَإِنَّهُ وِجاؤُهُ.[4]

۲۹۲. عنه ﷺ: يا شابُّ تَزَوَّج وإيّاكَ وَالزِّنا؛ فَإِنَّهُ يَنزِعُ الإيمانَ مِن قَلبِكَ.[5]

۲۹۳. الإمام الصادق ؑ: أتىٰ رَسولَ اللهِ ﷺ شابٌّ مِنَ الأَنصارِ فَشَكا إلَيهِ الحاجَةَ، فَقالَ لَهُ: تَزَوَّج.

---

۱. مستدرك الوسائل: ج ۳ ص ۲۴۴ ح ۳۴۹۰.
۲. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۳ ص ۳۹۰ ح ۴۳۷۴.
۳. بحار الأنوار: ج ۱۰۳ ص ۲۲۱ ح ۳۴.
۴. الكافي: ج ۴ ص ۱۸۰ ح ۲.
۵. مكارم الأخلاق: ج ۱ ص ۴۳۰ ح ۱۴۶۱.

فرمود: «خدایا! زنان شلوار پوش راببخشای!». سه مرتبه این دعا را تکرار کرد. [سپس فرمود:] «ای مردم! شلوار بر تن کنید؛ چرا که شلوار، پوشنده‌ترینِ لباس‌هاست و زن‌ها را هنگامی که از خانه بیرون می‌روند، با آن در امان بدارید.

۲۸۹. **امام علی**ؑ: در آخِرِ زمان و هنگام نزدیکی قیامت ـ که بدترینِ زمان‌هاست ـ، زن‌های برهنه و لُخت، آشکار می‌گردند که از دین، فاصله گرفته و در فتنه‌ها داخل شده‌اند، تمایل به شهوات دارند و به سمت خوشی‌ها و لذّت‌ها شتابان‌اند، محرّمات را حلال می‌شمرند، و در دوزخْ جاودانه‌اند.

۱۶/۶
ازدواج

الف ـ تأکید بر ازدواج جوانان

۲۹۰. **پیامبر خدا**ﷺ: هر جوانی که در سن کم ازدواج کند، شیطان، فریاد بر می‌آورد که: «وای برمن، وای بر من! دو سومِ دینش را از دستبرد من، مصون نگه داشت». پس بنده در یک سومِ باقی مانده، تقوای الهی پیشه سازد.

۲۹۱. **پیامبر خدا**ﷺ: ای جماعت جوان! بر شما باد ازدواج. اگر نمی‌توانید، بر شما باد روزه گرفتن که روزه، مهارِ شهوت است.

۲۹۲. **پیامبر خدا**ﷺ: ای جوان! ازدواج کن و از زنا بپرهیز؛ چرا که زنا، ایمان را از دل بر می‌کَنَد.

۲۹۳. **امام صادق**ؑ: جوانی از انصار، نزد پیامبرﷺ آمد و از نیازمندی‌اش نزد ایشان، شِکوه کرد. پیامبرﷺ به وی فرمود: «ازدواج کن!».

جوان گفت: خجالت می‌کشم بار دیگر نزد پیامبرﷺ باز گردم [و بگویم که با دستِ خالی چگونه ازدواج کنم].

فَقالَ الشّابُّ: إنّي لَأَستَحيي أن أعودَ إلىٰ رَسولِ اللهِ ﷺ.

فَلَحِقَهُ رَجُلٌ مِنَ الأَنصارِ، فَقالَ: إنَّ لي بِنتاً وَسيمَةً فَزَوَّجَها إيّاهُ.

قالَ: فَوَسَّعَ اللهُ عَلَيهِ، قالَ: فَأَتَى الشّابُّ النَّبِيَّ ﷺ فَأَخبَرَهُ.

فَقالَ رَسولُ اللهِ ﷺ: يا مَعشَرَ الشَّبابِ عَلَيكُم بِالباهِ.[١]

ب ـ الزَّوجُ المَرضِيُّ

٢٩٤. رسول الله ﷺ: إذا جاءَكُم مَن تَرضَونَ خُلُقَهُ ودينَهُ فَزَوِّجوهُ ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِى ٱلْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾[٢].[٣]

٢٩٥. عنه ﷺ: زَوَّجتُ المِقدادَ وزَيداً لِيَكونَ أشرَفُكُم عِندَ اللهِ أحسَنَكُم خُلُقاً.[۴]

٢٩۶. الإمام الباقر ؈ ـ لَمّا سُئِلَ عَنِ النِّكاحِ: مَن خَطَبَ إلَيكُم فَرَضيتُم دينَهُ وأمانَتَهُ فَزَوِّجوهُ ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِى ٱلْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾.[۵]

٢٩٧. مكارم الأخلاق: جاءَ رَجُلٌ إلَى الحَسَنِ ؈ يَستَشيرُهُ في تَزويجِ ابنَتِهِ؟

فَقالَ: زَوِّجها مِن رَجُلٍ تَقِيٍّ، فَإِنَّهُ إن أحَبَّها أكرَمَها، وإن أبغَضَها لَم يَظلِمها.[۶]

ج ـ الزَّوجَةُ المَرضِيَّةُ

٢٩٨. رسول الله ﷺ: تَزَوَّجُوا الشَّوابَّ فَإِنَّهُنَّ أغَرُّ أخلاقاً.[٧]

---

١. الكافي: ج ۵ ص ٣٣٠ ح ٣.

٢. الأنفال: ٧٣.

٣. الكافي: ج ۵ ص ٣۴٧ ح ٣.

۴. كنز العمّال: ج ٣ ص ٢٠ ح ۵٢۴٨.

۵. الكافي: ج ۵ ص ٣۴٧ ح ١.

۶. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ۴۴۶ ح ١۵٣۴.

٧. المجازات النبوية: ص ٣١٢ ح ٢٣٨.

آن گاه، مردی از انصار به وی رسید و گفت: دختری زیبا دارم. آن گاه، او را به ازدواج آن جوان در آورد. پس از آن، خداوند، گشایشی در زندگی او، ایجاد کرد. جوان، نزد پیامبرﷺ آمد و داستان را باز گفت: آن گاه پیامبر خدا فرمود: «ای جوانان! بر شما باد ازدواج».

ب - شوهر پسندیده

۲۹۴ . **پیامبر خداﷺ**: هرگاه کسی نزد شما آمد که اخلاق و دینداری‌اش را می‌پسندید، به او همسر بدهید؛ و ﴿**اگر چنین نکنید، در زمین، فتنه و فسادی بزرگ، روی خواهد داد**﴾.

۲۹۵ . **پیامبر خداﷺ**: من، مقداد و زید را همسر دادم تا بدانید که گرامی‌ترینِ شما نزد خداوند، خوش‌خُلق‌ترینِ شماست.

۲۹۶ . **امام باقر**؈ - چون دربارهٔ ازدواج از ایشان سؤال شد -: آن گاه که [کسی] نزد شما خواستگاری کرد و دینداری و امانتداری‌اش را پسندیدید، به او همسر بدهید؛ و ﴿**اگر چنین نکنید، در زمین، فتنه و فسادی بزرگ، روی خواهد داد**﴾.

۲۹۷ . **مکارم الأخلاق**: مردی نزد امام حسن؈ آمد و دربارهٔ ازدواج دخترش از ایشان مشورت خواست. امام؈ فرمود: «او را به ازدواج مردی پارسا درآور؛ زیرا اگر چنین مردی زنش را دوست داشته باشد، او را گرامی می‌دارد و اگر از او بدش بیاید، به وی ستم نمی‌کند».

ج - زن پسندیده

۲۹۸ . **پیامبر خداﷺ**: با دخترانِ جوان ازدواج کنید؛ زیرا آنان، خوش‌اخلاق‌ترند.

۲۹۹. عنه ﷺ: تُنكَحُ المَرأَةُ عَلىٰ أربَعِ خِلالٍ: عَلىٰ مالِها، وعَلىٰ دينِها، وعَلىٰ جَمالِها، وعَلىٰ حَسَبِها ونَسَبِها، فَعَلَيكَ بِذاتِ الدّينِ[۱].

۳۰۰. عنه ﷺ: مَن تَزَوَّجَ امرَأَةً لا يَتَزَوَّجُها إلّا لِجَمالِها لَم يَر فيها ما يُحِبُّ، ومَن تَزَوَّجَها لِمالِها لا يَتَزَوَّجُها إلّا وَكَّلَهُ اللهُ إلَيهِ، فَعَلَيكُم بِذاتِ الدّينِ.[۲]

۳۰۱. عنه ﷺ: مَن نَكَحَ امرَأَةً بِمالٍ حَلالٍ غَيرَ أنَّهُ أرادَ بِها فَخراً و رِياءً لَم يَزِدهُ اللهُ عزّوجلّ بِذلِكَ إلّا ذُلّاً وهَواناً[۳].

۳۰۲. عنه ﷺ: تَزَوَّجوا فِي الحُجزِ الصّالِحِ، فَإِنَّ العِرقَ دَسّاسٌ.[۴]

۳۰۳. عنه ﷺ: تَخَيَّروا لِنُطَفِكُم، فَإِنَّ النِّساءَ يَلِدنَ أشباهَ إخوانِهِنَّ وأخواتِهِنَّ.[۵]

د ـ زَواجُ الأَقارِبِ

۳۰۴. رسول الله ﷺ: إغتَرِبوا، لا تُضووا.[۶]

۳۰۵. عنه ﷺ: لا تَنكَحُوا القَرابَةَ القَريبَةَ فَإِنَّ الوَلَدَ يُخلَقُ ضاوِياً[۷].

۱۷/۶
الحَياءُ

۳۰۶. رسول الله ﷺ: لَم يَبقَ مِن أمثالِ الأَنبِياءِ عليهم السلام إلّا قَولُ النّاسِ: إذا لَم تَستَحيِ فَاصنَع ما شِئتَ.[۸]

---

۱. كنز العمّال: ج ۱۶ ص ۳۰۳ ح ۴۴۶۰۲.

۲. بحار الأنوار: ج ۱۰۳ ص ۲۳۵ ح ۱۹.

۳. بحار الأنوار: ج ۷۶ ص ۳۶۲ ح ۳۰.

۴. مكارم الأخلاق: ج ۱ ص ۴۳۲ ح ۱۴۷۴.

۵. كنز العمّال: ج ۱۶ ص ۲۹۵ ح ۴۴۵۵۷.

۶. المجازات النبويّة: ص ۹۲ ح ۵۹.

۷. المحجّة البيضاء: ج ۳ ص ۹۴.

۸. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۵۶ ـ ۲۰۷.

۲۹۹ . **پیامبر خداﷺ** : با زنان به خاطر چهار خصلت، ازدواج می‌شود: ثروت، دینداری، زیبایی، و اصل و نسب. برتو باد زن دیندار!

۳۰۰ . **پیامبر خداﷺ** : هرکس با زنی فقط برای زیبایی‌اش ازدواج کند، آنچه دوست می‌دارد، در او نخواهد یافت و هر کس با زنی فقط برای ثروتش ازدواج کند، خداوند، او را به خود، وا می‌گذارد. پس بر شما باد زنانِ دیندار!

۳۰۱ . **پیامبر خداﷺ** : هرکس با زنی به خاطر ثروت حلال، ازدواج کند، لیکن قصدش فخرفروشی و ریاکاری باشد، خداوندﷻ، جز بر خواری و زبونی‌اش نمی‌افزاید.

۳۰۲ . **پیامبر خداﷺ** : [باکسانی] از دامان شایسته ازدواج کنید؛ چرا که اصل و نسب، تأثیرگذار است.

۳۰۳ . **پیامبر خداﷺ** : برای فرزندانتان [مادر شایسته] انتخاب کنید؛ زیرا زنان، شبیه برادران و خواهران خود، فرزند به دنیا می‌آورند.

د ـ ازدواج فامیلی

۳۰۴ . **پیامبر خداﷺ** : با غریبه ازدواج کنید [، نه با خویشاوندان] تا فرزندانتان نحیف (لاغر / ناتوان) نشوند.

۳۰۵ . **پیامبر خداﷺ** : با خویشاوندان بسیار نزدیک، ازدواج نکنید؛ زیرا فرزند، نحیف به دنیا می‌آید.

۱۷/۶
حیا[۱]

۳۰۶ . **پیامبر خداﷺ** : از مَثَل‌های پیامبران، جز این سخن مردم، چیزی باقی نمانده است: «اگر حیا نمی‌کنی، هر چه می خواهی بکن».

۳۰۷. عنه ﷺ : الحَياءُ خَيرٌ كُلُّهُ[۱].[۲]

۳۰۸. الإمام علي عليه السلام : الحَياءُ سَبَبٌ إلىٰ كُلِّ جَميلٍ.[۳]

۳۰۹. عنه عليه السلام : الحَياءُ خُلُقٌ جَميلٌ.[۴]

۳۱۰. عنه عليه السلام : الحَياءُ مِفتاحُ كُلِّ الخَيرِ.[۵]

۳۱۱. عنه عليه السلام : الحَياءُ يَصُدُّ عَنِ فِعلِ القَبيحِ.[۶]

۳۱۲. الإمام الصادق عليه السلام : الحَياءُ عَشَرَةُ أجزاءٍ، تِسعَةٌ فِي النِّساءِ وواحِدَةٌ فِي الرِّجالِ.[۷]

۶ / ۱۸

التّجنّب عن الحياء المذموم

۳۱۳. رسول الله ﷺ : الحَياءُ حَياءانِ: حَياءُ عَقلٍ وحَياءُ حُمقٍ، فَحَياءُ العَقلِ هُوَ العِلمُ، وحَياءُ الحُمقِ هُوَ الجَهلُ[۸].

۳۱۴. الإمام علي عليه السلام : ثَلاثٌ لا يُستَحيىٰ مِنهُنَّ: خِدمَةُ الرَّجُلِ ضَيفَهُ، وقِيامُهُ عَن مَجلِسِهِ لِأَبيهِ ومُعَلِّمِهِ، وطَلَبُ الحَقِّ وإن قَلَّ.[۹]

۳۱۵. عنه عليه السلام : مَنِ استَحيا مِن قَولِ الحَقِّ فَهُوَ أحمَقُ.[۱۰]

---

۱. يعني إنّ الحياء يكفّ ذا الدين ومن لا دين له عن القبيح؛ فهو جماع كلّ جميل.

۲. معاني الأخبار: ص ۴۰۹ ح ۹۲.

۳. بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۲۱۱ ح ۱.

۴. عيون الحكم والمواعظ: ص ۴۰ ح ۹۱۹.

۵. غرر الحكم: ح ۳۴۰.

۶. غرر الحكم: ح ۱۳۹۳.

۷. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۳ ص ۴۶۸ ح ۴۶۳۰.

۸. الكافي: ج ۲ ص ۱۰۶ ح ۶.

۹. غرر الحكم: ح ۴۶۶۶.

۱۰. غرر الحكم: ح ۸۶۵۰.

۳۰۷ . **پیامبر خدا**ﷺ : حیا، همه‌اش خیر است.[۱]

۳۰۸ . **امام علی**ؑ : حیا، وسیله‌ای به سوی همهٔ زیبایی‌هاست.

۳۰۹ . **امام علی**ؑ : حیا، اخلاقی زیباست.

۳۱۰ . **امام علی**ؑ : حیا، کلید همهٔ خوبی‌هاست.

۳۱۱ . **امام علی**ؑ : حیا، از کار زشت، باز می‌دارد.

۳۱۲ . **امام صادق**ؑ : حیا، ده قسمت است. نُه قسمت آن، در زنان است و یک قسمتش در مردان.

۱۸/۶
پرهیز از حیای ناپسند

۳۱۳ . **پیامبر خدا**ﷺ : حیا، دو گونه است: حیای خردمندانه و حیای احمقانه. حیای خردمندانه، آگاهی است و حیای احمقانه، نادانی است.

۳۱۴ . **امام علی**ؑ : از سه چیز، حیا نباید کرد: پذیرایی از میهمان، بلند شدن در برابر پدر و معلّم، و گرفتن حق، گر چه اندک باشد.

۳۱۵ . **امام علی**ؑ : آن که از گفتن سخن حق، حیا کند، نادان است.

---

۱. یعنی حیا، دیندار و بی‌دین را از عمل زشت، باز می‌دارد. حیا، شامل همهٔ زیبایی‌هاست.

۳۱٦. الإمام الصادق عليه السلام : الحَياءُ عَلىٰ وَجهَينِ: فَمِنهُ ضَعفٌ ومِنهُ قُوَّةٌ و إسلامٌ وإيمانٌ.[۱]

۳۱۷. عنه عليه السلام : مَن رَقَّ وَجهُهُ رَقَّ عِلمُهُ.[۲]

٦ / ۱۹
الوَقارُ

۳۱۸. رسول الله صلى الله عليه وآله : خَيرُ شَبابِكُم مَن تَزَيّا بِزِيِّ كُهولِكُم، وشَرُّ كُهولِكُم مَن تَزَيّا بِزِيِّ شَبابِكُم.[۳]

۳۱۹. عنه صلى الله عليه وآله : إنَّ اللهَ تَعالىٰ يُحِبُّ ابنَ عِشرينَ إذا كانَ شِبهَ ابنِ ثَمانينَ، ويُبغِضُ ابنَ سِتّينَ إذا كانَ شِبهَ ابنِ عِشرينَ.[۴]

۳۲۰. عنه صلى الله عليه وآله : إنَّ اللهَ عزّ وجلّ لَيَعجَبُ مِنَ الشّابِّ لَيسَت لَهُ صَبوَةٌ.[۵]

۳۲۱. الإمام الصادق عليه السلام : خَيرُ شُبّانِكُم مَن تَشَبَّهَ بِكُهولِكُم، وَشرُّ كَهولِكُم مَن تَشَبَّهَ بِشُبّانِكُم.[٦]

٦ / ۲۰
بُعدُ النَّظَرِ

۳۲۲. الإمام الصادق عليه السلام : إنَّ رَجُلاً أتَى النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله، فَقالَ لَهُ: يارَسولَ اللهِ، أوصِني.

فَقالَ لَهُ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: فَهَل أنتَ مُستَوصٍ إن أنَا أوصَيتُكَ؟ حَتّىٰ قالَ لَهُ ذٰلِكَ ثَلاثاً، وفي كُلِّها يَقولُ لَهُ الرَّجُلُ: نَعَم يا رَسولَ اللهِ.

---

۱. تحف العقول: ص ۳٦۰.

۲. الكافي: ج ۲ ص ۱۰٦ ح ۳.

۳. إرشاد القلوب: ص ۴۱.

۴. كنز العمّال: ج ۳ ص ۵۲۵ ح ۷۷۳۲.

۵. مسند ابن حنبل: ج ٦ ص ۱۳۴ ح ۱۷۳۷٦.

٦. معاني الأخبار: ص ۴۰۱ ح ٦۳.

۳۱۶ . **امام صادق**عليه السلام : حیا ، دو گونه است : حیا از روی ناتوانی و حیا از روی توانمندی و اسلام و ایمان .

۳۱۷ . **امام صادق**عليه السلام : آن که خجالت بکَشَد ، دانشش کم می‌شود .

۱۹/۶

وقار

۳۱۸ . **پیامبر خدا**صلى الله عليه و آله : بهترین جوانانِ شما آنان اند که خود را با هیئت بزرگ‌سالان (وقار) بیارایند و بدترینِ بزرگ سالان ، کسانی اند که خود را شبیه به جوانان کنند .

۳۱۹ . **پیامبر خدا**صلى الله عليه و آله : خداوند متعال ، جوان بیست ساله را دوست دارد ، اگر مانند مرد هشتاد ساله باشد ، و دشمن می‌دارد مرد شصت ساله‌ای را که مانند جوان بیست ساله باشد .

۳۲۰ . **پیامبر خدا**صلى الله عليه و آله : خداوندعز و جل خوش می دارد جوانی را که در او سَبُکی نیست .

۳۲۱ . **امام صادق**عليه السلام : بهترینِ جوانان شما کسانی‌اند که خود را به بزرگ‌سالان ، شبیه سازند و بدترین کهن‌سالانِ شما کسانی‌اند که خود را به جوانان شما شبیه سازند.[1]

۲۰/۶

دوراندیشی

۳۲۲ . **امام صادق**عليه السلام : مردی نزد پیامبرصلى الله عليه و آله آمد و گفت : ای پیامبر خدا! به من سفارشی بنما .

پیامبر خدا به وی فرمود : «آیا نصیحت‌پذیر هستی ، اگر به تو سفارشی کنم؟» .

---

۱. مراد از این احادیث ، شباهت در نیرو ، شادابی و اراده نیست؛ بلکه لباس و رفتار ظاهریِ هر کدام از دو صنف است. بدان معنا که جوان ، پختگی کهن‌سالان و وقار هیبت آنان را داشته باشد و کهن‌سالان ، سَبُکی‌ها و خامی‌های مخصوص جوانی را پیشه نکنند . م .

فَقالَ لَهُ رَسولُ اللهِ ﷺ: فَإِنّي أُوصيكَ إذا أنتَ هَمَمتَ بِأَمرٍ فَتَدَبَّر عـاقِبَتَهُ، فَإِن يَكُ رُشداً فَامضِهِ، وإن يَكُ غَيّاً فَانتَهِ عَنهُ.[۱]

۳۲۳. الإمام علي عليه السلام: التَّدبيرُ قَبلَ العَمَلِ يُؤمِنُكَ مِنَ النَّدَمِ.[۲]

۳۲۴. عنه عليه السلام: رَوٌّ قَبلَ الفِعلِ، كَي لا تُعابَ بِما تَفعَلُ.[۳]

۳۲۵. عنه عليه السلام: أعقَلُ النّاسِ أنظَرُهُم فِي العَواقِبِ.[۴]

۳۲۶. الإمام الحسن عليه السلام ـ لَمّا سَأَلَهُ أبوهُ: مَا الحَزمُ؟ ـ: أن تَنتَظِرَ فُرصَتَكَ، وتُعاجِلَ ما أمكَنَكَ.[۵]

۳۲۷. الإمام الصادق عليه السلام: قِف عِندَ كُلِّ أمرٍ حَتّىٰ تَعرِفَ مَدخَلَهُ مِن مَخرَجِهِ، قَبلَ أن تَقَعَ فيهِ فَتَندَمَ.[۶]

۶ / ۲۱
مُشاوَرَةُ ذَوِي الرَّأيِ

۳۲۸. الإمام الباقر عليه السلام: قيلَ لِرَسولِ اللهِ ﷺ: مَا الحَزمُ؟

قالَ: مُشاوَرَةُ ذَوِي الرَّأيِ وَاتِّباعُهُم.[۷]

۳۲۹. الإمام علي عليه السلام: لا مُظاهَرَةَ أوثَقُ مِنَ المُشاوَرَةِ.[۸]

---

۱. الكافي: ج ۸ ص ۱۵۰ ح ۱۳۰.
۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۵۴ ح ۲۰۴.
۳. غرر الحكم: ح ۵۴۴۲.
۴. غرر الحكم: ح ۳۳۶۷.
۵. معاني الأخبار: ص ۴۰۱ ح ۶۲.
۶. تحف العقول: ص ۳۰۴.
۷. المحاسن: ج ۲ ص ۴۳۵ ح ۲۵۰۸.
۸. الكافي: ج ۸ ص ۲۰ ح ۴.

این سخن را سه بار تکرار کرد و هر دفعه، مرد می‌گفت: بلی، ای پیامبر خدا!

آن گاه پیامبرﷺ، به وی فرمود: «تو را سفارش می‌کنم هرگاه در کاری تصمیم گرفتی، پایان (عاقبت) آن را بنگر. اگر پایانش خیر و نیکی است، انجام بده، و اگر گم‌راهی است، از آن خودداری کن».

۳۲۳. **امام علی**علیه السلام: عاقبت‌اندیشی پیش از انجام دادن کار، تو را از پشیمانی باز می‌دارد.

۳۲۴. **امام علی**علیه السلام: پیش از کار بیندیش، تا بدانچه انجام می‌دهی، سرزنش نشوی.

۳۲۵. **امام علی**علیه السلام: خردمندترینِ مردمان، کسانی‌اند که بیشتر در پایان کارها بیندیشند.

۳۲۶. **امام حسن**علیه السلام ـ آن گاه که پدرش از وی پرسید دوراندیشی چیست؟ ـ: این که منتظر فرصت‌ها باشی و در آنچه می‌توانی، شتاب کنی.

۳۲۷. **امام صادق**علیه السلام: در برابر هر کاری بِایست [و فکر کن] تا آغاز و فرجامش را بدانی، پیش از آن که در آن قرار گیری و پشیمان شوی.

۶/ ۲۱
مشورت با صاحب نظران

۳۲۸. **امام باقر**علیه السلام: به پیامبر خدا گفته شد: دوراندیشی چیست؟

فرمود: «مشورت با صاحب نظران و پیروی کردن از آنها».

۳۲۹. **امام علی**علیه السلام: هیچ پشتوانه‌ای محکم‌تر از مشورت نیست.

۳۳۰. الإمام الكاظم عليه السلام: مَنِ استَشارَ لَم يَعدَم عِندَ الصَّوابِ مادِحاً، وعِندَ الخَطَأ عاذِراً.[۱]

۶ / ۲۲
الحُرِّيَّة

۳۳۱. الإمام علي عليه السلام: لا تَكُن عَبدَ غَيرِكَ وَقَد جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً.[۲]

۳۳۲. عنه عليه السلام: مَن تَرَكَ الشَّهَواتِ كانَ حُرّاً.[۳]

۳۳۳. عنه عليه السلام: إنَّ الحَياءَ وَالعِفَّةَ مِن خَلائِقِ الإيمانِ، وإنَّهُما لَسَجِيَّةُ الأَحرارِ وشيمَةُ الأَبرارِ.[۴]

۳۳۴. الإمام الصادق عليه السلام: خَمسُ خِصالٍ مَن لَم تَكُن فيهِ خَصلَةٌ مِنها فَلَيسَ فيهِ كَثيرُ مُستَمتِعٍ، أوَّلُها: الوَفاءُ، وَالثّانِيَةُ: التَّدبيرُ، وَالثّالِثَةُ: الحَياءُ، وَالرّابِعَةُ: حُسنُ الخُلُقِ، وَالخامِسَةُ ـ وهِيَ تَجمَعُ هٰذِهِ الخِصالَ ـ: الحُرِّيَّةُ.[۵]

۶ / ۲۳
قَبولُ العُذرِ

۳۳۵. الإمام علي عليه السلام: اِقبَل عُذرَ أخيكَ، فَإِن لَم يَكُن لَهُ عُذرٌ فَالتَمِس لَهُ عُذراً.[۶]

۳۳۶. عنه عليه السلام ـ في وَصِيَّتِهِ لِمُحَمَّدِ بنِ الحَنَفِيَّةِ ـ: لا تَصرِم أخاكَ عَلَى ارتِيابٍ، ولا تَقطَعهُ دونَ استِعتابٍ لَعَلَّ لَهُ عُذراً وأنتَ تَلومُ.[۷]

---

۱. الدرّة الباهرة: ص ۳۴.
۲. نهج البلاغة: الكتاب ۳۱.
۳. تحف العقول: ص ۹۹.
۴. غرر الحكم: ح ۳۶۰۵.
۵. الخصال: ص ۲۸۴ ح ۳۳.
۶. تحف العقول: ص ۱۱۲.
۷. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۹۱ ح ۵۸۳۴.

۳۳۰ . **امام کاظم**ؑ : آن که مشورت کند، در صورت درستی [تصمیمش] ستایشگر را از دست نمی‌دهد و در صورت خطا، عذرپذیر را.

۲۲/۶
آزادگی

۳۳۱ . **امام علی**ؑ : بندهٔ دیگری مباش که خداوند، تو را آزاد آفرید.

۳۳۲ . **امام علی**ؑ : آن که شهوت‌ها را ترک کند، آزاده است.

۳۳۳ . **امام علی**ؑ : حیا و پاک‌دامنی، از نشانه‌های ایمان است و آن دو، سرشتِ آزادگان و خوی نیکان است.

۳۳۴ . **امام صادق**ؑ : پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها در او نباشد، چندان قابل بهره‌مندی نیست: نخست، وفاداری؛ دوم، عاقبت اندیشی؛ سوم، حیا؛ چهارم، خوش‌خُلقی؛ پنجم، آزادگی؛ و این [آخَری]، جامع همهٔ این پنج صفت است.

۲۳/۶
پذیرش عذر

۳۳۵ . **امام علی**ؑ : عُذر برادرت را بپذیر، و اگر عذری ندارد، برایش عذر بتراش.

۳۳۶ . **امام علی**ؑ ـ در سفارشش به محمّد بن حنفیه ـ: بر پایهٔ تردید، برادری‌ات را مشکن و بدون دلجویی، از او جدا مشو. شاید عذری دارد و تو او را سرزنش می‌کنی.

۳۳۷. **الإمام الكاظم**عليه السلام: أخَذَ أبي بِيَدي، ثُمَّ قالَ: يا بُنَيَّ، إنَّ أبي مُحَمَّدَ بنَ عَلِيٍّ عليهما السلام أخَذَ بِيَدي، كَما أخَذتُ بِيَدِكَ، وقالَ: إنَّ أبي عَلِيَّ بنَ الحُسَينِ عليهما السلام أخَذَ بِيَدي، وقالَ: يا بُنَيَّ افعَلِ الخَيرَ إلىٰ كُلِّ مَن طَلَبَهُ مِنكَ، فَإِن كانَ مِن أهلِهِ فَقَد أصَبتَ مَوضِعَهُ، وإن لَم يَكُن مِن أهلِـهِ كُنتَ أنتَ مِن أهلِهِ، وإن شَتَمَكَ رَجُلٌ عَـن يَمينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إلىٰ يَسارِكَ فَاعتَذَرَ إلَيكَ فَاقبَل عُذرَهُ.[۱]

۱. الكافي: ج ۸ ص ۱۵۲ ح ۱۴۱.

۳۳۷. **امام کاظم**ؑ: پدرم دستم را گرفت و فرمود: پسرم! پدرم محمّد بن علیؑ (امام باقرؑ)، دستم را گرفت، چنان که من، دست تو را گرفتم و فرمود: «پدرم علی بن حسینؑ (امام سجّادؑ) دستم را گرفت و فرمود: "فرزندم! کار نیک را برای هر که از تو درخواست کرد، انجام بده. اگر سزاوار آن باشد، به‌جایش انجام داده‌ای و اگر سزاوار آن نباشد، تو شایستهٔ آنی. اگر مردی تو را از سَمت راست دشنام داد و به سَمت چپِ تو رفت و عذر خواست، عذرش را بپذیر"».

بخش سوم

موانع شکوفایی جوان

فصل یکم : بیکاری
فصل دوم : اعتیاد
فصل سوم : همنشین بد
فصل چهارم : مستی جوانی
فصل پنجم : شهوت جنسی
فصل ششم : دام‌های شیطان
فصل هفتم : آفت‌های فرهنگی و سیاسی
فصل هشتم : آفت‌های اخلاقی و رفتاری

الفصل الأوّل

البطالة

١ / ١

ذمّ البطالة

٣٣٨. رسول الله ﷺ: إنَّ اللهَ يُبغِضُ الصَّحيحَ الفارِغَ، لا في شُغُلِ الدُّنيا ولا في شُغُلِ الآخِرَةِ.[١]

٣٣٩. الإمام علي عليه السلام: إن يَكُنِ الشُّغُلُ مَجهَدَةً، فَاتِّصالُ الفَراغِ مَفسَدَةٌ.[٢]

٣٤٠. عنه عليه السلام ـ فِي الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ : القَلبُ الفارِغُ يَبحَثُ عَنِ السّوءِ، وَاليَدُ الفارِغَةُ تُنازِعُ إلَى الإثمِ.[٣]

٣٤١. الإمام الصادق عليه السلام: مَن كَسِلَ عَن طَهورِهِ وصَلاتِهِ فَلَيسَ فيهِ خَيرٌ لِأَمرِ آخِرَتِهِ، ومَن كَسِلَ عَمّا يُصلِحُ بِهِ أمرَ مَعيشَتِهِ فَلَيسَ فيهِ خَيرٌ لِأَمرِ دُنياهُ.[٤]

٣٤٢. عنه عليه السلام: إنَّ اللهَ عزّ وجلّ يُبغِضُ كَثرَةَ النَّومِ وكَثرَةَ الفَراغِ.[٥]

٣٤٣. الكافي عن عمر بن يزيد: قُلتُ لِأَبي عَبدِاللهِ عليه السلام: رَجُلٌ قالَ: لَأَقعُدَنَّ في بَيتي

---

١. شرح نهج البلاغة: ج ١٧ ص ١٤٦.

٢. الإرشاد: ج ١ ص ٢٩٨.

٣. شرح نهج البلاغة: ج ٢٠ ص ٣٠٣ ح ٤٧٣.

٤. الكافي: ج ٥ ص ٨٥ ح ٣.

٥. الكافي: ج ٥ ص ٨٤ ح ٣.

فصل یکم
بیکاری

۱ / ۱
نکوهش بیکاری

۳۳۸ . **پیامبر خدا**ﷺ : خداوند، انسان سالم و بیکار را که نه به‌کار دنیا مشغول است و نه به کار آخرت، دشمن می‌دارد.

۳۳۹ . **امام علی**ؑ : اگر کاز مشقّت‌بار است، بیکاری پیوسته، مایهٔ تباهی است.

۳۴۰ . **امام علی**ؑ ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ: دل بیکار، بدی را جستجو می‌کند و دست بیکار، به سوی گناه کشیده می‌شود.

۳۴۱ . **امام صادق**ؑ : آن که در کارِ طهارت و نماز، کاهل باشد، در او خیری برای آخرتش نیست و آن که در آنچه زندگی‌اش را سر و سامان می‌دهد، کاهل است، در او خیری برای دنیایش نیست.

۳۴۲ . **امام صادق**ؑ : خداوند، خواب بسیار و بیکاری فراوان را دشمن می‌دارد.

۳۴۳ . **الکافی** ـ به نقل از عُمر بن یزید ـ: به امام صادقؑ گفتم که مردی می‌گوید: در خانه می‌نشینم، نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم و پروردگارم را عبادت می‌کنم و روزی‌ام خواهد رسید.

ولَأُصَلِّيَنَّ ولَأَصومَنَّ ولَأَعبُدَنَّ رَبّي، فَأَمّا رِزقي فَسَيَأتيني.

فَقالَ أبو عَبدِاللهِ عليه السلام: «هٰذا أحَدُ الثَّلاثَةِ الَّذينَ لا يُستَجابُ لَهُم».[۱]

۳۴۴. الكافي عن أسباط بن سالم: دَخَلتُ عَلىٰ أبي عَبدِاللهِ عليه السلام فَسَأَلَنا عَن عُمَرَ بنِ مُسلِمٍ ما فَعَلَ؟

فَقُلتُ: صالِحٌ ولٰكِنَّهُ قَد تَرَكَ التِّجارَةَ.

فَقالَ أبو عَبدِاللهِ عليه السلام: عَمَلُ الشَّيطانِ ـ ثَلاثاً ـ أما عَلِمَ أنَّ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه و آله اشتَرىٰ عيراً أتَت مِنَ الشّامِ فَاستَفضَلَ فيها ما قَضىٰ دَينَهُ وقَسَمَ في قَرابَتِهِ.[۲]

۳۴۵. الكافي عن زرارة: إنَّ رَجُلاً أتىٰ أبا عَبدِاللهِ عليه السلام، فَقالَ: إنّي لا اُحسِنُ أن أعمَلَ عَمَلاً بِيَدي ولا اُحسِنُ أن أتَّجِرَ وأنَا مُحارَفٌ مُحتاجٌ.

فَقالَ: اِعمَل فَاحمِل عَلىٰ رَأسِكَ وَاستَغنِ عَنِ النّاسِ.[۳]

۳۴۶. تحف العقول عن المُفَضَّل بن عُمَر: اِستَعينوا بِبَعضِ الدُّنيا عَلَى الآخِرَةِ، فَإِنّي سَمِعتُ أبا عَبدِاللهِ عليه السلام يَقولُ: اِستَعينوا بِبَعضِ هٰذِهِ عَلىٰ هٰذِهِ، ولا تَكونوا كَلّاً عَلَى النّاسِ[۴].

۳۴۷. الإمام الكاظم عليه السلام: إنَّ اللهَ ـ جَلَّ و عَزَّ ـ يُبغِضُ العَبدَ النَّوّامَ الفارِغَ.[۵]

۱ / ۲
خَطَرُ البَطالَةِ

۳۴۸. جامع الأخبار عن ابن عبّاس: كانَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه و آله إذا نَظَرَ إلَى الرَّجُلِ فَأَعجَبَهُ،

---

۱. الكافي: ج ۵ ص ۷۷ ح ۱.

۲. الكافي: ج ۵ ص ۷۵ ح ۸.

۳. الكافي: ج ۵ ص ۷۶ ح ۱۴.

۴. تحف العقول: ص ۵۱۳.

۵. الكافي: ج ۵ ص ۸۴ ح ۲.

فرمود: «این شخص، یکی از سه نفری است که دعایشان مستجاب نمی‌گردد».

۳۴۴. **الکافی** ـ به نقل از اسباط بن سالم ـ: بر امام صادق‌علیه السلام وارد شدم. دربارهٔ عمر بن مسلم از ما پرسید که چه می‌کند.

گفتم: مرد صالحی است؛ ولی تجارت را رها کرده است.

امام صادق‌علیه السلام سه مرتبه فرمود: «این، رفتارِ شیطان است. آیا نمی‌داند که پیامبرصلی الله علیه و آله کاروانی را که از شام می‌آمد، خرید و [پس از فروش،] با سود آن، بدهکاری‌اش را پرداخت و میان خویشاوندان، تقسیم کرد؟».

۳۴۵. **الکافی** ـ به نقل از زراره ـ: مردی نزد امام صادق‌علیه السلام آمد و گفت: نمی‌توانم کاری با دستم انجام دهم و تجارت هم بلَد نیستم. من مردی محروم و نیازمندم.

امام صادق‌علیه السلام فرمود: «کار کن و بر روی سرت بار ببر و از مردم، بی‌نیاز شو».

۳۴۶. **تحف العقول** ـ به نقل از مفضّل بن عمر ـ: از کار دنیا برای آخرت، کمک بگیرید. به راستی شنیدم که امام صادق‌علیه السلام می‌فرمود: «از دنیا برای آخرت، کمک بگیرید و سربارِ مردم نباشید».

۳۴۷. **امام کاظم‌علیه السلام**: خداوندعزّ وجلّ بندهٔ پُرخواب و بیکار را دشمن می‌دارد.

۲ / ۱
خطر بیکاری

۳۴۸. **جامع الأخبار** ـ به نقل از ابن عباس ـ: پیامبر خدا، هرگاه به مردی نظر می‌افکنْد و از او خوشش می‌آمد، می‌پرسید که آیا حرفه‌ای دارد.

اگر می‌گفتند: خیر.

قالَ: هَل لَهُ حِرفَةٌ؟

فَإِن قالوا: لا.

قالَ: سَقَطَ مِن عَيني.

قيلَ: وكَيفَ ذٰلِكَ يا رَسولَ اللهِ؟!

قالَ: لِأَنَّ المُؤمِنَ إذا لَم يَكُن لَهُ حِرفَةٌ يَعيشُ بِدينِهِ.[۱]

۳۴۹. الإمام عليؑ: مِنَ الفَراغِ تَكونُ الصَّبوَةُ.[۲]

۳۵۰. الإمام الصادقؑ: كانَ بِالمَدينَةِ رَجُلٌ بَطّالٌ يَضحَكُ النّاسُ مِنهُ، فَقالَ: قَد أعياني هٰذَا الرَّجُلُ أن اُضحِكَهُ ـ يَعني عَلِيَّ بنَ الحُسَينِ‌ؑ ـ، فَمَرَّ عَلِيٌّ‌ؑ وخَلفَهُ مَولَيانِ لَهُ، قالَ: فَجاءَ الرَّجُلُ حَتَّى انتَزَعَ رِداءَهُ مِن رَقَبَتِهِ، ثُمَّ مَضىٰ فَلَم يَلتَفِت إلَيهِ عَلِيٌّ‌ؑ. فَاتَّبَعوهُ وأخَذُوا الرِّداءَ مِنهُ، فَجاؤوا بِهِ فَطَرَحوهُ عَلَيهِ، فَقالَ لَهُم: مَن هٰذا؟

فَقالوا: هٰذا رَجُلٌ بَطّالٌ يُضحِكُ أهلَ المَدينَةِ.

فَقالَ: قولوا لَهُ: إنّ لِلّهِ يَوماً يَخسَرُ فيهِ المُبطِلونَ.[۳]

۱ / ۳

مُحاسَبَةُ البَطّالينَ

۳۵۱. رسول اللهﷺ: أشَدُّ النّاسِ حِساباً يَومَ القِيامَةِ المَكفِيُّ الفارِغُ.[۴]

---

۱. جامع الأخبار: ص ۳۹۰ ح ۱۰۸۴.

۲. غرر الحكم: ح ۹۲۵۱.

۳. بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۶۸ ح ۳۹.

۴. إقتضاء العلم العمل: ص ۱۰۳ عن أنس، تنبيه الخواطر: ج ۱ ص ۶۰ من دون إسناد إلى أحدٍ من أهل البيت‌ؑ عن لقمان بزيادة «إن كانَ الشُّغُلُ مَجهَدَةً فَالفَراغُ مَفسَدَةٌ» في آخِرِه.

می‌فرمود: «از چشمم افتاد».

گفته شد: چرا ای پیامبر خدا؟

فرمود: «زیرا مؤمن، وقتی کاری ندارد، با دینش زندگی می‌کند».

۳۴۹. امام علیؑ: بیکاری، مایهٔ نادانی است.

۳۵۰. امام صادقؑ: در مدینه، مردی بیکار بود که مردم را می‌خنداند. آن مرد گفت: این مرد (امام سجّادؑ) مرا ناتوان کرد در این‌که او را بخندانم. امام سجّادؑ می‌گذشت و پشتِ سر ایشان، دو غلامش حرکت می‌کردند. آن مرد آمد و عبای امامؑ را از دوشش برداشت و رفت. امام سجّادؑ، به وی هیچ التفاتی نکرد. غلامان، دنبال مرد رفتند و عبا را از وی گرفتند و آمدند و آن را بر دوش ایشان انداختند. امام سجّاد فرمود: «این مرد کیست؟».

گفتند: این، مرد بیکاری است که مردم مدینه را می‌خنداند.

فرمود: «به وی بگویید که: خداوند را روزی است که باطل‌کاران، در آن زیان می‌کنند[1]».

۳/۱
حسابرسی بیکاران

۳۵۱. پیامبر خداﷺ: سخت‌ترینِ مردم از جهت حسابرسی در روز قیامت، شخصی است که زندگی‌اش توسط دیگری تأمین می‌شود و او بیکار است.[2]

---

۱. اشاره است به آیهٔ ۷۸ از سورهٔ غافر: ﴿وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلْمُبْطِلُونَ﴾؛ و آن‌جاست که باطل‌کاران، زیان می‌کنند﴾.

۲. در برخی منابع، این حدیث، از لقمانؑ نقل شده است. البته متن مزبور، عبارت زیرا نیز به دنبال دارد: «اگر کار، مشقّت‌بار است، بیکاری نیز تباهی‌آفرین است».

الفصل الثالث

قرين السّوء

٣ / ١

خطر قرين السّوء

الكتاب

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَـٰلَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَـٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً * لَّقَدْ أَضَلَّنِى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِى وَكَانَ الشَّيْطَـٰنُ لِلْإِنسَـٰنِ خَذُولاً﴾.[١]

﴿الْأَخِلَّآءُ يَوْمَـئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾.[٢]

الحديث

٣٥٧. رسول الله ﷺ: مَثَلُ الجَليسِ الصّالِحِ مَثَلُ العَطّارِ؛ إن لَم يُعطِكَ مِن عِطرِهِ أصابَكَ مِن ريحِهِ، ومَثَلُ الجَليسِ السَّوءِ مَثَلُ القَينِ؛ إن لَم يُحرِق ثَوبَكَ أصابَكَ مِن ريحِهِ.[٣]

٣٥٨. عنه ﷺ ـ كانَ يَقولُ ـ: اللّٰهُمَّ إنّي أعوذُ بِكَ مِن صاحِبِ غَفلَةٍ، وقَرينِ سَوءٍ.[٤]

٣٥٩. الإمام علي عليه السلام: صُحبَةُ الأَشرارِ تَكسِبُ الشَّرَّ، كَالرّيحِ إذا مَرَّت بِالنَّتِنِ حَمَلَت نَتناً[٥].

---

١. الفرقان: ٢٧ ـ ٢٩.

٢. الزخرف: ٦٧.

٣. كنز العمّال: ج ٩ ص ٢٢ ح ٢٤٧٣٦.

٤. الزهد لابن المبارك: ص ٣٠٣ ح ٨٧٥.

٥. غرر الحكم: ح ٥٨٣٩.

فصل سوم

همنشین بد

۱ / ۳

خطر همنشین بد

قرآن

﴿[روز قیامت،] و روزی است که ستمکار، دست [حسرت] می‌گَزَد و می‌گوید: کاش من، راه [پیروی از] پیامبر را پیش می‌گرفتم. وای بر من! کاش من، فلانی را دوست نمی‌گرفتم. او مرا از پند [قرآن]، پس از آن که برایم آمده بود، دور و گم‌راه کرد؛ و شیطان، خوارکنندهٔ انسان است﴾.

﴿در آن روز (قیامت)، یاران، جز پرهیزگاران، بعضی‌شان دشمن بعضی دیگرند﴾.

حدیث

۳۵۷ . **پیامبر خدا**ﷺ : همنشین شایسته، مانند عطرفروش است. اگر از عطرش به تو ندهد، بوی عطرش به تو خواهد رسید و همنشین بد، مانند آهنگر است. اگر لباست را نسوزانَد، از بویش به تو می‌رسد.

۳۵۸ . **پیامبر خدا**ﷺ ـ همیشه می‌فرمود ـ: بار خدایا! به تو پناه می‌برم از یارِ غافل و همنشین بد.

۳۵۹ . **امام علی**ؑ : همنشینی با بدان، بدی به دنبال می‌آورد، همان‌گونه که باد اگر بر چیز گَندیده بوَزَد، با خود، بوی گند می‌بَرَد.

۳۶۰. موسیﷺ : مَن قَطَعَ قَرينَ السَّوءِ فَكَأَنَّما عَمِلَ بِالتَّوراةِ.[۱]

۳۶۱. لقمانﷺ ـ لِابنِهِ ـ: مَن يُقارِن قَرينَ السَّوءِ لا يَسلَم[۲].

۳۶۲. الكافي عن عليّ بن أسباط عنهمﷺ : فيما وَعَظَ اللهُﷻ بِهِ عيسىٰﷺ : يا عيسىٰ، اعلَم أنَّ صاحِبَ السَّوءِ يُعدي، وقَرينَ السَّوءِ يُردي، وَاعلَم مَن تُقارِنُ، وَاختَر لِنَفسِكَ إخواناً مِنَ المُؤمِنينَ[۳].

۳۶۳. الخصال عن سفيان الثّوريّ : لَقيتُ الصّادِقَ ابنَ الصّادِقِ جَعفَرَ بنَ مُحَمَّدٍﷺ فَقُلتُ لَهُ: يَابنَ رَسولِ اللهِ، أوصِني.

فَقالَ لي :... يا سُفيانُ، أمَرَني والِدِيﷺ بِثَلاثٍ، ونَهاني عَن ثَلاثٍ، فَكانَ فيما قالَ لي: يا بُنَيَّ، مَن يَصحَب صاحِبَ السَّوءِ لا يَسلَم.[۴]

۲ / ۳

سِماتُ قَرينِ السَّوءِ

۳۶۴. رسول اللهﷺ : مَن كانَ يُؤمِنُ بِاللهِ وَاليَومِ الآخِرِ فَلا يُؤاخِيَنَّ كافِراً، ولا يُخالِطَنَّ فاجِراً، ومَن آخىٰ كافِراً أو خالَطَ فاجِراً كانَ كافِراً فاجِراً.[۵]

۳۶۵. الإمام عليﷺ : مَن ساتَرَكَ عَيبَكَ وعابَكَ في غَيبِكَ فَهُوَ العَدُوُّ؛ فَاحذَرهُ.[۶]

۳۶۶. عنهﷺ : اِتَّقوا مَن تُبغِضُهُ قُلوبُكُم.[۷]

---

۱. جامع الأخبار: ص ۵۰۸ ح ۱۴۱۳.

۲. الكافي: ج ۲ ص ۶۴۲ ح ۹.

۳. الكافي: ج ۸ ص ۱۳۴ ح ۱۰۳.

۴. الخصال: ص ۱۶۹ ح ۲۲۲.

۵. بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۹۷ ح ۳۱.

۶. غرر الحكم: ح ۸۷۴۵.

۷. بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۹۸ ح ۳۴.

۳۶۰ . **موسی** ؏ : آن که از همنشین بد ببُرَد ، گویا به توراتْ عمل کرده است .

۳۶۱ . **لقمان** ؏ ـ به فرزندش ـ : آن که با همنشین بد ، نشست و برخاست کند ، در امان نباشد .

۳۶۲ . **الکافی** ـ به نقل از علی بن اسباط ، از امامان ؏ ـ : در اندرزهای خداوند به عیسی ؏ آمده است : «ای عیسی! بدان که همراه بد ، ستم می‌کند و همنشین بد ، آدمی را پست می‌کند . بدان با که همنشینی می‌کنی و برای خود ، برادرانی مؤمن ، انتخاب کن» .

۳۶۳ . **الخصال** ـ به نقل از سفیان ثوری ـ : راستگو فرزند راستگو ، یعنی جعفر بن محمّد ؏ را ملاقات کردم و به وی گفتم : ای پسرِ پیامبر! به من وصیّتی بکن . به من فرمود : «ای سفیان! پدرم ، مرا به سه چیز دستور داد و از سه چیز ، منع کرد و در ضمن سخنانش چنین فرمود : "فرزندم! هر کس با دوستِ بد ، همنشینی کند ، در امان نخواهد ماند"» .

۲ / ۳
نشانه‌های همنشین بد

۳۶۴ . **پیامبر خدا** ؐ : آن که به خداوند و روز قیامتْ ایمان دارد ، نباید با کافری برادری کند و با فاجری آمد و شد نماید . هرکس با کافری برادری کند یا با فاجری همنشینی نماید ، کافر و فاجر خواهد بود .

۳۶۵ . **امام علی** ؏ : کسی که عیب تو را از تو بپوشاند و پشتِ سرت از تو عیبجویی کند ، دشمن توست . از او بپرهیز .

۳۶۶ . **امام علی** ؏ : از آن که دل‌هایتان او را دشمن می‌دارد ، بپرهیزید .

۳۶۷. عنه‌عليه السلام : مَن لَم تَكُن مَوَدَّتُهُ فِي اللهِ فَاحذَرهُ؛ فَإِنَّ مَوَدَّتَهُ لَئيمَةٌ، و صُحبَتَهُ مَشومَةٌ.[1]

۳۶۸. عنه‌عليه السلام : يَنبَغي لِمَن أرادَ صَلاحَ نَفسِهِ وإحرازَ دينِهِ أن يَجتَنِبَ مُخالَطَةَ أبناءِ الدُّنيا.[2]

۳۶۹. الإمام الصادق‌عليه السلام : أنظُر إلىٰ كُلِّ من لا يُفيدُكَ مَنفَعَةً في دينِكَ فَلا تَعتَدَّنَّ بِهِ، ولا تَرغَبَنَّ في صُحبَتِهِ؛ فَإِنَّ كُلَّ ما سِوَى اللهِ ـ تَبارَكَ وَتَعالىٰ ـ مُضمَحِلٌّ وَخيمٌ عاقِبَتُهُ[3].

۳۷۰. آدم‌عليه السلام ـ في وَصِيَّتِهِ لِابنِهِ شَيثٍ ـ: إذا نَفَرَت قُلوبُكُم مِن شَيءٍ فَاجتَنِبوهُ؛ فَإِنّي حينَ دَنَوتُ مِنَ الشَّجَرَةِ لِأَتَناوَلَ مِنها نَفَرَ قَلبي، فَلَو كُنتُ امتَنَعتُ مِنَ الأَكلِ ما أصابَني ما أصابَني.[4]

۳ / ۳
شَرُّ الأَصدِقاءِ

۳۷۱. رسول الله‌صلى الله عليه وآله : لا تَصحَبُوا الفُجّارَ.[5]

۳۷۲. عنه‌صلى الله عليه وآله : لا تُصادِقوا شارِبَ الخَمرِ، فَإِنَّ مُصادَقَتَهُ نَدامَةٌ.[6]

۳۷۳. عنه‌صلى الله عليه وآله : تَوَقَّوا مُصاحَبَةَ كُلِّ ضَعيفِ الخَيرِ قَوِيِّ الشَّرِّ خَبيثِ النَّفسِ، إذا خافَ خَنَسَ، وإذا أمِنَ بَطَشَ.[7]

---

۱. غرر الحكم: ح ۸۹۷۸.
۲. غرر الحكم: ح ۱۰۹۵۱.
۳. بحار الأنوار: ج ۷۴ ص ۱۹۱ ح ۵.
۴. بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۴۵۲ ح ۱۹.
۵. إرشاد القلوب: ص ۲۰.
۶. جامع الأخبار: ص ۴۲۸ ح ۱۱۹۸.
۷. تنبيه الخواطر: ج ۲ ص ۱۲۱.

۳۶۷ . **امام علی** : از کسی که دوستی‌اش در راه خدا نباشد، دوری کن؛ چراکه دوستیِ او پست، و همنشینی‌اش بدشگون است.

۳۶۸ . **امام علی** : کسی که صلاح خویش و حفظ دینداری را می‌خواهد، از همنشینی با دنیاپرستان، دوری کند.

۳۶۹ . **امام صادق** : بنگر، هر که برای دینداری‌ات سودمند نیست، به او اعتنا مکن و در همنشینی‌اش رغبت مدار؛ چرا که هر چیزی غیر از خداوند متعال، نابود و بَدپایان است.

۳۷۰ . **آدم** ـ در سفارش به فرزندش شیث ـ: هرگاه دل‌هایتان از چیزی نفرت دارد، از آن بپرهیزید. به راستی که وقتی به آن درخت [ممنوع] نزدیک شدم تا از آن بخورم، دلم نفرت داشت. اگر از خوردن، خودداری می‌کردم، آن گرفتاری‌ها به من نمی‌رسید.

۳ / ۳
بدترین دوستان

۳۷۱ . **پیامبر خدا** : با فاجران، همنشینی مکنید.

۳۷۲ . **پیامبر خدا** : با می‌گسار، دوستی مکنید که دوستی با او [موجب] پشیمانی است.

۳۷۳ . **پیامبر خدا** : از همنشینی با افرادکم خیر و پُر شر و بدْ باطن دوری کنید؛ آنها که اگر بترسند، دست می‌کشند و اگر احساس امنیت کنند، یورش می‌بَرند.

۳۷۴. الإمام عليّ عليه السلام: شَرُّ إخوانِكَ مَن أرضاكَ بِالباطِلِ.[۱]

۳۷۵. عنه عليه السلام: شَرُّ إخوانِكَ مَن داهَنَكَ في نَفسِكَ وساتَرَكَ عَيبَكَ.[۲]

۳۷۶. عنه عليه السلام: إيّاكَ أن تُحِبَّ أعداءَ اللهِ أو تُصفِيَ وُدَّكَ لِغَيرِ أولِياءِ اللهِ، فَإِنَّ مَن أحَبَّ قَوماً حُشِرَ مَعَهُم.[۳]

۳۷۷. عنه عليه السلام: مُصاحِبُ الأَشرارِ كَراكِبِ البَحرِ.[۴]

۳۷۸. الإمام الجواد عليه السلام: إيّاكَ ومُصاحَبَةَ الشِّرّيرِ، فَإِنَّهُ كَالسَّيفِ المَسلولِ يَحسُنُ مَنظَرُهُ ويَقبُحُ أثَرُهُ.[۵]

---

۱. غرر الحكم: ح ۵۶۹۰.
۲. غرر الحكم: ح ۵۷۲۵.
۳. غرر الحكم: ح ۲۷۰۳.
۴. غرر الحكم: ح ۹۸۳۵.
۵. الدرّة الباهرة: ص ۴۰.

۳۷۴. **امام علی**ؑ: بدترینِ برادرانت، کسی است که در راه باطل، تو را راضی کند.

۳۷۵. **امام علی**ؑ: بدترینِ برادرانت، کسی است که با تو چاپلوسی کند و عیبت را از تو بپوشاند.

۳۷۶. **امام علی**ؑ: بپرهیز از این که دشمنان خدا را دوست بداری یا دوستی‌ات را برای غیر اولیای خدا خالص کنی؛ چرا که هر کس مردمانی را دوست بدارد، با آنان محشور می‌گردد.

۳۷۷. **امام علی**ؑ: همنشینِ بدان، مانند مسافر دریاست [که احتمال غرق شدن و توفان، برای او بسیار است].

۳۷۸. **امام جواد**ؑ: از همنشینی با شرور بپرهیز؛ چرا که مانند شمشیر آخته، خوشْ منظر و زشتْ اثر است.

الفصل الرابع

سُكرُ الشَّبابِ

٣٧٩. رسول الله ﷺ: الشَّبابُ شُعبَةٌ مِنَ الجُنونِ.[١]

٣٨٠. الإمام علي عليه السلام: أصنافُ السُّكرِ أربَعَةٌ: سُكرُ الشَّبابِ، وسُكرُ المالِ، وسُكرُ النَّومِ، وسُكرُ المُلكِ.[٢]

٣٨١. عنه عليه السلام: يَنبَغي لِلعاقِلِ أن يَحتَرِسَ مِن سُكرِ المالِ، وسُكرِ القُدرَةِ، وسُكرِ العِلمِ، وسُكرِ المَدحِ، وسُكرِ الشَّبابِ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ ذٰلِكَ رِياحاً خَبيثَةً تَسلُبُ العَقلَ وتَستَخِفُّ الوَقارَ.[٣]

٣٨٢. بحار الأنوار ـ عَنِ الإمامِ عَلِيٍّ وَالأَئِمَّةِ مِن وُلدِهِ عليهم السلام كانوا يَدعونَ بِها في شَهرِ شَعبانَ ـ: إلٰهي، وقَد أفنَيتُ عُمُري في شِرَّةِ السَّهوِ عَنكَ، وأبلَيتُ شَبابي في سَكرَةِ التَّباعُدِ مِنكَ، إلٰهي، فَلَم أستَيقِظ أيّامَ اغتِراري بِكَ ورُكوبي إلىٰ سَبيلِ سَخَطِكَ.[٤]

---

١. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ٤ ص ٣٧٧ ح ٥٧٧٤.

٢. تحف العقول: ص ١٢٤.

٣. غرر الحكم: ح ١٠٩٤٨.

٤. بحار الأنوار: ج ٩٤ ص ٩٨ ح ١٣.

الفصل الخامس

الشَّهوَةُ الجِنسِيَّة

١ / ٥

فَخُّ الشَّيطانِ

الكتاب

﴿قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنْ أَبْصَـٰرِهِمْ وَيَحْفَظُواْ فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصْنَعُونَ * وَقُل لِّلْمُؤْمِنَـٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَـٰرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّـٰبِعِينَ غَيْرِ أُوْلِى ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُواْ عَلَىٰ عَوْرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾.[١]

الحديث

٣٨٣. رسول الله ﷺ: النَّظرَةُ الأُولىٰ خَطأٌ، وَالثّانِيَةُ عَمدٌ، وَالثّالِثَةُ تُدَمِّرُ.[٢]

٣٨٤. عنه ﷺ: اِشتَدَّ غَضَبُ اللهِ عز وجل عَلَى امرَأَةٍ ذاتِ بَعلٍ مَلَأَت عَينَها مِن غَيرِ زَوجِها أو غَيرِ ذي مَحرَمٍ مِنها، فَإِنَّها إن فَعَلَت ذٰلِكَ أحبَطَ اللهُ كُلَّ عَمَلٍ عَمِلَتهُ.[٣]

---

١. النور: ٣٠ و ٣١.

٢. كنز العمّال: ج ٥ ص ٣٢٩ ح ١٣٠٧٣.

٣. ثواب الأعمال: ص ٣٣٨.

فصل پنجم

شهوت جنسی

۱/۵

لانهٔ شیطان

قرآن

﴿به مردان مؤمن بگو: دیدگان [از نظربازی] فرو گذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند. این، برای آنان پاکیزه‌تر است. بی‌گمان، خداوند به آنچه می‌کنند، آگاه است. و به زنان مؤمن [هم] بگو: دیدگانشان را فرو گذارند و ناموسشان را محفوظ بدارند و زینتشان را، جز آنچه از آن آشکار است، آشکار نکنند، روسری‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بیندازند و زینتشان را آشکار نکنند، مگر بر شوهرشان یا پدرشان، یا پدرانِ شوهرشان، یا پسرانشان یا پسرانِ شوهرشان، یا برادرشان یا پسرانِ برادرشان، یا پسران خواهرشان یا زنانشان، یا کنیزانشان یا غلامانی که نیازمند [به زن] نیستند، یا کودکانی که بر نهانی‌های زنان، آگاه نیستند. و بگو که چنان پای نکوبند تا زینتی که پنهان داشته‌اند، معلوم شود. و ای مؤمنان! همگی به درگاه خداوند، توبه کنید، باشد که رستگار شوید﴾.

حدیث

۳۸۳ . پیامبر خدا ﷺ : نگاه اوّل ، خطاست ، نگاه دوم ، عمدی است و نگاه سوم ، ویران می‌کند .

۳۸۴ . پیامبر خدا ﷺ : خشم خداوند ﷻ فزونی می‌گیرد بر زنِ شوهرداری که چشمش را از غیر شوهرش یا نامحرم ، پُر کند؛ چرا که اگر چنین کند ، خداوند ، هر کاری

۳۸۵. عنه‌ﷺ : إيّاكُم وفُضولَ النَّظَرِ ؛ فإنَّهُ يَبذُرُ الهَوىٰ ، ويُوَلِّدُ الغَفلَةَ.[۱]

۳۸۶. صحيح البخاري عن عبدالله بن عباس : أردَفَ رَسولُ اللهِﷺ الفَضلَ بنَ عَبّاسٍ يَومَ النَّحرِ خَلفَهُ علىٰ عَجُزِ راحِلَتِهِ ، وكانَ الفَضلُ رَجُلاً وَضيئاً ، فوَقَفَ النَّبِيُّﷺ لِلنّاسِ يُفتيهِم ، وأقبَلَتِ امرَأَةٌ مِن خَثعَمٍ وَضيئَةٌ تَستَفتي رَسولَ اللهِﷺ ، فَطَفِقَ الفَضلُ يَنظُرُ إلَيها وأعجَبَهُ حُسنُها ، فَالتَفَتَ النَّبِيُّﷺ وَالفَضلُ يَنظُرُ إلَيها ، فَأَخلَفَ بِيَدِهِ فَأَخَذَ بِذَقَنِ الفَضلِ ، فَعَدَلَ وَجهَهُ عَنِ النَّظَرِ إلَيها.[۲]

۳۸۷. الإمام عليّ‌ؑ : العُيونُ مَصائِدُ الشَّيطانِ.[۳]

۳۸۸. عنه‌ؑ : إذا أبصَرَتِ العَينُ الشَّهوَةَ عَمِيَ القَلبُ عَنِ العاقِبَةِ.[۴]

۳۸۹. عنه‌ؑ : كَم مِن صَبابَةٍ اُكتُسِبَت مِن لَحظَةٍ.[۵]

۳۹۰. الإمام الباقر‌ؑ : خَرَجَتِ امرَأَةٌ بَغِيٌّ علىٰ شَبابٍ مِن بَني إسرائيلَ فَأَفتَنَتهُم.

فَقالَ بَعضُهُم : لَو كانَ العابِدُ فُلاناً رَآها أفتَنَتهُ.

وسَمِعَت مَقالَتَهُم فَقالَت : وَاللهِ لاأنصَرِفُ إلىٰ مَنزِلي حَتّىٰ اُفتِنَهُ فَمَضَت نَحوَهُ فِي اللَّيلِ فَدَقَّت عَلَيهِ ، فَقالَت : آوي عِندَكَ ، فَأَبىٰ عَلَيها ، فَقالَت : إنَّ بَعضَ شَبابِ بَني إسرائيلَ راوَدوني عَن نَفسي ، فَإِن أدخَلتَني وإلّا لَحِقوني وفَضَحوني ، فَلَمّا سَمِعَ مَقالَتَها فَتَحَ لَها ، فَلَمّا دَخَلَت عَلَيهِ رَمَت بِثِيابِها ، فَلَمّا رَأىٰ جَمالَها وهَيئَتَها وَقَعَت في نَفسِهِ ، فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَيها ، ثُمَّ رَجَعَت إلَيهِ نَفسُهُ ، وقَد كانَ يوقِدُ تَحتَ قِدرٍ لَهُ ، فَأَقبَلَ حَتّىٰ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى النّارِ.

فَقالَت : أيَّ شَيءٍ تَصنَعُ؟

---

۱. بحار الأنوار : ج ۷۲ ص ۱۹۹ ح ۲۹.
۲. صحيح البخاري : ج ۵ ص ۲۳۰۰ ح ۵۸۷۴.
۳. غرر الحكم : ح ۹۵۰.
۴. غرر الحكم : ح ۴۰۶۳.
۵. غرر الحكم : ح ۶۹۳۹.

را که انجام داده، تباه می‌سازد.

۳۸۵. **پیامبر خدا**ﷺ: بپرهیزید از بسیار نگاه کردن، که بذر هوس می‌کارد و غفلت می‌زاید.

۳۸۶. **صحیح البخاری** ـ به نقل از عبدالله بن عبّاس ـ: پیامبرﷺ در روز عید قربان، فضل بن عبّاس را پشتِ سرِ خود، سوار کرد. فضل، مردی زیبا و تمیز بود. پیامبرﷺ در برابر مردم ایستاد تا پاسخ پرسش‌هایشان را بدهد. زنی زیبا و تمیز از قبیلهٔ خَثْعَم به سوی پیامبرﷺ آمد تا از ایشان چیزی بپرسد. فضل، از زیبایی زن خوشش آمد و پیوسته به وی نگاه می‌کرد. پیامبرﷺ برگشت و فضل، همچنان نگاه می‌کرد. پس [پیامبر خدا] با دست خود، چانهٔ فضل را گرفت و صورتش را از نگاه کردن [به زن] به طرف دیگر چرخاند.

۳۸۷. **امام علی**ؑ: چشم‌ها دام‌های شیطان‌اند.

۳۸۸. **امام علی**ؑ: آن گاه که چشم، [صحنه‌های] شهوت‌آلود ببیند، دل از دیدن پایان کارها، نابینا می‌گردد.

۳۸۹. **امام علی**ؑ: چه عشق‌هایی که از یک نگاه، حاصل شد!

۳۹۰. **امام باقر**ؑ: زنی بدکار به سمت جوانانی از بنی اسرائیل رفت و آنان را فریفت. یکی از آنان گفت: اگر فلان عابد، این زن را ببیند، زن، او را می‌فریبد.

زن، سخن آنان را شنید و گفت: به خدا سوگند، به خانه‌ام برنمی‌گردم تا آن عابد را بفریبم.

شبانه نزد او رفت و در را کوبید و گفت: شب را نزد تو بمانم؟

عابد، امتناع ورزید. زن گفت: برخی جوانان بنی اسرائیل، دنبالم افتاده‌اند. اگر مرا به داخل خانه راه دهی، [در امانم]، وگرنه به من خواهند رسید و آبرویم را خواهند ریخت.

عابد، چون این سخن را شنید، در را به رویش گشود. وقتی زن داخل شد، لباس هایش را کَند. چون عابد، زیبایی‌ها و هیکل او را دید، به وسوسه افتاد و به زن، دست زد. ناگهان، به خود آمد و از عمل خود، بازگشت. در خانه‌اش آتشی زیرِ دیگ، روشن کرده بود. سراغ آتش آمد و دست خود را بر آتش گرفت. زن گفت: چه می‌کنی؟

فقال: أُحرِقُها لِأَنَّها عَمِلَتِ العَمَلَ.

فَخَرَجَت حَتّىٰ أتَت جَماعَةَ بَني إسرائيلَ، فَقالَت: اِلحَقوا فُلاناً فَقَد وَضَعَ يَدَهُ عَلَى النّارِ، فَأَقبَلوا فَلَحِقوهُ وقَدِ احتَرَقَت يَدُهُ.[1]

۳۹۱. الإمام الصادق عليه السلام: النَّظَرُ سَهمٌ مِن سِهامِ إبليسَ مَسمومٌ، وكَم مِن نَظرَةٍ أورَثَت حَسرَةً طَويلَةً![2]

۳۹۲. عنه عليه السلام: كانَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله يُسَلِّمُ عَلَى النِّساءِ ويَردُدنَ عليه السلام وكانَ أميرُالمُؤمِنينَ عليه السلام يُسَلِّمُ عَلَى النِّساءِ وكانَ يَكرَهُ أن يُسَلِّمَ عَلَى الشّابَّةِ مِنهُنَّ ويَقولُ: أتَخَوَّفُ أن تُعجِبَني صَوتُها فَيَدخُلَ عَلَيَّ أكثَرُ مِمّا أطلُبُ مِنَ الأَجرِ.[3]

۳۹۳. عيسى عليه السلام: لا تَكونَنَّ حَديدَ النَّظَرِ إلىٰ ما لَيسَ لَكَ؛ فَإِنَّهُ لَن يَزنِيَ فَرجُكَ ما حَفِظتَ عَينَكَ، فَإِن قَدَرتَ ألّا تَنظُرَ إلىٰ ثَوبِ المَرأَةِ الَّتي لا تَحِلُّ لَكَ فَافعَل.[4]

۳۹۴. عنه عليه السلام ـ لِلحَوارِيّينَ ـ: إيّاكُم والنَّظَرَ إلَى المَحذوراتِ؛ فَإِنَّها بَذرُ الشَّهَواتِ ونَباتُ الفِسقِ.[5]

۵ / ۲
مَبدَأُ العِشقِ المَذمومِ

۳۹۵. الإمام علي عليه السلام: رُبَّ صَبابَةٍ غُرِسَت مِن لَحظَةٍ.[6]

۳۹۶. الإمام الصادق عليه السلام ـ لَمّا سُئِلَ عَنِ العِشقِ ـ: قُلوبٌ خَلَت عَن ذِكرِ اللهِ، فَأَذاقَهَا اللهُ

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۴۹۲ ح ۱۱.
۲. الكافي: ج ۵ ص ۵۵۹ ح ۱۲.
۳. الكافي: ج ۲ ص ۶۴۸ ح ۱.
۴. تنبيه الخواطر: ج ۱ ص ۶۲.
۵. بحار الأنوار: ج ۱۰۴ ص ۴۲ ح ۵۲.
۶. غرر الحكم: ح ۵۳۱۴.

عابد گفت: او را می‌سوزانم؛ چون کار خطا از او سر زد.

زن، از خانه بیرون آمد و سراغ جوانان بنی اسرائیل رفت و گفت: سراغ عابد بروید که دست خود را بر آتش گذاشته است. جوانان، سراغ عابد آمدند و به وی رسیدند، در حالی‌که دستش را سوزانده بود.

۳۹۱. **امام صادق**ع: نگاه، تیری زهرآگین، از تیرهای شیطان است، و چه بسیار نگاهی که پشیمانی درازمدّت به جای می‌گذارد.

۳۹۲. **امام صادق**ع: پیامبر خدا، به زنانْ سلام می‌کرد و آنان پاسخ می‌دادند، و امیرمؤمنان، به زنان سلام می کرد؛ ولی خوش نداشت به زن جوان، سلام کند و می‌فرمود: «می‌ترسم از صدایش خوشم بیاید و گناهی بیش از پاداشی که جستجو می‌کنم، بر من وارد گردد».

۳۹۳. **عیسی**ع: به آنچه [نگاه‌کردن بِدان] برایت [حلال] نیست، خیره منگر؛ چرا که اگر چشمت را حفظ کنی، مرتکب فحشا نمی‌شوی و اگر می‌توانی به لباس زنی که مَحرم تو نیست، نگاه نکنی، چنان کن.

۳۹۴. **عیسی**ع ـ به حواریان ـ: از نگاه‌کردن به آنچه ممنوع است، بپرهیزید؛ چرا که نگاه، بذر شهوت و جوانهٔ فسق است.

۲/۵

آغاز عشق نکوهیده

۳۹۵. **امام علی**ع: چه بسیار عشق‌هایی که از یک نگاه، بذر آن کاشته شد!

۳۹۶. **امام صادق**ع ـ آن‌گاه که از عشق سؤال شد ـ: دل‌هایی که از یاد خدا تهی

حَبَّ غَيرِهِ.[1]

۳ / ۵
مَغَبَّةُ اتِّباعِ الشَّهَواتِ

۳۹۷. رسول الله ﷺ: مَن كانَ أكثَرُ هَمِّهِ نَيلَ الشَّهَواتِ نُزِعَ مِن قَلبِهِ حَلاوَةُ الإِيمانِ.[2]

۳۹۸. الإمام علي عليه السلام: كَم مِن شَهوَةِ ساعَةٍ أورَثَت حُزناً طَويلاً.[3]

۳۹۹. عنه عليه السلام: إيّاكُم وغَلَبَةَ الشَّهَواتِ عَلىٰ قُلوبِكُم؛ فَإِنَّ بِدايَتَها مَلَكَةٌ، ونِهايَتَها هَلَكَةٌ.[4]

۴۰۰. عنه عليه السلام: أوَّلُ الشَّهوَةِ طَرَبٌ، وآخِرُها عَطَبٌ.[5]

۴ / ۵
خَطَرُ الاِختِلاءِ بِغَيرِ المَحارِمِ

۴۰۱. رسول الله ﷺ: مَن كانَ يُؤمِنُ بِاللهِ وَاليَومِ الآخِرِ فَلا يَبيتُ في مَوضِعٍ تَسمَعُ نَفَسَهُ امرَأَةٌ لَيسَت لَهُ بِمَحرَمٍ.[6]

۴۰۲. الإمام الباقر عليه السلام: لَمّا دَعا نوحٌ عليه السلام رَبَّهُ عزّ وجلّ عَلىٰ قَومِهِ أتاهُ إبليسُ لَعَنَهُ اللهُ، فَقالَ: يا نوحُ... اذكُرني في ثَلاثَةِ مَواطِنَ، فَإِنّي أقرَبُ ما أكونُ إلَى العَبدِ إذا كانَ في إحداهُنَّ: اُذكُرني إذا غَضِبتَ، وَاذكُرني إذا حَكَمتَ بَينَ اثنَينِ، وَاذكُرني إذا كُنتَ مَعَ امرَأَةٍ خالِياً لَيسَ مَعَكُما أحَدٌ.[7]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۱۵۸ ح ۱.

۲. تنبيه الخواطر: ج ۲ ص ۱۱۶.

۳. الكافي: ج ۲ ص ۴۵۱ ح ۱.

۴. غرر الحكم: ح ۲۷۴۶.

۵. غرر الحكم: ح ۳۱۳۳.

۶. بحار الأنوار: ج ۱۰۴ ص ۵۰ ح ۱۶.

۷. الخصال: ص ۱۳۲ ح ۱۴۰.

است، خداوند، دوستی دیگری را به آن می‌چشانَد.

۳/۵
فرجام پیروی از هوس‌ها

۳۹۷. **پیامبر خدا**ﷺ: آن که بیشتر همّتش رسیدن به هوس‌ها باشد، شیرینی ایمان از دلش کَنده می‌شود.

۳۹۸. **امام علی**ع: چه بسا یک ساعت هَوسرانی که اندوهی طولانی به جای می‌گذارد!

۳۹۹. **امام علی**ع: از غلبه کردن شهوت بر دل‌هایتان بپرهیزید؛ چرا که آغازش پادشاهی و پایانش تباهی است.

۴۰۰. **امام علی**ع: آغاز شهوت، شادی و آخرش نابودی است.

۴/۵
خطر خلوت کردن با نامحرم

۴۰۱. **پیامبر خدا**ﷺ: آن که به خدا و آخرت، ایمان دارد، در مکانی که زن نامحرم نَفَس او را می‌شنود، نمی‌خوابد.

۴۰۲. **امام باقر**ع: وقتی که نوح‌ع به درگاه پروردگار‌ﷻ قومش را نفرین کرد، شیطان - که نفرین خدا بر او باد - نزد وی آمد و گفت: ای نوح! مرا در سه جا یاد کن؛ چرا که من در آن مکان‌ها نزدیک‌ترین حالت را به بندگان دارم: هنگامی که خشمگین شدی، مرا یاد کن؛ هنگامی که میان دو نفر داوری می‌کنی، مرا یاد کن؛ و هنگامی که با زنی خلوت کردی و دیگری با شما نیست، مرا یاد کن.

۴۰۳. كتاب من لا يحضره الفقيه عن محمّد الطَّيّار: دَخَلتُ المَدينَةَ وطَلَبتُ بَيتاً أتَكاراهُ فَدَخَلتُ داراً فيها بَيتانِ بَينَهُما بابٌ وفيهِ امرَأةٌ، فَقالَت: تَكارىٰ هٰذَا البَيتَ؟

قُلتُ: بَينَهُما بابٌ وأنَا شابٌّ.

قالَت: أنَا اُغلِقُ البابَ بَيني وبَينَكَ.

فَحَوَّلتُ مَتاعي فيهِ، وقُلتُ لَها: أغلِقِي البابَ.

فَقالَت: تَدخُلُ عَلَيَّ مِنهُ الرَّوحُ دَعهُ، فَقُلتُ: لا، أنَا شابٌّ وأنتَ شابَّةٌ أغلِقيهِ.

قالَت: اُقعُد أنتَ في بَيتِكَ فَلَستُ آتيكَ ولا أقرَبُكَ، وأبَت أن تُغلِقَهُ، فَأَتَيتُ أبا عَبدِاللهِ عليه السلام فَسَأَلتُهُ عَن ذٰلِكَ.

فَقالَ: تَحَوَّل مِنهُ؛ فَإِنَّ الرَّجُلَ وَالمَرأَةَ إذا خُلِّيا في بَيتٍ كانَ ثالِثُهُمَا الشَّيطانَ.[1]

۵ / ۵
جَزاءُ العِفَّةِ فِي الاُمورِ الجِنسِيَّةِ

۴۰۴. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن قَدَرَ عَلَى امرَأَةٍ أو جارِيَةٍ حَراماً فَتَرَكَها مَخافَةَ اللهِ حَرَّمَ اللهُ عزّ وجلّ عَلَيهِ النّارَ، وآمَنَهُ اللهُ تَعالىٰ مِنَ الفَزَعِ الأَكبَرِ، وأدخَلَهُ اللهُ الجَنَّةَ.[2]

۴۰۵. عنه صلى الله عليه وآله: مَن عَرَضَت لَهُ فاحِشَةٌ أو شَهوَةٌ فَاجتَنَبَها مِن مَخافَةِ اللهِ عزّ وجلّ حَرَّمَ اللهُ عَلَيهِ النّارَ، وآمَنَهُ مِنَ الفَزَعِ الأَكبَرِ، وأنجَزَ لَهُ ماوَعَدَهُ في كِتابِهِ في قَولِهِ ـ تَبارَكَ وتَعالىٰ ـ: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ﴾[3].[4]

---

۱. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۳ ص ۲۵۲ ح ۳۹۱۳.

۲. ثواب الأعمال: ص ۳۳۴.

۳. الرحمن: ۴۶.

۴. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ۴ ص ۱۴ ح ۴۹۶۸.

۴۰۳ . **کتاب من لایحضره الفقیه** ـ به نقل از محمّد طیّار ـ: وارد مدینه شدم و به دنبال خانه‌ای گشتم تا آن را اجاره کنم. به خانه‌ای وارد شدم که دو اتاق داشت و میان آن دو، دری بود و در آن خانه، زنی بود. زن گفت: این خانه را اجاره می‌کنی؟

گفتم: میان آنها دری است و من جوانم.

زن گفت: در را می‌بندم.

اثاثیه‌ام را به آن خانه بردم و گفتم: در را ببند.

زن گفت: از آن در، نسیمی به سوی من می‌وزد. بگذار باز باشد.

گفتم: نه! من جوانم و تو هم جوان. در را ببند.

زن گفت: من در خانهٔ خود می‌نشینم و نزد تو نمی‌آیم و به تو هم نزدیک نمی‌شوم، و از بستن در، خودداری کرد.

نزد امام صادق علیه السلام آمدم و از این مسئله پرسیدم.

فرمود: «از آن خانه بیرون شو؛ زیرا هرگاه مرد و زنی در خانه‌ای خلوت کنند، سومین نفر، شیطان است».

۵/۵
پاداش پاک دامنی در مسائل جنسی

۴۰۴ . **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله: آن که بر زن یا کنیزی از راه حرام دست یابد و به خاطر ترس از خداوند، از آن کار صرف نظر کند، خدای عزّ و جلّ، آتش را بر او حرام می‌گردانَد و خدای متعال، او را از هراس روز قیامت، در امان می‌دارد و خداوند، او را به بهشت، داخل می‌کند.

۴۰۵ . **پیامبر خدا** صلی الله علیه و آله: هر کس، زنا یا شهوت جنسی [دیگری] برایش فراهم آید و او از ترس خداوند عزّ و جلّ از آن اجتناب ورزد، خداوند، آتش را بر او حرام می‌گردانَد و از هراس روز قیامت، در امان می‌دارد و آنچه را در کتابش در این سخن وعده داده، به وی می‌دهد: ﴿**و برای کسی که از مقام پروردگار بترسد، دو بهشت است**﴾.

۴۰۶. **الإمام زين العابدين عليه السلام**: إنَّ رَجُلًا رَكِبَ البَحرَ بِأَهلِهِ فَكُسِرَ بِهِم، فَلَم يَنجُ مِمَّن كانَ فِي السَّفينَةِ إلّا امرَأَةُ الرَّجُلِ، فَإِنَّها نَجَت عَلىٰ لَوحٍ مِن أَلواحِ السَّفينَةِ حَتّىٰ أَلجَأَت عَلىٰ جَزيرَةٍ مِن جَزائِرِ البَحرِ، وكانَ في تِلكَ الجَزيرَةِ رَجُلٌ يَقطَعُ الطَّريقَ ولَم يَدَع لِلّٰهِ حُرمَةً إلَّا انتَهَكَها، فَلَم يَعلَم إلّا وَالمَرأَةُ قائِمَةٌ عَلىٰ رَأسِهِ، فَرَفَعَ رَأسَهُ إلَيها فَقالَ: إنسِيَّةٌ أم جِنِّيَّةٌ؟

فَقالَت: إنسِيَّةٌ، فَلَم يُكَلِّمها كَلِمَةً حَتّىٰ جَلَسَ مِنها مَجلِسَ الرَّجُلِ مِن أهلِهِ، فَلَمّا أن هَمَّ بِهَا اضطَرَبَت، فَقالَ لَها: ما لَكِ تَضطَرِبينَ؟

فَقالَت: أفرَقُ مِن هٰذا؟ وأومَأَت بِيَدِها إلَى السَّماءِ.

قالَ: فَصَنَعتِ مِن هٰذا شَيئاً.

قالَت: لا وعِزَّتِهِ.

قالَ: فَأَنتِ تَفرَقينَ مِنهُ هٰذَا الفَرَقَ ولَم تَصنَعي مِن هٰذا شَيئاً، وإنَّما أستَكرِهُكِ استِكراهاً، فَأَنَا وَاللّٰهِ أولىٰ بِهٰذَا الفَرَقِ وَالخَوفِ وأحَقُّ مِنكِ، قالَ فَقامَ ولَم يُحدِث شَيئاً، ورَجَعَ إلىٰ أهلِهِ ولَيسَت لَهُ هِمَّةٌ إلَّا التَّوبَةُ وَالمُراجَعَةُ، فَبَينا هُوَ يَمشي إذ صادَفَهُ راهِبٌ يَمشي فِي الطَّريقِ فَحَمِيَت عَلَيهِمَا الشَّمسُ، فَقالَ الرّاهِبُ لِلشّابِّ: اُدعُ اللّٰهَ يُظِلَّنا بِغَمامَةٍ، فَقَد حَمِيَت عَلَينَا الشَّمسُ.

فَقالَ الشّابُّ: ما أعلَمُ أنَّ لي عِندَ رَبّي حَسَنَةً فَأَتَجاسَرَ عَلىٰ أن أسأَلَهُ شَيئاً!

قالَ: فَأَدعو أنَا وتُؤَمِّنُ أنتَ.

قالَ: نَعَم، فَأَقبَلَ الرّاهِبُ يَدعو وَالشّابُّ يُؤَمِّنُ، فَما كانَ بِأَسرَعَ مِن أن أظَلَّتهُما غَمامَةٌ فَمَشَيا تَحتَها مَلِيّاً مِنَ النَّهارِ، ثُمَّ تَفَرَّقَتِ الجادَّةُ جادَّتَينِ، فَأَخَذَ الشّابُّ في واحِدَةٍ وأخَذَ الرّاهِبُ في واحِدَةٍ، فَإِذَا السَّحابَةُ مَعَ الشّابِّ!

فَقالَ الرّاهِبُ: أنتَ خَيرٌ مِنّي لَكَ استُجيبَ ولَم يُستَجَب لي فَأَخبِرني ما قِصَّتُكَ، فَأَخبَرَهُ بِخَبَرِ المَرأَةِ.

۴۰۶. **امام زین العابدین**ﷺ: مردی با خانوادهٔ خود، به سفری دریایی رفت. کشتی آنها درهم شکست و هیچ کس، جز همسر آن مرد، نجات پیدا نکرد. او بر تخته شکسته‌ای از کشتی نجات یافت و به جزیره‌ای پناه برد.

در آن جزیره، مردی راهزن بود که هیچ حریمی برای خدا نبود که او آن را هتک نکرده باشد. ناگهان دید که آن زن بالای سرش ایستاده است. سرش را به سوی او بلند کرد و پرسید: انسانی یا جنّی؟

زن پاسخ داد: انسانم.

مرد، بی آن‌که با او سخنی بگوید، همانند مردی که با همسرش می‌نشیند، نزد او نشست. هنگامی که قصد نزدیکی با او کرد، زن پریشان شد. مرد از وی پرسید: چرا پریشان و نگران شدی؟

پاسخ داد: از این (خدا) می‌ترسم، و به آسمان اشاره کرد.

مرد گفت: آیا تا به حال چنین کاری کرده‌ای (زنا داده‌ای)؟

زن پاسخ داد: نه؛ به عزّتش سوگند.

مرد گفت: تو این چنین از او می‌ترسی، در حالی که چنین کاری نکرده‌ای. و اینک هم من تو را مجبور می‌کنم؟! به خدا سوگند که من به پریشانی و ترس، از تو سزاوارترم.

سپس مرد برخواست. و هیچ کاری نکرد و به سوی خانواده‌اش رهسپار شد، در حالی که هیچ فکری جز توبهٔ به سوی خداوند نداشت.

در همان اندیشه راه می‌رفت که راهبی در راه با او برخورد کرد. خورشید، گرمای سوزانی بر آن دو می‌تاباند. راهب به جوان گفت: از خداوند بخواه که برایمان ابری سایه‌افکن فراهم کند. خورشید، گرمای سوزانی دارد.

جوان گفت: گمان نمی‌کنم هیچ خوبی‌ای در پیشگاه خداوند داشته باشم تا با آن جرئت درخواست از او را داشته باشم.

راهب گفت: پس من دعا می‌کنم، تو آمین بگو.

جوان پاسخ داد: باشد.

فَقالَ: غُفِرَ لَكَ ما مَضىٰ حَيثُ دَخَلَكَ الخَوفُ، فَانظُر كَيفَ تَكونُ فيما تَستَقبِلُ؟![1]

٥ / ٦
جَزاءُ العاشِقِ العَفيفِ

۴۰۷. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَن عَشِقَ فَكَتَمَ وعَفَّ فَماتَ فَهُوَ شَهيدٌ.[2]

۴۰۸. عنه صلى الله عليه وآله: العِشقُ مِن غَيرِ ريبَةٍ كَفّارَةٌ لِلذُّنوبِ.[3]

۴۰۹. عنه صلى الله عليه وآله: مَن عَشِقَ وكَتَمَ وعَفَّ وصَبَرَ، غَفَرَ اللهُ لَهُ وأدخَلَهُ الجَنَّةَ.[4]

۴۱۰. كنز العمّال عن ابن عبّاس عَن رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله: خِيارُ اُمَّتِي الَّذينَ يَعِفّونَ إذا آتاهُمُ اللهُ مِنَ البَلاءِ شَيئاً.

قالوا: وأيُّ البَلاءِ؟

قالَ: العِشقُ.[5]

---

۱. الكافي: ج ۲ ص ۶۹ ح ۸.
۲. كنز العمّال: ج ۳ ص ۳۷۲ ح ۷۰۰۰.
۳. الفردوس: ج ۳ ص ۹۴ ح ۴۲۶۶.
۴. كنز العمّال: ج ۳ ص ۳۷۳ ح ۷۰۰۲.
۵. كنز العمّال: ج ۳ ص ۳۷۳ ح ۷۰۰۱ وص ۷۷۹ ح ۸۷۳۲ كلاهما نقلاً عن الديلمي، الفردوس: ج ۲ ص ۱۷۴ ح ۲۸۶۷ وليس في النسخة التي بأيدينا «قالوا: وأي البلاء؟ قال».

راهب، دعا می‌کرد و جوان، آمین می‌گفت، طولی نکشید که ابری بر آنها سایه گستراند. هر دو مدّتی را زیر سایهٔ ابر، راه طی کردند. آن‌گاه، راهشان جدا شد. جوان به راهی و راهب به راه دیگری رفت. ابر با جوان همراه شد. راهب به وی گفت: تو از من بهتری. برای این‌که دعای تو اجابت شد و دعای من اجابت نشد. به من بگو ماجرایت چیست؟

جوان، ماجرای خود را با آن زن برای راهب بازگفت. راهب گفت: به جهت ترسی که از خداوند در دلت راه یافت، گناهان گذاشته‌ات آمرزیده شد. دقّت کن که در آینده چگونه خواهی بود.

۶/۵

پاداش عاشق پاک دامن

۴۰۷. **پیامبر خدا**ﷺ: آن که عاشق شود و کتمان کند و پاک‌دامنی پیشه سازد تا از دنیا برود، شهید است.

۴۰۸. **پیامبر خدا**ﷺ: عشقِ پاک، کفّارهٔ گناهان است.

۴۰۹. **پیامبر خدا**ﷺ: آن که عاشق شود و کتمان کند و پاک‌دامنی پیشه سازد و پایداری کند، خداوند، او را می‌بخشد و او را به بهشت، داخل می‌کند.

۴۱۰. **کنز العمّال** ـ به نقل از ابن عباس، از پیامبر خدا ـ: بهترین‌های امّت من، کسانی هستند که چون خداوند ﷻ آنان را به بلا گرفتار کند، پاک‌دامنی ورزند.

گفتند: کدام بلا؟

فرمود: عشق!

الفصل السادس

مَصائِدُ الشَّيطانِ

٤١١. **الإمام الرضا عن آبائه** عليهم السلام: إنَّ إبليسَ كانَ يَأتِي الأَنبِياءَ عليهم السلام مِن لَدُن آدمَ عليه السلام إلىٰ أن بَعَثَ اللهُ المَسيحَ عليه السلام يَتحَدَّثُ عِندَهُم ويُسائِلُهُم، ولَم يَكُن بِأَحَدٍ مِنهُم أشَدُّ أُنساً مِنهُ بِيَحيَى بنِ زَكَرِيّا، فَقالَ لَهُ يَحيىٰ: يا أبا مُرَّةَ إنَّ لي إلَيكَ حاجَةً.

فَقالَ لَهُ: أنتَ أعظَمُ قَدراً مِن أن أرُدَّكَ بِمَسأَلَةٍ فَسَلني ما شِئتَ، فَإِنّي غَيرُ مُخالِفِكَ في أمرٍ تُريدُهُ.

فَقالَ يَحيىٰ: يا أبا مُرَّةَ أُحِبُّ أن تَعرِضَ عَلَيَّ مَصائِدَكَ وفُخوخَكَ الَّتي تَصطادُ بِها بَني آدَمَ.

فَقالَ لَهُ إبليسُ: حُبّاً و كَرامَةً، وواعَدَهُ لِغَدٍ، فَلَمّا أصبَحَ يَحيىٰ عليه السلام قَعَدَ في بَيتِهِ يَنتَظِرُ المَوعِدَ وأجافَ عَلَيهِ البابَ إغلاقاً فَما شَعَرَ حَتّىٰ ساواهُ من خَوخَةٍ كانَت في بَيتِهِ، فَإِذا وَجهُهُ صورَةُ وَجهِ القِردِ، وَجَسَدُهُ عَلىٰ صورَةِ الخِنزيرِ، وإذا عَيناهُ مَشقوقَتانِ طولاً، وفَمُهُ مَشقوقٌ طولاً وإذا أسنانُهُ وفَمُهُ عَظماً واحِداً بِلا ذَقَنٍ ولا لِحيَةٍ، ولَهُ أربَعَةُ أيدٍ: يَدانِ في صَدرِهِ ويَدانِ في مِنكَبِهِ، وإذا عَراقيبُهُ قَوادِمُهُ، و أصابِعُهُ خَلفَهُ، وَعلَيهِ قَباءٌ وقَد شَدَّ وَسَطَهُ بِمِنطَقَةٍ فيها خُيوطٌ مُعَلَّقَةٌ بَينَ أحمَرَ و أخضَرَ وأصفَرَ وَجميعِ الأَلوانِ، وإذا بِيَدِهِ جَرَسٌ عَظيمٌ، وعَلىٰ رَأسِهِ بَيضَةٌ، وإذا فِي البَيضَةِ حَديدَةٌ مُعَلَّقَةٌ شَبيهَةٌ بِالكُلّابِ.

فصل ششم

دام‌های شیطان

۴۱۱. **امام رضا** ـ به نقل از پدرانش ـ: شیطان، از زمان آدم تا هنگامی که خداوند، مسیح را برانگیخت، سراغ پیامبران می‌آمد، با آنان سخن می‌گفت و از آنان سؤال می‌کرد و بیش از همه با یحیی بن زکریا مأنوس بود. [روزی] یحیی به وی گفت: «ای ابا مُرّه (پدر تلخی‌ها)! از تو خواسته‌ای دارم».

شیطان گفت: تو برتر از آنی که خواسته‌ات را رد کنم. هرچه می‌خواهی بپرس. به راستی که من، در کاری که تو بخواهی، مخالف تو نیستم.

یحیی گفت: «ای ابا مُرّه! دوست دارم برایم دام‌ها و تله‌هایت که با آنها آدمیان را به دام می‌اندازی، بیان کنی».

شیطان گفت: [چشم،] با علاقه و احترام! و وعدهٔ فردا را داد.

چون صبح شد، یحیی در خانه نشست و منتظر قرار بود و در را محکم بست تا این که با او از روزنهٔ خانه، مواجه شد که صورتش صورت بوزینه و بدنش، بدن خوک بود. چشمان و دهانش از طول شکافته بود. دندان‌ها و دهانش یک استخوان بدون چانه و ریش بود و چهار دست داشت: دو دست در سینه و دو دست در شانه، پیِ پاهایش در جلو و انگشتانش در پشت بود. قبایی به تَن داشت که وسطش را با کمربندی که خط‌های رنگارنگ داشت، بسته بود. زنگی بزرگ در دست داشت. کلاه‌خُودی روی سرش بود و در آن، آهنی آویزان بود، شبیه چنگال آهنین. وقتی یحیی در وی نگریست، به وی گفت: «این کمربندِ وسط [قبا] چیست؟».

فَلَمّا تَأَمَّلَهُ يَحيىٰ ﷺ قالَ لَهُ: ما هٰذِهِ المِنطَقَةُ الَّتي في وَسَطِكَ؟

فَقالَ: هٰذِهِ المَجوسِيَّةُ، أنَا الَّذي سَنَنتُها وزَيَّنتُها لَهُم.

فَقالَ لَهُ: فَما هٰذِهِ الخُيوطُ الأَلوانُ؟

قالَ: هٰذِهِ جَميعُ أصباغِ النِّساءِ، لا تَزالُ المَرأَةُ تَصبَغُ الصِّبغَ حَتّىٰ تَقَعَ مَعَ لَونِها، فَأَفتَتِنَ النّاسَ بِها.

فَقالَ لَهُ: فَما هٰذَا الجَرَسُ الَّذي بِيَدِكَ؟

قالَ: هٰذا مَجمَعُ كُلِّ لَذَّةٍ مِن طُنبورٍ و بَربَطٍ ومِعزَفَةٍ وطَبلٍ ونايٍ وصُرنايٍ، وإنَّ القَومَ لَيَجلِسونَ عَلىٰ شَرابِهِم فَلايَستَلِذّونَهُ فَأُحَرِّكُ الجَرَسَ فيما بَينَهُم، فَإِذا سَمِعوهُ استَخَفَّهُمُ الطَّرَبُ، فَمِن بَينِ مَن يَرقُصُ ومِن بَينِ مَن يُفَرقِعُ أصابِعَهُ، ومِن بَينِ مَن يَشُقُّ ثِيابَهُ.

فَقالَ لَهُ: وأيُّ الأَشياءِ أقَرُّ لِعَينِكَ؟

قالَ: النِّساءُ، هُنَّ فُخوخي ومَصائِدي، فَإِنّي إذَا اجتَمَعَت عَلَيَّ دَعَواتُ الصّالِحينَ ولَعَناتُهُم صِرتُ إلَى النِّساءِ فَطابَت نَفسي بِهِنَّ.

فَقالَ لَهُ يَحيىٰ ﷺ: فَما هٰذِهِ البَيضَةُ الَّتي عَلىٰ رَأسِكَ؟

قالَ: بِها أتَوَقّىٰ دَعوَةَ المُؤمِنينَ.

قالَ: فَما هٰذِهِ الحَديدَةُ الَّتي أراها فيها؟

قالَ: بِهٰذِهِ اُقَلِّبُ قُلوبَ الصّالِحينَ.

قالَ يَحيىٰ ﷺ: فَهَل ظَفِرتَ بي ساعَةً قَطُّ؟

قالَ: لا، ولٰكِن فيكَ خَصلَةٌ تُعجِبُني.

قالَ يَحيىٰ: فَما هِيَ؟

قالَ: أنتَ رَجُلٌ أكولٌ، فَإِذا أفطَرتَ أكَلتَ وبَشِمتَ فَيَمنَعُكَ ذٰلِكَ مِن بَعضِ

گفت: این، نشان مَجوسیّت (زُنّار) است. من آن را بنیاد کردم و برایشان آرایش دادم.

پرسید: «این خط‌های رنگی چیست؟».

گفت: این، نمای رنگ‌های زنان است. زن با آن، رنگ عوض می‌کند تا مردم را بدان بفریبد.

پرسید: «این زنگ در دست تو چیست؟».

گفت: این، در بر دارندهٔ همهٔ خوشی‌ها از قبیل: تار، عود، ساز، دُهُل، نِی و کَرناست. مردمان، وقتی بر سفرهٔ شراب می‌نشینند و از آن لذّت می‌برند، این زنگ را در میان آنان به صدا درمی‌آورم. وقتی آن را بشنوند، طرب، آنان را سُست می‌گرداند. برخی می‌رقصند، برخی بِشکن می‌زنند و برخی لباسشان را پاره می‌کنند.

پرسید: «چه چیز، [مایهٔ] چشم روشنی توست؟».

گفت: زنان. آنها تله‌ها و دام‌های من‌اند. هرگاه دعای صالحان و نفرین آنها بر من سرازیر شود، سراغ زنان می‌روم و آرامش می‌گیرم.

یحییٰ؈ گفت: «این کلاه‌خُود روی سرت چیست؟».

گفت: با آن خود را، از دعای مؤمنان، نگه می‌دارم.

گفت: این آهنی که داخل آن است، چیست؟

گفت: با آن، دل صالحان را دگرگون می‌سازم.

یحییٰ؈ گفت: «آیا تاکنون بر من پیروز شده‌ای؟».

گفت: نه؛ ولی در تو خصلتی است که خوشم می‌آید.

یحییٰ؈ گفت: «آن خصلت چیست؟».

صَلاتِكَ وقِيامِكَ بِاللَّيلِ.

قالَ يَحيىٰ ؈: فَإِنّي أُعطِي اللهَ عَهداً أنّي لا أشبَعُ مِنَ الطَّعامِ حَتّىٰ ألقاهُ.

قالَ لَهُ إبليسُ: وأنَا أُعطِي اللهَ عَهداً أنّي لا أنصَحُ مُسلِماً حَتّىٰ ألقاهُ، ثُمَّ خَرَجَ فَما عادَ إلَيهِ بَعدَ ذٰلِكَ.[1]

---

۱. الأمالي للطوسي: ص ۳۳۹ ح ۶۹۲.

گفت: تو مردی پُرخوری. وقتی افطار می‌کنی و می‌خوری و پُرخوری می‌کنی، تو را از نماز و شب‌زنده‌داری باز می‌دارد.

یحیی علیه السلام گفت: «با خدا پیمان می‌بندم که از این پس، از غذا سیر نشوم تا خدا را ملاقات کنم».

شیطان گفت: و من هم با خدا عهد می‌بندم که مسلمانی را نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم.

پس، از نزد یحیی علیه السلام بیرون رفت و دیگر برنگشت.

الفصل السابع

الآفات الثّقافيّة والسّياسيّة

١ / ٧
وجوب الوقاية من الآفات الثّقافيّة

٤١٢ . الإمام الصادق عليه السلام : اِحذَروا عَلىٰ شَبابِكُم الغُلاةَ[١] لا يُفسِدونَهُم ، فَإِنَّ الغُلاةَ شَرُّ خَلقِ اللهِ، يُصَغِّرونَ عَظَمَةَ اللهِ ويَدَّعونَ الرُّبوبِيَّةَ لِعِبادِ اللهِ.[٢]

٤١٣ . عنه عليه السلام : بادِروا أولادَكُم بِالحَديثِ قَبلَ أن يَسبِقَكُم إلَيهِمُ المُرجِئَةُ[٣].[٤]

٢ / ٧
التّحذير من التّبعيّة العمياء

الكتاب

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَـٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾ .[٥]

---

١. الغلاة: فرقة ترفع بعض الناس إلىٰ مرتبة الألوهية ، وترى أنّ الله تعالىٰ فوّض أمر الرزق والتدبير للأئمة عليهم السلام .

٢. الأمالي للطوسي: ص ٦٥٠ ح ١٣٤٩.

٣. المرجئة: فئة ترى أنّ الإيمان لا تضرّ معه المعصية، كما لاينفع مع الكفر طاعة، وقالوا: إنّ الإيمان قول بلا عمل، كأنّهم قدّموا الإيمان وأرجئوا العمل، أي أخّروه؛ لأنّهم يرون إذا لم يصلّوا ولم يصوموا نجّاهم إيمانهم وأسقطوا الوعيد جملة عن المسلمين.

٤. الكافي: ج ٦ ص ٤٧ ح ٥.

٥. الإسراء: ٣٦.

فصل هفتم

آفت های فرهنگی و سیاسی

۱ / ۷

آسیب های فرهنگی

۴۱۲ . امام صادقؑ : بر جوانان خود، از خطر غالیان[۱] بپرهیزید تا [عقیدهٔ] آنان را فاسد نکنند؛ چرا که غالیان، بدترینِ مخلوقات خدایند. بزرگی خدا را کوچک می‌کنند و برای بندگان خدا، ادّعای ربوبیت می‌کنند.

۴۱۳ . امام صادقؑ : به فرزندانتان حدیث بیاموزید، پیش از آن‌که مرجئه[۲] به سوی آنان بشتابند.

۲ / ۷

پیروی کورکورانه

قرآن

﴿واز آنچه بدان علم نداری، پیروی مکن؛ چرا که گوش و چشم و دل، هر یک، مسئول است﴾.

---

۱. غالیان یا غُلات به گروه‌هایی گفته می‌شود که انسانی را به مرتبهٔ خدایی برسانند و یا معتقد باشند که خداوند، برخی از صفات خود (نظیر مدبّریت و رازقیّت) را به برخی انسان‌ها واگذار کرده است.

۲. مُرجِئه به گروهی گفته می‌شود که معتقدند: «معصیت، به ایمان، زیان نمی‌رساند، چنان‌که اطاعت، کفر را زائل نمی‌کند» و نیز گفته‌اند: «ایمان، گفتار است و نه عمل». گویا ایمان را مقدّم داشته و عمل را کنار نهاده‌اند. اینان چنین باور دارند که اگر نماز نخوانند و روزه نگیرند، ایمانشان آنها را نجات خواهد داد. به اعتقاد آنها، کفر، از تمامی مسلمانان برداشته شده است.

الحديث

۴۱۴ . رسول الله ﷺ : لا تَكونوا إمَّعَةً ، تَقولونَ : إن أحسَنَ النّاسُ أحسَنّا ، وإن ظَلَموا ظَلَمنا ! ولٰكِن وَطِّنوا أنفُسَكُم إن أحسَنَ النّاسُ أن تُحسِنوا ، وإن أساؤوا فلا تَظلِموا.[1]

۴۱۵ . نهج البلاغة عن كميل بن زياد : أخَذَ بِيَدي أميرُ المُؤمِنينَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ عليه السلام فَأَخرَجَني إلَى الجَبّانِ ، فَلَمّا أصحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعَداءَ ، ثُمَّ قالَ : يا كُمَيلَ بنَ زِيادٍ ، إنَّ هٰذِهِ القُلوبَ أوعِيَةٌ فَخَيرُها أوعاها . فَاحفَظ عَنّي ما أقولُ لَكَ ، النّاسُ ثَلاثَةٌ : فَعالِمٌ رَبّانِيٌّ ، ومُتَعَلِّمٌ عَلىٰ سَبيلِ نَجاةٍ ، وهَمَجٌ رَعاعٌ أتباعُ كُلِّ ناعِقٍ ، يَميلونَ مَعَ كُلِّ ريحٍ ، لَم يَستَضيئوا بِنورِ العِلمِ ، ولَم يَلجَؤوا إلىٰ رُكنٍ وَثيقٍ.[2]

۴۱۶ . الإمام الصادق عليه السلام ـ لِرَجُلٍ مِن أصحابِهِ ـ : لا تَكونَنَّ إمَّعَةً ، تَقولُ : أنَا مَعَ النّاسِ وأنَا كَواحِدٍ مِنَ النّاسِ.[3]

۴۱۷ . الكافي عن أبي حمزة الثمالي : قالَ لي أبو عَبدِاللهِ عليه السلام : إيّاكَ والرِّئاسَةَ ، وإيّاكَ أن تَطَأَ أعقابَ الرِّجالِ .

قالَ : قُلتُ : جُعِلتُ فِداكَ ! أمَّا الرِّئاسَةُ فَقَد عَرَفتُها ، وأمّا أن أطَأَ أعقابَ الرِّجالِ ، فَما ثُلُثا ما في يَدي إلّا مِمّا وَطِئتُ أعقابَ الرِّجالِ!

فَقالَ لي : لَيسَ حَيثُ تَذهَبُ ، إيّاكَ أن تَنصِبَ رَجُلاً دونَ الحُجَّةِ ، فَتُصَدِّقَهُ في كُلِّ ما قالَ.[4]

۴۱۸ . تحف العقول عن الإمام الكاظم عليه السلام ـ لِفَضلِ بنِ يونُسَ ـ : أبلِغ خَيراً ، وقُل خَيراً ولا تَكُن إمَّعَةً .

قُلتُ : ومَا الإِمَّعَةُ ؟

---

۱. سنن الترمذي: ج ۴ ص ۳۶۴ ح ۲۰۰۷.

۲. نهج البلاغة: الحكمة ۱۴۷.

۳. معاني الأخبار: ص ۲۶۶ ح ۱.

۴. الكافي: ج ۲ ص ۲۹۸ ح ۵.

حدیث

۴۱۴ . **پیامبر خدا**صلی الله علیه و آله : سُست‌رأی و دهن‌بین مباشید که بگویید: «اگر مردمْ خوبی کردند، خوبی می‌کنیم، و اگر ستم کردند، ستم می‌کنیم»؛ لیکن خود را چنین آماده کنید که اگر مردم نیکی کردند، نیکی کنید، و اگر بدی کردند، ستم نکنید.

۴۱۵ . **نهج البلاغة** ـ به نقل از کمیل بن زیاد ـ: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، دست مرا گرفت و به سمت صحرا بُرد. چون بدان جا رسید، آهی بلند کشید و فرمود: «ای کمیل! این دل‌ها ظرف‌هایی است و بهترینِ آنها، نگاه‌دارنده‌ترینِ آنهاست. پس آنچه می‌گویم، از من به خاطر بدار. مردم، سه دسته‌اند: عالم ربّانی(خدا گونه)، دانشجویِ در راه رستگاری، و فرومایگانی رونده به چپ و راست که پیِ هر بانگی را می‌گیرند و با هر بادی به سویی می‌خزند؛ کسانی که نه از روشنی دانش، فروغی یافتند، و نه به سوی پناهگاهی استوار، شتافتند.

۴۱۶ . **امام صادق**علیه السلام ـ به مردی از یارانش ـ: سُست‌رأی و دهن‌بین مباش، که بگویی: «من با مردمم» و «من یکی از مردمم».

۴۱۷ . **الکافی** ـ به نقل از ابو حمزهٔ ثُمالی ـ: امام صادق علیه السلام به من فرمود: «بپرهیز از ریاست‌طلبی، و بپرهیز از این که دنباله‌روِ مردان (شخصیّت‌های برجسته) باشی».

گفتم: جانم فدایت! ریاست‌طلبی را دانستم؛ امّا این که از مردانْ دنباله روی کنم، دو سومِ آنچه در دست من است، از در پیِ مردان [ی مانند شما] رفتن است.

فرمود: «مراد، این نیست که فهمیدی؛ [بلکه این است:] بپرهیز از این که کسی را بدون حجّت، امام قرار دهی و هر چه می‌گوید، او را تصدیق کنی».

۴۱۸ . **تحف العقول** ـ به نقل از فضل بن یونس ـ: امام کاظم علیه السلام به من فرمود: «خیر برسان، و خیر بگو، و "إمَّعَه" مباش».

قالَ: لا تَقُل: أنَا مَعَ النّاسِ، وأنَا كَواحِدٍ مِنَ النّاسِ. إنَّ رَسولَ اللهِ ﷺ قالَ: يا أيُّهَا النّاسُ، إنَّما هُما نَجدانِ: نَجدُ[1] خَيرٍ ونَجدُ شَرٍّ، فَلا يَكُن نَجدُ الشَّرِّ أحَبَّ إلَيكُم مِن نَجدِ الخَيرِ.[2]

٣ / ٧
زُعَماءُ السَّوءِ

الكتاب

﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا﴾.[3]

الحديث

٤١٩. الإمام الصادق ؑ: يا مَعشَرَ الأَحداثِ اتَّقُوا اللهَ ولا تَأتُوا الرُّؤَساءَ دَعوهُم حَتّىٰ يَصيروا أذناباً، لا تَتَّخِذُوا الرِّجالَ وَلائِجَ مِن دونِ اللهِ[4]، إنّا وَاللهِ خَيرٌ لَكُم مِنهُم، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إلىٰ صَدرِهِ.[5]

---

١. النجد: الطريق الواضح المرتفع، وقوله ﷺ: «إنّما هما نجدان»، فالظاهر إشارة إلىٰ قوله تعالى في سورة البلد: ١٠ ﴿وَهَدَيْنَٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ﴾. (كما في هامش المصدر).

٢. تحف العقول: ص ٤١٣.

٣. الأحزاب: ٦٧.

٤. إشارة إلىٰ قوله تعالى: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾، التوبة: ١٦.

٥. تفسير العيّاشي: ج ٢ ص ٨٣ ح ٣٢، بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٢٤٦ ح ٥.

گفتم: «إِمَّعَه» چیست؟

فرمود: «[یعنی سست‌رأی و دهن‌بین.] مگو: "من با مردمم" و" من، یکی از مردمم". پیامبر خدا فرمود: "ای مردم! فقط دو راه وجود دارد: راه خیر و راه شر. مبادا راه شر در نزد شما بهتر از راه خیر باشد"».[1]

۳/۷

رهبران بد

قرآن

﴿و [اهل دوزخ] می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگ‌ترانمان اطاعت کردیم. آن‌گاه، ما را به گم‌راهی کشیدند﴾.

حدیث

۴۱۹. امام صادقعلیه السلام: «ای گروه جوانان! تقوا پیشه کنید و نزد رئیسان نروید. رهایشان کنید تا زمانی که از ریاست بیفتند. مردان (شخصیت‌های برجسته) را به جای خداوند، دوستِ همراز مگیرید.[2] ما به خدا سوگند، ما به خدا سوگند، برایتان بهتر از آنان هستیم». آن گاه با دست بر سینه‌اش زد[؛ یعنی به جای ما به دنبال رهبران ستمکار نروید].

---

۱. این سخن، اشاره به آیهٔ ۱۰ از سورهٔ بلد است: ﴿وَهَدَيْنَـٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ؛ و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم﴾.

۲. اشاره است به آیهٔ ۱۶ از سورهٔ توبه: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَـٰهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَا رَسُولِهِۦ وَلَا ٱلْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً؛ آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید و خداوند، کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستادهٔ او و مؤمنان، مَحرم اسراری نگرفته‌اند، معلوم نمی‌دارد؟﴾.

الفصل الثامن

الآفات الأخلاقية والعملية

٨ / ١

عقوق الوالدين

الكتاب

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِالْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَـٰنًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾.[1]

﴿وَالَّذِى قَالَ لِوَٰلِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَآ أَتَعِدَانِنِىٓ أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِى وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَـٰذَآ إِلَّآ أَسَـٰطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾.[2]

الحديث

٤٢٠. رسول الله ﷺ: لَو عَلِمَ اللهُ ﷻ شَيئاً مِنَ العُقوقِ أدنىٰ مِن أُفٍّ لَحَرَّمَهُ فَليَعمَلِ العاقُّ ما شاءَ فَلَن يَدخُلَ الجَنَّةَ.[3]

٤٢١. الإمام الباقر ؈: إنَّ أبي نَظَرَ إلىٰ رَجُلٍ ومَعَهُ ابنُهُ يَمشي وَالِابنُ مُتَّكِئٌ عَلىٰ ذِراعِ الأَبِ، قالَ: فَما كَلَّمَهُ أبي ؈ مَقتاً لَهُ حَتّىٰ فارَقَ الدُّنيا.[4]

---

١. الإسراء: ٢٣.

٢. الأحقاف: ١٧.

٣. الفردوس: ج ٣ ص ٣٥٣ ح ٥٠٦٣.

٤. الكافي: ج ٢ ص ٣٤٩ ح ٨.

فصل هشتم
آفت های اخلاقی و رفتاری

۱/۸
نافرمانی پدر و مادر

قرآن

﴿و پروردگار تو مقرّر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر [خود]، احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آنها [حتّی] «اُف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی﴾.

﴿و کسی که به پدر و مادر خود بگوید: «اُف بر شما!»، آیا به من وعده می‌دهید که [از گور، زنده] بیرون خواهم شد، حال آن‌که پیش از من، نسل‌ها سپری [و نابود] شدند [و زنده نشدند]؟ و آن دو به [درگاه] خدا زاری می‌کنند [و می‌گفتند]: وای برتو، ایمان بیاور! وعدهٔ خدا، حق است. ولی [پسر] پاسخ می‌دهد: اینها جز افسانه‌های گذشتگان نیست﴾.

حدیث

۴۲۰ . **پیامبر خدا**ﷺ : اگر خداوند ﷻ نافرمانی‌ای کمتر از «اُف» می‌شناخت ، آن را حرام می‌کرد. نافرمانِ [پدر و مادر]، هر چه می‌خواهد [عبادت]، انجام بدهد، ولی هرگز وارد بهشت نمی‌گردد.

۴۲۱ . **امام باقر**ؑ : پدرم به مردی نگریست که راه می‌رفت و فرزندش همراه وی بود. پسر بر دست پدر ، تکیه داده بود. پدرم از روی خشم با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

۴۲۲. عنه عليه السلام: شَرُّ الآباءِ مَن دَعاهُ البِرُّ إلَى الإفراطِ، وشَرُّ الأَبناءِ مَن دَعاهُ التَّقصيرُ إلَى العُقوقِ.[۱]

۴۲۳. الإمام الصادق عليه السلام: أدنَى العُقوقِ اُفٍّ ولَو عَلِمَ اللهُ عزّ وجلّ شَيئاً أهوَنَ مِنهُ لَنَهىٰ عَنهُ.[۲]

۴۲۴. الإمام العسكري عليه السلام: جُرأَةُ الوَلَدِ عَلىٰ والِدِهِ في صِغَرِهِ تَدعو إلَى العُقوقِ في كِبَرِهِ.[۳]

۴۲۵. مُهَج الدعوات عن الإمام الحسين عليه السلام: كُنتُ مَعَ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ عليه السلام فِي الطَّوافِ في لَيلَةٍ دَيجوجِيَّةٍ[۴] قَليلَةِ النّورِ وقَد خَلَا الطُّوّافُ، ونامَ الزُّوّارُ، وهَدَأَتِ العُيونُ، إذ سَمِعَ مُستَغيثاً مُستَجيراً مُتَرَحِّماً بِصَوتٍ حَزينٍ مَحزونٍ مِن قَلبٍ موجَعٍ، وهُوَ يَقولُ:

يا مَن يُجيبُ دُعاءَ المُضطَرِّ فِي الظُّلَمِ   يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالبَلوىٰ مَعَ السَّقَمِ
قَد نامَ وَفدُكَ حَولَ البَيتِ وَانتَبَهوا   يَدعو وعَينُكَ يا قَيّومُ لَم تَنَمِ
هَب لي بِجودِكَ أفضَلَ العَفوِ عَن جُرمي   يا مَن أشارَ إلَيهِ الخَلقُ فِي الحَرَمِ
إن كانَ عَفوُكَ لا يَلقاهُ ذو سَرَفٍ   فَمَن يَجودُ عَلَى العاصينَ بِالنِّعَمِ

قالَ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام: فَقالَ لي: يا أبا عَبدِ اللهِ أسَمِعتَ المُنادِيَ ذَنبَهُ المُستَغيثَ رَبَّهُ.

فَقُلتُ: نَعَم، قَد سَمِعتُهُ.

فَقالَ: اِعتَبِرهُ عَسىٰ تَراهُ، فَما زِلتُ أخبِطُ في طَخياءِ الظَّلامِ وأتَخَلَّلُ بَينَ النِّيامِ. فَلَمّا صِرتُ بَينَ الرُّكنِ وَالمَقامِ، بَدا لي شَخصٌ مُنتَصِبٌ، فَتَأَمَّلتُهُ فَإِذا هُوَ

---

۱. تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۳۲۰.

۲. الكافي: ج ۲ ص ۳۴۸ ح ۱.

۳. تحف العقول: ص ۴۸۹.

۴. ليلٌ دَجِيّ: أي مظلم (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۵۷۸).

۴۲۲. **امام باقر**ﷺ: بدترینِ پدران، کسی است که نیکی [به فرزند]، او را به زیاده‌روی بکشانَد، و بدترینِ فرزندان، کسی است که کوتاهی [در حقّ پدر و مادر]، او را به نافرمانی بکشاند.

۴۲۳. **امام صادق**ﷺ: کمترین نافرمانی «اُف» گفتن است و اگر خداوند چیزی کمتر از آن می‌شناخت، از آن نهی می‌کرد.

۴۲۴. **امام عسکری**ﷺ: گستاخی فرزند بر پدر و مادر در خردسالی، به نافرمانی در بزرگسالی می‌کشانَد.

۴۲۵. **مُهج الدعوات** ـ به نقل از امام حسینﷺ ـ: در شبی تاریک و ابری که طواف، خلوت بود و زائران به خواب رفته بودند و چشم‌ها را خواب ربوده بود، با علی بن ابی طالبﷺ در طواف بودم. در این هنگام، صدای حزن‌آلود دل‌شکسته‌ای به گوش می‌رسید که با دلی آکنده از درد، [از خدای غفّار،] فریادرسی می‌طلبید و پناه می‌جست و رحمت می‌خواست و می‌گفت:

ای آن‌که دعای درماندگان در تاریکی‌ها را به اجابت می‌رسانی!/

ای آن‌که زیان و گرفتاری بیماری‌ها را برطرف می‌سازی!

میهمانان تو، گرداگرد کعبه، می‌خوابند و بیدار می‌شوند/

تو را می‌خوانند، در حالی که چشم تو ـ ای پاینده ـ به خواب نمی‌رود.

با بخشندگی‌ات، با بهترین گذشت، از گناهانم درگذر/

ای آن‌که همهٔ خلایق در حرم امنش تنها به او [امیدوارند و به او] اشاره دارند.

اگر گنهکاران، عفو تو را در نیابند/

پس چه کسی نعمت [رحمت و عفو] خود را بر آنان ببخشاید؟!

پدرم (امیرمؤمنان) به من فرمود: «ای ابا عبد الله! آیا به این شخص که داد از گناهانش دارد و از پروردگارش دادخواهی می‌کند، گوش سپردی؟».

گفتم: بله، شنیدم.

فرمود: «از پی او برو. شاید او را ببینی».

پس در آن تاریکی شب، دست [به این سو و آن‌سو] می‌مالیدم و در میان خفتگان می‌گشتم. همین که بین رُکن و مقام رسیدم، شخصی ایستاده بر من نمودار شد. دقّت کردم، دریافتم که هموست که به نماز ایستاده است. گفتم: سلام بر تو ای بندهٔ خدا که به گناهان خود، اعتراف داری و در پیِ گذشت و آمرزش و

قائِمٌ، فَقُلتُ: السَّلامُ عَلَيكَ أيُّهَا العَبدُ المُقِرُّ المُستَقيلُ المُستَغفِرُ المُستَجيرُ أجِب بِاللهِ ابنَ عَمِّ رَسولِ اللهِ ﷺ. فَأَسرَعَ في سُجودِهِ وقُعودِهِ وَسلَّمَ، فَلَم يَتَكَلَّم حَتّىٰ أشارَ بِيَدِهِ بِأَن تَقَدَّمني فَتَقَدَّمتُهُ فَأَتَيتُ بِهِ أميرَ المُؤمِنينَ ﷺ، فَقُلتُ: دونَكَ ها هُوَ! فَنَظَرَ إلَيهِ فَإِذا هُوَ شابٌّ حَسَنُ الوَجهِ، نَقِيُّ الثِّيابِ، فَقالَ لَهُ: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟

فَقالَ لَهُ: مِن بَعضِ العَرَبِ.

فَقالَ لَهُ: ما حالُكَ، ومِمَّ بُكاؤُكَ وَاستِغاثَتُكَ؟

فَقالَ: حالُ مَن اُوخِذَ بِالعُقوقِ فَهُوَ في ضيقٍ اِرتَهَنَهُ المُصابُ، وغَمَرَهُ الاِكتِئابُ، فَارتابَ فَدُعاؤُهُ لا يُستَجابُ.

فَقالَ لَهُ عَلِيٌّ ﷺ: ولِمَ ذٰلِكَ؟

فَقالَ: لِأَنّي كُنتُ مُلتَهِياً فِي العَرَبِ بِاللَّعِبِ وَالطَّرَبِ، اُديمُ العِصيانَ في رَجَبٍ وشَعبانَ، وما اُراقِبُ الرَّحمٰنَ، وكانَ لي والِدٌ شَفيقٌ، يُحَذِّرُني مَصارِعَ الحَدَثانِ، ويُخَوِّفُنِي العِقابَ بِالنّيرانِ، ويَقولُ: كَم ضَجَّ مِنكَ النَّهارُ وَالظَّلامُ، وَاللَّيالي وَالأَيّامُ، وَالشُّهورُ وَالأَعوامُ، وَالملائِكَةُ الكِرامُ، وكانَ إذا ألَحَّ عَلَيَّ بِالوَعظِ زَجَرتُهُ وَانتَهَرتُهُ، ووَثَبتُ عَلَيهِ وضَرَبتُهُ، فَعَمَدتُ يَوماً إلىٰ شَيءٍ مِنَ الوَرَقِ فَكانَت فِي الخِباءِ فَذَهَبتُ لِآخُذَها وأصرِفَها فيما كُنتُ عَلَيهِ، فَمانَعَني عَن أخذِها فَأَوجَعتُهُ ضَرباً ولَوَيتُ يَدَهُ وأخَذتُها ومَضَيتُ، فَأَومَأَ بِيَدِهِ إلىٰ رُكبَتَيهِ يَرومُ النُّهوضَ مِن مَكانِهِ ذٰلِكَ، فَلَم يُطِق يُحَرِّكُها مِن شِدَّةِ الوَجَعِ وَالأَلَمِ فَأَنشَأَ يَقولُ:

جَرَت رَحِمٌ بَيني وبَينَ مُنازِلٍ ... سَواءً كَما يَستَنزِلُ القَطرَ طالِبُهُ
ورَبَّيتُ حَتّىٰ صارَ جَلداً شَمَردَلاً ... إذا قامَ ساوىٰ غارِبَ العِجلِ غارِبُهُ
وقَد كُنتُ اُوتيهِ مِنَ الزّادِ فِي الصِّبا ... إذا جاعَ مِنهُ صَفوُهُ وأطايِبُهُ
فَلَمّا استَوىٰ في عُنفُوانِ شَبابِهِ ... وأصبَحَ كَالرُّمحِ الرُّدَينِيِّ خاطِبُهُ

پناه خداوندی! تو را به خدا، فرا خوانی پسر عموی پیامبر خدا را اجابت کن.
با شتاب، سجده و تشهّد و سلام نماز را به پایان برد و بی آن‌که سخنی گوید، [برخاست و] با دست به من اشاره نمود که پیش بیفت.
پیش افتادم و او را به حضور امیرمؤمنان آورده، گفتم: این، همان مرد است.
امام‌ﷺ بر او نگریست که جوانی خوش‌رو و پاکیزه لباس بود. از او پرسید: «کیستی؟».
گفت: از برخی قبایل عرب هستم.
پرسید: «نامت چیست؟».
گفت: مُنازل شیبانی.
پرسید: «حالت چگونه است؟ چرا گریه و استغاثه می‌کردی؟».
گفت: چگونه باشد حال کسی که به گناه عاقّ، گرفتار آمده و اکنون، در تنگی معیشت و درگرو بدبختی و بلاست، آن‌گونه که اگر توبه کند، نمی‌پذیرند؟!
پرسید: «چرا چنین شده‌ای؟».
گفت: من در میان مردم خود، سرگرم هوس‌رانی و خوش‌گذرانی بودم، نافرمانی حق تعالی را در ماه‌های رجب و شعبان نیز ادامه دادم و از پروردگار مهربان، نمی‌ترسیدم. پدری مهربان و نرم‌خو داشتم که مرا از پیشامدهای ناگوارِ ریشه‌برانداز روزگار، برحذر می‌داشت و از عِقاب آتش خشم خداوندی می‌ترساند و می‌گفت: چه‌قدر نور و تاریکی، شب‌ها و روزها، ماه‌ها و سال‌ها، و فرشتگان بزرگوار، از دست تو به [ستوه و] فریاد آیند [و تو از خطا و گناه خود برنگردی]؟!
هرگاه در اندرز دادنم اصرار می‌ورزید، من، پرخاشگرانه، او را کتک می‌زدم. روزی خواستم قدری سکّهٔ طلا را که در خیمه بود، بردارم و در عیّاشی صرف کنم. پدرم مانع شد و من، او را آزردم و دستش را پیچاندم و سکّه‌های زر را برداشتم و رفتم. او دستش را به زانو نهاد تا از جای برخیزد؛ ولی از شدّت درد و ناراحتی نتوانست. پس این اشعار را سرود:

میان من و «مُنازل»، قرابتی پیش آمد /
درست به همان‌گونه که طالب باران، آن را می‌طلبد.
او را پروراندم تا نیرومند و بلندقامت گشت /
هرگاه بر می‌خاست، یال او چون یال گوساله بود.
در خردسالی‌اش هرگاه گرسنه می‌شد /
گواراترین خوراک را به او می‌دادم.

تَهَضَّمَني مالي كَذا ولَوىٰ يَدي   لَوىٰ يَدَهُ اللهُ الَّذي هُوَ غالِبُهُ

ثُمَّ حَلَفَ بِاللهِ لَيَقدَمَنَّ إلىٰ بَيتِ اللهِ الحَرامِ، فَيَستَعدِي اللهَ عَلَيَّ، قالَ: فَصامَ أسابيعَ، وصَلّىٰ رَكَعاتٍ، ودَعا وخَرَجَ مُتَوَجِّهاً عَلىٰ عيرانِهِ يَقطَعُ بِالسَّيرِ عَرضَ الفَلاةِ، ويَطوِي الأَودِيَةَ ويَعلُو الجِبالَ حَتّىٰ قَدِمَ مَكَّةَ يَومَ الحَجِّ الأَكبَرِ فَنَزَلَ عَن راحِلَتِهِ، وأقبَلَ إلىٰ بَيتِ اللهِ الحَرامِ، فَسَعىٰ وطافَ بِهِ، وتَعَلَّقَ بِأَستارِهِ، وَ ابتَهَلَ، وأنشَأَ يَقولُ:

يا مَن إلَيهِ أتَى الحُجّاجُ بِالجُهدِ   فَوقَ المِهادِ مِن أقصىٰ غايَةِ البُعدِ

إنّي أتَيتُكَ يا مَن لا يُخَيِّبُ مَن   يَدعوهُ مُبتَهِلاً بِالواحِدِ الصَّمَدِ

هٰذا مُنازِلُ مَن يَرتاعُ مِن عُقَقي   فَخُذ بِحَقّي يا جَبّارُ مِن وَلَدي

حَتّىٰ تُشِلَّ بِعَونٍ مِنكَ جانِبَهُ   يا مَن تَقَدَّسَ لَم يولَد ولَم يَلِد

قالَ: فَوَ الَّذي سَمَكَ السَّماءَ، وأنبَعَ الماءَ، مَا استَتَمَّ دُعاؤُهُ حَتّىٰ نَزَلَ بي ما تَرىٰ ثُمَّ كَشَفَ عَن يَمينِهِ، فَإِذا بِجانِبِهِ قَد شَلَّ - فَأَنا مُنذُ ثَلاثِ سِنينَ أطلُبُ إلَيهِ أن يَدعُوَ لي[1] فِي المَوضِعِ الَّذي دَعا بِهِ عَلَيَّ، فَلَم يُجِبني، حَتّىٰ إذا كانَ العامُ أنعَمَ عَلَيَّ، فَخَرَجتُ عَلىٰ ناقَةٍ عَشراءَ أُجِدُّ السَّيرَ حَثيثاً رَجاءَ العافِيَةِ، حَتّىٰ إذا كُنّا عَلَى الأَراكِ وحَطمَةِ وادِي السِّياكِ[2] نَفَرَ طائِرٌ فِي اللَّيلِ فَنَفَرَت مِنهُ النّاقَةُ الَّتي كانَ عَلَيها، فَأَلقَتهُ إلىٰ قَرارِ الوادي، وَارفَضَّ بَينَ الحَجَرَينِ فَقَبَرتُهُ هُناكَ، وأعظَمُ مِن ذٰلِكَ أنّي لا أُعرَفُ إلّا «المَأخوذَ بِدَعوَةِ أبيهِ».

فَقالَ لَهُ أميرُ المُؤمِنينَ عليه السلام: أتاكَ الغَوثُ، ألا أُعَلِّمُكَ دُعاءً عَلَّمَنيهِ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله، وفيهِ اسمُ اللهِ الأَكبَرُ الأَعظَمُ، العَزيزُ الأَكرَمُ، الَّذي يُجيبُ بِهِ مَن دَعاهُ، ويُعطي بِهِ مَن سَأَلَهُ، ويُفَرِّجُ بِهِ الهَمَّ، وَيكشِفُ بِهِ الكَربَ ويَذهَبُ بِهِ

---

۱. ما في المصدر «يدعوني» وما أثبتناه هو الأصحّ كما في بحار الأنوار.

۲. هذا ما صحّحناه من بحار الأنوار وفي المصدر: «إذا كُنّا عَلَى الأراك وحَطَته وادي السّجالِ».

پس همین‌که به عُنفوان جوانی رسید /
زبانش همچون نیزهٔ رُدَینی [دراز و برّان] گشت.
این‌چنین، به ستم مالم را رُبود و دستم را پیچاند /
خدایی که به او غالب است، دستش را بپیچاند!

سپس سوگند یاد کرد که قطعاً به خانهٔ خدا آید تا از خدا علیه من یاری بطلبد. چندین هفته، روزه گرفت و چندین رکعت، نماز گزارد و دعا کرد و بر شتری راهرو، سوار شد و از دشت‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها گذشت تا در روز حجّ اکبر، وارد مکّه شد. از شتر پیاده شد و رو به خانهٔ خدا آورد. پس از سعی و طواف، به پردهٔ کعبه آویخت و با التماس و لابه، نیایش کرد و این‌گونه سرود:

ای آن‌که حاجیان بر کجاوه‌ها با منتهای کوشش خود/
از دورترین سرزمین‌ها به سوی او می‌آیند.
من نیز به سوی تو آمده‌ام/
ای آن‌که [ناامید نمی‌سازد] کسی را که او را با لابه و زاری به یگانگی و بی‌نیازی بخواند.
این، مُنازل است که از نافرمانی (آزُردن) من، خشنود است/
ای جبّار! حقّ مرا از فرزندم بگیر.
تا به یاری تو پهلویش فلج شود/
ای آن‌که از هر عیب و نقص، پاکی و نه خود، زاده شدی و نه چیزی را زادی!

سوگند به خدایی که آسمان را افراشت و آب را به جریان انداخت، دعایش را به پایان نبرده بود که این بلایی که می‌بینی، بر من نازل شد.

سپس، پهلوی راست خود را گشود. دیدم فلج شده است.

[و ادامه داد:] سه سال است که از او می‌خواهم تا در همان‌جا که نفرینم کرد، دعایم کند، و نپذیرفته است، تا امسال که بر من منّت نهاد و پذیرفت. پس به امید عافیت، او را به شتری لاغر، سوار کردم و با شتاب و تلاش، از موطن خود بیرون آمدیم. همین که به منزل اراک و خرابه‌های سرزمین سیاک رسیدیم، در شب، پرنده‌ای رمید و از صدای آن، شتر پدرم رَم کرد و او را به زمین افکند و میان دو سنگ [صدمه دید و] درگذشت. او را همان‌جا دفن نمودم. بالاتر از همهٔ این مصیبت‌ها این است که اکنون در میان مردم، شناخته نیستم، مگر با عنوانِ: «گرفتارِ نفرین پدر!».

امیرمؤمنان به او فرمود: «لحظهٔ دادرسی‌ات فرا رسیده است. آیا به تو دعایی را بیاموزم‌که پیامبر به‌من‌آموخت و در آن، اسم اعظم خدای اکبرِ عزیزِ اکرم است؛ اسمی که خداوند به وسیلهٔ آن، هر که او را بخواند، پاسخ می‌دهد و هر که از او

الغَمَّ، ويُبرِئُ بِهِ السُّقمَ، ويُجبِرُ بِهِ الكَسيرَ، ويُغني بِهِ الفَقيرَ، ويَقضي بِهِ الدَّينَ، ويَرُدُّ بِهِ العَينَ، ويَغفِرُ بِهِ الذُّنوبَ، ويَستُرُ بِهِ العُيوبَ، ويُؤمِنُ بِهِ كُلَّ خائِفٍ مِن شَيطانٍ مَريدٍ، وجَبّارٍ عَنيدٍ. ولَو دَعا بِهِ طائِعٌ لِلّهِ عَلىٰ جَبَلٍ لَزالَ مِن مَكانِهِ، أو عَلىٰ مَيِّتٍ لَأَحياهُ اللهُ بَعدَ مَوتِهِ، ولَو دَعا بِهِ عَلَى الماءِ لَمَشىٰ عَلَيهِ بَعدَ ألّا يَدخُلَهُ العُجبُ، فَاتَّقِ اللهَ أيُّهَا الرَّجُلُ فَقَد أدرَكَتنِي الرَّحمَةُ لَكَ ولْيَعلَمِ اللهُ مِنكَ صِدقَ النِّيَّةِ أنَّكَ لا تَدعو بِهِ في مَعصِيَتِهِ و لا تُفيدُهُ إلّا الثِّقَةَ في دينِكَ! فَإِن أخلَصتَ فيهِ النِّيَّةَ استَجابَ اللهُ لَكَ، ورَأَيتَ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً ﷺ في مَنامِكَ، يُبَشِّرُكَ بِالجَنَّةِ وَالإِجابَةِ.

قالَ الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ عليه السلام: فَكانَ سُروري بِفائِدَةِ الدُّعاءِ أشَدَّ مِن سُرورِ الرَّجُلِ بِعافِيَتِهِ وما نَزَلَ بِهِ، لِأَنَّني لَم أكُن سَمِعتُهُ مِنهُ، ولا عَرَفتُ هٰذَا الدُّعاءَ قَبلَ ذٰلِكَ، ثُمَّ قالَ: إئتِني بِدَواةٍ وبَياضٍ، وَاكتُب ما اُمليهِ عَلَيكَ فَفَعَلتُ وهُوَ: بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحيمِ، اللّٰهُمَّ إنّي أسأَلُكَ بِاسمِكَ يا ذَاالجَلالِ وَالإِكرامِ....[1]

قالَ [الفَتىٰ]: لَمّا هَدَأَتِ العُيونُ بِالرُّقادِ، وَاستَحلَكَ جِلبابُ اللَّيلِ رَفَعتُ يَدي بِالكِتابِ، ودَعَوتُ اللهَ بِحَقِّهِ مِراراً، فَاُجِبتُ فِي الثّانِيَةِ: حَسبُكَ، فَقَد دَعَوتَ اللهَ بِاسمِهِ الأَعظَمِ، ثُمَّ اضطَجَعتُ فَرَأَيتُ رَسولَ اللهِ ﷺ في مَنامي، وقَد مَسَحَ يَدَهُ الشَّريفَةَ عَلَيَّ وهُوَ يَقولُ: اِحتَفِظ بِاللهِ العَظيمِ، فَإِنَّكَ عَلىٰ خَيرٍ، فَانتَبَهتُ مُعافاً.

۸ / ۲
سوءُ الخُلُقِ

۴۲۶. رسول الله ﷺ: سوءُ الخُلُقِ ذَنبٌ لا يُغفَرُ.[2]

---

۱. مُهج الدعوات: ص ۱۹۱، بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۳۹۴ ح ۳۳.
۲. كنز العمّال: ج ۳ ص ۴۴۳ ح ۷۳۶۳.

بخواهد، عطایش می‌بخشد و با آن، اندوه‌ها را می‌گشاید، ناراحتی‌ها را برطرف می‌سازد، غم‌ها را می‌بَرَد، بیماری را بهبود می‌بخشد، شکسته را سامان می‌دهد، فقیر را غنی می‌کند، قرض‌ها را می‌پردازد، چشم را بر می‌گردانَد، گناهان را می‌آمرزد، عیب‌ها را می‌پوشاند، و هر بیمناک از شیطان سرکش و ستمگر سرسخت را امان می‌دهد، و اگر فرمانبردار از خدا، آن را بر کوه بخواند، از جایش کَنده می‌شود و اگر بر مُرده‌ای بخواند، خدا او را زنده می‌کند و اگر آن را بر آب بخواند ـ در صورتی که خودْ شیفتگی او را نگیرد ـ بر آن راه می‌رود؟ پس، ای مرد! تقوای الهی پیشه ساز که دلم برایت می‌سوزد. خدای سبحان، باید از تو صدقِ نیّت ببیند. آن را در [آلودگی به] معصیت نخوان و آن را جز به آن که در دین تو مورد اطمینان است، ارزانی مدار. اگر با خلوص نیّت اقدام کنی، خدا دعایت را می‌پذیرد و پیامبر خود، محمّد ﷺ را در رؤیا می‌بینی که به تو مژدهٔ بهشت و اجابت می‌دهد».

امام حسین علیه السلام می‌گوید: شادمانی من به فایدهٔ دعا بیشتر از شادمانی آن جوان به عافیت خود و آنچه برایش پیش آمده بود، شد؛ زیرا من پیش از این، نه آن را از امیرمؤمنان شنیده بودم، و نه از آن، خبری داشتم.

سپس [پدرم علی علیه السلام به من] فرمود: «قلم و کاغذی بیاور و آنچه را بر تو املا می‌کنم، بنویس».

چنین کردم. فرمود: «بار الها! از تو درخواست می‌کنم به نام تو، به نام خداوند بخشندهٔ مهربان، ای آن که شکوهمند و بزرگواری!...».[1]

جوان گفت: چون خواب چشمانم را رُبود و پردهٔ تاریک شب، فرو افتاد، دستم را با آن دعانوشته بالا بردم و چند بار خدا را به حقّ آن، خواندم. در مرتبهٔ دوم، پاسخ شنیدم: «بس است که خدا را به اسم اعظم او خواندی». سپس به خواب رفتم. در خواب، پیامبر خدا را دیدم که دست خود را بر من کشید و فرمود: «خدای بزرگ را [برای خود] نگه‌دار که تو بر سرنوشت نیک واقع شدی».

پس بیدار شدم، در حالی که شفا یافته بودم.

۲ / ۸
بداخلاقی

۴۲۶ . پیامبر ﷺ: بداخلاقی، گناهی است که بخشیده نمی‌شود.

---

۱. ر.ک: مفاتیح الجنان، دعای «مشلول».

۴۲۷ . عنه ﷺ ـ لَمّا قيلَ لَهُ : إنَّ فُلانَةَ تَصومُ النَّهارَ وتَقومُ اللَّيلَ ، وهِيَ سَيِّئَةُ الخُلُقِ تُؤذي جيرانَها بِلِسانِها ـ : لا خَيرَ فيها ، هِيَ مِن أهلِ النّارِ.[۱]

۴۲۸ . الإمام علي ﷺ : مَن ساءَ خُلُقُهُ أعوَزَهُ الصَّديقُ وَالرَّفيقُ.[۲]

۴۲۹ . عنه ﷺ : مَن ساءَ خُلُقُهُ ضاقَ رِزقُهُ.[۳]

۴۳۰ . الإمام الصادق ﷺ : مَن ساءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفسَهُ.[۴]

۴۳۱ . عنه ﷺ : قالَ لُقمانُ : يابُنَيَّ ، إيّاكَ وَالضَّجرَ ، وسوءَ الخُلُقِ ، وقِلَّةَ الصَّبرِ ، فَلا يَستَقيمُ عَلىٰ هٰذِهِ الخِصالِ صاحِبٌ ، وألزِم نَفسَكَ التَّؤُدَةَ في أُمورِكَ ، وصَبِّر عَلىٰ مَؤوناتِ الإِخوانِ نَفسَكَ ، وحَسِّن مَعَ جَميعِ النّاسِ خُلُقَكَ.[۵]

۸ / ۳
بَذاءَةُ اللِّسانِ

۴۳۲ . الإمام الصادق ﷺ : مَن خافَ النّاسُ لِسانَهُ فَهُوَ فِي النّارِ.[۶]

۸ / ۴
الغُرورُ

۴۳۳ . رسول الله ﷺ : آفَةُ الجَمالِ الخُيَلاءُ.[۷]

---

۱. بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۳۹۴ ح ۶۳.
۲. غرر الحکم: ح ۹۱۸۷.
۳. غرر الحکم: ح ۸۰۲۳.
۴. الکافي: ج ۲ ص ۳۲۱ ح ۴.
۵. بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۴۱۹ ح ۱۴.
۶. الکافي: ج ۲ ص ۳۲۷ ح ۳.
۷. کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۴ ص ۳۷۳ ح ۵۷۶۲.

۴۲۷ . **پیامبر**ﷺ ـ وقتی به ایشان گفته شد: فلانی روزها را روزه می‌گیرد و شب‌ها را عبادت می‌کند؛ ولی بداخلاق است و همسایه‌ها را با زبانش آزار می‌دهد ـ: خیری در او نیست. او از دوزخیان است.

۴۲۸ . **امام علی**ؑ: آن که اخلاقش بد باشد، دوست و رفیق برایش نایاب می‌شود.

۴۲۹ . **امام علی**ؑ: آن که اخلاقش بد باشد، روزی‌اش تنگ می‌شود.

۴۳۰ . **امام صادق**ؑ: آن که اخلاقش بد باشد، خود را شکنجه می‌دهد.

۴۳۱ . **امام صادق**ؑ: لقمانؑ گفت: «فرزندم! بپرهیز از گرفتگی و بدخُلقی، و ناشکیبایی؛ چرا که با این خصلت‌ها، دوستی، استوار نمی‌مانَد. آرامش و وقار را در کارها حفظ کن و خود را بر هزینه کردن برای برادران، وا دار و با تمام مردم، اخلاقت را نیکو ساز».

۳/۸
بدزبانی

۴۳۲ . **امام صادق**ؑ: آن که مردم از زبانش بترسند، در آتش است.

۴/۸
غرور

۴۳۳ . **پیامبر**ﷺ: آفت زیبایی، خودپسندی است.

۸ / ۵
العُجب

۴۳۴. الإمام علي عليه السلام: شَرُّ الأُمورِ الرِّضا عَنِ النَّفسِ.[۱]

۴۳۵. عنه عليه السلام: مَن كانَ عِندَ نَفسِهِ عَظيماً كانَ عِندَ اللهِ حَقيراً.[۲]

۴۳۶. الإمام الصادق عليه السلام: اِتَّقُوا اللهَ وَلا يَحسُدُ بَعضُكُم بَعضاً، إنَّ عيسَى بنَ مَريَمَ عليه السلام كانَ مِن شَرائِعِهِ السَّيحُ فِي البِلادِ، فَخَرَجَ في بَعضِ سَيحِهِ وَمَعَهُ رَجُلٌ مِن أصحابِهِ قَصيرٌ وكانَ كَثيرَ اللُّزومِ لِعيسَى بنِ مَريَمَ عليه السلام، فَلَمّا انتَهىٰ عيسىٰ إلَى البَحرِ قالَ ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ﴾ بِصِحَّةِ يَقينٍ مِنهُ، فَمَشىٰ عَلىٰ ظَهرِ الماءِ، فَقالَ الرَّجُلُ القَصيرُ حينَ نَظَرَ إلىٰ عيسىٰ عليه السلام جازَه: ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ﴾ بِصِحَّةِ يَقينٍ مِنهُ، فَمَشىٰ عَلَى الماءِ ولَحِقَ بِعيسىٰ عليه السلام فَدَخَلَهُ العُجبُ بِنَفسِهِ، فَقالَ: هٰذا عيسىٰ روحُ اللهِ يَمشي عَلَى الماءِ، وأنَا أمشي عَلَى الماءِ فَما فَضلُهُ عَلَيَّ، قالَ: فَرُمِسَ فِي الماءِ فَاستَغاثَ بِعيسىٰ عليه السلام فَتَناوَلَهُ مِنَ الماءِ فَأَخرَجَهُ، ثُمَّ قالَ لَهُ: ما قُلتَ يا قَصيرُ؟

قالَ: قُلتُ: هٰذا روحُ اللهِ يَمشي عَلَى الماءِ، وأنَا أمشي، فَدَخَلَني مِن ذٰلِكَ عُجبٌ.

فَقالَ لَهُ عيسىٰ عليه السلام: لَقَد وَضَعتَ نَفسَكَ في غَيرِ المَوضِعِ الَّذي وَضَعَكَ اللهُ فيهِ فَمَقَتَكَ اللهُ عَلىٰ ما قُلتَ فَتُب إلَى اللهِ عزّ وجلّ مِمّا قُلتَ.

قالَ: فَتابَ الرَّجُلُ وعادَ إلىٰ مَرتَبَتِهِ الَّتي وَضَعَهُ اللهُ فيها، فَاتَّقُوا اللهَ ولا يَحسُدَنَّ بَعضُكُم بَعضاً.[۳]

---

۱. غرر الحكم: ح ۵۷۲۳.
۲. غرر الحكم: ح ۸۶۰۹.
۳. الكافي: ج ۲ ص ۳۰۶ ح ۳.

۵/۸
عُجب

۴۳۴. **امام علی**ؑ: بدترین خصلت، از خودْ راضی بودن است.

۴۳۵. **امام علی**ؑ: آن که پیشِ خود، بزرگ باشد، نزد خداوند، ناچیز است.

۴۳۶. **امام صادق**ؑ: تقوای الهی پیشه سازید و به یکدیگر، حسادت نورزید. گشت و گذار در شهرها، جزو شریعت عیسی بن مریمؑ بود. در یکی از سفرهای عیسیؑ، مردی کوتاه قد، همراه او بود که از ملازمان وی به شمار می‌رفت. وقتی عیسیؑ به دریا رسید، «بسم الله» را از روی یقین گفت و بر روی آب، راه رفت. مرد کوتاه قد، چون دید عیسیؑ عبور کرد، «بسم الله» را با یقین گفت و بر روی آب، راه رفت و به عیسیؑ پیوست.

در این هنگام، عُجب او را فرا گرفت. [با خود] گفت: این، عیسی روح الله است که بر روی آب راه می‌رود و من هم بر روی آب، راه می‌روم. پس او چه برتری‌ای بر من دارد؟

در این هنگام، در آب فرو رفت و از عیسیؑ کمک خواست. عیسیؑ او را از آب بیرون کشید و به وی گفت: «مردا! چه گفتی [که چنین گرفتار شدی]؟».

مرد گفت: [با خود] گفتم: این، روح الله است که بر آب راه می‌رود و من هم بر روی آب راه می‌روم، و گرفتار عُجب شدم.

عیسیؑ به وی فرمود: «خود را در منزلتی غیر از آنچه خدا برایت مقرّر کرده بود، قرار دادی. پس خداوند بر گفته‌ات بر تو خشم گرفت. از گفته‌ات به سوی خداوند، توبه کن».

مرد، توبه کرد و به منزلتی که خداوند برایش قرار داده بود، بازگشت. پس، تقوای الهی پیشه کنید و به یکدیگر، حسادت نورزید.

۸ / ۶

الكِبْر

۴۳۷ . رسول الله ﷺ : إيّاكُم وَالكِبرَ ؛ فَإِنَّ الكِبرَ يَكونُ فِي الرَّجُلِ وإن عَلَيهِ العَباءَةُ.[۱]

۸ / ۷

الحرص

۴۳۸ . رسول الله ﷺ : إنَّ ابنَ آدَمَ لَحريصٌ عَلىٰ ما مُنِعَ.[۲]

۴۳۹ . الإمام علي عليه السلام : الحَريصُ فَقيرٌ ولَو مَلَكَ الدُّنيا بِحَذافيرِها.[۳]

۸ / ۸

الحسد

۴۴۰ . الإمام علي عليه السلام : الحَسَدُ مَطِيَّةُ التَّعَبِ.[۴]

۴۴۱ . عنه عليه السلام : الحَسَدُ حَبسُ الرّوحِ.[۵]

۴۴۲ . عنه عليه السلام : الحَسَدُ لا يَجلِبُ إلّا مَضَرَّةً وغَيظاً ، يوهِنُ قَلبَكَ ، ويَمرِضُ جِسمَكَ ، وشَرُّ مَا استَشعَرَ قَلبُ المَرءِ الحَسَدُ.[۶]

۴۴۳ . عنه عليه السلام : الحَسودُ أبَداً عَليلٌ.[۷]

۴۴۴ . عنه عليه السلام : الحَسودُ دائِمُ السُّقمِ وإن كانَ صَحيحَ الجِسمِ.[۸]

---

۱. كنز العمّال: ج ۳ ص ۵۲۶ ح ۷۷۳۵.

۲. كنز العمّال: ج ۱۶ ص ۱۱۳ ح ۴۴۰۹۵.

۳. غرر الحكم: ح ۱۷۵۳.

۴. بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۱۳ ح ۷۱.

۵. غرر الحكم: ح ۳۷۲.

۶. بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۲۵۶ ح ۲۹.

۷. غرر الحكم: ح ۷۸۲.

۸. غرر الحكم: ح ۱۹۶۳.

۶/۸
خودبزرگ بینی

۴۳۷ . **پیامبر**ﷺ : از خودبزرگ بینی بپرهیزید؛ چراکه کِبر می‌تواند در آدمی که جز یک عبا بر تن ندارد نیز یافت شود.

۷/۸
حرص

۴۳۸ . **پیامبر**ﷺ : به راستی که فرزندان آدم، بر آنچه از آن منع شوند، حریص‌اند.

۴۳۹ . **امام علی**ؑ : آدم حریص، فقیر است، گرچه مالک تمام دنیا گردد.

۸/۸
حسادت

۴۴۰ . **امام علی**ؑ : حسادت، مَرکب رنج و عذاب است.

۴۴۱ . **امام علی**ؑ : حسادت، زندانی کردن روح است.

۴۴۲ . **امام علی**ؑ : حسادت، جز زیان و خشم، دستاوردی ندارد. حسادت، دل را سست و تن را بیمار می‌کند. بدترین چیزی که قلب آدمی احساس مـی‌کند، حسادت است.

۴۴۳ . **امام علی**ؑ : حسود، همیشه بیمار است.

۴۴۴ . **امام علی**ؑ : حسود، همیشه بیمار [و رنجور] است، گرچه جسمش سالم باشد.

۴۴۵. عنه‌ﷺ : الحَسودُ لا يَسودُ.[۱]

۴۴۶. عنه‌ﷺ : العَجَبُ لِغَفلَةِ الحُسّادِ عَن سَلامَةِ الأَجسادِ.[۲]

۴۴۷. عنه‌ﷺ : الحاسِدُ يُظهِرُ وُدَّهُ في أقوالِهِ، ويُخفي بُغضَهُ في أفعالِهِ، فَلَهُ اسمُ الصَّديقِ وصِفَةُ العَدُوِّ.[۳]

۴۴۸. عنه‌ﷺ : ثَمَرَةُ الحَسَدِ شَقاءُ الدُّنيا والآخِرَةِ.[۴]

۴۴۹. الإمام الصادق‌ﷺ : قالَ لُقمانُ لِابنِهِ:... لِلحاسِدِ ثَلاثُ عَلاماتٍ: يَغتابُ إذا غابَ، وَيَتَمَلَّقُ اذا شَهِدَ، وَيَشمَتُ بِالمُصيبَةِ.[۵]

۴۵۰. عنه‌ﷺ : الحاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفسِهِ قَبلَ أن يَضُرَّ بِالمَحسودِ، كَإِبليسَ أورَثَ بِحَسَدِهِ لِنَفسِهِ اللَّعنَةَ ولِآدَمَ‌ﷺ الِاجتِباءَ.[۶]

۸ / ۹
الحِقد

۴۵۱. الإمام علي‌ﷺ : الحَقودُ مُعَذَّبُ النَّفسِ، مُتَضاعَفُ الهَمِّ.[۷]

۴۵۲. عنه‌ﷺ : مَنِ اطَّرَحَ الحِقدَ استَراحَ قَلبُهُ ولُبُّهُ.[۸]

۸ / ۱۰
الحِدَّة

۴۵۳. الإمام علي‌ﷺ : الحِدَّةُ ضَربٌ مِنَ الجُنونِ لِأَنَّ صاحِبَها يَندَمُ، فَإِن لَم يَندَم

---

۱. غرر الحكم: ح ۱۰۱۷.

۲. غرر الحكم: ح ۱۸۰۳.

۳. غرر الحكم: ح ۲۱۰۵.

۴. غرر الحكم: ح ۴۶۳۲.

۵. الخصال: ص ۱۲۱ ح ۱۱۳.

۶. بحار الأنوار: ج ۷۳ ص ۲۵۵ ح ۲۳.

۷ـ۸. غرر الحكم: ح ۱۹۶۲، ح ۸۵۸۴.

۴۴۵ . **امام علی**ؑ : حسود ، به آقایی نمی‌رسد .

۴۴۶ . **امام علی**ؑ : بی توجّهی حسودان نسبت به سلامت خود ، شگفت‌آور است!

۴۴۷ . **امام علی**ؑ : حسود ، دوستی‌اش را در سخن ، آشکار می‌کند و کینه‌اش را در رفتارش پنهان می‌سازد. او به ظاهر ، نامِ دوست بر خود دارد و در حقیقت ، خصلت دشمن را .

۴۴۸ . **امام علی**ؑ : نتیجهٔ حسادت ، بدبختی دنیا و آخرت است .

۴۴۹ . **امام صادق**ؑ : لقمان به فرزندش گفت : حسود ، سه نشانه دارد : پشت سر ، بدگویی می‌کند؛ در حضور ، چاپلوسی می‌نماید؛ و در گرفتاری‌ها شادی می‌کند .

۴۵۰ . **امام صادق**ؑ : حسود به خود زیان می‌رساند ، پیش از آن‌که به شخص مورد حسادت ، زیان رسانَد ، مانند شیطان که با حسادتش برای خود ، نفرین بر جای گذاشت و برای آدم ، برگزیده شدن را .

۹/۸

کینه

۴۵۱ . **امام علی**ؑ : آدم کینه‌توز ، در شکنجه و عذاب است و اندوه مضاعف دارد .

۴۵۲ . **امام علی**ؑ : آن‌که کینه را کنار بگذارد ، قلب و عقلش آرامش می‌یابد .

۱۰/۸

خشم

۴۵۳ . **امام علی**ؑ : خشم (تندی) ، نوعی دیوانگی است؛ زیرا خشمگین ، پشیمان می‌گردد و اگر پشیمان نشود ، دیوانگی‌اش قطعی است .

فَجُنونُهُ مُستَحكَمٌ.[۱]

۸ / ۱۱
اللَّجاجَة

۴۵۴. الإمام علي عليه السلام: اللَّجاجَةُ تَسُلُّ الرَّأيَ.[۲]

۴۵۵. عنه عليه السلام: اللَّجاجُ يُفسِدُ الرَّأيَ.[۳]

۴۵۶. عنه عليه السلام: ثَمَرَةُ اللَّجاجِ العَطَبُ.[۴]

۴۵۷. عنه عليه السلام: راكِبُ اللَّجاجِ مُتَعَرِّضٌ لِلبَلاءِ.[۵]

۴۵۸. الإمام زين العابدين عليه السلام: اللَّجاجَةُ مَقرونَةٌ بِالجَهالَةِ، وَالحَمِيَّةُ مَوصولَةٌ بِالبَلِيَّةِ، وسَبَبُ الرِّفعَةِ التَّواضُعُ.[۶]

۸ / ۱۲
الكَسَل

۴۵۹. رسول الله صلى الله عليه وآله ـ لِعَلِيٍّ عليه السلام ـ: إيّاكَ وَخَصلَتَينِ: الضَّجرَ وَالكَسَلَ، فَإِنَّكَ إن ضَجِرتَ لَم تَصبِر عَلىٰ حَقٍّ، وإن كَسِلتَ لَم تُؤَدِّ حَقّاً.[۷]

۴۶۰. الإمام الباقر عليه السلام: إنّي لَأُبغِضُ الرَّجُلَ ـ أو أُبغِضُ لِلرَّجُلِ ـ أن يَكونَ كَسلانَ عَن أمرِ دُنياهُ، ومَن كَسِلَ عَن أمرِ دُنياهُ فَهُوَ عَن أمرِ آخِرَتِهِ أكسَلُ.[۸]

---

۱. نهج البلاغة: الحكمة ۲۵۵.
۲. نهج البلاغة: الحكمة ۱۷۹.
۳. غرر الحكم: ح ۱۰۷۸.
۴. غرر الحكم: ح ۴۵۹۶.
۵. غرر الحكم: ح ۵۳۸۹.
۶. نزهة الناظر: ص ۹۱ ح ۱۴.
۷. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۳۵۵ ح ۵۷۶۲.
۸. الكافي: ج ۵ ص ۸۵ ح ۴.

۱۱/۸
لجاجت

۴۵۴ . **امام علی**ؑ : لجاجت ، تدبیر را کُند می‌کند .

۴۵۵ . **امام علی**ؑ : لجاجت ، تدبیر را تباه می‌سازد .

۴۵۶ . **امام علی**ؑ : دستاورد لجاجت ، تباهی است .

۴۵۷ . **امام علی**ؑ : آدم لجوج ، در معرض آسیب‌هاست .

۴۵۸ . **امام زین العابدین**ؑ : لجاجت ، با نادانی همراه است؛ غیرت ، با گرفتاری گره خورده است؛ و عامل بزرگی ، فروتنی است .

۱۲/۸
سستی

۴۵۹ . **پیامبر**ﷺ ـ خطاب به علیؑ ـ : از دو خصلت بپرهیز : بی‌قراری (دل‌تنگی) و سستی؛ چرا که اگر بی‌قراری کنی ، بر حقّی استوار نمی‌مانی و اگر سستی ورزی ، حقّی را به جا نخواهی آورد .

۴۶۰ . **امام علی**ؑ : من مردی را که در کار دنیا سستی می‌کند ، خوش نمی‌دارم ؛ زیرا اگر در کار دنیا سستی کند ، در کار آخرت ، بیشتر سستی خواهد کرد .

۴۶۱. الإمام علي ﷺ: إنَّ الأَشياءَ لَمّا ازدَوَجَتِ ازدَوَجَ الكَسَلُ وَالعَجزُ، فَنُتِجا بَينَهُمَا الفَقرَ.[۱]

۴۶۲. عنه ﷺ ـ في صِفاتِ المُؤمِنِ ـ: تَراهُ بَعيداً كَسَلُهُ، دائِماً نَشاطُهُ.[۲]

۴۶۳. الإمام زين العابدين ﷺ ـ في مُناجاتِهِ ـ: رَبَّنا... وَامنُن عَلَينا بِالنَّشاطِ وأعِذنا مِنَ الفَشَلِ وَالكَسَلِ.[۳]

۸ / ۱۳
التَّطَرُّف

۴۶۴. رسول الله ﷺ: إيّاكُم وَالتَّعَمُّقَ فِي الدّينِ، فَإِنَّ اللهَ تَعالىٰ قَد جَعَلَهُ سَهلاً، فَخُذوا مِنهُ ما تُطيقونَ، فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ ما دامَ مِن عَمَلٍ صالِحٍ، وإن كانَ يَسيراً.[۴]

۴۶۵. الإمام علي ﷺ: مَن تَعَمَّقَ لَم يُنِب إلَى الحَقِّ.[۵]

۴۶۶. عنه ﷺ: لا تَرَى الجاهِلَ إلّا مُفرِطاً أو مُفَرِّطاً.[۶]

راجع: موسوعة الإمام عليّ ﷺ: ج ٦ ص ٢٦١ «التطرف الديني في اصطلاح الحديث».
موسوعة العقائد الإسلامية: ج ٣ ص ٣٣١ «حول معنى التعمق في معرفة الله».

۸ / ۱۴
التَّزَيُّنُ المَذمومُ

۴۶۷. رسول الله ﷺ: لَيسَ مِنّا مَن تَشَبَّهَ بِالرِّجالِ مِنَ النِّساءِ، ولا مَن تَشَبَّهَ بِالنِّساءِ مِنَ

---

۱. الكافي: ج ۵ ص ۸۶ ح ۸.
۲. الكافي: ج ۲ ص ۲۳۰ ح ۱.
۳. بحار الأنوار: ج ۹۴ ص ۱۲۵.
۴. كنز العمّال: ج ۳ ص ۳۵ ح ۵۳۴۸.
۵. غرر الحكم: ح ۸۸۵۲.
۶. نهج البلاغة: الحكمة ۷۰.

۴۶۱ . **امام علی**ؑ : وقتی اشیا ، دو به دو جفت شدند ، سستی و ناتوانی با هم جفت شدند و فقر و تنگ‌دستی را به بار آوردند .

۴۶۲ . **امام علی**ؑ ـ در تبیین صفات مؤمن ـ : او را می‌بینی در حالی که سستی از او دور و شادابی‌اش همیشگی است .

۴۶۳ . **امام زین العابدین**ؑ ـ در مناجاتش ـ : پروردگارا! شادابی را به ما ارزانی کن و از کاهلی و سستی ، ما را پناه ده .

۱۳/۸
تندروی

۴۶۴ . **پیامبر**ﷺ : از سختگیری (تُندرَوی) در دین بپرهیزید؛ چرا که خداوند ، دین را آسان قرار داده است . آنچه می‌توانید ، از دین برگیرید؛ زیرا خداوند ، کار شایسته‌ای را که دوام یابد ، دوست می‌دارد ، گرچه اندک باشد .

۴۶۵ . **امام علی**ؑ : آن‌که تندروی کند ، به حق نمی‌رسد .

۴۶۶ . **امام علی**ؑ : نادان را نمی‌بینی ، مگر در حال زیاده‌روی یا کم گذاردن .

ر.ک: دانش‌نامهٔ امیر المؤمنینؑ**: ج ۶ ص ۳۰۵ (تندرَوی دینی در اصطلاح احادیث).**

۱۴/۸
آرایش نکوهیده

۴۶۷ . **پیامبر**ﷺ : زنانی که شبیه مردان شوند ، و مردانی که شبیه زنان شوند ، از ما نیستند .

الرِّجالِ.[۱]

۴۶۸. عنه ﷺ: صِنفانِ مِن أهلِ النّارِ لَم أرَهُما. قَومٌ مَعَهُم سِياطٌ كَأذنابِ البَقَرِ يَضرِبونَ بِهَا النّاسَ، وَنِساءٌ كاسِياتٌ عارِياتٌ، مُمِيلاتٌ مائِلاتٌ، رُؤوسُهُنَّ كَأسنِمَةِ البُختِ المائِلَةِ. لا يَدخُلنَ الجَنَّةَ ولا يَجِدنَ ريحَها، وإنَّ ريحَها لَيوجَدُ مِن مَسيرَةِ كَذا وكَذا.[۲]

۴۶۹. الإمام علي ﷺ: قَلَّ مَن تَشَبَّهَ بِقَومٍ إلّا أوشَكَ أن يَكونَ مِنهُم.[۳]

۱۵ / ۸
كَثرَةُ الفِكرِ فِي اللَّذّاتِ

۴۷۰. الإمام علي ﷺ: مَن كَثُرَ فِكرُهُ فِي اللَّذّاتِ غَلَبَت عَلَيهِ.[۴]

۴۷۱. عنه ﷺ: مَن كَثُرَ فِكرُهُ فِي المَعاصي دَعَتهُ إلَيها.[۵]

۴۷۲. الإمام الصادق ﷺ: اِجتَمَعَ الحَوارِيّونَ إلىٰ عيسىٰ ﷺ فَقالوا لَهُ: يا مُعَلِّمَ الخَيرِ أرشِدنا.

فَقالَ لَهُم: إنَّ موسىٰ كَليمَ اللهِ ﷺ أمَرَكُم ألّا تَحلِفوا بِاللهِ ـ تَبارَكَ وتَعالىٰ ـ كاذِبينَ، وأنَا آمُرُكُم ألّا تَحلِفوا بِاللهِ كاذِبينَ ولا صادِقينَ.

قالوا: يا روحَ اللهِ زِدنا.

فَقالَ: إنَّ موسىٰ نَبِيَّ اللهِ ﷺ أمَرَكُم ألّا تَزنوا، وأنَا آمُرُكُم ألّا تُحَدِّثوا أنفُسَكُم بِالزِّنا فَضلاً عَن أن تَزنوا، فَإِنَّ مَن حَدَّثَ نَفسَهُ بِالزِّنا كانَ كَمَن أوقَدَ

---

۱. كنز العمّال: ج ۱۵ ص ۳۲۴ ح ۴۱۲۳۷.

۲. صحيح مسلم: ج ۳ ص ۱۶۸۰ ح ۱۲۵.

۳. نهج البلاغة: الحكمة ۲۰۷.

۴. غرر الحكم: ح ۸۵۶۴.

۵. غرر الحكم: ح ۸۵۶۱.

۴۶۸ . **پیامبر**ﷺ : دو گروه از دوزخیان را هرگز نمی‌بینم: گروهی که تازیانه‌ای مانند دُم گاو در دست دارند و مردم را بدان می‌زنند، و زنان پوشیدهٔ برهنه، که دیگران را به شهوت می‌اندازند و خود به سوی شهوت‌ها میل می‌کنند. سرهای آنان، مانند کوهان شتر است. آنان، هرگز وارد بهشت نمی‌شوند و با آن‌که بوی بهشت از فاصله‌های طولانی، استشمام می‌شود، بوی بهشت را نیز استشمام نمی‌کنند.

۴۶۹ . **امام علی**ؑ : کمتر کسی است که خود را شبیه گروهی کند و به زودی یکی از آنها نشود.

۱۵/۸

اندیشیدن بسیار دربارهٔ لذّت‌ها

۴۷۰ . **امام علی**ؑ : آن‌که در لذّت‌ها (خوشی‌ها) بسیار اندیشه کند، لذّت‌ها بر او غالب می‌شوند.

۴۷۱ . **امام علی**ؑ : آن‌که در گناهان، بسیار اندیشه کند، [این کار،] او را به گناه می‌کشانَد.

۴۷۲ . **امام صادق**ؑ : حواریان[1] بر گِرد عیسیؑ جمع شدند و به وی گفتند: ای آموزگار نیکی‌ها! ما را راهنمایی کن.

عیسیؑ به آنان فرمود: «موسی، کلیم خداوند، به شما دستور داد که سوگند دروغ به خداوند مخورید، و من به شما فرمان می‌دهم که سوگند راست و دروغ به خداوند مخورید».

گفتند: ای روح خدا! بیشتر راهنمایی کن.

فرمود: «موسای پیامبر، به شما دستور داد که زنا مکنید و من به شما

---

۱. حواریان، به یاران خاصّ عیسیؑ می‌گویند. ابن جوزی در المدهش نام حواریان عیسیؑ را بدین شرح آورده است: ۱. شمعون صفا، ۲. شمعون قنانی، ۳. یعقوب بن زندی، ۴. یعقوب بن حلفی (حلفا)، ۵. قولوس (فیلیفوس)، ۶. مارقوس، ۷. یوحنّا، ۸. لوقا، ۹. توما، ۱۰. اندراوس (اندرواس)، ۱۱. برثملا (مصحّف برثملا) (برطلما)، ۱۲. متّی. بعضی از این دوازده نام با نام‌هایی که مسیحیان آورده‌اند، متفاوت است. (لغت‌نامهٔ دهخدا: ذیل «حواریون»).

في بَيتٍ مُزَوَّقٍ فَأَفسَدَ التَّزاويقَ الدُّخانُ، وإن لَم يَحتَرِقِ البَيتُ.[۱]

۸ / ۱۶
شُربُ الخَمرِ

۴۷۳. رسول الله ﷺ: الخَمرُ أُمُّ الفَواحِشِ وَالكَبائِرِ.[۲]

۴۷۴. عنه ﷺ: الخَمرُ أُمُّ الخَبائِثِ.[۳]

۴۷۵. عنه ﷺ: جُمِعَ الشَّرُّ كُلُّهُ في بَيتٍ، وجُعِلَ مِفتاحُهُ شُربَ الخَمرِ.[۴]

۴۷۶. عنه ﷺ: مَن باتَ سَكرانَ باتَ عَروساً لِلشَّيطانِ.[۵]

۴۷۷. الإمام علي عليه السلام: فَرَضَ اللهُ... تَركَ شُربِ الخَمرِ تَحصيناً لِلعَقلِ.[۶]

۸ / ۱۷
عِصيانُ اللهِ عَلانِيَةً

۴۷۸. رسول الله ﷺ: إنَّ المَعصِيَةَ إذا عَمِلَ بِهَا العَبدُ سِرّاً لَم تَضُرَّ إلّا عامِلَها، وإذا عَمِلَ بِها عَلانِيَةً ولَم يُغَيَّر عَلَيهِ أضَرَّت بِالعامَّةِ.[۷]

---

۱. الكافي: ج ۵ ص ۵۴۲ ح ۷.
۲. كنز العمّال: ج ۵ ص ۳۴۹ ح ۱۳۱۸۱.
۳. كنز العمّال: ج ۵ ص ۳۴۹ ح ۱۳۱۸۳.
۴. بحار الأنوار: ج ۷۹ ص ۱۴۸.
۵. بحار الأنوار: ج ۷۹ ص ۱۴۸ ح ۵۸.
۶. نهج البلاغة: الحكمة ۲۵۲.
۷. بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۷۴ ح ۱۵.

دستور می‌دهم دربارهٔ آن، اندیشه [نیز] مکنید، چه رسد که زنا کنید؛ زیرا هر که در زنا اندیشه کند، مانند کسی است که در خانهٔ آراسته [و زینت شده]، آتش روشن کند، که اگر خانه را نسوزاند، دودش آراستگیِ خانه را تباه می‌سازد».

۱۶/۸

می‌گساری

۴۷۳ . **پیامبر**ﷺ : می‌گُساری، ریشهٔ زشتی‌ها و گناهان بزرگ است.

۴۷۴ . **پیامبر**ﷺ : می‌گُساری، ریشهٔ پلیدی‌هاست.

۴۷۵ . **پیامبر**ﷺ : تمام بدی‌ها در یک خانه جمع شده و کلید آن، می‌گساری است.

۴۷۶ . **پیامبر**ﷺ : آن که شب را به مستی بگذرانَد، شب را عروسِ شیطان بوده است.

۴۷۷ . **امام علی**ؑ : خداوند، واجب کرد: ... ترک می‌گساری را برای حفظ عقل.

۱۷/۸

نافرمانی آشکار

۴۷۸ . **پیامبر**ﷺ : گناه، هر گاه پنهانی انجام شود، فقط انجام دهندهٔ آن، زیان دیده است، و اگر آشکارا انجام شود و با آن مقابله نشود، به همگان زیان می‌رساند.

بخش چهارم

حقوق جوان

فصل یکم : حقوق جوان بر پدر و مادر
فصل دوم : حقوق اجتماعی جوان

الفصل الأوّل

حُقوقُ الشّابِّ على الوالِدَينِ

١ / ١
أهمّيّةُ حُقوقِ الوَلَدِ

٤٧٩. رسول الله ﷺ: يَلزَمُ الوالِدَ مِنَ الحقُوقِ لِوَلَدِهِ ما يَلزَمُ الوَلَدَ مِنَ الحُقوقِ لِوالِدِهِ.[١]

٤٨٠. عنه ﷺ: يَلزَمُ الوالِدَينِ مِنَ العُقوقِ لِوَلَدِهِما ما يَلزَمُ الوَلَدَ لَهُما مِن عُقوقِهِما.[٢]

٤٨١. عنه ﷺ: يَلزَمُ الوالِدَينِ مِنَ العُقوقُ لِوَلَدِهِما ـ إذا كانَ الوَلَدُ صالِحاً ـ ما يَلزَمُ الوَلَدَ لَهُما.[٣]

٤٨٢. عنه ﷺ: الوَلَدُ سَيِّدٌ سَبعَ سِنينَ، وعَبدٌ سَبعَ سِنينَ، ووَزيرٌ سَبعَ سِنينَ.[٤]

٤٨٣. الإمام الصادق عليه السلام: دَعِ ابنَكَ يَلعَب سَبعَ سِنينَ، ويُؤَدَّب سَبعَ سِنينَ وألزِمهُ نَفسَكَ سَبعَ سِنينَ.[٥]

١ / ٢
التّزويج

٤٨٤. رسول الله ﷺ: مَن بَلَغَ وَلَدُهُ النِّكاحَ وعِندَهُ ما يُنكِحُهُ، فَلَم يُنكِحهُ ثُمَّ أحدَثَ

---

١. كنز العمّال: ج ١٦ ص ٤٤٤ ح ٤٥٣٤٤.

٢. الكافي: ج ٦ ص ٤٨ ح ٥.

٣. الخصال: ص ٥٥ ح ٧٧.

٤. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٤٧٨ ح ١٦٤٩.

٥. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ٣ ص ٤٩٢ ح ٤٧٤٣.

فصل یکم

حقوق جوان بر پدر و مادر

۱ / ۱

اهتمام به حقوق فرزند

۴۷۹ . **پیامبر**ﷺ : فرزند، بر پدر و مادر، حقوقی دارد، مانند حقوقی که پدر و مادر بر فرزند دارند.

۴۸۰ . **پیامبر**ﷺ : پدر و مادر، عاق فرزند می‌شوند، مانند عاقّ شدن فرزند از جانب پدر و مادر.

۴۸۱ . **پیامبر**ﷺ : پدر و مادر، از جانب فرزندشان ـ اگر فرزند صالحی باشد ـ، عاق می‌شوند، مانند عاق شدن فرزند از جانب پدر و مادر.

۴۸۲ . **پیامبر**ﷺ : فرزند، هفت سال رئیس (فرمانده) است، و هفت سال بنده (فرمانبردار) است، و هفت سال وزیر (کمک‌کار).

۴۸۳ . **امام صادق**ع : بگذار فرزندت هفت سال بازی کند، هفت سال تربیت شود و هفت سال، او را با خود، همراه بدار.

۲ / ۱

همسر دادن

۴۸۴ . **پیامبر**ﷺ : هرکس فرزندش به سنّ ازدواج برسد و بتواند برایش همسر برگزیند و

حَدَثاً فَالإِثمُ عَلَيهِ.[١]

راجع: ص ١٨٤ «الزواج».

١ / ٣
العَدالَة

٤٨٥. رسول الله ﷺ: اِعدِلوا بَينَ أولادِكُمْ اعدِلوا بَينَ أولادِكُم.[٢]

٤٨٦. صحيح البخاري عن النُّعمان بن بَشير: أعطاني أبي عَطِيَّةً، فَقالَت عَمرَةُ بِنتُ رَواحَةَ: لا أرضىٰ حَتّىٰ تُشهِدَ رَسولَ اللهِ ﷺ، فَأَتىٰ رَسولَ اللهِ ﷺ فَقالَ: إنّي أعطَيتُ ابني مِن عَمرَةَ بِنتِ رَواحَةَ عَطِيَّةً فَأَمَرَتني أن أُشهِدَكَ يا رَسولَ اللهِ.

قالَ: أعطَيتَ سائِرَ وُلدِكَ مِثلَ هٰذا.

قالَ: لا.

قالَ: فَاتَّقُوا اللهَ وَاعدِلوا بَينَ أولادِكُم.

قالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ.[٣]

٤٨٧. الإمام الصادق ؑ: العَدلُ أحلىٰ مِنَ الماءِ يُصيبُهُ الظَّمآنُ، ما أوسَعَ العَدلَ إذا عُدِلَ فيهِ وإن قَلَّ.[٤]

١ / ٤
الدُّعاءُ

٤٨٨. رسول الله ﷺ: دُعاءُ الوالِدِ لِوَلَدِهِ كَدُعاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ.[٥]

---

١. كنز العمّال: ج ١٦ ص ٤٤٢ ح ٤٥٣٣٧.
٢. السنن الكبرىٰ: ج ٦ ص ٢٩٣ ح ١١٩٩٩.
٣. صحيح البخاري: ج ٢ ص ٩١٤ ح ٢٤٤٧.
٤. الكافي: ج ٢ ص ١٤٦ ح ١١.
٥. مشكاة الأنوار: ص ٢٨٢ ح ٨٥٣.

چنین نکند، هر حادثه‌ای پیش آید، گناهش بر عهدهٔ اوست.

ر.ک: ص ۱۸۵ (ازدواج).

۳/۱
عدالت

۴۸۵. **پیامبر**ﷺ: میان فرزندان خود، به عدالت رفتار کنید.

۴۸۶. **صحیح البخاری** ـ به نقل از نعمان بن بشیر ـ: پدرم به من هدیه‌ای داد و عَمرَه دختر رَواحه [مادرم] گفت: من رضایت نمی‌دهم، مگر پیامبرﷺ را گواه بگیری.

پدرم نزد پیامبر خدا آمد و گفت: من به فرزندی که از عَمرَه دختر رواحه دارم، هدیه‌ای دادم. او مرا مجبور کرد شما را گواه بگیرم.

پیامبرﷺ فرمود: «آیا به فرزندان دیگرت نیز چنین هدیه‌ای دادی؟».

گفت: نه.

فرمود: «از خدا بترسید و میان فرزندان خود، به عدالت رفتار کنید».

پدرم بازگشت و هدیه‌اش را پس گرفت.

۴۸۷. **امام صادق**ؑ: عدالت، گواراتر است از آبی که به تشنه‌ای برسد. و چه قدر عدالت، گشایش ایجاد می‌کند ـ اگر بدان رفتار شود ـ گرچه اندک باشد!

۴/۱
دعا

۴۸۸. **پیامبر**ﷺ: دعای پدر و مادر برای فرزند، مانند دعای پیامبر برای امّت خویش است.

۴۸۹. عنه ﷺ: دُعاءُ الوالِدِ لِلوَلَدِ كَالماءِ لِلزَّرعِ بِصَلاحِهِ.[۱]

۴۹۰. عنه ﷺ: رَحِمَ اللهُ مَن أعانَ وَلَدَهُ عَلىٰ بِرِّهِ، وهُوَ أن يَعفُوَ عَن سَيِّئَتِهِ، ويَدعُوَ لَهُ فيما بَينَهُ وبَينَ اللهِ.[۲]

۴۹۱. الإمام زين العابدين ؑ ـ وكانَ مِن دُعائِهِ ؑ لِوَلَدِهِ ؑ ـ: اللّٰهُمَّ ومُنَّ عَلَيَّ بِبَقاءِ وُلدي وبِإِصلاحِهِم لي وبِإِمتاعي بِهِم.

إلٰهي امدُد لي في أعمارِهِم، وزِد لي في آجالِهِم، ورَبِّ لي صَغيرَهُم، وقَوِّ لي ضَعيفَهُم، وأصِحَّ لي أبدانَهُم وأديانَهُم وأخلاقَهُم، وعافِهِم في أنفُسِهِم وفي جِوارِحِهِم وفي كُلِّ ما عُنِيتَ بِهِ مِن أمرِهِم، وأدرِر لي وعَلىٰ يَدي أرزاقَهُم.

وَاجعَلهُم أبراراً أتقِياءَ بُصَراءَ سامِعينَ مُطيعينَ لَكَ، ولِأَولِيائِكَ مُحِبّينَ مُناصِحينَ، ولِجَميعِ أعدائِكَ مُعانِدينَ ومُبغِضينَ، آمينَ.

اللّٰهُمَّ اشدُد بِهِم عَضُدي، وأقِم بِهِم أوَدي، وكَثِّر بِهِم عَدَدي، وزَيِّن بِهِم مَحضَري، وأحيِ بِهِم ذِكري، وَاكفِني بِهِم في غَيبَتي، وأعِنّي بِهِم عَلىٰ حاجَتي، وَاجعَلهُم لي مُحِبّينَ، وعَلَيَّ حَدِبينَ مُقبِلينَ مُستَقيمينَ لي، مُطيعينَ، غَيرَ عاصينَ ولا عاقّينَ ولا مُخالِفينَ ولا خاطِئينَ.

وأعِنّي عَلىٰ تَربِيَتِهِم وتَأديبِهِم، وبِرِّهِم، وهَب لي مِن لَدُنكَ مَعَهُم أولاداً ذُكوراً، وَاجعَل ذٰلِكَ خَيراً لي، وَاجعَلهُم لي عَوناً عَلىٰ ما سَأَلتُكَ. وأعِذني وذُرِّيَّتي مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيمِ.

فَإِنَّكَ خَلَقتَنا وأمَرتَنا ونَهَيتَنا ورَغَّبتَنا في ثَوابِ ما أمَرتَنا ورَهَّبتَنا عِقابَهُ، وجَعَلتَ لَنا عَدُوّاً يَكيدُنا، سَلَّطتَهُ مِنّا عَلىٰ ما لَم تُسَلِّطنا عَلَيهِ مِنهُ، أسكَنتَهُ صُدورَنا، وأجرَيتَهُ مَجارِيَ دِمائِنا.

---

۱. الفردوس: ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۳۰۳۸.

۲. بحار الأنوار: ج ۱۰۴ ص ۹۸ ح ۷۰.

۴۸۹ . **پیامبر**ﷺ : دعای پدر و مادر برای فرزند ، مانند آب برای زراعت ، سودمند است .

۴۹۰ . **پیامبر**ﷺ : خدای رحمت کند کسی را که فرزندش را بر نیکی یاری رساند؛ یعنی از بدی‌اش درگذرد و در خلوت خود با خدا برایش دعا کند .

۴۹۱ . **امام زین العابدین**ؑ ـ از دعاهای ایشان برای فرزندانش ـ : بار خدایا! بر من منت گذار و فرزندانم را برایم نگه‌دار ، شایستگی‌شان ده ، و برایم بهره‌ای در آنان نِه ، عمرشان را دراز فرما و بر زندگانی‌شان بیفزا ، خُردسالشان را پرورش ده ، نَاتوانشان را توانا ساز ، تنشان ، دینشان و اخلاقشان را به سلامت دار ، در جان و جسمشان ، و در هر کار از کارهایشان که در آن می‌کوشند ، عافیت نِه ، و روزی‌شان را برای من و به دست من ، پیوسته قرار ده .

[بار خدایا!] فرزندانم را همه ، از نیکان ، پرهیزگاران ، بینایان ، شنوندگان ، فرمانبردارانِ خویش و دوستدار و نیکخواه دوستانت گردان ، و چنان کن که دشمن و کین‌توز دشمنانت باشند . آمین!

بار خدایا! بازویم را به نیروی فرزندانم توانا ساز ، نابسامانی‌هایم را بدانان سامان ده ، شمار یارانم را بدیشان فزونی بخش ، و مجلسم را بدانان بیارای ، نامم را بدیشان زنده بدار ، و در نبودنم ، آنان را به کارم برگمار ، و در نیازمندی‌ها آنان را به یاری‌ام وا دار .

[بار خدایا!] چنان کن که فرزندانم دوستدار من باشند ، به من مهر بورزند ، به من روی آورند ، و در یاری‌ام پایدار باشند . چنان کن که فرمانبردارم باشند ، نه عصیانگر و نافرمان ، و نه از مخالفان و خطاکاران .

[بار خدایا!] مرا در پرورش و تربیت و نیکی به آنان موفّق دار ، و همراه آنان ، فرزندانی پسر نیز ارزانی‌ام دار ، خیرم را در آن نِه ، و مرا در آنچه از تو خواسته‌ام ، بدانان یاری ده ، و مرا و فرزندانم را از شرّ شیطان رانده شده ، پناه ده .

[بار خدایا!] تو ما را آفریده‌ای و به نیکی امر کرده و از بدی بازداشته‌ای ، به ثوابِ فرمانبرداری‌ات تشویق ، و از عقابِ نافرمانی‌ات بیمناک ساخته‌ای ، کسی را که در کار ما نیرنگ می‌کند ، به دشمنیِ ما گمارده‌ای ، و در اموری وی را بر ما چیره کرده‌ای که ما را بر وی چیره نکرده‌ای . او را در سینه‌های ما جای داده‌ای و چون خون در رگ‌هایمان روان ساخته‌ای .

لا يَغفُلُ إن غَفَلنا، ولا يَنسىٰ إن نَسينا، يُؤمِنُنا عِقابَكَ، ويُخَوِّفُنا بِغَيرِكَ. إن هَمَمنا بِفاحِشَةٍ شَجَّعَنا عَلَيها، وإن هَمَمنا بِعَمَلٍ صالِحٍ ثَبَّطَنا عَنهُ، يَتَعَرَّضُ لَنا بِالشَّهَواتِ، ويَنصِبُ لَنا بِالشُّبَهاتِ، إن وَعَدَنا كَذَبَنا، وإن مَنّانا أخلَفَنا، وإلّا تَصرِف عَنّا كَيدَهُ يُضِلَّنا، وإلّا تَقِنا خَبالَهُ يَستَزِلَّنا.

اللّٰهُمَّ فَاقهَر سُلطانَهُ عَنّا بِسُلطانِكَ حَتّىٰ تَحبِسَهُ عَنّا بِكَثرَةِ الدُّعاءِ لَكَ فَنُصبِحَ مِن كَيدِهِ فِي المَعصومينَ بِكَ.

اللّٰهُمَّ أعطِني كُلَّ سُؤلي، وَاقضِ لي حَوائِجي، ولا تَمنَعنِي الإِجابَةَ وقَد ضَمِنتَها لي، ولا تَحجُب دُعائي عَنكَ وقَد أمَرتَني بِهِ، وَامنُن عَلَيَّ بِكُلِّ ما يُصلِحُني في دُنيايَ وآخِرَتي ما ذَكَرتُ مِنهُ وما نَسيتُ، أو أظهَرتُ أو أخفَيتُ أو أعلَنتُ أو أسرَرتُ.

وَاجعَلني في جَميعِ ذٰلِكَ مِنَ المُصلِحينَ بِسُؤالي إيّاكَ، المُنجِحينَ بِالطَّلَبِ إلَيكَ غَيرِ المَمنوعينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيكَ. المُعَوَّدينَ بِالتَّعَوُّذِ بِكَ، الرّابِحينَ فِي التِّجارَةِ عَلَيكَ، المُجارينَ بِعِزِّكَ، المُوَسَّعِ عَلَيهِمُ الرِّزقُ الحَلالُ مِن فَضلِكَ، الواسِعِ بِجودِكَ وكَرَمِكَ، المُعَزّينَ مِنَ الذُّلِّ بِكَ، وَالمُجارينَ مِنَ الظُّلمِ بِعَدلِكَ، وَالمُعافَينَ مِنَ البَلاءِ بِرَحمَتِكَ، والمُغنَينَ مِنَ الفَقرِ بِغِناكَ، والمَعصومينَ مِنَ الذُّنوبِ وَالزَّلَلِ وَالخَطاءِ بِتَقواكَ، وَالمُوَفَّقينَ لِلخَيرِ وَالرُّشدِ وَالصَّوابِ بِطاعَتِكَ، وَالمُحالِ بَينَهُم وبَينَ الذُّنوبِ بِقُدرَتِكَ، التّارِكينَ لِكُلِّ مَعصِيَتِكَ، السّاكِنينَ في جِوارِكَ.

اللّٰهُمَّ أعطِنا جَميعَ ذٰلِكَ بِتَوفيقِكَ ورَحمَتِكَ، وأعِذنا من عَذابِ السَّعيرِ، وأعطِ جَميعَ المُسلِمينَ وَالمُسلِماتِ وَالمُؤمِنينَ وَالمُؤمِناتِ مِثلَ الَّذي سَأَلتُكَ لِنَفسي ولِوُلدي في عاجِلِ الدُّنيا وآجِلِ الآخِرَةِ، إنَّكَ قَريبٌ مُجيبٌ سَميعٌ عَليمٌ عَفُوٌّ غَفورٌ رَؤوفٌ رَحيمٌ.

وآتِنا فِي الدُّنيا حَسَنَةً، وفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وقِنا عَذابَ النّارِ.[1]

---

۱. الصحيفة السجادية: ص ۱۰۵ الدعاء ۲۵.

اگر از وی شویم، از ما غافل نمی‌شود، اگر فراموشش کنیم، فراموشمان نمی‌کند، کیفرت را در نظر ما ناچیز می‌نماید، و ما را از دیگری جز تو می‌ترساند. اگر آهنگِ گناه کنیم، در ارتکاب آن، دلیرمان می‌گرداند و اگر آهنگ کاری شایسته کنیم، از گزاردنش بازمان می‌دارد، هواهای نفسانی را برای ما می‌آراید و شبهات را به ما می‌نمایاند. اگر وعده‌مان دهد، دروغ، می‌گوید، و اگر آرزویی در دلمان برانگیزد، خلاف آن می‌کند. اگر مکرش را از ما باز نگردانی، گم‌راهمان می‌سازد و اگر از تبهکاری‌اش بازمان نداری، ما را می‌لغزاند.

بار خدایا! به توانایی‌ات قدرتش را در هم شکن، تا بنیان سعادتمان را نلرزاند، و توفیق دعایمان ده تا ما را از مکر و فریبش نگه‌دارد.

بار خدایا! همهٔ خواسته‌هایم را عطا کن، حوایجم را برآور، و از اجابت محرومم مساز، که اجابت را خود بر عهده گرفته‌ای. دعایم را از درگاهت مگردان، که خود بدان فرمانم داده‌ای. آنچه دنیا و آخرتم را اصلاح می‌کند، عطایم کن: بر زبانش آورده باشم یا از یادش برده باشم، اظهارش کرده باشم یا در دل نهان داشته باشم، آشکارش کرده باشم یا پوشانده باشم.

[بار خدایا!] چنان کن که در همه حال، با درخواست از تو، از مصلحان باشم، و با طلب از درگاهت، از کام‌یافتگان گردم، و با توکّل بر تو از کسانی نباشم که محروم‌اند.

[بار خدایا!] در شمارِ آنانم بر پناه جستن به تو خو گرفته‌اند و از سودایت سود برده‌اند و در آسایشگاهِ عزّتت آرمیده‌اند و از کَرَمت به روزیِ حلال، دست یافته‌اند و از بخششت به فراخیِ نعمت رسیده‌اند و با تو از ذلّت به عزّت دست یافته‌اند و از ستم به دادگری‌ات پناه جسته‌اند و به مِهرت از گرفتاری رهیده‌اند و از توانگری‌ات توانگری یافته‌اند و به پارسایی‌ات از گناه و لغزش مصون مانده‌اند و به طاعتت به خیر و رشاد و صواب، توفیق یافته‌اند، و به قدرتت از گناهان رهایی یافته و در کوی رحمت آرمیده‌اند.

بار خدایا! همه این خواسته‌ها را به توفیق و مهرت ارزانی‌ام دار، و ما را از عذاب دوزخت نگه‌دار، و همهٔ مردان و زنان با ایمان را در این سرای در گذار و آخرت ماندگار، بدانچه برای خود و فرزندانم خواسته‌ام گرامی دار، که تو نزدیک و اجابت کننده‌ای، شنوای دانایی، در گذرنده و آمرزگاری، نرم‌خوی و مهربانی.

ما را در این دنیا نیکی و در آخرت، نیکی عطا فرمای و از عذاب آتش، رهایی‌مان بخش.

۱ / ۵
ترك الدعاء عليه

۴۹۲. رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تَدعوا عَلىٰ أولادِكُم أن توافق مِنَ اللهِ إجابَةً.[۱]

۴۹۳. عنه صلى الله عليه وآله: لا تَدعوا عَلىٰ أنفُسِكُم، ولا تَدعوا عَلىٰ أولادِكُم، ولا تَدعوا عَلىٰ أموالِكُم، لا توافقوا مِنَ اللهِ ساعةً يُسأَلُ فيها عَطاءٌ فَيَستَجيبَ لَكُم.[۲]

۴۹۴. عنه صلى الله عليه وآله: لا تَمَنَّوا هَلاكَ شَبابِكُم وإن كانَ فيهِم غَرامٌ؛ فَإِنَّهم عَلىٰ ما كانَ فيهِم عَلىٰ خِلالٍ، إمّا أن يَتوبوا فَيَتوبَ اللهُ عَلَيهِم، وإمّا أن تُردِيَهُمُ الآفاتُ، إمّا عَدُوّاً فَيُقاتِلوهُ، وإمّا حَريقاً فَيُطفِئوهُ، وإمّا ماءً فَيَسُدّوهُ.[۳]

۴۹۵. الإمام الصادق عليه السلام: أيُّما رَجُلٍ دَعا عَلىٰ وَلَدِهِ أورَثَهُ اللهُ الفَقرَ.[۴]

۱ / ۶
عدم الإفراط في ملامته

۴۹۶. الإمام علي عليه السلام ـ فِي الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ: إذا عاتَبتَ الحَدَثَ فَاترُك لَهُ مَوضِعاً مِن ذَنبِهِ لِئَلّا يَحمِلَهُ الإِخراجُ عَلَى المُكابَرَةِ.[۵]

۴۹۷. عنه عليه السلام: الإِفراطُ فِي المَلامَةِ يَشِبُّ نيرانَ اللَّجاجَةِ.[۶]

۴۹۸. عنه عليه السلام: إذا عاتَبتَ فَاستَبقِ.[۷]

---

۱. تاريخ أصبهان: ج ۲ ص ۲۹۶ ح ۱۷۸۴.
۲. صحيح مسلم: ج ۴ ص ۲۳۰۴ ح ۳۰۰۹.
۳. حلية الأولياء: ج ۵ ص ۱۱۹.
۴. عدّة الداعي: ص ۸۰.
۵. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۳۳۳ ح ۸۱۹.
۶. عيون الحكم والمواعظ: ص ۲۲ ح ۱۵۹.
۷. غرر الحكم: ح ۳۹۷۷.

۱ / ۵
پرهیز از نفرین کردن

۴۹۲ . **پیامبر**ﷺ : فرزندان خود را نفرین نکنید، مبادا مورد اجابت خداوند قرار گیرد.

۴۹۳ . **پیامبر**ﷺ : خود را نفرین نکنید. فرزندان خویش را نفرین نکنید. خدمت‌گزاران خود را نفرین نکنید. ثروت خود را نفرین نکنید، مبادا در ساعتی باشد که بخشش الهی فرود می‌آید و مورد اجابت قرار گیرد.

۴۹۴ . **پیامبر**ﷺ : نابودی جوانانتان را آرزو مکنید، گرچه بدی‌های بسیار در آنان باشد؛ زیرا آنان با آن بدی‌ها چند دسته‌اند: یا توبه می‌کنند و خداوند هم توبهٔ آنان را می‌پذیرد، و یا این‌که آفت‌ها، آنان را از پای درمی آورد، یا [اگر زنده ماندند، در زندگی به شما کمک می‌کنند، مانند این‌که:] با دشمن می‌جنگند، یا آتش خاموش می‌کنند و یا جلوی آبی را می‌بندند.

۴۹۵ . **امام صادق**ؑ : هر کس فرزند خود را نفرین کند، فقر [و تنگ‌دستی] را برایش به ارث گذاشته است.

۱ / ۶
زیاده روی نکردن در سرزنش

۴۹۶ . **امام علی**ؑ : ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ : هرگاه جوان را سرزنش می‌کنی، از برخی گناهان درگذر تا سرزنش، او را به سرسختی (مقابله) وادار نکند.

۴۹۷ . **امام علی**ؑ : زیاده‌روی در سرزنش، آتش لجبازی را شعله‌ور می‌گرداند.

۴۹۸ . **امام علی**ؑ : هرگاه سرزنش کردی، جایی [برای بازگشت] باقی بگذار.

الفصل الثاني

حُقُوقُ الشَّبابِ الاجتماعيّة

٢ / ١
الإكرام

٤٩٩. رسول الله ﷺ: أوسِعوا لِلشَّبابِ فِي المَجلِسِ، وأفـهِموهُمُ الحَـديثَ، فَـإِنَّهُمُ الخُلوفُ وأهلُ الحَديثِ.[١]

٥٠٠. صحيح البخاري عن سَهل بن سَعد: أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنهُ، وعَن يَمينِهِ غُلامٌ أصغَرُ القَومِ، وَالأَشياخُ عَن يَسارِهِ، فَقالَ: يا غُلامُ، أتَأذَنُ لي أن أُعطِيَهُ الأَشياخَ.

قالَ: ما كُنتُ لِأُوثِرَ بِفَضلي مِنكَ أحَداً يا رَسولَ اللهِ، فَأَعطاهُ إيّاهُ.[٢]

٢ / ٢
الاستشارة

٥٠١. الإمام علي ﷺ ـ في الحِكَمِ المَنسوبَةِ إلَيهِ ـ: إذا احتَجتَ إلَى المَشورَةِ في أمرٍ قَد طَرَأَ عَلَيكَ فَاستَبدِهِ بِبِدايَةِ الشُّبّانِ؛ فَإِنَّهُم أحَدُّ أذهاناً، وأسرَعُ حَدساً، ثُمَّ رُدَّهُ بَعدَ ذٰلِكَ إلَىٰ رَأيِ الكُهولِ وَالشُّيوخِ لِيَستَعقِبوهُ ويُحسِنُوا الاختِيارَ لَـهُ؛ فَـإِنَّ

---

١. الفردوس: ج ١ ص ٩٨ ح ٣٢٠.

٢. صحيح البخاري: ج ٢ ص ٨٢٩ ح ٢٢٢٤.

فصل دوم

حقوق اجتماعی جوان

۱ / ۲
احترام گذاشتن

۴۹۹ . **پیامبر**ﷺ : برای جوانان در مجلس‌ها جا باز کنید و حدیث را به آنان بفهمانید؛ زیرا آنان جانشین [پدران خویش]اند و اهل حدیث‌اند.

۵۰۰ . **صحیح البخاری** ـ به نقل از سهل بن سعد ـ : برای پیامبرﷺ ظرفی شیر آوردند. از آن نوشید. در طرف راست ایشان، جوانی بود که از همه کم سن‌تر بود و در طرف چپ ایشان، پیرمردان نشسته بودند. پیامبرﷺ فرمود: «ای جوان! اجازه می‌دهی این شیر را به پیرمردها بدهم؟»

جوان گفت: من در این زیاده‌ای که از شما به من رسیده، کسی را مقدّم نمی‌دارم، ای پیامبر خدا!

پس پیامبرﷺ، شیر را به وی داد.

۲ / ۲
مشورت کردن

۵۰۱ . **امام علی**ؑ ـ در حکمت‌های منسوب به ایشان ـ : هرگاه به مشورت نیازمند شدی، نخست، از مشورت با جوانان آغاز کن؛ زیرا ذهن آنان، تیزتر و حدس

تَجرِبَتَهُم أكثَرُ.[۱]

۲ / ۳
الاِعتِناءُ بِاحتِياجاتِهِ الخاصَّةِ

۵۰۲. الإمام الباقر عليه السلام: إنَّهُ (عَليّاً عليه السلام) أتَى البَزّازينَ، فَقالَ لِرَجُلٍ: «بِعني ثَوبَينِ».

فَقالَ الرَّجُلُ: يا أميرَالمُؤمِنينَ، عِندي حاجَتُكَ. فَلَمّا عَرَفَهُ مَضىٰ عَنهُ، فَوَقَفَ عَلىٰ غُلامٍ فَأَخَذَ ثَوبَينِ أحَدُهُما بِثَلاثَةِ دَراهِمَ وَالآخَرُ بِدِرهَمَينِ، فَقالَ: «يا قَنبَرُ، خُذِ الَّذي بِثَلاثَةٍ».

فَقالَ: أنتَ أولىٰ بِهِ تَصعَدُ المِنبَرَ وتَخطُبُ النّاسَ.

فَقالَ: «وأنتَ شابٌّ ولَكَ شَرَهُ الشَّبابِ، وأنَا أستَحيي مِن رَبّي أن أتَفَضَّلَ عَلَيكَ».[۲]

راجع: ص ۵۲، «ربيع بناء الذات».

---

۱. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۳۳۷ ح ۸۶۶.

۲. بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۳۲۴ ح ۶.

آنان، سریع‌تر است. پس مسئله را به میان‌سالان و پیرمردان، واگذار تا در آن نقّادی کرده، بهترین را برگزینند؛ چرا که تجربهٔ آنان، بیشتر است.

۳ / ۲
توجّه به نیازهای خاص جوانی

۵۰۲ . **امام باقر** ؑ : علی ؑ به بازار پارچه فروش‌ها آمد و به مردی فرمود: «دو جامه به من بفروش».

آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان! آنچه مطلوب شماست، نزد من است.

چون پارچه‌فروش، امیر مؤمنان را شناخت، [از او خرید نکرد و] گذشت. نزدیک [فروشندهٔ] جوانی ایستاد و دو جامه خرید، یکی را به سه درهم و دیگری را به دو درهم. آن گاه به قنبر فرمود: «ای قنبر! تو این جامه را که به سه درهم خریدم، بردار».

قنبر گفت: شما بدان سزاوارترید، منبر می‌روید و برای مردم، سخنرانی می‌کنید.

علی ؑ فرمود: «و تو جوانی و خواسته‌های جوانی داری و من، از پروردگارم خجالت می‌کشم که خود را بر تو، مقدّم بدارم».

ر.ک: ص ۵۳ (بهار خودسازی).

بخش پنجم

الگوی جوانان

فصل یکم : الگوهای قرآنی برای جوانان

فصل دوم : الگوهایی از اهل بیت برای جوانان

فصل سوم : الگوهایی از یاران پیامبر و امیر مؤمنان برای جوانان

الفصل الأوّل

أُسوةُ الشّبابِ في القرآنِ الكريم

١ / ١

إبراهيمُ الخليلُ

الكتاب

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِىٓ إِبْرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذْ قَالُوا۟ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُا۟ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥٓ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَىْءٍ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ * رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ * لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ﴾.[1]

١ / ١ ـ ١

تَحطيمُ الأَصنامِ

الكتاب

﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَآ إِبْرَٰهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِىٓ أَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ * قَالُوا۟ وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ * قَالُوٓا۟ أَجِئْتَنَا بِٱلْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ * قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

---

١. الممتحنة: ٤ ـ ٦.

فصل یکم

الگوهای قرآنی برای جوانان

۱ / ۱

ابراهیم خلیل

قرآن

﴿برای شما در ابراهیم و همراهان او سرمشقی نیکوست، آن گاه که به قومشان گفتند: ما از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، بیزاریم. ما منکر شماییم و همواره در میان ما و شما دشمنی است تا آن که به خداوند یکتا ایمان آورید، و نیز در این سخن ابراهیم به پدرش که: حتماً برای تو آمرزش خواهم طلبید، و برای تو در برابر خداوند، صاحب اختیار چیزی نیستیم. پروردگارا! بر تو توکّل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و سرانجام [همه] به سوی توست. پروردگارا! ما را زیردست کافران مگردان و ما را بیامرز. پروردگارا! تویی که پیروزمندِ فرزانه‌ای. به راستی، برای شما در آنان، سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خداوند و روز بازپسین، امید داشته باشد؛ و هر کس روی برتابد، [بداند که] خداوند، بی‌نیازِ ستوده است﴾.

۱ / ۱ ـ ۱

بت‌شکنی

قرآن

﴿و به راستی، پیشاپیش به ابراهیم، رهیافتی که سزاوارش بود، بخشیدیم، و به آن، آگاه بودیم. چنین بود که به پدرش و قومش گفت: این تندیس‌ها چیست که شما در خدمتشان معتکفید؟ گفتند: پدرانمان را پرستندهٔ آنها یافتیم. گفت: هم شما و هم پدرانتان، در گم‌راهی آشکار بوده‌اید. گفتند: آیا برای ما حق آورده‌ای یا بازیگری؟ گفت: حق، این است

ٱلَّذِى فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ * وَتَٱللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَـٰمَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا۟ مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا۟ مَن فَعَلَ هَـٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ * قَالُوا۟ سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبْرَٰهِيمُ * قَالُوا۟ فَأْتُوا۟ بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعْيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوٓا۟ ءَأَنتَ فَعَلْتَ هَـٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَـٰٓإِبْرَٰهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَـٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُوا۟ يَنطِقُونَ * فَرَجَعُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوٓا۟ إِنَّكُمْ أَنتُمُ ٱلظَّـٰلِمُونَ * ثُمَّ نُكِسُوا۟ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَـٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾.[1]

الحديث

۵۰۳. تفسير القمّي: فَلَمّا نَهاهُم إبراهيمُ‌ؑ وَاحتَجَّ عَلَيهِم في عِبادَتِهِمُ الأَصنامَ فَلَم يَنتَهوا فَحَضَرَ عيدٌ لَهُم، فَخَرَجَ نُمرودُ وجَميعُ أهلِ مَملَكَتِهِ إلىٰ عيدٍ لَهُم وكَرِهَ أن يَخرُجَ إبراهيمُ مَعَهُ فَوَكَلَهُ بِبَيتِ الأَصنامِ فَلَمّا ذَهَبوا عَمَدَ إبراهيمُ إلىٰ طَعامٍ فَأَدخَلَهُ بَيتَ أصنامِهِم فَكانَ يَدنو مِن صَنَمٍ صَنَمٍ، ويَقولُ لَهُ: كُل وتَكَلَّم فَإِذا لَم يُجِبهُ أخَذَ القَدومَ فَكَسَرَ يَدَهُ ورِجلَهُ حَتّىٰ فَعَلَ ذٰلِكَ بِجَميعِ الأَصنامِ، ثُمَّ عَلَّقَ القَدومَ في عُنُقِ الكَبيرِ مِنهُمُ الَّذي كان فِي الصَّدرِ فَلَمّا رَجَعَ المَلِكُ ومَن مَعَهُ مِنَ العيدِ نَظَروا إلَى الأَصنامِ مُكَسَّرَةً، فَقالوا: ﴿مَن فَعَلَ هَـٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ * قَالُوا۟ سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبْرَٰهِيمُ﴾ وهُوَ ابنُ آزَرَ فَجاؤوا بِهِ إلىٰ نُمرودَ.

فَقالَ نُمرودُ لِآزَرَ: خُنتَني وكَتَمتَ هٰذَا الوَلَدَ عَنّي.

فَقالَ: أيُّهَا المَلِكُ هٰذا عَمَلُ اُمِّهِ وذَكَرَت أنّي أتَقَوَّمُ بِحُجَّتِهِ، فَدَعا نُمرودُ اُمَّ إبراهيمَ، فَقالَ: ما حَمَلَكِ عَلىٰ أن كَتَمتِني أمرَ هٰذَا الغُلامِ حَتّىٰ فَعَلَ بِآلِهَتِنا ما فَعَلَ.

فَقالَت: أيُّهَا المَلِكُ نَظَراً مِنّي لِرَعِيَّتِكَ.

---

۱. الأنبياء: ۵۱ـ۶۷.

که پروردگارتان، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، همو که آنها را آفریده است و من بر این [سخن] گواهم. [و در دل گفت:] به خدا، پس از آن که روی برتافتید، فکری به حال بت‌هایتان خواهم کرد. آن گاه، آنها را خُرد و ریز کرد، مگر بزرگشان را، باشد که به او روی آورند. گفتند: چه کسی این کار را در حقّ خدایان ما انجام داده است؟ بی‌شک که از ستمکاران است. گفتند: شنیدیم جوانی که به او ابراهیم گفته می‌شد، از آنان سخن می‌گفت. گفتند: او را در پیش چشمان مردم، حاضر کنید تا آنان، حاضر و ناظر باشند. [او را آوردند و] گفتند: ای ابراهیم! آیا تو این کار را با خدایان ما کردی؟[به ریشخند] گفت: نه، بلکه همین بزرگ‌ترشان چنین کاری کرده است. اگر سخن می‌گویند، از آنها بپرسید. به خود آمدند و گفتند: شما خود، ستمگرید. سپس، سرهایشان را تکان دادند [و گفتند:] خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند. گفت: آیا پس به جای خداوند، چیزی را که نه سودی به شما می‌رساند و نه زیانی می‌پرستید؟ اُف بر شما و بر آنچه به جای خداوند می‌پرستید. آیا اندیشه نمی‌کنید؟﴾.

حدیث

۵۰۳. **تفسیر القمی:** چون ابراهیمؑ آنان را [از بت‌پرستی] منع کرد و دربارهٔ پرستش بُتان با آنان احتجاج کرد و آنان دست بر نداشتند، روز عیدی پیش آمد و نمرود و تمام مردم سرزمینش برای عید، بیرون رفتند. و پدر ابراهیم، خوش نمی‌داشت که وی همراه نمرود، بیرون رود. از این رو، او را مراقب بُت‌خانه گذاشت. چون بیرون رفتند، ابراهیمؑ غذایی فراهم کرد و به بُت‌خانه آورد و به هر بُتی نزدیک می‌شد، می‌گفت: «بخور و سخن بگو». چون پاسخ نمی‌شنید، تیشه را بر می‌داشت و دست و پای آن بُت را می‌شکست. این کار را با همهٔ بت‌ها انجام داد. آن گاه، تیشه را بر گردن بُت بزرگ که در بالای بُت‌خانه قرار داشت، آویزان کرد. وقتی پادشاه و همراهان‌او، از مراسم عید بازگشتند، بُت‌ها را شکسته دیدند و گفتند: **﴿چه کسی‌این کار را در حقّ خدایان ما انجام داده است؟ بی‌شک، از ستمکاران است. گفتند: شنیدیم جوانی که به او «ابراهیم» گفته می‌شد، از آنان سخن می‌گفت﴾**، و او پسر آزر است. آزر را نزد نمرود آوردند. نمرود به آزر گفت: به من خیانت کردی و این کودک را از من کتمان نمودی؟

گفت: ای پادشاه! این، کارِ مادر ابراهیم است و گفته است که خود، از عهدهٔ استدلال برمی‌آید.

نمرود، مادر ابراهیم را خواست و گفت: چه چیزی تو را وا داشت که ولادت این جوان را از من کتمان کنی تا با خدایان ما چنین کند؟

گفت: ای پادشاه! به خاطر مصلحت رعیّت تو چنین کردم.

قالَ: وكَيفَ ذٰلِكَ.

قالَت: رَأَيتُكَ تَقتُلُ أولادَ رَعِيَّتِكَ، فَكانَ يَذهَبُ النَّسلُ! فَقُلتُ: إن كانَ هٰذا، الَّذي تَطلُبُهُ دَفَعتُهُ إلَيكَ لِتَقتُلَهُ وتَكُفَّ عَن قَتلِ أولادِ النّاسِ وإن لَم يَكُن ذٰلِكَ بَقِيَ لَنا وَلَدُنا وقَد ظَفِرتَ بِهِ فَشَأنَكَ فَكُفَّ عَن أولادِ النّاسِ فَصَوَّبَ رَأيَها، ثُمَّ قالَ لِإِبراهيمَ عليه السلام: مَن فَعَلَ هٰذا بِآلِهَتِنا يا إبراهيمُ؟

قالَ إبراهيمُ: ﴿فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَـٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُوا۟ يَنطِقُونَ﴾.

فَقالَ الصّادِقُ عليه السلام: وَاللهِ ما فَعَلَهُ كَبيرُهُم، وما كَذَبَ إبراهيمُ فَقيلَ وكَيفَ ذٰلِكَ؟

قالَ: إنَّما قالَ فَعَلَهُ كَبيرُهُم هٰذا إن نَطَقَ، وإن لَم يَنطِق فَلَم يَفعَل كَبيرُهُم هٰذا شَيئاً.[1]

۱ / ۱ ـ ۲

خَليلُ الرَّحمٰنِ

الكتاب

﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَٰهِيمَ خَلِيلًا﴾.[2]

الحديث

۵۰۴. رسول الله صلى الله عليه وآله: مَا اتَّخَذَ اللهُ إبراهيمَ خَليلاً إلّا لِإِطعامِهِ الطَّعامَ، وصَلاتِهِ بِاللَّيلِ وَالنّاسُ نِيامٌ.[3]

۵۰۵. الإمام الباقر عليه السلام: اِتَّخَذَ اللهُ عز وجل إبراهيمَ خَليلاً، لِأَنَّهُ لَم يَرُدَّ أحَداً، ولَم يَسأَل أحَداً غَيرَ اللهِ عز وجل.[4]

---

۱. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۷۱.

۲. النساء: ۱۲۵.

۳. علل الشرائع: ص ۳۵ ح ۴.

۴. علل الشرائع: ص ۳۴ ح ۲.

نمرود گفت: چگونه؟

گفت: دیدم تو فرزندان رعیّت را به قتل می‌رسانی و در نتیجه، نسل، منقرض می‌شود. [با خود] گفتم اگر این کودک، همان است که تو به دنبالش هستی، او را به تو می‌دهم تا او را به قتل برسانی و از کشتن فرزندان مردم، دست برداری و اگر آن کودکِ [مورد نظر تو] نبود، فرزند ما برای ما باقی می‌ماند و اینک، بر او دست یافتی و هرچه می‌خواهی، انجام بده و از کودکان مردم، دست بردار.

نمرود، استدلال او را پسندید و سپس به ابراهیم‌ علیه السلام گفت: چه کسی این کار را با خدایان ما انجام داده است، ای ابراهیم؟

ابراهیم‌ علیه السلام گفت: «بزرگ‌ترِ آنان، چنین کرده است. از آنان بپرسید، اگر سخن می‌گویند».

امام صادق‌ علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بزرگ‌ترِ بت‌ها چنان نکرد و ابراهیم‌ علیه السلام هم دروغ نگفت».

گفته شد: چگونه.

فرمود: «ابراهیم گفت: بزرگِ بتان چنین کرده است، اگر سخن گوید و اگر سخن نگوید، پس، بزرگ آنان کاری نکرده است».

۱ / ۱ ـ ۲
دوست خداوند

قرآن

﴿خداوند، ابراهیم را به دوستی گرفت﴾.

حدیث

۵۰۴. **پیامبر صلی الله علیه و آله:** خداوند، ابراهیم را به دوستی نگرفت، مگر به خاطر غذا دادنش [به مردم] و نماز خواندنش در شب، به هنگامی که مردم در خواب‌اند.

۵۰۵. **امام باقر علیه السلام:** خداوند عز و جل ابراهیم را به دوستی گرفت؛ زیرا [درخواست] کسی را رد نکرد و از کسی جز خداوند عز و جل درخواست ننمود.

١ / ١ ـ ٣

الامتحانُ بالإلقاءِ فِي النّارِ

الكتاب

﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَانصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَـٰعِلِينَ * قُلْنَا يَـٰنَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَـٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ﴾.[1]

الحديث

٥٠٦. تفسير القمّي: إستَشارَ نُمرودُ قَومَهُ في إبراهيمَ ﴿قَالُواْ حَرِّقُوهُ وَانصُرُوٓاْ ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَـٰعِلِينَ﴾، فَقالَ الصّادِقُ عليه السلام: كانَ فِرعونُ إبراهيمَ لِغَيرِ رُشدٍ وأصحابُهُ لِغَيرِ رُشدٍ... فَإِنَّهُم قالوا لِنُمرودَ: حَرِّقوهُ وَانصُروا آلِهَتَكُم إن كُنتُم فاعِلينَ وَكانَ موسىٰ وأصحابُهُ رَشَدَةً، فَإِنَّهُ لَمّا استَشارَ أصحابَهُ في موسىٰ، قالوا: ﴿أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَـٰشِرِينَ * يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَـٰحِرٍ عَلِيمٍ﴾، فَحَبَسَ إبراهيمَ وجَمَعَ لَهُ الحَطَبَ حَتّىٰ إذا كانَ اليَومُ الَّذي ألقىٰ فيهِ نُمرودُ إبراهيمَ فِي النّارِ، بَرَزَ نُمرودُ وجُنودُهُ وقَد كانَ بُنِيَ لِنُمرودَ بِناءٌ لِيَنظُرَ مِنهُ إلىٰ إبراهيمَ كَيفَ تَأخُذُهُ النّارُ، فَجاءَ إبليسُ وَاتَّخَذَ لَهُمُ المَنجَنيقَ؛ لِأَنَّهُ لَم يَقدِر واحِدٌ أن يَقرُبَ مِن تِلكَ النّارِ عَن غَلوَةِ سَهمٍ وكانَ الطّائِرُ مِن مَسيرَةِ فَرسَخٍ يَرجِعُ عَنها إن يَتَقارَب مِنَ النّارِ، وكانَ الطّائِرُ إذا مَرَّ فِي الهَواءِ يَحتَرِقُ فَوُضِعَ إبراهيمُ عليه السلام فِي المَنجَنيقِ وجاءَ أبوهُ فَلَطَمَهُ لَطمَةً، وقالَ لَهُ: ارجِع عَمّا أنتَ عَلَيهِ.

وأنزَلَ الرَّبُّ مَلائِكَتَهُ إلَى السَّماءِ الدُّنيا ولَم يَبقَ شَيءٌ إلّا طَلَبَ إلىٰ رَبِّهِ، وقالَتِ الأَرضُ: يا رَبِّ لَيسَ عَلىٰ ظَهري أحَدٌ يَعبُدُكَ غَيرُهُ فَيُحَرَّقُ!

وقالَتِ المَلائِكَةُ: يا رَبِّ خَليلُكَ إبراهيمُ يُحَرَّقُ!

---

١. الأنبياء: ٦٨ و ٦٩.

۱/۱ـ۳

آزمایش با افکنده شدن در آتش

قرآن

﴿گفتند: او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر می‌خواهید کاری انجام دهید. گفتیم: ای آتش! سرد و امن باش بر ابراهیم﴾.

حدیث

۵۰۶. **تفسیر القمی:** نمرود با مردمانش دربارهٔ ابراهیمؑ مشورت کرد. گفتند: **﴿او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر می‌خواهید کاری انجام دهید﴾**. امام صادقؑ فرمود: فرعون [زمان] ابراهیمؑ و مردمان او، فهمیده نبودند؛ چرا که به نمرود گفتند: **﴿او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید، اگر می‌خواهید کاری انجام دهید﴾**؛ ولی فرعونِ [زمان] موسیؑ و یاران او فهمیده بودند، زیرا وقتی با مردمانش مشورت کرد، گفتند: به او و برادرش مهلت بده و به شهرها مأمورانی بفرست تا تمام ساحران دانا را نزد تو بیاورند.

نمرود، ابراهیمؑ را زندانی کرد و هیزم، جمع کرد تا روزی که قرار بود نمرود، ابراهیمؑ را به آتش افکند، فرا رسید. نمرود و لشکرش بیرون آمدند. برای او مکانی ساخته شده بود تا بنگرد چگونه آتش، ابراهیمؑ را در خود می‌گیرد. شیطان آمد و به آنان، پیشنهاد منجنیق داد؛ زیرا از شدّت حرارت، کسی نمی‌توانست به آتش نزدیک شود. و پرندگان از فاصلهٔ یک فرسخی به آتش نزدیک نمی‌شدند و اگر پرنده‌ای از آسمان [محلّ آتش] می‌گذشت، می‌سوخت.

ابراهیمؑ در منجنیق قرار گرفت. پدرش[1] آمد و به او سیلی‌ای زد و گفت: از عقایدت دست بردار.

و خداوند، فرشتگانش را به آسمان دنیا فرستاد. موجودی نبود، مگر آن که از خداوند، درخواست داشت. زمین گفت: پروردگارا! بر روی من، جز ابراهیم، کسی نیست که تو را عبادت کند و او سوزانده می‌شود.

---

۱. آزر، پدر حقیقی ابراهیمؑ نبود، بلکه عموی او بود و قرآن از پدر و مادر ابراهیم با تعبیر «والد» یاد کرده است: ﴿رَبَّنَا ٱغْفِرْ لِی وَلِوَٰلِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ ٱلْحِسَابُ﴾ (ابراهیم: آیهٔ ۴۱). عمو را از آن جهت پدر می‌نامند که عهده‌دار برخی کارهای برادرزادهٔ خود بوده است. این تعبیر در قرآن، در جای دیگری نیز به کار رفته و از اسماعیلؑ عموی یعقوبؑ نیز با تعبیر «أب (پدر)» یاد می‌کند: ﴿إِلَـٰهَكَ وَإِلَـٰهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَٰهِیمَ وَإِسْمَـٰعِیلَ وَإِسْحَـٰقَ إِلَـٰهًا وَٰحِدًا﴾ (بقره: آیهٔ ۱۳۳) (ر.ک: المیزان: ج ۷ ص ۱۶۲ـ۱۶۵).

فَقالَ اللهُ‌ﷻ: أما إنَّهُ إن دَعاني كَفَيتُهُ.

وقالَ جَبرَئيلُ: يا رَبِّ، خَليلُكَ إبراهيمُ لَيسَ فِي الأَرضِ أحَدٌ يَعبُدُكَ غَيرُهُ سَلَّطتَ عَلَيهِ عَدُوَّهُ يُحرِقُهُ بِالنّارِ.

فَقالَ: اسكُت إنَّما يَقولُ هٰذا عَبدٌ مِثلُكَ يَخافُ الفَوتَ هُوَ عَبدي آخُذُهُ إذا شِئتُ فَإِن دَعاني أجَبتُهُ، فَدَعا إبراهيمُ‌ﷺ رَبَّهُ بِسورَةِ الإِخلاصِ «يا اللهُ يا واحِدُ يا أحَدُ يا صَمَدُ، يا مَن لَم يَلِد ولَم يولَد ولَم يَكُن لَهُ كُفُواً أحَدٌ، نَجِّني مِنَ النّارِ بِرَحمَتِكَ».

فَالتَقىٰ مَعَهُ جَبرَئيلُ فِي الهَواءِ وقَد وُضِعَ فِي المَنجَنيقِ، فَقالَ: يا إبراهيمُ، هَل لَكَ إلَيَّ مِن حاجَةٍ.

فَقالَ إبراهيمُ: أمّا إلَيكَ فَلا، وأمّا إلىٰ رَبِّ العالَمينَ فَنَعَم، فَدَفَعَ إلَيهِ خاتَماً عَلَيهِ مَكتوبٌ: «لا إلٰهَ إلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسولُ اللهِ ألجَأتُ ظَهري إلَى اللهِ أسنَدتُ أمري إلَى اللهِ وفَوَّضتُ أمري إلَى اللهِ»، فَأَوحَى اللهُ إلَى النّارِ كوني بَرداً، فَاضطَرَبَت أسنانُ إبراهيمَ مِنَ البَردِ حَتّىٰ قالَ: ﴿وَسَلَـٰمًا عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ﴾ وَانحَطَّ جَبرَئيلُ وجَلَسَ مَعَهُ يُحَدِّثُهُ فِي النّارِ.

ونَظَرَ إلَيهِ نُمرودُ، فَقالَ: مَنِ اتَّخَذَ إلٰهاً فَليَتَّخِذ مِثلَ إلٰهِ إبراهيمَ.[1]

٥٠٧. رسول الله‌ﷺ: أُتِيَ بِإِبراهيمَ يَومَ النّارِ إلَى النّارِ، فَلَمّا بَصُرَ بِها قالَ: حَسبُنَا اللهُ ونِعمَ الوَكيلُ.[2]

٥٠٨. عنه‌ﷺ: إنَّ قَولَنا: إنَّ إبراهيمَ خَليلُ اللهِ فَإِنَّما هُوَ مُشتَقٌّ مِنَ الخَلَّةِ أوِ الخُلَّةِ، فَأَمَّا الخَلَّةُ فَإِنَّما مَعناهَا الفَقرُ وَالفاقَةُ، وقَد كانَ خَليلاً إلىٰ رَبِّهِ فَقيراً وإلَيهِ مُنقَطِعاً وعَن غَيرِهِ مُتَعَفِّفاً مُعرِضاً مُستَغنِياً، وذٰلِكَ لَمّا أُريدَ قَذفُهُ فِي النّارِ فَرُمِيَ بِهِ فِي

١. تفسير القمّي: ج ٢ ص ٧٢.

٢. حلية الأولياء: ج ١ ص ١٩.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! دوست تو ابراهیم، سوزانده می‌شود.
خداوند﷯ فرمود: «اگر ابراهیم مرا بخواند، او را کفایت می‌کنم».
جبرئیل﵇ گفت: پروردگارا! در زمین، جز دوستت ابراهیم، کسی تو را عبادت نمی‌کند. دشمنانش بر او مسلّط کردی و او را در آتش می‌سوزانند.
خداوند فرمود: «ساکت شو! این را بنده‌ای چون تو می‌گوید که از مرگ می‌ترسد. او بندهٔ من است و هرگاه بخواهم، او را نگه می‌دارم و اگر ابراهیم مرا بخواند، پاسخش را می‌دهم».
ابراهیم﵇، پروردگارش را با [مضامین] سورهٔ توحید خواند: ﴿**ای خدا، ای یکتا، ای یگانه، ای صمد! ای کسی که نه فرزند دارد و نه زاییده شده است و همتایی [نیز] ندارد! به رحمت خویش، مرا از آتش بِرَهان**﴾.
جبرئیل﵇ آن گاه که ابراهیم﵇ را با منجنیق پرتاب کرده بودند، با او در هوا برخورد کرد و گفت: ای ابراهیم! آیا خواسته‌ای داری؟
ابراهیم﵇ گفت: از تو درخواستی ندارم؛ امّا از پروردگار جهانیان، چرا.
آن گاه، جبرئیل﵇ به وی انگشتری داد که بر آن نوشته شده بود: «خدایی جز خدای یگانه نیست. محمّد، فرستادهٔ خداست. به خداوند پناه بردم و او را تکیه‌گاه کارهایم قرار دادم و امورم را به او سپردم».
آن گاه، خداوند به آتش وحی کرد که ﴿**سرد باش**﴾. دندان‌های ابراهیم﵇ از سرما به هم می‌خورد تا این که گفت: ﴿**و امن باش بر ابراهیم**﴾.
جبرئیل﵇ فرود آمد و با او در آتش نشست و سخن گفت و نمرود هم به ابراهیم﵇ نگاه می‌کرد. آن گاه گفت: هرکس برای خود، خدایی برگزید، مانند خدای ابراهیم را برگزینند.

۵۰۷. **پیامبر**ﷺ: ابراهیم﵇ را در روز آتش به سوی آتش آوردند. وقتی آتش را دید، گفت: «خدا برای ما کافی است و او بهترین وکیل است».

۵۰۸. **پیامبر**ﷺ: این که می‌گوییم ابراهیم، خلیل الله است، خلیل یا از «خَلَّه» گرفته شده و یا از «خُلَّه». اگر ریشهٔ خلیل، خَلَّه باشد، به معنای نیازمندی و تهی‌دستی است و ابراهیم﵇ نیازمند به درگاه خداوند بود و به سوی او روی کرده بود و از غیرِ خدا، خوددار و روی‌گردان و بی‌نیاز بود؛ زیرا وقتی خواستند

المَنجَنيقِ فَبَعَثَ اللهُ تَعالىٰ جَبرَئيلَ عليه السلام فَقالَ لَهُ: أدرِك عَبدي.

فَجاءَهُ فَلَقِيَهُ فِي الهَواءِ، فَقالَ: كَلِّفني ما بَدا لَكَ قَد بَعَثَنِي اللهُ لِنُصرَتِكَ.

فَقالَ: بَل حَسبِيَ اللهُ ونِعمَ الوَكيلُ، إنّي لا أسأَلُ غَيرَهُ ولا حاجَةَ لي إلّا إلَيهِ، فَسَمّاهُ خَليلَهُ، أي فَقيرَهُ ومُحتاجَهُ وَالمُنقَطِعَ إلَيهِ عَمَّن سِواهُ.[1]

١ / ١ ـ ٤

الابتِلاءُ بِذَبحِ الوَلَدِ

الكتاب

﴿فَبَشَّرْنَـٰهُ بِغُلَـٰمٍ حَلِيمٍ * فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْىَ قَالَ يَـٰبُنَىَّ إِنِّىٓ أَرَىٰ فِى ٱلْمَنَامِ أَنِّىٓ أَذْبَحُكَ فَٱنظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَـٰٓأَبَتِ ٱفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰبِرِينَ * فَلَمَّآ أَسْلَمَا وَتَلَّهُۥ لِلْجَبِينِ * وَنَـٰدَيْنَـٰهُ أَن يَـٰٓإِبْرَٰهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ ٱلرُّءْيَآ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ * إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلَـٰٓؤُا۟ ٱلْمُبِينُ * وَفَدَيْنَـٰهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾.[2]

الحديث

٥٠٩. الطبرسي رحمه الله في مجمع البيان: ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ ٱلسَّعْىَ﴾ أي شَبَّ حَتّىٰ بَلَغَ سَعيُهُ سَعيَ إبراهيمَ، وَالمَعنىٰ: بَلَغَ إلَىٰ أن يَتَصَرَّفَ ويَمشِيَ مَعَهُ ويُعينَهُ عَلىٰ اُمورِهِ، قالوا: وكانَ يَومَئِذٍ ابنَ ثَلاثَ عَشرَةَ سَنَةً.[3]

٥١٠. الكافي عن أبان عن أبي بصير أنّه سمع أبا جعفر وأبا عبدالله عليهما السلام: يَذكُرانِ أنَّهُ لَمّا كانَ يَومُ التَّروِيَةِ قالَ جَبرَئيلُ لِإِبراهيمَ عليه السلام: تَرَوَّه مِنَ الماءِ فَسُمِّيَتِ التَّروِيَةَ، ثُمَّ أتىٰ مِنىً فَأَباتَهُ بِها، ثُمَّ غَدا بِهِ إلَىٰ عَرَفاتٍ فَضَرَبَ خِباهُ بِنَمِرَةَ دونَ عَرَفَةَ فَبَنىٰ مَسجِداً بِأَحجارٍ بيضٍ وكانَ يُعرَفُ أثَرُ مَسجِدِ إبراهيمَ حَتّىٰ اُدخِلَ في هٰذَا

---

١. الاحتجاج: ج ١ ص ٣٢.

٢. الصافّات: ١٠١ـ١٠٧.

٣. مجمع البيان: ج ٨ ص ٧٠٦.

او را در آتش افکنند و از منجنیق پرتاب شد، خداوند، جبرئیل ﷺ را فرستاد و به وی گفت: «بنده‌ام را دریاب». جبرئیل ﷺ نزد ابراهیم ﷺ آمد و با او در هوا برخورد کرد و گفت: آنچه می‌خواهی به من بگو که خداوند، مرا برای یاری تو فرستاده است.

ابراهیم ﷺ گفت: «خدا، برایم بس است و او بهترین وکیل (کارساز) است. من از غیر او چیزی درخواست نمی‌کنم و مرا نیازی نیست، جز به درگاه او». از این پس، او را «خلیلِ» خویش نامید؛ یعنی نیازمند و محتاج به خداوند و بُریده از غیرِ خداوند.

۱/۱ـ۴
آزمایش با قربانی کردن فرزند

قرآن

﴿پس او (ابراهیم) را به پسری بردبار، مژده دادیم. و وقتی با او به جایگاه «سَعی» رسید، گفت: ای پسرک من! من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌بُرَم. پس ببین چه به نظرت می‌آید؟ گفت: ای پدر من! آنچه را مأموری، بکن! ان شاءالله، مرا از شکیبایان خواهی یافت. هنگامی که هر دو [بر فرمان الهی] گردن نهادند و ابراهیم ﷺ، پیشانی او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! رؤیا [ی خود] را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. راستی که این، همان آزمایشِ آشکار بود، و قربانیِ بزرگی را فدای او کردیم﴾.

حدیث

۵۰۹. **بحارالأنوار:** طبرسی ـ که رحمت خدا بر او باد ـ در تفسیر این آیه: **﴿چون با او به جایگاه سعی رسید﴾** می‌گوید: یعنی [اسماعیل ﷺ] جوان شد و تلاش او به مرتبهٔ تلاش ابراهیم ﷺ رسید، یعنی به سنّی رسید که می‌توانست کار کند و با ابراهیم ﷺ، همراه شود و او را در کارها کمک کند. گفته‌اند: در این زمان، سیزده ساله بود.

۵۱۰. **الکافی** ـ به نقل از ابان، از ابو بصیر که وی از امام باقر و امام صادق ﷺ شنیده است ـ: چون روز ترویه فرا رسید، جبرائیل ﷺ به ابراهیم ﷺ گفت: «با خود، آب بردار» و بدین جهت، «ترویه» نامیده شد.

المَسجِدِ الَّذي بِنَمِرَةَ حَيثُ يُصَلِّي الإِمامُ يومَ عَرَفَةَ فَصَلّىٰ بِهَا الظُّهرَ وَالعَصرَ، ثُمَّ عَمَدَ بِهِ إلىٰ عَرَفاتٍ، فَقالَ: هٰذِهِ عَرَفاتٌ فَاعرِف بِها مَناسِكَكَ وَاعتَرِف بِذَنبِكَ فَسُمِّي عَرَفاتٍ، ثُمَّ أفاضَ إلَى المُزدَلِفَةِ فَسُمِّيَتِ المُزدَلِفَةَ، لِأَنَّهُ ازدَلَفَ إلَيها، ثُمَّ قامَ عَلَى المَشعَرِ الحَرامِ فَأَمَرَهُ اللهُ أن يَذبَحَ ابنَهُ وقَد رَأىٰ فيهِ شَمائِلَهُ وخَلائِقَهُ وأنِسَ ما كانَ إلَيهِ.

فَلَمّا أصبَحَ أفاضَ مِنَ المَشعَرِ إلىٰ مِنىً فَقالَ لِأُمِّهِ: زوري البَيتَ أنتِ وَاحتَبَسَ الغُلامَ، فَقالَ: يا بُنَيَّ هاتِ الحِمارَ وَالسِّكّينَ حَتّىٰ أُقَرِّبَ القُربانَ.

فَقالَ أبانٌ: فَقُلتُ لِأَبي بَصيرٍ: ما أرادَ بِالحِمارِ وَالسِّكّينِ.

قالَ: أرادَ أن يَذبَحَهُ، ثُمَّ يَحمِلَهُ فَيُجَهِّزَهُ ويَدفِنَهُ، قالَ: فَجاءَ الغُلامُ بِالحِمارِ وَالسِّكّينِ، فَقالَ: يا أبَتِ أينَ القُربانُ؟

قالَ: رَبُّكَ يَعلَمُ أينَ هُوَ؟ يا بُنَيَّ أنتَ وَاللهِ هُوَ إنَّ اللهَ قَد أمَرَني بِذَبحِكَ، فَانظُر ماذا تَرىٰ؟

قالَ: ﴿يَٰٓأَبَتِ ٱفۡعَلۡ مَا تُؤۡمَرُ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ قالَ: فَلَمّا عَزَمَ عَلَى الذَّبحِ، قالَ: يا أبَتِ، خَمِّر وَجهي وشُدَّ وَثاقي.

قالَ: يا بُنَيَّ، الوَثاقُ مَعَ الذَّبحِ وَاللهِ لا أجمَعُهُما عَلَيكَ اليَومَ.

قالَ أبو جَعفرٍ ﷺ: فَطَرَحَ لَهُ قُرطانَ الحِمارِ، ثُمَّ أضجَعَهُ عَلَيهِ وأخَذَ المَديَةَ فَوَضَعَها عَلىٰ حَلقِهِ، قالَ: فَأَقبَلَ شَيخٌ فَقالَ: ما تُريدُ مِن هٰذَا الغُلامِ؟

قالَ: اُريدُ أن أذبَحَهُ.

فَقالَ: سُبحانَ اللهِ! غُلامٌ لَم يَعصِ اللهَ طَرفَةَ عَينٍ تَذبَحُهُ؟

فَقالَ: نَعَم، إنَّ اللهَ قَد أمَرَني بِذَبحِهِ.

فَقالَ: بَل رَبُّكَ نَهاكَ عَن ذَبحِهِ، وإنَّما أمَرَكَ بِهٰذَا الشَّيطانُ في مَنامِكَ، قالَ:

آن گاه به مِنا آمد و شب، ابراهیمؑ را در آن‌جا نگاه داشت. آن گاه، صبح روز بعد، او را به سرزمین عرفات بُرد و در سرزمین نمره، پیش از عرفه، خیمه‌اش را برپا کرد و با سنگ‌های سفید، مسجدی ساخت و نشانه‌های مسجد ابراهیم، معلوم بود و در داخل مسجدی قرار گرفت که اینک در نمره است. همان‌جا که امامؑ در روز عرفه نماز می‌گزارد، ابراهیمؑ، نماز ظهر و عصر را در آن‌جا به جا آورد.

سپس او را به عرفات بُرد و گفت: «این، سرزمین عرفات است. مناسک آن را بشناس و به گناهانت اعتراف کن». از این رو، «عرفات» نام گرفت. سپس او را به «مزدلفه» کوچ داد و از آن رو مزدلفه گفته شد که بدان نزدیک شد. آن گاه در مشعر الحرام، اقامت کرد و خداوند به وی [در خواب] دستور داد فرزندش را قربانی کند و در خواب، شمایل و خُلق و خویَش را دید و با آنچه در پیش است، مانوس گشت. چون صبح شد، از مشعر به سمت منا کوچ کرد و به مادر فرزند گفت: «تو کعبه را زیارت کن» و فرزند را نزد خود، نگاه داشت.

آن گاه به فرزند گفت: «فرزندم! الاغ و کارد را بیاور تا قربانی کنم».

ابان می‌گوید: به ابو بصیر گفتم: الاغ و کارد را چرا درخواست کرد.

گفت: زیرا می‌خواست فرزند را قربانی کند، سپس او را کفن کرده، دفن نماید.

جوان، الاغ و کارد را آورد و گفت: پدرم! قربانی کجاست؟

ابراهیمؑ گفت: «پروردگارت می‌داند کجاست. فرزندم! به خدا سوگند، تو همان قربانی‌ای هستی که خدا مرا به قربانی کردنت دستور داد. نظرت چیست؟».

جوان گفت: پدرم! آنچه را بدان مأمور شدی، انجام بده. ان‌شاء الله، مرا از شکیبایان خواهی یافت.

چون ابراهیمؑ خواست فرزند را قربانی کند، جوان گفت: پدرم! صورتم را بپوشان و دست و پایم را محکم ببند.

ابراهیمؑ گفت: فرزندم! دست و پا بستن و قربانی کردن؟! به خدا سوگند، امروز، این دو را با هم دربارهٔ تو انجام نمی‌دهم.

امام باقرؑ فرمود: «ابراهیمؑ، رَوانداز الاغ را روی زمین پهن کرد. سپس، فرزند را به پهلو بر زمین خوابانید و کارد را برداشت و بر گلوی فرزند نهاد.

در این هنگام، پیرمردی آمد و گفت: از این جوان، چه می‌خواهی؟

ابراهیمؑ گفت: «می‌خواهم او را قربانی کنم».

پیر مرد گفت: پناه بر خدا! جوانی را که هرگز گناهی مرتکب نشده، قربانی می‌کنی؟!

ابراهیمؑ گفت: «بلی! خداوند، مرا بدان دستور داد».

پیر مرد گفت: پروردگارت تو را از این کار نهی کرده و همانا شیطان، در خواب، این مطلب را به تو القا کرده است.

وَيلَكَ ! الكَلامُ الَّذي سَمِعتُ هُوَ الَّذي بَلَغَ بي ما تَرىٰ، لا وَاللهِ لا اُكَلِّمُكَ ، ثُمَّ عَزَمَ عَلَى الذَّبحِ .

فَقالَ الشَّيخُ : يا إبراهيمُ ، إنَّكَ إمامٌ يُقتَدىٰ بِكَ فَإِن ذَبَحتَ وَلَدَكَ ذَبَحَ النّاسُ أولادَهُم ، فَمَهلاً فَأَبىٰ أن يُكَلِّمَهُ .

قالَ أبو بَصيرٍ : سَمِعتُ أبا جَعفَرٍ عليه السلام يَقولُ : فَأَضجَعَهُ عِندَ الجَمرَةِ الوُسطىٰ ، ثُمَّ أخَذَ المَديَةَ فَوَضَعَها عَلىٰ حَلقِهِ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ إلَى السَّماءِ ، ثُمَّ انتَحىٰ عَلَيه فَقَلَبَها جَبرَئيلُ عليه السلام عَن حَلقِهِ فَنَظَرَ إبراهيمُ فَإِذا هِيَ مَقلوبَةٌ ، فَقَلَبَها إبراهيمُ عَلىٰ خَدِّها وقَلَبَها جَبرَئيلُ عَلىٰ قَفاها فَفَعَلَ ذٰلكَ مِراراً ، ثُمَّ نودِيَ مِن مَيسرَةِ مَسجِدِ الخَيفِ : يا إبراهيمُ ، قَد صَدَّقتَ الرُّؤيا واجتَرَّ الغُلامَ مِن تَحتِهِ ، وتَناوَلَ جَبرَئيلُ الكَبشَ مِن قُلَّةِ ثَبيرٍ فَوَضَعَهُ تَحتَهُ .

وخَرَجَ الشَّيخُ الخَبيثُ حَتّىٰ لَحِقَ بِالعَجوزِ حينَ نَظَرَت إلَى البَيتِ ، وَالبَيتُ في وَسَطِ الوادي فَقالَ : ما شَيخٌ رَأَيتُهُ بِمِنىً ؟ فَنَعَتَ نَعتَ إبراهِيمَ .

قالَت : ذاكَ بَعلي .

قالَ : فَما وَصيفٌ رَأَيتُهُ مَعَهُ ، ونَعَتَ نَعتَهُ .

قالَت : ذاكَ ابني .

قالَ : فَإِنّي رَأَيتُهُ أضجَعَهُ وأخَذَ المَديَةَ لِيَذبَحَهُ .

قالَت : كَلّا ما رَأَيتُ إبراهيمَ إلّا أرحَمَ النّاسِ وكَيفَ رَأَيتَهُ يَذبَحُ ابنَهُ .

قالَ : ورَبِّ السَّماءِ وَالأَرضِ ، ورَبِّ هٰذِهِ البَنِيَّةِ ، لَقَد رَأَيتُهُ أضجَعَهُ وأخَذَ المَديَةَ لِيَذبَحَهُ .

قالَت : لِمَ ؟

قالَ : زَعَمَ أنَّ رَبَّهُ أمَرَهُ بِذَبحِهِ .

قالَت : فَحَقٌّ لَهُ أن يُطيعَ رَبَّهُ .[1]

---

١. الكافي : ج ۴ ص ۲۰۷ ح ۹.

ابراهیم‌ﷺ گفت: «صدایی که شنیدم، همان صدایی بود که مرا بدین منزلت و مرتبت (پیامبری) رسانید. به خدا سوگند، دیگر با تو سخن نمی‌گویم». سپس تصمیم بر قربانی کردن گرفت.

پیرمرد گفت: ای ابراهیم! تو پیشوایی هستی که به تو اقتدا می‌گردد. اگر فرزندت را قربانی کنی، مردم هم فرزندان خود را قربانی می‌کنند. پس در این کار، درنگ کن.

ابراهیم‌ﷺ با وی سخن نگفت.

ابو بصیر می‌گوید: شنیدم که امام باقرﷺ می‌فرمود: «ابراهیم، فرزندش را نزدیک جَمَرهٔ وُسطا خوابانید و کارد را گرفت و بر گلویش نهاد. سپس، سر به آسمان بلند کرد و کارد را کشید؛ امّا جبرئیل‌ﷺ آن را وارونه کرد. ابراهیم‌ﷺ نگاه کرد و کارد را وارونه یافت. مجدّداً آن را با لبهٔ تیز بر گلوی فرزند نهاد و جبرئیل‌ﷺ آن را واژگون کرد. این کار، چند بار تکرار شد. آن گاه، از سمت چپ مسجد خیف، صدایی آمد که: ای ابراهیم! خوابت را درست تعبیر کردی. جوان را از زیر کارد، کنار ببر.

و جبرائیل‌ﷺ قوچی را از قلّهٔ ثُبَیر آورد و زیر کارد نهاد. پیرمرد پلید، از آن‌جا خارج شد و هنگامی که مادر به کعبه نظر می‌افکند و کعبه در وسط گودی بود، خود را به مادر جوان رسانید و چنین گفت: پیرمردی را که در منا دیدم. کیست؟ و اوصاف ابراهیم‌ﷺ را بازگو کرد.

مادر گفت: او شوهر من است.

سپس گفت: جوانی را به همراه او دیدم. او کیست؟ و اوصاف جوان را باز گفت.

مادر گفت: او فرزند من است.

پیرمرد گفت: دیدم که آن پیرمرد، جوان را بر زمین خوابانده بود و کارد برداشته بود تا او را بکشد.

مادر گفت: هرگز! ابراهیم، مهربان‌ترینِ مردم است. چگونه دیدی که فرزندش را می‌کشد؟

پیرمرد گفت: به پروردگار آسمان و زمین و این خانه سوگند که دیدم او را خوابانده بود و کارد برداشته بود تا او را بکشد.

مادر گفت: چرا [چنین می‌کرد؟].

پیر مرد گفت: گمان می‌کرد خداوند، او را به قربانی کردن جوان، فرمان داده است.

مادر گفت: سزاوار است که از پروردگارش اطاعت کند.

۱ / ۱ ـ ۵

كَثرَةُ الدُّعاءِ

الكتاب

﴿إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ﴾.[۱]

﴿إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ﴾.[۲]

الحديث

۵۱۱. الإمام الباقر عليه السلام ـ في قَولِهِ تَعالىٰ: ﴿إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ﴾ ـ: الأَوّاهُ هُوَ الدَّعّاءُ.[۳]

۵۱۲. الإمام الصادق عليه السلام ـ في قَولِهِ تَعالىٰ: ﴿إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّٰهٌ مُّنِيبٌ﴾ ـ: دَعّاءٌ.[۴]

۵۱۳. الإمام الباقر عليه السلام: خَرَجَ إبراهيمُ عليه السلام ذاتَ يَومٍ يَسيرُ فِي البِلادِ لِيَعتَبِرَ فَمَرَّ بِفَلاةٍ مِنَ الأَرضِ فَإِذا هُوَ بِرَجُلٍ قائِمٍ يُصَلّي قَد قَطَعَ إلَى السَّماءِ صَوتَهُ ولِباسُهُ شَعَرٌ، فَوَقَفَ عَلَيهِ إبراهيمُ عليه السلام فَعَجِبَ مِنهُ وجَلَسَ يَنتَظِرُ فَراغَهُ. فَلَمّا طالَ ذٰلِكَ عَلَيهِ حَرَّكَهُ بِيَدِهِ وقالَ لَهُ: إنَّ لي حاجَةً فَخَفِّف، قالَ: فَخَفَّفَ الرَّجُلُ وجَلَسَ إبراهيمُ، فَقالَ له إبراهيمُ عليه السلام: لِمَن تُصَلّي؟

فَقالَ: لِإِلٰهِ إبراهيمَ.

فَقالَ: ومَن إلٰهُ إبراهيمَ؟

قالَ: الَّذي خَلَقَكَ وخَلَقَني.

فَقالَ لَهُ إبراهيمُ: لَقَد أعجَبَني نَحوُكَ وأنَا اُحِبُّ أن اُؤاخِيَكَ فِي اللهِ عزّ وجلّ، فَأَينَ مَنزِلُكَ إذا أرَدتُ زِيارَتَكَ ولِقاءَكَ؟

---

۱. التوبة: ۱۱۴.

۲. هود: ۷۵.

۳. الكافي: ج ۲ ص ۴۶۶ ح ۱.

۴. تفسير العيّاشي: ج ۲ ص ۱۵۴ ح ۵۱.

۱ / ۱ ـ ۵
دعای بسیار

قرآن

﴿به راستی که ابراهیم، «اَوّاه (بسیار آه کشنده به یاد خدا)» و بردبار بود﴾.

﴿به راستی که ابراهیم، بردبار، «اَوّاه (بسیار آه کشنده به یاد خدا)» و انابه کننده بود﴾.

حدیث

۵۱۱ . **امام باقر**ﷺ ـ دربارهٔ تفسیر کلمهٔ «اَوّاه»: **﴿به راستی که ابراهیم، اَوّاه و بردبار بود﴾** ـ: یعنی بسیار دعا کننده بود.

۵۱۲ . **امام صادق**ﷺ ـ دربارهٔ تفسیر کلمهٔ «اَوّاه»: **﴿به راستی که ابراهیم، بردبار، اَوّاه و انابه کننده بود﴾** ـ: یعنی بسیار دعا کننده بود.

۵۱۳ . **امام باقر**ﷺ: روزی ابراهیمﷺ برای عبرت گرفتن به سیاحت در شهرها پرداخت. از سرزمینی گذشت و مردی را دید که ایستاده است و نماز می‌گزارد، صدایش را به آسمان بلند کرده و لباسش از موست.

ابراهیمﷺ، نزد او ایستاد و از او شگفت‌زده شد و منتظر فراغت وی از عبادت شد. چون نمازش طولانی شد، ابراهیمﷺ با دست، تکانَش داد و گفت: «[نماز خود را] کوتاه کن که مرا خواسته‌ای است».

مرد، [نمازش را] کوتاه کرد. ابراهیمﷺ نشست و به وی گفت: «برای چه کسی نماز می‌خوانی».

گفت: برای خدای ابراهیم.

گفت: «خدای ابراهیم کیست؟».

گفت: آن که تو و مرا آفرید.

سپس ابراهیمﷺ به وی گفت: «از روش عبادت تو خوشم آمده است و من دوست می‌دارم با تو در راه خدایﷻ برادری کنم. اگر خواستم تو را زیارت و ملاقات کنم، خانه‌ات کجاست؟».

فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَنزِلي خَلفَ النُّطفَةِ ـ وأشارَ بِيَدِهِ إلَى البَحرِ ـ وأمّا مُصَلّايَ فَهٰذَا المَوضِعُ تُصيبُني فيهِ إذا أرَدتَني إن شاءَ اللهُ، ثُمَّ قالَ الرَّجُلُ لِإِبراهيمَ: لَكَ حاجَةٌ؟

فَقالَ إبراهيمُ: نَعَم.

فَقالَ الرَّجُلُ: وما هِيَ؟

قالَ لَهُ: تَدعُو اللهَ وأُؤَمِّنُ أنَا عَلىٰ دُعائِكَ، أو أدعو أنَا وتُؤَمِّنُ أنتَ عَلىٰ دُعائي؟

فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: وفيمَ نَدعُو اللهَ؟

قالَ لَهُ إبراهيمُ: لِلمُذنِبينَ المُؤمِنينَ.

فَقالَ الرَّجُلُ: لا.

فَقالَ إبراهيمُ: ولِمَ؟

فَقالَ: لِأَنّي دَعَوتُ اللهَ مُنذُ ثَلاثِ سِنينَ بِدَعوَةٍ لَم أرَ إجابَتَها إلَى السّاعَةِ، وأنَا أستَحيي مِنَ اللهِ ﷻ أن أدعُوَهُ بِدَعوَةٍ حَتّىٰ أعلَمَ أنَّهُ قَد أجابَني.

فَقالَ إبراهيمُ: وفيما دَعَوتَهُ؟

فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ: إنّي لَفي مُصَلّايَ هٰذا ذاتَ يَومٍ إذ مَرَّ بي غُلامٌ أروَعُ، النّورُ يَطلُعُ مِن جَبهَتِهِ، لَهُ ذُؤابَةٌ مِن خَلفِهِ، وَمَعَهُ بَقَرٌ يَسوقُها، كَأَنَّما دُهِنَت دَهناً، وغَنَمٌ يَسوقُها كَأَنَّما دُخِسَت دَخساً. قالَ: فَأَعجَبَني ما رَأيتُ مِنهُ، فَقُلتُ: يا غُلامُ، لِمَن هٰذا البَقَرُ وَالغَنَمُ؟

فَقالَ: لي.

فَقُلتُ: ومَن أنتَ؟

فَقالَ: أنَا إسماعيلُ بنُ إبراهيمَ خَليلِ الرَّحمٰنِ ﷺ. فَدَعَوتُ اللهَ ﷻ عِندَ ذٰلِكَ وسَأَلتُهُ أن يُرِيَني خَليلَهُ.

مرد گفت: خانه‌ام پشت این دریاست ـ و با دستش به دریا اشاره کرد ـ و محلّ عبادتم همین جاست. گفت هرگاه خواستی، مرا همین جا می‌یابی، إن شاءالله.

سپس، مرد به ابراهیم گفت: خواسته‌ای داری؟

ابراهیم گفت: «بلی».

مرد گفت: چیست؟

ابراهیم گفت: «تو، خدا را بخوانی و من بر دعایت آمین بگویم یا من، خدا را بخوانم و تو بر دعایم آمین بگویی».

مرد گفت: دربارهٔ چه خدا را بخوانم؟

ابراهیم گفت: «برای مؤمنان گنهکار».

مرد گفت: نه.

ابراهیم پرسید: «چرا؟»

مرد گفت: سه سال است که خدا را به خواسته‌ای می‌خوانم و تا این لحظه، آن را مستجبات نیافته‌ام و از خداوند خجالت می‌کشم که او را به خواسته‌ای دیگر بخوانم، مگر بدانم خواسته‌ام را اجابت کرده است.

ابراهیم گفت: «دربارهٔ چه دعا کردی؟».

مرد گفت: روزی در همین محلّ عبادت بودم که جوانی زیباروی که نور از پیشانی‌اش می‌تابید و گیسوانش از پشت فرو ریخته بود، از کنارم گذشت، و گاوی ـ که گویی روغن به بدنش مالیده بودند ـ و گله‌ای از گوسفندان پرگوشت، با خود داشت و آنها را به پیش می‌برد. آنچه از وی دیدم، مرا خوش آمد. پرسیدم: ای جوان! این گاو و گلهٔ گوسفند از کیست؟

گفت: از خودم.

پرسیدم: تو کیستی؟

گفت: من، اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمان هستم. در آن هنگام، خداوند را خواندم که خلیلش را به من نشان دهد.

فَقالَ لَهُ إبراهيمُ عليه السلام: فَأَنا إبراهيمُ خَليلُ الرَّحمٰنِ، وذٰلِكَ الغُلامُ ابني.

فَقالَ لَهُ الرَّجُلُ عِندَ ذٰلِكَ: الحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمينَ، الَّذي أجابَ دَعوَتي، قالَ: ثُمَّ قَبَّلَ الرَّجُلُ صَفحَتَي وَجهِ إبراهيمَ وعانَقَهُ، ثُمَّ قالَ: الآنَ فَقُم وَادعُ حَتّىٰ أُؤَمِّنَ عَلىٰ دُعائِكَ، فَدَعا إبراهيمُ عليه السلام لِلمُؤمِنينَ والمُؤمِناتِ المُذنِبينَ مِن يَومِهِ ذٰلِكَ إلىٰ يَومِ القِيامَةِ بِالمَغفِرَةِ وَالرِّضا عَنهُم، قالَ: وأَمَّنَ الرَّجُلُ عَلىٰ دُعائِهِ.

فَقالَ أبو جَعفَرٍ عليه السلام: فَدَعوَةُ إبراهيمَ بالِغَةٌ لِلمُؤمِنينَ المُذنِبينَ مِن شيعَتِنا إلىٰ يَومِ القِيامَةِ.[1]

۱ / ۲
مُحَمَّدٌ رَسولُ الله

الكتاب

﴿لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْأَخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.[2]

الحديث

۵۱۴. رسول الله صلى الله عليه وآله: يا بَني عَبدِ المُطَّلِبِ، إنّي وَاللهِ ما أعلَمُ شابّاً فِي العَرَبِ جاءَ قَومَهُ بِأَفضَلَ مِمّا قَد جِئتُكُم بِهِ؛ إنّي قَد جِئتُكُم بِخَيرِ الدُّنيا وَالآخِرَةِ.[3]

۵۱۵. الإمام زين العابدين عليه السلام: إنَّ أعرابِيّاً أتىٰ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله فَخَرَجَ إلَيهِ في رِداءٍ مُمَشَّقٍ.

فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، لَقَد خَرَجتَ إلَيَّ كَأَنَّكَ فَتىً.

---

۱. كمال الدين: ص ۱۴۰ ح ۸، الكافي: ج ۸ ص ۳۹۲ ح ۵۹۱ نحوه.

۲. الأحزاب: ۲۱.

۳. الأمالي للطوسي: ص ۵۸۳ ح ۱۲۰۶.

گفت: «من، ابراهیم خلیل الرحمان هستم و آن جوان، پسرم است».

مرد در این هنگام گفت: سپاس، خدایی را که پروردگار جهانیان است؛ او که خواسته‌ام را اجابت کرد. آن گاه، پیشانی ابراهیمؑ را بوسید و با وی مُعانقه (دیده‌بوسی) کرد. سپس گفت: اینک آماده‌ام. تو دعا کن تا من، دعایت را آمین گویم.

ابراهیمؑ برای زنان و مردان مؤمن گنهکار، از آن روز تا روز قیامت، درخواست بخشش و خشنودی خداوند را کرد و مرد، بر دعایش آمین گفت.

امام باقرؑ فرمود: «دعای ابراهیم به مؤمنان گنهکار از شیعیان ما تا روز قیامت هم می‌رسد».

۲/۱
محمّد، فرستادهٔ خدا

قرآن

﴿قطعاً برای شما در [اقتدا به] پیامبر خدا، سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند﴾.

حدیث

۵۱۴ . **پیامبرﷺ**: ای فرزندان عبدالمطّلب! به خدا سوگند، جوانی را در میان عرب نمی‌شناسم که برای قوم خود، بهتر از آنچه من برای شما آوردم، آورده باشد. به راستی که من، خیر دنیا و آخرت را برای شما آوردم.

۵۱۵ . **امام زین العابدینؑ**: مردی بادیه‌نشین، نزد پیامبر خدا آمد. پیامبرﷺ با عبایی سرخ‌رنگ، بیرون آمد. بادیه‌نشین گفت: ای محمّد! طوری بیرون آمده‌ای که گویا جوان هستی؟!

فرمود: «بلی، ای بادیه‌نشین! من جوانم، فرزند جوان و برادرِ جوان».

مرد گفت: ای محمّد! خودت جوانی، آری؛ ولی چگونه فرزندِ جوان و برادرِ جوانی؟

فَقالَ ﷺ: نَعَم يا أعرابِيُّ، أنَا الفتَى، ابنُ الفتىٰ، أخُو الفتىٰ.

فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، أمَّا الفتىٰ فنَعَم، وكَيفَ ابنُ الفتىٰ وأخُو الفتىٰ؟

فَقالَ: أما سَمِعتَ اللهَ ﷻ يقولَ: ﴿قالُواْ سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبْرَٰهِيمُ﴾[1] فَأَنَا ابنُ إبراهيمَ، وأمّا أخُو الفتىٰ فَإِنَّ مُنادِياً نادىٰ فِي السَّماءِ يَومَ أُحُدٍ: «لا سَيفَ إلّا ذُوالفَقارِ ولا فَتىٰ إلّا عَلِيٌّ، فَعَلِيٌّ أخي وأنَا أخوهُ».[2]

۵۱۶. الإمام الحسن ﷺ: سَأَلتُ خالي هِندَ بنَ أبي هالَةَ عَن حِليَةِ رَسولِ اللهِ ﷺ وكانَ وَصّافاً لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقالَ: كانَ رسولُ اللهِ فَخماً مُفَخَّماً، يَتَلَألَأُ وَجهُهُ تَلَألُؤَ القَمَرِ لَيلَةَ البَدرِ، أطوَلَ مِنَ المَربوعِ وأقصَرَ مِنَ المُشَذَّبِ، عَظيمَ الهامَةِ، رَجِلَ الشَّعرِ إذَا انفَرَقَت عَقيقَتُهُ فَرَقَ وإلّا فَلا يُجاوِزُ شَعرُهُ شَحمَةَ أُذُنَيهِ إذا هُوَ وَفرَةٌ، أزهَرَ اللَّونِ، واسِعَ الجَبينِ، أزَجَّ الحاجِبَينِ سوابِغَ في غَيرِ قَرَنٍ بَينَهُما عِرقٌ يُدِرُّهُ الغَضَبُ، أقنَى العِرنينِ لَهُ نورٌ يَعلوهُ يَحسَبُهُ مَن لَم يَتَأَمَّلهُ، أشَمَّ، كَثَّ اللِّحيَةِ، سَهلَ الخَدَّينِ، ضَليعَ الفَمِ، أشنَبَ مُفَلَّجَ الأَسنانِ، دَقيقَ المَسرُبَةِ كَأَنَّ عُنُقَهُ جيدُ دُميَةٍ في صَفاءِ الفِضَّةِ، مُعتَدِلَ الخَلقِ، بادِناً مُتَماسِكاً، سَواءَ البَطنِ والصَّدرِ، بَعيدَ ما بَينَ المَنكِبَينِ، ضَخمَ الكَراديسِ، أنوَرَ المُتَجَرِّدِ مَوصولَ ما بَينَ اللَّبَّةِ وَالسُّرَّةِ بِشَعرٍ يَجري كَالخَطِّ، عارِيَ الثَّديَينِ وَالبَطنِ وما سِوىٰ ذٰلِكَ، أشعَرَ الذِّراعَينِ وَالمَنكِبَينِ وأعالِيَ الصَّدرِ، طَويلَ الزَّندَينِ رَحبَ الرّاحَةِ، شَثنَ الكَفَّينِ وَالقَدَمَينِ، سائِلَ الأَطرافِ، سَبطَ العَصَبِ[3]، خُمصانَ الأَخمَصَينِ، فَسيحَ القَدَمَينِ يَنبو عَنهُمَا الماءُ إذا زالَ زالَ تَقَلُّعاً يَخطو تَكَفِّياً ويَمشي هَوناً، ذَريعَ المِشيَةِ إذا مَشىٰ كَأَنَّما يَنحَطُّ مِن صَبَبٍ، وإذَا التَفَتَ التَفَتَ جَميعاً، خافِضَ الطَّرفِ نَظَرُهُ إلى الأَرضِ أطوَلُ مِن نَظَرِهِ إلَى السَّماءِ، جُلُّ نَظَرِهِ

---

۱. الأنبياء: ۶۰.

۲. معاني الأخبار: ص ۱۱۹.

۳. في معاني الأخبار وبحار الأنوار: «سَبطَ القَصَبِ».

فرمود: «آیا سخن خداوندﷻ را در قرآن نشنیده‌ای که می‌فرماید: **﴿گفتند: شنیدیم جوانی، از آنها [به بدی] یاد می‌کرد که به او ابراهیم گفته می‌شود...﴾** و من، فرزند ابراهیم هستم. و امّا برادرِ جوان هستم؛ زیرا در روز نبرد اُحد، منادی از آسمان ندا داد که: "شمشیری جز ذو الفقار، و جوانی جز علی نیست" و علی، برادر من است و من، برادر اویم».

۵۱۶. **امام حسن**ؑ: از دایی‌ام هند پسر ابو هاله، دربارهٔ شمایل پیامبر خدا پرسیدم، که وی، توصیفگر پیامبرﷺ بود. وی گفت: پیامبر خدا، ستبر و باأبّهت بود. چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، با قدّی بلندتر از افراد متوسّط القامه، و کوتاه‌تر از افراد لاغر و بلند قامت. سری بزرگ داشت و موهای وی، نه خیلی مجعّد بود، و نه کاملاً صاف و نرم. اگر قسمت بافتهٔ موهایش باز می‌شد، فرق باز می‌کرد، وگرنه، آن را به حال خود می‌گذاشت و در هر حال، در مواقعی که موی خود را بلند می‌کرد، بلندی مو از لالهٔ گوشش تجاوز نمی‌کرد. رنگش درخشان بود، پیشانی‌اش پهن بود و ابروانی کشیده و کمانی داشت. ابروانش در عین کشیده بودن، کامل و پُرمو بود؛ ولی پیوسته نبود. هرگاه عصبانی می‌شد، رگِ میان ابروهایش متورّم می‌شد. بینی او باریک و در وسط، کمی برجسته بود. نورانیّتی داشت که همیشه وی را در بر داشت، به‌گونه‌ای که کسی که در او تأمّل نداشت، متکبّرش می‌انگاشت.

محاسن او کوتاه و پُرپشت بود، و گونه‌هایش هموار و کم‌گوشت. دهانش بزرگ و دندان‌هایشان سفید و برّاق بود. رشته مویی نازک از گردن یا سینه تا ناف داشت. گردن او گویی تُنگی نقره‌فام بود.

خلقتی همگون داشت، بدنش فربه بود و در عین حال، سینه و شکمش در یک سطح قرار داشت. شانه‌هایی پهن و عضلانی، و بدنی سفید و نورانی داشت. از زیر گردن او تا ناف، رشته مویی نازک، مثل یک خط، قرار داشت. پایین سینه و شکم وی و سایر قسمت‌ها عاری از مو بود و در مقابل، ساعد، شانه‌ها و بالای سینه‌اش پُرمو بود. ساق دستشان کشیده، کف دستش درشت و دست‌ها و پاهایش زِبر بود. دست و پاهایش متناسب و استخوان‌هایش صاف و بدون کجی بود.

کف پاهایش کاملاً گود بود. قسمت قوزک پایش به پایین، خیلی پُر گوشت نبود و آب از روی پایش رد می‌شد. وقتی به حرکت در می‌آمد، با قدرت، قدم بر می‌داشت. در حال حرکت، کمی متمایل حرکت می‌کرد. با وقار و سریع راه می‌رفت، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکت است. هنگامی‌که به چپ و راست رو می‌کرد، با تمام بدن به آن سو رو می‌کرد. چشمانش به زیر افتاده بود و

المُلاحَظَةُ، يَبدُرُ مَن لَقِيَهُ بِالسَّلامِ.

قالَ: قُلتُ: صِف لي مَنطِقَهُ.

فَقالَ: كانَ صلى الله عليه وآله مُتَواصِلَ الأَحزانِ، دائِمَ الفِكرَةِ لَيسَت لَهُ راحَةٌ، ولا يَتَكَلَّمُ في غَيرِ حاجَةٍ، يَفتَتِحُ الكَلامَ ويَختِمُهُ بِأَشداقِهِ، يَتَكَلَّمُ بِجَوامِعِ الكَلِمِ فَصلاً لا فُضولَ فيهِ ولا تَقصيرَ، دَمِثاً لَيسَ بِالجافي ولا بِالمَهينِ، تَعظُمُ عِندَهُ النِّعمَةُ وإن دَقَّت لا يَذُمُّ مِنها شَيئاً غَيرَ أنَّهُ كانَ لا يَذُمُّ ذَوّاقاً ولا يَمدَحُهُ ولا تُغضِبُهُ الدُّنيا وما كانَ لَها، فَإِذا تُعوطِيَ الحَقُّ لَم يَعرِفهُ أحَدٌ، ولَم يَقُم لِغَضَبِهِ شَيءٌ حَتّىٰ يَنتَصِرَ لَهُ، وإذا أشارَ أشارَ بِكَفِّهِ كُلِّها، وإذا تَعَجَّبَ قَلَبَها، وإذا تَحَدَّثَ قارَبَ يَدَهُ اليُمنىٰ مِنَ اليُسرىٰ فَضَرَبَ بِإِبهامِهِ اليُمنىٰ راحَةَ اليُسرىٰ، وإذا غَضِبَ أعرَضَ بِوَجهِهِ و أشاحَ، وإذا فَرِحَ غَضَّ طَرفَهُ، جُلُّ ضِحكِهِ التَّبَسُّمُ، يَفتَرُّ عَن مِثلِ حَبِّ الغَمامِ، قالَ الحَسَنُ عليه السلام: فَكَتَمتُ هٰذَا الخَبَرَ عَنِ الحُسَينِ عليه السلام زَماناً، ثُمَّ حَدَّثتُهُ فَوَجَدتُهُ قَد سَبَقَني إلَيهِ وسَأَلَهُ عَمّا سَأَلتُهُ عَنهُ فَوَجَدتُهُ قَد سَأَلَ أباهُ عَن مَدخَلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله ومَخرَجِهِ وَمجلِسِهِ وشَكلِهِ فَلَم يَدَع مِنهُ شَيئاً.

قالَ الحُسَينُ عليه السلام: سَأَلتُ أبي عليه السلام عَن مَدخَلِ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله.

فَقالَ: كانَ دُخولُهُ لِنَفسِهِ مَأذوناً لَهُ في ذٰلِكَ فَإِذا أوىٰ إلىٰ مَنزِلِهِ جَزَّأَ دُخولَهُ ثَلاثَةَ أجزاءٍ: جُزءاً لِلّٰهِ تَعالىٰ، وجُزءاً لِأَهلِهِ، وجُزءاً لِنَفسِهِ، ثُمَّ جَزَّأَ جُزءَهُ بَينَهُ وبَينَ النّاسِ فَيَرُدُّ ذٰلِكَ بِالخاصَّةِ عَلَى العامَّةِ ولا يَدَّخِرُ عَنهُم مِنهُ شَيئاً وكانَ مِن سيرَتِهِ في جُزءِ الأُمَّةِ إيثارُ أهلِ الفَضلِ بِإِذنِهِ وقَسمُهُ عَلىٰ قَدرِ فَضلِهِم فِي الدّينِ فَمِنهُم ذُو الحاجَةِ، ومِنهُم ذُو الحاجَتَينِ، ومِنهُم ذُو الحَوائِجِ، فَيَتَشاغَلُ ويَشغَلُهُم فيما أصلَحَهُم وأصلَحَ الأُمَّةَ مِن مَسأَلَتِهِ عَنهُم وإخبارِهِم بِالَّذي يَنبَغي ويَقولُ: لِيُبلِغِ الشّاهِدُ مِنكُمُ الغائِبَ وأبلِغوني حاجَةَ مَن لا يَقدِرُ عَلىٰ إبلاغِ حاجَتِهِ، فَإِنَّهُ مَن أبلَغَ سُلطاناً حاجَةَ مَن لا يَقدِرُ عَلىٰ إبلاغِها ثَبَّتَ

نگاهش به زمین، طولانی‌تر از نگاهش به آسمان بود. معمولاً خیره خیره، نگاه نمی‌کرد و به هرکس می‌رسید، سلام می‌کرد.

به او گفتم: گفتار وی را برایم توصیف کن.

گفت: وی، پیوسته اندوهِ [انجام دادن وظیفه داشت]، و همیشه در فکر بود. راحتی نداشت و در جایی که نیاز نبود، سخن نمی‌گفت. گفتارش سنجیده و کامل بود. نه زیاد سخن می‌گفت و نه کم. کلامش متین بود. زشت و سَبُک، صحبت نمی‌کرد. نعمت و محبّت دیگران، هر چند کم، در نظرش بزرگ بود و چیزی از آن را مذمّت نمی‌کرد، از طعم غذا، نه تعریف می‌کرد و نه اظهار ناراحتی می‌کرد. دنیا، او را عصبانی نمی‌کرد و وقتی پای حق در میان بود، کسی وی نمی‌شناخت و چیزی در مقابل غضبش تاب مقاومت نداشت تا این که حق را پیروز گردانَد. برای اشاره کردن، با تمامِ دست، اشاره می‌کرد و در هنگام تعجّب، دست خود را بر می‌گردانْد و در هنگام صحبت، دست راست را به دست چپ، نزدیک می‌کرد و با شست راست خود به کف دست چپ می‌زد. در هنگام غضب، چهرهٔ خود را با ناراحتی بر می‌گردانْد و در هنگام خوش‌حالی، چشم به زیر می‌انداخت. خنده‌اش بیشتر تبسّم بود. بسیار زیبا لبخند می‌زد و در هنگام خنده، دندان‌های سفیدش هویدا می‌شد.

این حدیث را مدّتی از حسین‌ﷺ پنهان داشتم. سپس به او گفتم و دیدم قبل از من از دایی‌ام هند، سؤال کرده است. نیز متوجّه شدم او از پدر خویش دربارهٔ رفتار اندرون و بیرون و نشستن و شمایل پیامبر خدا سؤال کرده و چیزی را نپرسیده باقی نگذارده بود.

حسین‌ﷺ گفت: از پدرم دربارهٔ زندگی داخلی پیامبر خدا، سؤال کردم. پدرم فرمود: «ورود ایشان به هر خانه‌ای، به خاطر اجازه‌ای که [از همسران و کسان خود] داشت، در اختیار خودش بود. و هر گاه به خانه می‌رفت، وقت خود را سه قسمت می‌کرد: یک قسمت برای خداوند ـ تبارک و تعالی ـ، یک قسمت برای خانواده، و یک قسمت نیز برای خود. سپس، قسمت خود را بین خود و مردم، تقسیم می‌کرد و اوّل، خواص وارد می‌شدند و پس از آن، سایر مردم، و چیزی از آن را از ایشان، دریغ نمی‌فرمود و در مورد قسمت

اللهُ قَدَمَيهِ يَومَ القِيامَةِ لا يَذكُرُ عِندَهُ إلّا ذٰلِكَ ولا يَقبَلُ مِن أحَدٍ غَيرَهُ[1] يَدخُلونَ رُوّاداً ولا يَفتَرِقونَ إلّا عَن ذَواقٍ ويَخرُجونَ أدِلَّةً فُقَهاءَ. فَسَأَلتُهُ عَن مَخرَجِ رَسولِ اللهِ صلى الله عليه و آله كَيفَ كانَ يَصنَعُ فيهِ؟

فَقالَ: كانَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه و آله يَخزُنُ لِسانَهُ إلّا عَمّا يَعنيهِ ويُؤَلِّفُهُم ولا يُنَفِّرُهُم، ويُكرِمُ كَريمَ كُلِّ قَومٍ ويُوَلّيهِ عَلَيهِم، ويَحذَرُ النّاسَ ويَحتَرِسُ مِنهُم مِن غَيرِ أن يَطوِيَ عَن أحَدٍ بُشرَهُ ولا خُلُقَهُ، ويَتَفَقَّدُ أصحابَهُ، ويَسأَلُ النّاسَ عَمّا فِي النّاسِ، ويُحَسِّنُ الحَسَنَ ويُقَوّيهِ ويُقَبِّحُ القَبيحَ ويوهِنُهُ، مُعتَدِلَ الأَمرِ غَيرَ مُختَلِفٍ، لا يَغفُلُ مَخافَةَ أن يَغفُلوا أو يَمَلّوا، ولا يُقَصِّرُ عَنِ الحَقِّ ولا يَجوزُهُ الَّذينَ يَلونَهُ مِنَ النّاسِ خِيارُهُم أفضَلُهُم عِندَهُ وأعَمُّهُم نَصيحَةً لِلمُسلِمينَ وأعظَمُهُم عِندَهُ مَنزِلَةً أحسَنُهُم مُواساةً ومُؤازَرَةً.

قالَ: فَسَأَلتُهُ عَن مَجلِسِهِ.

فَقالَ: كانَ صلى الله عليه و آله لا يَجلِسُ ولا يَقومُ إلّا عَلىٰ ذِكرٍ ولا يوطِنُ الأَماكِنَ ويَنهىٰ عَن إيطانِها، وإذَا انتَهىٰ إلىٰ قَومٍ جَلَسَ حَيثُ يَنتَهي بِهِ المَجلِسُ ويَأمُرُ بِذٰلِكَ ويُعطي كُلَّ جُلَسائِهِ نَصيبَهُ حَتّىٰ لا يَحسَبُ أحَدٌ مِن جُلَسائِهِ أنَّ أحَداً أكرَمُ عَلَيهِ مِنهُ، مَن جالَسَهُ صابَرَهُ حَتّىٰ يَكونَ هُوَ المُنصَرِفَ عَنهُ، مَن سَأَلَهُ حاجَةً لَم يَرجِع إلّا بِها أو بِمَيسورٍ مِنَ القَولِ، قَد وَسِعَ النّاسَ مِنهُ خُلُقُهُ وصارَ لَهُم أباً رَحيماً وصاروا عِندَهُ فِي الحَقِّ سَواءً. مَجلِسُهُ مَجلِسُ حِلمٍ وحَياءٍ وصِدقٍ وأمانَةٍ لا تُرفَعُ فيهِ الأَصواتُ، ولا تُؤبَنُ فيهِ الحُرَمُ، ولا تُثَنّىٰ[2] فَلَتاتُهُ، مُتَعادِلينَ مُتَواصِلينَ فيهِ بِالتَّقوىٰ مُتَواضِعينَ، يُوَقِّرونَ الكَبيرَ ويَرحَمونَ الصَّغيرَ، ويُؤثِرونَ ذَا الحاجَةِ، ويَحفَظونَ الغَريبَ.

---

١. في معاني الأخبار وبحار الأنوار: «لا يُقَيِّدُ مِن أحَدٍ عَثرَةً».

٢. في معاني الأخبار: «لا تُنثىٰ» ولعلّه هو الأصحّ.

امّت، روش او این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازهٔ فضلشان در دین، بر دیگران، ترجیح می‌داد.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر. پس به آنها می‌پرداخت و آنان را نیز به آنچه باعث اصلاحشان و اصلاح امّت بود (از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم)، مشغول می‌کرد و می‌فرمود: «افرادِ حاضر، به افرادِ غایب، ابلاغ کنند و هر کس به من دسترس ندارد، حاجتش را به من برسانید؛ زیرا هر کس نیاز نیازمندی را که خود قادر نیست نیازش را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند، او را در قیامت، ثابت‌قدم خواهد فرمود».

در نزد وی فقط همین مطالب مطرح می‌شد و از هیچ‌کس چیزی جز اینها قبول نمی‌فرمود. همچون پیشاهنگانِ جستجوگر، وارد می‌شدند و با دست پُر، دین‌شناس و قادر به هدایت دیگران، خارج می‌شدند».

[حسین علیه السلام] گفت: دربارهٔ رفتار بیرونی پیامبر خدا و این که در بیرون، چه می‌کرد، از پدرم سؤال کردم. پدرم فرمود: «پیامبر خدا، زبان خود را [از سخن گفتن]، جز در موارد نیاز، حفظ می‌کرد. در میان مردم، تحبیبِ قلوب می‌کرد و آنان را از خود نمی‌راند. کریم [و بزرگ] هر قومی را گرامی می‌داشت و رئیس آنان قرار می‌داد. از مردم، دوری می‌جُست و خود را از [اعمال و رفتار غفلت‌آور] آنان به دور نگه می‌داشت، بدون این که خوش‌رویی خود را از آنان، دریغ کند. از یاران خود، سراغ می‌گرفت و تفقّد می‌فرمود و از مردم، در مورد مسائلی که بین خود آنان بود، سؤال می‌کرد. بدون افراط و تفریط، نیکی را ستایش و تأیید، و بدی را تقبیح و بی‌ارزش می‌کرد. میانه‌رو بود. و کارهای متناقض انجام نمی‌داد. هیچ‌گاه غفلت نمی‌کرد، مبادا مردم، غفلت کنند یا خسته شوند. در حق، کوتاهی نمی‌کرد، و از حقّ، تجاوز نمی‌کرد. اطرافیان ایشان، از بهترین مسلمانان نیکوکار بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد وی، آن کسی بود که خیرش به همه می‌رسید، و هرکس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک می‌کرد، نزد وی، مقام و منزلتی بزرگ‌تر داشت».

[حسین علیه السلام] گفت: در مورد نشست و برخاست ایشان، سؤال کردم؟

[پدرم] فرمود: «در نشستن و برخاستن، همواره به ذکر مشغول بود. در اماکن [عمومی]، اقامت نمی‌کرد و از این کار، نهی می‌فرمود. هر وقت به مجلسی وارد می‌شد، در آخرِ مجلس می‌نشست و همواره به این کار، دستور می‌داد. با همنشینان خود، یکسان برخورد می‌فرمود، تا کسی گمان نبرد که دیگری نزد وی گرامی‌تر است. هر کس با ایشان همنشین می‌شد، در مقابل او آن قدر صبر می‌کرد که اوّل، خود او بلند شود و مجلس را ترک کند. هر کس از ایشان حاجتی می‌خواست، یا با دست پُر برمی‌گشت و یا در پاسخ، گفتاری نرم و ملایم، دریافت می‌کرد. حُسن خُلق او، شامل حال همه بود. برای مردم، همچون پدری مهربان بود. در مورد حق، همه در مقابل ایشان، یکسان بود. مجلس وی، مجلس بُردباری، حیا، صداقت و امانت بود. صدا در آن‌جا بلند نمی‌شد و از کسی هتکِ حرمت نمی‌گردید و لغزش کسی بازگو نمی‌شد. همه با هم هماهنگ بودند از روی تقوا با هم رفتار می‌نمودند برابر و نسبت به هم فروتن بودند، افرادِ بزرگ‌تر را احترام می‌کردند و به کودکان، مهربانی می‌نمودند و افراد حاجتمند را بر خود، ترجیح

فَقُلتُ: كَيفَ كانَ سيرَتُهُ في جُلَسائِهِ؟

فَقالَ: كانَ دائِمَ البِشرِ، سَهلَ الخُلُقِ، لَيِّنَ الجانِبِ لَيسَ بِفَظٍّ ولا غَليظٍ ولا صَخّابٍ ولا فَحّاشٍ ولا عَيّابٍ ولا مَزّاحٍ ولا مَدّاحٍ يَتَغافَلُ عَمّا لا يَشتَهي، فَلا يُؤيِسُ مِنهُ ولا يُخَيِّبُ فيهِ مُؤَمِّليهِ، قَد تَرَكَ نَفسَهُ مِن ثَلاثٍ: المِراءِ وَالإِكثارِ وما لا يَعنيهِ، وتَرَكَ النّاسَ مِن ثَلاثٍ: كانَ لا يَذُمُّ أحَداً ولا يُعَيِّرُهُ ولا يَطلُبُ عَثَراتِهِ ولا عَورَتَهُ ولا يَتَكَلَّمُ إلّا فيما رَجا ثَوابَهُ، إذا تَكَلَّمَ أطرَقَ جُلَساؤُهُ كَأَنَّما عَلىٰ رُؤوسِهِمُ الطَّيرُ، وإذا سَكَتَ تَكَلَّموا ولا يَتَنازَعونَ عِندَهُ الحَديثَ، وإذا تَكَلَّمَ عِندَهُ أحَدٌ أنصَتوا لَهُ حَتّىٰ يَفرُغَ مِن حَديثِهِ، يَضحَكُ مِمّا يَضحَكونَ مِنهُ، وَيَتَعَجَّبُ مِمّا يَتَعَجَّبونَ مِنهُ، ويَصبِرُ لِلغَريبِ عَلَى الجَفوَةِ فِي المَسأَلَةِ وَالمَنطِقِ حَتّىٰ أنَ كانَ أصحابُهُ لَيَستَجلِبونَهُم ويَقولُ: إذا رَأَيتُم طالِبَ حاجَةٍ يَطلُبُها فَارفِدوهُ، ولا يَقبَلُ الثَّناءَ إلّا مِن مُكافِئٍ، ولا يَقطَعُ عَلىٰ أحَدٍ كَلامَهُ حَتّىٰ يَجوزَهُ فَيَقطَعَهُ بِنَهيٍ أو قِيامٍ.

قالَ: فَسَأَلتُهُ عن سُكوتِ رَسولِ اللهِ ﷺ.

فَقالَ ﷺ: كانَ سُكوتُهُ عَلىٰ أربَعٍ: الحِلمِ وَالحَذَرِ وَالتَّقديرِ وَالتَّفكُّرِ، فَأَمّا التَّقديرُ فَفي تَسوِيَةِ النَّظَرِ وَالاِستِماعِ بَينَ النّاسِ، وأمّا تَفَكُّرُهُ فَفيما يَبقىٰ ويَفنىٰ.

وجُمِعَ لَهُ الحِلمُ فِي الصَّبرِ فَكانَ لا يُغضِبُهُ شَيءٌ ولا يَستَفِزُّهُ.

وجُمِعَ لَهُ الحَذَرُ في أربَعٍ: أخذِهِ الحَسَنَ لِيُقتَدىٰ بِهِ، وتَركِهِ القَبيحَ لِيُنتَهىٰ عَنهُ، وَاجتِهادِهِ الرَّأيَ في إصلاحِ اُمَّتِهِ وَالقِيامِ فيما جَمَعَ لَهُم مِن خَيرِ الدُّنيا وَالآخِرَةِ.[1]

---

۱. عيون أخبار الرضا ﷺ: ج ۱ ص ۳۱۶ ح ۱، معاني الأخبار: ص ۸۰ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۴۸ ح ۴.

داده، افراد غریب را پناه می‌دادند».

پرسیدم: رفتارش با همنشینان خود، چگونه بود؟

فرمود: «پیوسته خوش‌رو، ملایم و خوش‌برخورد بود. سختگیر و خشن، داد و فریادکن و بد زبان نبود. عیبجویی نمی‌کرد، خیلی شوخی نمی‌کرد، و از کسی خیلی تعریف نمی‌نمود. در مقابل آنچه که دوست نمی‌داشت، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد. کسی از وی ناامید نمی‌شد و آرزومندانش محروم نمی‌شدند. سه کار را کنار گذاشته بود: جدال و ستیزه‌جویی، زیاده‌گویی، و سخن گفتن بیهوده.

و سه کار را در مورد مردم انجام نمی‌داد: کسی را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد، لغزش‌ها و مسائل پنهانی افراد را دنبال نمی‌کرد، و در موردی تکلّم می‌فرمود که امید ثواب داشت. وقتی صحبت می‌کرد، همه ساکت بودند، چنان که گویی پرنده‌ای بر روی سر آنها نشسته بود، و هرگاه سکوت می‌نمود، دیگران صحبت می‌کردند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یکدیگر نمی‌گرفتند. اگر کسی در حضور ایشان صحبت می‌کرد، سکوت می‌کرد تا سخن او تمام شود. به هرچه دیگران را می‌خندانید، می‌خندید، و از هر چیز که دیگران تعجّب می‌کردند، تعجّب می‌کرد. در مقابل افراد غریب که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند، صبر می‌کرد، و حتّی یاران ایشان به دنبال چنین افرادی می‌گشتند. و ایشان می‌فرمود: "وقتی حاجتمندی را دیدید که در پیِ برآوردن نیاز خویش است، به او کمک کنید" و مدح و تمجید را جز از مؤمن صادق نمی‌پذیرفت و کلام کسی را قطع نمی‌کرد، مگر زمانی‌که [ناروا شده،] از حد می‌گذشت که در این صورت، کلامش را یا با نهی کردن و یا برخاستن از مجلس، قطع می‌کرد».

او نیز گفت: دربارهٔ سکوت پیامبر خدا سؤال کردم. پدرم فرمود: «سکوت وی، بر پایهٔ چهار [اصل] استوار بود: بردباری، حَذَر (احتیاط)، سنجش و تفکّر. و امّا سنجش، در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخن‌های آنان، و تفکّر وی در امور باقی و امور فانی بود. بردباری را در عین شکیبایی و صبر دارا بود. چیزی او را عصبانی نمی‌کرد و از کوره به در نمی‌بُرد.

در چهار مورد با دقّت و احتیاط، رفتار می‌کرد: انجام دادن کارهای نیک، تا دیگران به او تأسّی کنند؛ ترک کارهای زشت، تا دیگران نیز ترک کنند؛ کوشش و دقّت نظر در اصلاح امّت خویش؛ و اقدام به کاری که برای همه دارای خیر دنیا و آخرت بود.

۱ / ۳

يُوسُفُ الصِّدّيق

۱ / ۳ ـ ۱

شِدَّةُ التَّقوىٰ

الكتاب

﴿وَرَٰوَدَتْهُ ٱلَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلْأَبْوَٰبَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ ٱللَّهِ إِنَّهُۥ رَبِّىٓ أَحْسَنَ مَثْوَاىَ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِۦ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلْفَحْشَآءَ إِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا ٱلْمُخْلَصِينَ﴾.[1]

الحديث

۵۱۷. الإمام زين العابدين عليه السلام : في قَولِ اللهِ عزّ وجلّ: ﴿لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾ قالَ: قامَتِ امرَأَةُ العَزيزِ إلَى الصَّنَمِ فَأَلقَت عَلَيهِ ثَوباً، فَقالَ لَها يوسُفُ: ما هٰذا

فَقالَت: أستَحيي مِنَ الصَّنَمِ أن يَرانا.

فَقالَ لَها يوسُفُ: أتَستَحيينَ مَن لا يَسمَعُ ولا يُبصِرُ ولا يَفقَهُ ولا يَأكُلُ ولا يَشرَبُ ولا أستَحيي أنَا مِمَّن خَلَقَ الإِنسانَ وعَلَّمَهُ فَذلِكَ قَولُهُ عزّ وجلّ: ﴿لَوْلَآ أَن رَّءَا بُرْهَٰنَ رَبِّهِۦ﴾.[2]

۵۱۸. بحار الأنوار عن ابن عباس: مَكَثَ يوسُفُ عليه السلام في مَنزِلِ المَلِكِ وزَليخا ثَلاثَ سِنينَ، ثُمَّ أحَبَّتهُ فَراوَدَتهُ، فَبَلَغَنا ـ اللهُ أعلَمُ ـ أنَّها مَكَثَت سَبعَ سِنينَ عَلىٰ صَدرِ قَدَمَيها وهُوَ مُطرِقٌ إلَى الأَرضِ، لا يَرفَعُ طَرفَهُ إلَيها مَخافَةً مِن رَبِّهِ، فَقالَت يَوماً: اِرفَع طَرفَكَ وَانظُر إلَيَّ.

قالَ: أخشَى العَمىٰ في بَصَري.

---

۱. يوسف: ۲۳ و ۲۴.

۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۴۵ ح ۱۶۲.

۱ / ۳
یوسف صدّیق

۱ / ۳ ـ ۱
شدّت پارسایی

قرآن

﴿و آن [بانو (زلیخا)] که یوسف در خانه‌اش بود، خواست از او کام گیرد. درها را چفت کرد و گفت: بیا که از آنِ توام. [یوسف] گفت: پناه بر خدا! او آقای من است، به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران، رستگار نمی‌شوند. و در حقیقت، [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین [کردیم] تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود﴾.

حدیث

۵۱۷ . **امام زین العابدین**ؑ ـ دربارهٔ این سخن خداوندﷻ: **﴿اگر برهان پروردگارش را ندیده بود ، ...﴾** ـ : همسر عزیز مصر به سمت بُت رفت و پارچه‌ای بر او افکند.
یوسفؑ به وی گفت : «این ، چه کاری است؟».
زن گفت : خجالت می‌کشم که بت ما را ببیند.
یوسفؑ به وی گفت : «تو از چیزی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و درک نمی‌کند و نمی‌خورد و نمی‌آشامد ، حیا می‌کنی و من از کسی که انسان را آفرید و به او آموخت ، حیا نکنم؟!». این است معنای سخن خداوندﷻ: **﴿اگر برهان پروردگارش را ندیده بود ...﴾**.

۵۱۸ . **بحار الأنوار** ـ به نقل از ابن عبّاس ـ : یوسفؑ ، سه سال در خانهٔ پادشاه و زلیخا زندگی کرد. سپس زلیخا به یوسفؑ علاقه‌مند شد و از او درخواست کام گرفتن کرد. چنین به ما رسیده ـ البته خدا داناست ـ که زلیخا ، هفت سال بر نوک پا ایستاد و یوسفؑ به زمین نگاه می‌کرد و از ترس پروردگار ، چشم از زمین برنمی‌داشت . روزی زلیخا گفت : چشم بردار و مرا بنگر .
یوسفؑ گفت : «از نابینا شدن چشمانم می‌ترسم».

قالَت: ما أحسَنَ عَينَيكَ!

قالَ: هُما أوَّلُ ساقِطٍ عَلىٰ خَدّي في قَبري.

قالَت: ما أطيَبَ ريحَكَ!

قالَ: لَو سَمِعتِ رائِحَتي بَعدَ ثَلاثٍ مِن مَوتي لَهَرَبتِ مِنّي.

قالَت: لِمَ لا تَقرُبُ مِنّي؟

قالَ: أرجو بِذٰلِكِ القُربَ مِن رَبّي.

قالَت: فَرشِيَ الحَريرُ فَقُم وَاقضِ حاجَتي.

قالَ: أخشىٰ أن يَذهَبَ مِنَ الجَنَّةِ نَصيبي.

قالَت: اُسَلِّمُكَ إلَى المُعَذِّبينَ.

قالَ: إذاً يَكفيني رَبّي.[1]

۱ / ۳ ـ ۲

إختِيارُ السِّجنِ

الكتاب

﴿قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ ٱلَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ وَلَقَدْ رَٰوَدتُّهُۥ عَن نَّفْسِهِۦ فَٱسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَآ ءَامُرُهُۥ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ ٱلصَّـٰغِرِينَ * قَالَ رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ ٱلْجَـٰهِلِينَ﴾.[2]

الحديث

۵۱۹. الإمام الرضا عليه السلام: قالَ السَّجّانُ لِيوسُفَ: إنّي لَاُحِبُّكَ.

فَقالَ يوسُفُ: ما أصابَني بَلاءٌ إلّا مِنَ الحُبِّ أن كانَت خالَتي أحَبَّتني

---

۱. بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۷۰ ح ۴۵.

۲. يوسف: ۳۲ و ۳۳.

زلیخا گفت: چشم‌هایت چه‌قدر زیباست!

یوسف علیه السلام گفت: «دو چشم، اوّلین عضوهایی هستند که در قبر بر گونه‌هایم می‌افتند».

زلیخا گفت: چه بوی خوشی داری!

یوسف علیه السلام گفت: «اگر [یدی] بوی مرا سه روز پس از مرگم استشمام می‌کردی، از من فرار می‌کردی».

زلیخا گفت: چرا به من نزدیک نمی‌شوی؟

یوسف علیه السلام گفت: «با این دوری، به قرب پروردگارم امید دارم».

زلیخا گفت: بستر من از حریر است، برخیز و خواسته‌ام را برآور.

یوسف علیه السلام گفت: «می‌ترسم بهره‌ام از بهشت از کف برَوَد».

زلیخا گفت: تو را به شکنجه‌گرها می‌سپارم.

یوسف علیه السلام گفت: «آن هنگام، پروردگارم مرا بس است».

۱ / ۳ـ۲

انتخاب زندان

قرآن

﴿[زلیخا] گفت: این (یوسف)، همان است که دربارهٔ او سرزنشم می‌کردید. آری! من از او کام خواستم؛ و[لی] او خود را نگاه داشت، و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم، نکند، قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید. [یوسف] گفت: پروردگارا! زندان برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند، و اگر نیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جملهٔ] نادانان خواهم شد﴾.

حدیث

۵۱۹. **امام رضا علیه السلام**: زندانبان به یوسف علیه السلام گفت: من، تو را دوست دارم.

یوسف علیه السلام گفت: «هر بلایی به من رسیده، از دوست داشتن است. خاله‌ام مرا دوست داشت، مرا دزدید. پدرم مرا دوست داشت، برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز مصر، مرا دوست داشت، مرا به زندان انداخت».

فَسَرَّقَتني، وأن كانَ أبي أحَبَّني فَحَسَدوني إخوَتي، وأن كانَتِ امرَأَةُ العَزيزِ أحَبَّتني فَحَبَسَتني، قالَ: وشَكا يوسُفُ فِي السِّجنِ إلَى اللهِ، فَقالَ: يا رَبِّ، بِماذَا استَحقَقتُ السِّجنَ؟ فَأَوحَى اللهُ إلَيهِ: أنتَ اختَرتَهُ حينَ قُلتَ: ﴿رَبِّ ٱلسِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ﴾، هَلّا قُلتَ: العافِيَةُ أحَبُّ إلَيَّ مِمّا يَدعونَني إلَيهِ؟![1]

۱ / ۳ـ۳

عِزَّةُ الطّاعَةِ وذِلَّةُ المَعصِيَةِ

الكتاب

﴿وَقَالَ ٱلْمَلِكُ ٱئْتُونِى بِهِۦٓ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِى فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ * قَالَ ٱجْعَلْنِى عَلَىٰ خَزَآئِنِ ٱلْأَرْضِ إِنِّى حَفِيظٌ عَلِيمٌ * وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى ٱلْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَآءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَآءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾.[2]

الحديث

۵۲۰. الإمام الباقر عليه السلام: لَمّا أصابَتِ امرَأَةَ العَزيزِ الحاجَةُ قيلَ لَها: لَو أتَيتِ يوسُفَ عليه السلام، فَشاوَرَت في ذٰلِكَ، فَقيلَ لَها: إنّا نَخافُهُ عَلَيكِ.

قالَت: كَلّا إنّي لا أخافُ مَن يَخافُ اللهَ. فَلَمّا دَخَلَت عَلَيهِ فَرَأَتهُ في مُلكِهِ قالَت: الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ العَبيدَ مُلوكاً بِطاعَتِهِ، وجَعَلَ المُلوكَ عَبيداً بِمَعصِيَتِهِ، فَتَزَوَّجَها فَوَجَدَها بِكراً.

فَقالَ: ألَيسَ هٰذا أحسَنَ؟ ألَيسَ هٰذا أجمَلَ؟

فَقالَت: إنّي كُنتُ بُليتُ مِنكَ بِأَربَعِ خِصالٍ: كُنتُ أجمَلَ أهلِ زَماني، وكُنتَ

---

۱. تفسير القمّي: ج ۱ ص ۳۵۴. بيان: سرقتني بتشديد الراء. قال الفيروزآبادي: التسريق: النسبة إلى السرقة (القاموس المحيط: ج ۳ ص ۲۴۴).

۲. يوسف: ۵۴ـ۵۶.

یوسف‌ﷺ در زندان به خداوند شکوه کرد و گفت: پروردگارا! من به چه جرمی گرفتار زندان شدم؟

خداوند بر یوسف‌ﷺ وحی فرستاد: «تو آن را انتخاب کردی، آن هنگام که گفتی: **﴿پروردگارا! زندان، برایم دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند﴾**. چرا نگفتی: سلامتی و رهایی برایم دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا بدان می‌خوانند؟».

۱/ ۳ـ۳

عزّت بندگی خدا و خواری گناه

قرآن

﴿و پادشاه گفت: او (یوسف) را نزد من آورید، تا وی را خاصّ خود کنم. پس چون با او سخن راند، گفت: تو امروز، نزد ما بامنزلت و امین هستی. [یوسف] گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من، نگهبانی دانا هستم. و بدین گونه، یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم که در آن، هر جا که می‌خواست، سکونت می‌کرد. هر که را بخواهیم، به رحمت خود می‌رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم﴾.

حدیث

۵۲۰. **امام باقر‌ﷺ**: هنگامی که همسر عزیز (زلیخا) نیازمند شد، به وی گفتند: خوب است نزد یوسف‌ﷺ بروی. در این باره مشورت کرد، به وی گفتند: ما از او بر تو می‌هراسیم.

زلیخا گفت: من هرگز از کسی که از خدا می‌ترسد، نمی‌ترسم.

وقتی زلیخا بر یوسف‌ﷺ وارد شد و او را بر اریکهٔ قدرت دید، گفت: سپاس، خدا را که بردگان را به خاطر فرمان بردن از او، پادشاه کرد و پادشاهان را به خاطر گناه، برده گردانید.

آن گاه، یوسف‌ﷺ با وی ازدواج کرد و او را باکره یافت. به وی گفت: «آیا این‌چنین، بهتر نیست؟ آیا این‌چنین، زیباتر نیست؟».

زلیخا گفت: من به خاطر چهار چیز در دام تو گرفتار شدم: من، زیباترین

أجمَلَ أهلِ زَمانِكَ، وكُنتُ بِكراً، وكانَ زَوجي عِنّيناً.[۱]

۵۲۱. الإمام الصادق عليه السلام: اِستَأذَنَت زَليخا عَلىٰ يوسُفَ، فَقيلَ لَها: يا زَليخا، إنّا نَكرَهُ أن نُقَدِّمَ بِكِ عَلَيهِ لِما كانَ مِنكِ إلَيهِ؛ قالَت: إنّي لا أخافُ مَن يَخافُ اللهَ. فَلَمّا دَخَلَت.

قالَ لَها: يا زَليخا، مالي أراكِ قَد تَغَيَّرَ لَونُكِ؟

قالَت: الحَمدُ لِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ المُلوكَ بِمَعصِيَتِهِم عَبيداً، وجَعَلَ العَبيدَ بِطاعَتِهِم مُلوكاً.

قالَ لَها: يا زَليخا، مَا الَّذي دَعاكِ إلىٰ ما كانَ مِنكِ؟

قالَت: حُسنُ وَجهِكَ يا يوسُفُ.

فَقالَ: كَيفَ لَو رَأَيتِ نَبِيّاً يُقالُ لَهُ: مُحَمَّدٌ يَكونُ في آخِرِ الزَّمانِ أحسَنَ مِنّي وَجهاً، وأحسَنَ مِنّي خُلُقاً، وأسمَحَ مِنّي كَفّاً.

قالَت: صَدَقتَ.

قالَ: وكَيفَ عَلِمتِ أنّي صَدَقتُ؟

قالَت: لِأَنَّكَ حينَ ذَكَرتَهُ وَقَعَ حُبُّهُ في قَلبي، فَأَوحَى اللهُ عز و جل إلىٰ يوسُفَ: أنَّها قَد صَدَقَت، وأنّي قَد أحبَبتُها لِحُبِّها مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله، فَأَمَرَهُ اللهُ ـ تَبارَكَ وتَعالىٰ ـ أن يَتَزَوَّجَها.[۲]

۵۲۲. الأمالي عن موسى بن سعيد الراسِبِيّ: لَمّا قَدِمَ يَعقوبُ عَلىٰ يوسُفَ عليه السلام خَرَجَ يوسُفُ عليه السلام فَاستَقبَلَهُ في مَوكِبِهِ، فَمَرَّ بِامرَأَةِ العَزيزِ وَهِيَ تَعبُدُ في غُرفَةٍ لَها، فَلَمّا رَأَتهُ عَرَفَتهُ فَنادَتهُ بِصَوتٍ حَزينٍ: أيُّهَا الرّاكِبُ، طالَ ما أحزَنتَني، ما

---

۱. الأمالي للطوسي: ص ۴۵۶ ح ۱۰۲۰.

۲. علل الشرائع: ص ۵۵ ح ۱.

زنِ زمانهٔ خود بودم و تو، زیباترین مرد زمانه‌ات بودی. من، باکره بودم و شوهرم ناتوانی جنسی داشت.

۵۲۱. **امام صادق**ؑ: زلیخا از یوسفؑ اجازه [ی ملاقات] خواست. به وی گفته شد: ای زلیخا! به خاطر رفتارت با یوسف، خوش نداریم تو را نزد او ببریم.

زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می‌ترسد، نمی‌ترسم.

وقتی بر یوسفؑ وارد شد، یوسفؑ به وی گفت: «زلیخا! چه شد که تو را رنگ پریده می‌بینم؟».

زلیخا گفت: سپاس، خدای را که پادشاهان را بر اثر معصیت، برده گردانید و بردگان را به خاطر اطاعت، پادشاه گردانید.

یوسفؑ به وی گفت: «چه چیزی تو را بدان رفتار، وا داشت؟».

گفت: زیبایی چهره‌ات، ای یوسف!

یوسفؑ گفت: «چه می‌کردی که اگر پیامبری را به نام محمّد می‌دیدی که در آخر زمان، خواهد بود و او از من، زیباروتر، خوش‌خُلق‌تر و دست و دل بازتر است؟».

زلیخا گفت: راست می‌گویی.

یوسفؑ گفت: «چگونه دانستی که من راست می‌گویم؟».

زلیخا گفت: زیرا هنگامی که از او یاد کردی، مهرش در دلم افتاد.

آن گاه، خداوندﷻ به یوسفؑ وحی کرد که: «زلیخا راست می‌گوید و من هم او را دوست می‌دارم، چون محمّدﷺ را دوست دارد.»

پس از آن، خداوند ـ تبارک و تعالی ـ به یوسفؑ دستور داد با زلیخا ازدواج کند.

۵۲۲. **الأمالی** طوسی ـ به نقل از موسی بن سعید راسِبی ـ: وقتی یعقوبؑ به سوی یوسفؑ آمد، یوسفؑ بیرون آمد و از یعقوبؑ با هیئت همراهش استقبال نمود. در این هنگام، بر زن عزیز گذر کرد که در اتاقی عبادت می‌کرد. چون یوسفؑ را دید، او را شناخت و با صدایی اندوهگین فریاد زد: ای سواره! اندوهت برایم طولانی شد. تقوا چه‌قدر زیباست و چگونه بندگان را

أحسَنَ التّقوىٰ كَيفَ حَرَّرَ[1] العَبيدَ؟! وما أقبَحَ الخَطيئَةَ كَيفَ عَبَّدَتِ الأَحرارَ؟![2]

راجع: ص ۳۲۸ «زواج يوسف وزليخا».

۱ / ۳ ـ ٤

حُرمَةُ الوالِدِ

الكتاب

﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰٓ إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ﴾.[3]

الحديث

۵۲۳. الإمام الصادق عليه السلام: لَمّا تَلَقّىٰ يوسُفُ يَعقوبَ تَرَجَّلَ لَهُ يَعقوبُ ولَم يَتَرَجَّل لَهُ يوسُفُ، فَلَم يَنفَصِلا مِنَ العِناقِ حَتّىٰ أتاهُ جَبرَئيلُ، فَقالَ لَهُ: يا يوسُفُ، تَرَجَّلَ لَكَ الصِّدّيقُ ولَم تَتَرَجَّل لَهُ! ابسُط يَدَكَ. فَبَسَطَها فَخَرَجَ نورٌ مِن راحَتِهِ.

فَقالَ لَهُ يوسُفُ: ما هٰذا؟

قالَ: هٰذا آيَةٌ لا يَخرُجُ مِن عَقِبِكَ نَبِيٌّ عُقوبَةً.[4]

۱ / ۳ ـ ۵

زَواجُ يوسُفَ و زَليخا

۵۲۴. الإمام الصادق عليه السلام: إنَّ يوسُفَ لَمّا تَزَوَّجَ امرَأَةَ العَزيزِ وَجَدَها عَذراءَ، فَقالَ لَها: ما حَمَلَكِ عَلَى الَّذي صَنَعتِ؟

قالَت: ثَلاثُ خِصالٍ: الشَّبابُ، وَالمالُ، وأنّي كُنتُ لا زَوجَ لي ـ يَعني كانَ المَلِكُ عِنّيناً ـ.[5]

---

۱. ما أثبتناه هو الأصحّ كما في بحار الأنوار وما في المصدر: «حرّرت».
۲. الأمالي للطوسي: ص ۴۵۷ ح ۱۰۲۱، بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۷۰ ح ۴۶.
۳. يوسف: ۹۹.
۴. علل الشرائع: ص ۵۵ ح ۱.
۵. بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۹۶ ح ۷۹.

آزاده می‌گرداند؟ و گناه چه‌قدر زشت است و چگونه آزادگان را به بردگی می‌کشانَد؟

ر.ک: ص ۳۲۹ (ازدواج یوسف و زلیخا).

۱ / ۳ـ ٤

احترام گذاردن به پدر

قرآن

﴿پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: إن شاءالله با آرامش، داخل مصر شوید﴾.

حدیث

۵۲۳ . **امام صادق**ﷺ : وقتی یوسفﷺ با یعقوبﷺ ملاقات کرد، یعقوبﷺ پیاده شد؛ ولی یوسفﷺ پیاده نشد. هنوز از آغوش یکدیگر جدا نشده بودند که جبرئیلﷺ بر یوسفﷺ فرود آمد و به وی گفت: «ای یوسف! صدّیق (یعقوب) برای تو پیاده شد؛ ولی تو برایش پیاده نشدی. دستت را باز کن».

یوسفﷺ، دستش را باز کرد. نوری از کف دستش بیرون رفت. یوسفﷺ به جبرئیل گفت: این، چه بود؟

جبرئیلﷺ گفت: «این، نشانه‌ای است که به عنوان کیفر، از نسل تو پیامبری بیرون نخواهد آمد».

۱ / ۳ـ ۵

ازدواج یوسف و زلیخا

۵۲۴ . **امام صادق**ﷺ : وقتی یوسفﷺ با همسر عزیز، ازدواج کرد، او را باکره یافت. به وی گفت: «چه چیزی تو را بر آن کار، وا داشت؟».

گفت: سه خصلت: جوانی، ثروت، و این که همسر نداشتم (یعنی پادشاه، ناتوانی جنسی داشت).

۵۲۵. الأمالي عن وهب بن مُنبِّه : وَجَدتُ في بَعضِ كُتُبِ اللهِ‌ﷻ أنَّ يوسُفَ‌ﷺ مَرَّ في مَوكِبِهِ عَلَى امرَأَةِ العَزيزِ وَهِيَ جالِسَةٌ عَلىٰ مَزبَلَةٍ، فَقالَت: الحَمدُ لِلّهِ الَّذي جَعَلَ المُلوكَ بِمَعصِيَتِهِم عَبيداً، وجَعَلَ العَبيدَ بِطاعَتِهِم مُلوكاً، أصابَتنا فاقَةٌ فَتَصَدَّق عَلَينا.

فَقالَ يوسُفُ‌ﷺ: غُموطُ النِّعَمِ سُقمُ دَوامِها، فَراجِعي ما يُمَحِّصُ عَنكِ دَنَسَ الخَطيئَةِ، فَإِنَّ مَحَلَّ الاِستِجابَةِ قُدسُ القُلوبِ وطَهارَةُ الأَعمالِ.

فَقالَت: مَا اشتَمَلتُ بَعدُ عَلىٰ هَيئَةِ التَّأَثُّمِ وإنّي لَأَستَحيي أن يَرَى اللهُ لي مَوقِفَ استِعطافٍ ولَمّا تُهريقُ العَينُ عَبرَتَها ويُؤَدّي الجَسَدُ نَدامَتَهُ.

فَقالَ لَها يوسُفُ: فَجِدّي، فَالسَّبيلُ هَدَفُ الإِمكانِ قَبلَ مُزاحَمَةِ العُدَّةِ ونَفادِ المُدَّةِ.

فَقالَت: هُوَ عَقيدَتي وسَيَبلُغُكَ إن بَقيتَ بَعدي، فَأَمَرَ لَها بِقِنطارٍ مِن ذَهَبٍ، فَقالَت: القوتُ بَتَّةً، ماكُنتُ لِأَرجِعَ إلَى الخَفضِ وأنَا مَأسورَةٌ فِي السَّخَطِ.

فَقالَ بَعضُ وُلدِ يوسُفَ لِيوسُفَ: يا أبَه، مَن هٰذِهِ الَّتي قَد تَفَتَّتَ لَها كَبِدي، ورَقَّ لَها قَلبي؟

قالَ: هٰذِهِ دابَّةُ التَّرَحِ في حِبالِ الاِنتِقامِ، فَتَزَوَّجَها يوسُفُ‌ﷺ فَوَجَدَها بِكراً.

فَقالَ: أنّىٰ وقَد كانَ لَكِ بَعلٌ!

فَقالَت: كانَ مَحصوراً بِفَقدِ الحَرَكَةِ وصَردِ المَجاري.[1]

۱ / ۳ ـ ۶

اِحتِجاجُ اللهِ بِيوسُفَ عَلَى الشّابِّ الجَميلِ

۵۲۶. الإمام الصادق‌ﷺ: تُؤتىٰ بِالمَرأَةِ الحَسناءِ يَومَ القِيامَةِ الَّتي قَدِ افتُتِنَت في حُسنِها، فَتَقولُ: يا رَبِّ، حَسَّنتَ خَلقي حَتّىٰ لَقيتُ ما لَقيتُ، فَيُجاءُ بِمَريَمَ‌ﷺ

---

۱. الأمالي للصدوق: ص ۵۲ ح ۷.

۵۲۵ . الأمالی صدوق ـ به نقل از وهب بن مُنَبه ـ : در برخی کتاب‌های خداوندﷻ خواندم که یوسف‌ﷺ با همراهانش بر همسر عزیز، گذر کرد و او در زباله‌دانی نشسته بود. در این هنگام، زن گفت: سپاس، خدایی را که پادشاهان را بر اثر نافرمانی برده گردانید و بردگان را بر اثر اطاعت، پادشاه گردانید. تنگ‌دستی به ما روی کرده است به ما صدقه‌ای بده.

یوسف‌ﷺ گفت: «ناسپاسی نعمت‌ها، آفتِ استمرار آن است. کاری کن تا آلودگی گناه از تو پاک شود؛ چرا که جایگاه اجابت [دعا]، دل‌های پاک و رفتار پاکیزه است».

زلیخا گفت: پس از آن ماجرا، جامهٔ گناه بر تن نکرده‌ام و من، شرم دارم که خداوند، مرا در جایگاه درخواست مهربانی بیند و هنوز چشمانم اشک‌های لازم را نریخته و بدنم، پشیمانی شایسته را به جای نیاورده است.

یوسف‌ﷺ به وی گفت: «پس بکوش، که همین راه، ممکن است تو را به هدف برساند، پیش از آن که عمرت سر آید و زمان را از کف بدهی».

زلیخا گفت: عقیدهٔ من، چنین است و اگر پس از من زنده ماندی، خبرش به تو می‌رسد.

یوسف‌ﷺ دستور داد به وی، یک قِنطار[1] طلا بدهند.

زلیخا گفت: روزی، حتمی است و من، گرچه گرفتار خشم شده‌ام؛ امّا به پستی برنمی‌گردم.

یکی از فرزندان یوسف‌ﷺ به وی گفت: این زن که بود که جگرم برایش کباب شد و دلم برایش به رحم آمد؟

یوسف‌ﷺ گفت: «این، جنبده‌ای اندوهگین است که در بندِ انتقام افتاده است».

پس از آن، یوسف‌ﷺ با وی ازدواج کرد و او را باکره یافت. پرسید: «چگونه باکره‌ای، با این که شوهر داشتی؟».

زلیخا گفت: شوهرم، ناتوانی جنسی داشت و سردْ مزاج بود.

۱ / ۳ـ۶

احتجاج خداوند به یوسف بر جوان زیبا

۵۲۶ . امام صادق‌ﷺ : روز قیامت، زنی زیبا آورده می‌شود که به خاطر زیبایی‌اش فریب خورده است. زن می‌گوید: خدایا! مرا زیبا آفریدی و گرفتار شدم.

---

۱. قِنطار: واحد وزنی در قدیم که به چهار هزار دینار، یکصد من، صد مثقال و ... می‌گفته‌اند.

فَيُقالُ: أنتِ أحسَنُ أو هٰذِهِ؟ قد حَسَّنّاها فَلَم تُفتَتَن، ويُجاءُ بِالرَّجُلِ الحَسَنِ الَّذي قَدِ افتُتِنَ في حُسنِهِ، فَيَقولُ: يا رَبِّ، حَسَّنتَ خَلقي حَتّىٰ لَقيتُ مِنَ النِّساءِ ما لَقيتُ، فَيُجاءُ بِيوسُفَ عليه السلام فَيُقالُ: أنتَ أحسَنُ أو هٰذا؟ قَد حَسَّنّاهُ فَلَم يُفتَتَن، و يُجاءُ بِصاحِبِ البَلاءِ الَّذي قَد أصابَتهُ الفِتنَةُ في بَلائِهِ فَيَقولُ: يا رَبِّ، شَدَّدتَ عَلَيَّ البَلاءَ حَتّى افتُتِنتُ، فَيُؤتىٰ بِأَيّوبَ فَيُقالُ: أبَلِيَّتُكَ أشَدُّ أو بَلِيَّةُ هٰذا؟ فَقَدِ ابتُلِيَ فَلَم يُفتَتَن.[1]

۱ / ۴

موسَى الكَليمُ

۱ / ۴ ـ ۱

العِلمُ والحِكمَةُ فِي الشَّبابِ

الكتاب

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَـٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ﴾.[2]

الحديث

۵۲۷. الإمام الصادق عليه السلام ـ في قَولِ اللهِ عزّ وجلّ: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ﴾ ـ: أشُدُّهُ ثَمانِيَ عَشرَةَ سَنَةً.[3]

۱ / ۴ ـ ۲

غايَةُ الفَقرِ

الكتاب

﴿فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾.[4]

---

۱. الكافي: ج ۸ ص ۲۲۸ ح ۲۹۱.
۲. القصص: ۱۴.
۳. بحار الأنوار: ج ۱۲ ص ۲۸۴ ح ۶۸.
۴. القصص: ۲۴.

مریمﷺ ، آورده می‌شود و گفته می‌شود: «تو زیباتری یا این؟ او را زیبا قرار دادیم و فریفته نشد».

و نیز مرد زیبایی آورده شود که به خاطر زیبایی‌اش فریفته شده و می‌گوید: پروردگارا! مرا زیبا آفریدی و چنین، گرفتار زنان شدم.

در این هنگام، یوسفﷺ آورده می‌شود و به وی گفته می‌شود: «تو زیباتری یا این؟ او را زیبا قرار دادیم و فریفته نشد».

و مصیبت‌زده‌ای را می‌آورند که به خاطر مصیبت، در فتنه افتاده است و می‌گوید: پروردگارا: گرفتاری‌ام را فراوان کردی و چنین، فریب خوردم.

آن گاه، ایّوب آورده شود و به وی گفته می‌شود: «گرفتاری تو بیشتر بود یا این؟ وی، گرفتار شد و فریب نخورد».

۴/۱

موسای کلیم

۱/٤ـ۱

دانش و حکمت در جوانی

قرآن

﴿و چون [موسی] به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم، و نیکوکاران را چنین، پاداش می‌دهیم﴾.

حدیث

۵۲۷ . **امام صادق**ﷺ : دربارهٔ سخن خداوندﷻ: **﴿و چون [موسی] به رشد و کمال خویش رسید﴾** ـ : یعنی به هیجده سالگی رسید.

۱/٤ـ۲

نهایت تنگ‌دستی

قرآن

﴿پس [موسی] برای آن دو (دختران شعیب)، [گوسفندان را] آب داده، آن گاه به سوی سایه برگشت وگفت: پروردگارا! من به هرخیری که به سویم بفرستی، سخت نیازمندم﴾.

الحديث

٥٢٨. **الإمام عليّ**؈ : إن شِئتَ ثَنَّيتُ بِموسىٰ كَليمِ اللهِ ـ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ ـ إذ يَقولُ: ﴿رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ وَاللهِ ما سَأَلَهُ إلّا خُبزاً يَأكُلُهُ، لِأَنَّهُ كانَ يَأكُلُ بَقلَةَ الأَرضِ. ولَقَد كانَت خُضرَةُ البَقلِ تُرىٰ مِن شَفيفِ صِفاقِ بَطنِهِ، لِهُزالِهِ وتَشَذُّبِ لَحمِهِ.[١]

٥٢٩. **الإمام الصادق**؈ـ في قَولِ اللهِ ﷻ حِكايَةً عَن موسىٰ؈ : ﴿رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ ـ: سَأَلَ الطَّعامَ.[٢]

١ / ٤ ـ ٣

شِدَّةُ الأَمانَةِ

الكتاب

﴿قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَـٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْأَمِينُ﴾.[٣]

الحديث

٥٣٠. **الإمام الكاظم**؈ ـ في قَولِ اللهِ ﷻ: ﴿يَـٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْأَمِينُ﴾ ـ: قالَ لَها شُعَيبٌ: يا بُنَيَّةُ هٰذا قَوِيٌّ قَد عَرَفتِهِ بِدَفعِ الصَّخرَةِ، الأَمينَ مِن أينَ عَرَفتِهِ؟

قالَت: يا أبَتِ، إنّي مَشَيتُ قُدّامَهُ، فَقالَ: اِمشي مِن خَلفي فَإِن ضَلَلتُ فَأَرشِديني إلَى الطَّريقِ، فَإِنّا قَومٌ لا نَنظُرُ في أدبارِ النِّساءِ.[٤]

٥٣١. **الإمام عليّ**؈ : فَلَمّا رَجَعَتِ[٥] ابنَتا شُعَيبٍ إلىٰ شُعَيبٍ، قالَ لَهُما: أسرَعتُما

---

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٦٠.

٢. الكافي: ج ٦ ص ٢٨٧ ح ٥.

٣. القصص: ٢٦.

٤. كتاب من لايحضره الفقيه: ج ٤ ص ١٩ ح ٤٩٧٤.

٥. في المصدر: «رجعتا ابنتا» وما أثبتناه هو الأصحّ.

حدیث

۵۲۸ . **امام علی** ﷺ : ... اگر می‌خواهی ، یکی دیگر [از انبیای الهی] ، را موسای کلیم الله ـ که درود و سلام خدا بر او باد ـ را نمونه [در تنگ‌دستی] بیاورم ، آن زمان که گفت : **﴿پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم﴾** . به خدا سوگند ، از خداوند ، جز نانی که بخورد ، نخواست؛ چرا که وی ، از سبزی‌های زمین می‌خورد ، چندان‌که به خاطرِ لاغری تن و تکیدگی گوشت بدن ، رنگ آن سبزی از پوست تُنُک شکم او نمایان بود .

۵۲۹ . **امام صادق** ﷺ ـ دربارهٔ سخن خداوند ﷻ به عنوان حکایت از موسی ﷺ : **﴿پروردگارا! من به هر چیزی که سویم بفرستی ، سخت نیازمندم﴾** ـ : موسی ﷺ ، غذا درخواست کرد .

۱ / ٤ ـ ۳

شدّت امانتداری

قرآن

﴿یکی از آن دو [دختر شعیب] گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی: هم نیرومند [و هم] امانتدار است.﴾

حدیث

۵۳۰ . **امام کاظم** ﷺ : ـ دربارهٔ این سخن خداوند ﷻ به نقل از دختر شعیب ، خطاب به پدر که : **﴿ای پدر! او (موسی) را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی : هم نیرومند [و هم] امانتدار است﴾** ـ : شعیب ﷺ به دخترش گفت : «دخترم! نیرومندی این مرد را با برداشتن سنگ ، دانستی ، امانتداری‌اش را از کجا دانستی؟» .

دختر گفت : پدرم! من ، پیشاپیش او راه می‌رفتم . به من گفت : پشتِ سرم حرکت کن و اگر اشتباه رفتم ، راه را به من نشان بده . زیرا ما مردمانی هستیم که به پشتِ سر زنان ، نگاه نمی‌کنیم .

۵۳۱ . **امام علی** ﷺ : چون دختران شعیب ، نزد پدر باز گشتند ، پدر ، بدانان گفت : «زود برگشتید؟!» .

الرُّجوعَ! فَأَخبَرَتاهُ بِقِصَّةِ موسىٰ عليه السلام ولَم تَعرِفاهُ.

فَقالَ شُعَيبٌ لِواحِدَةٍ مِنهُنَّ: اِذهَبي إلَيهِ فَادْعيهِ لِنَجزِيَهُ أجرَ ما سَقىٰ لَنا، فَجاءَت إلَيهِ كَما حَكَى اللهُ تَعالىٰ ﴿تَمْشِى عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ﴾[1]، فَقالَت: ﴿إِنَّ أَبِى يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾[2] فَقامَ موسىٰ عليه السلام مَعَها ومَشَت أمامَهُ فَسَفَقَتها الرِّياحُ فَبانَ عَجُزُها.

فَقالَ لَها موسىٰ: تَأَخَّري و دُلّيني عَلَى الطَّريقِ بِحَصاةٍ تُلقيها أمامي أتبَعها، فَأَنا مِن قَومٍ لا يَنظُرونَ في أدبارِ النِّساءِ، فَلَمّا دَخَلَ عَلىٰ شُعَيبٍ قَصَّ عَلَيهِ قِصَّتَهُ.

فَقالَ لَهُ شُعَيبٌ: ﴿لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾[3].

قالَت إحدىٰ بَناتِ شُعَيبٍ: ﴿يَـٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْأَمِينُ﴾[4].

فَقالَ لَها شُعَيبٌ: أمّا قُوَّتُهُ فَقَد عَرَفتيهِ أنَّهُ يَستَقِي الدَّلوَ وَحدَهُ، فَبِمَ عَرَفتِ أمانَتَهُ؟

فَقالَت: إنَّهُ لَمّا قالَ لي: تَأَخَّري عَنّي ودُلّيني عَلَى الطَّريقِ فَأَنا مِن قَومٍ لا يَنظُرونَ في أدبارِ النِّساءِ، عَرَفتُ أنَّهُ لَيسَ مِنَ القَومِ الَّذينَ يَنظُرونَ في أعجازِ النِّساءِ، فَهٰذِهِ أمانَتُهُ.[5]

۱ / ٤ ـ ٤

غايَةُ الإخلاصِ

الكتاب

﴿وَٱذْكُرْ فِى ٱلْكِتَـٰبِ مُوسَىٰٓ إِنَّهُۥ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾.[6]

---

۱ ـ ۴. القصص: ۲۵، ۲۶.

۵. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۱۳۸.

۶. مريم: ۵۱.

آنان، داستان موسی‌ؑ را باز گفتند، ولی وی را نمی‌شناختند. شعیب‌ؑ، به یکی از آنان گفت: «به سویش برو و او را فرا خوان تا پاداش آب دادن به گوسفندان را به وی بدهیم».

دختر به سوی موسی‌ؑ آمد و آن‌چنان که خداوند در قرآن حکایت می‌کند: ﴿**با شرم، راه می‌رفت**﴾ و گفت: پدرم، تو را می‌خوانَد تا پاداش آب دادن به گوسفندان را به تو بدهد.

موسی‌ؑ به همراه دختر برخاست. دختر از جلو حرکت می‌کرد و چون باد لباسش را تکان داد و پشتش نمایان می‌شد، موسی‌ؑ به وی گفت: «پشت سرِ من، حرکت کن و مرا با ریگ‌هایی که به جلو پرتاب می‌کنی، راهنمایی کن؛ چرا که ما مردمانی هستیم که به پشت سرِ زنان، نگاه نمی‌کنیم».

وقتی موسی‌ؑ بر شعیب‌ؑ وارد شد، داستانش را برای شعیب‌ؑ، باز گفت. شعیب‌ؑ به وی گفت: «مترس! از دست ستمگران، نجات یافتی».

یکی از دختران شعیب گفت: ﴿**ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می‌کنی. هم نیرومند [و هم] امانتدار است**﴾.

شعیب‌ؑ به آن دختر گفت: نیرومندی‌اش را با کشیدن دلو از چاه به تنهایی، دانستی، امانتداری‌اش را از کجا شناختی؟

دختر گفت: آن گاه که به من گفت: «پشتِ سرم حرکت کن و مرا راهنمایی نما؛ چرا که ما مردمانی هستیم که به پشت سرِ زنان، نگاه نمی‌کنیم»، دانستم که او از مردمانی است که به پشت سرِ زنان، نگاه نمی‌کند و این، نشانهٔ امانتداری‌اش بود.

۱ / ۴ ـ ۴
نهایت اخلاص

قرآن

﴿**و در این کتاب، از موسی یاد کن؛ زیرا که او دارای [بالاترین مرتبهٔ] اخلاص، و رسول و پیامبر [والا مقامی] بود**﴾

﴿قَالَتْ إِنَّ أَبِى يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾.[۱]

الحديث

٥٣٢. بحار الأنوار عن أبي حازم: ... فَلَمّا دَخَلَ عَلىٰ شُعَيبٍ إذا هُوَ بِالعَشاءِ مُهَيَّأً، فَقالَ لَهُ شُعَيبٌ: اِجلِس يا شابُّ فَتَعَشَّ.

فَقالَ لَهُ مُوسىٰ: أعوذُ بِاللّٰهِ.

قالَ شُعَيبٌ: ولِمَ ذاكَ أَلَستَ بِجائِعٍ؟

قالَ: بَلىٰ، ولٰكِن أخافُ أن يَكونَ هٰذا عِوَضاً لِما سَقَيتُ لَهُما، وإنّا مِن أهلِ بَيتٍ لا نَبيعُ شَيئاً مِن عَمَلِ الآخِرَةِ بِمِلءِ الأَرضِ ذَهَباً.

فَقالَ لَهُ شُعَيبٌ: لا وَاللّٰهِ يا شابُّ، ولٰكِنَّها عادَتي وعادَةُ آبائي، نُقرِي الضَّيفَ ونُطعِمُ الطَّعامَ.

قالَ: فَجَلَسَ موسىٰ يأكُلُ.[۲]

١ / ٤ ـ ٥

إجارَةُ النَّفسِ لِلزَّواجِ

الكتاب

﴿قَالَ إِنِّىٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَىَّ هَـٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِى ثَمَـٰنِىَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ * قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَىَّ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ﴾.[۳]

الحديث

٥٣٣. رسول الله ﷺ: إنَّ موسىٰ آجَرَ نَفسَهُ ثَمانِيَ سِنينَ أو عَشراً، عَلىٰ عِفَّةِ فَرجِهِ وَ

---

١. القصص: ٢٥.

٢. بحار الأنوار: ج ١٣ ص ٢١.

٣. القصص: ٢٧ و ٢٨.

﴿دختر [شعیب] گفت: پدرم تو را می‌طلبد تا پاداش آب دادن به [گوسفندانِ] ما را به تو بدهد﴾.

حدیث

۵۳۲. **بحار الأنوار** ـ به نقل از ابو حازم ـ: چون موسی‌ؑ بر شعیب‌ؑ وارد شد، شعیب‌ؑ، آمادهٔ شام خوردن بود. به وی گفت: «جوان! بنشین و شام بخور».

موسی‌ؑ گفت: به خدا پناه می‌برم!

شعیب‌ؑ گفت: «چرا! مگر گرسنه نیستی؟».

موسی‌ؑ گفت: چرا، ولی می‌ترسم این، مزد آب دادن به [گوسفندان] آن دو دختر باشد. و ما خاندانی هستیم که کار برای آخرت را به یک سرزمین طلا نمی‌فروشیم.

آن گاه، شعیب‌ؑ به موسی‌ؑ گفت: «نه. به خدا سوگند، ای جوان! این روش من و پدران من است. میهمان را گرامی می‌داریم و از وی، پذیرایی می‌کنیم».

موسی‌ؑ، نشست و غذا خورد.

۱ / ٤ ـ ٥

اجیر شدن برای ازدواج

قرآن

﴿[شعیب] گفت: من می‌خواهم یکی از آن دو دختر خود را [که مشاهده می‌کنی] به نکاح تو درآورم، به این [شرط] که هشت سال برای من کار کنی، و اگر ده سال را تمام گردانی، اختیار با توست، و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم، و مرا ـ إن‌شاءالله ـ از درستکاران خواهی یافت. [موسی] گفت: این، [قراردادِ] میان من و تو باشد که هر یک از دو مدّت را به انجام رسانیدم، بر من تعدّی [روا] نباشد، و خدا بر آنچه می‌گوییم، وکیل است﴾.

حدیث

۵۳۳. **پیامبرﷺ**: به راستی که موسی‌ؑ، خود را هشت سال یا ده سال، اجیر کرد تا عفّت جنسی و غذایش را حفظ کند.

طَعامِ بَطنِهِ[1].

۵۳۴. الإمام عليّ عليه السلام: قالَ لَهُ ـ أي لِموسىٰ ـ شُعَيبٌ: «إِنِّىٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَىَّ هَٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِى ثَمَٰنِىَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ».

فَقالَ لَهُ موسىٰ: «ذَٰلِكَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَىَّ» أي لا سَبيلَ عَلَيَّ إن عَمِلتُ عَشرَ سِنينَ أو ثمانِيَ سِنينَ، فَقالَ موسىٰ: «ٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ».[2]

۵ / ۱

أصحابُ الكَهفِ وَالرَّقيم

الكتاب

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُوا۟ مِنْ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا * إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُوا۟ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا * فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِى ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا * ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓا۟ أَمَدًا * نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِٱلْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا۟ بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَٰهُمْ هُدًى * وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا۟ فَقَالُوا۟ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَا۟ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهًا لَّقَدْ قُلْنَآ إِذًا شَطَطًا * هَٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَٰنٍۭ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا * وَإِذِ ٱعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأْوُۥٓا۟ إِلَى ٱلْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ وَيُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا * وَتَرَى ٱلشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَهُمْ فِى فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيًّا مُّرْشِدًا * وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ ٱلْيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَٰسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِٱلْوَصِيدِ لَوِ ٱطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا * وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَٰهُمْ

---

۱. سنن ابن ماجة: ج ۲ ص ۸۱۷ ح ۲۴۴۴.

۲. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۱۳۸.

۵۳۴ . **امام علی**ؑ : شعیبؑ به [موسیؑ] گفت : «می‌خواهم یکی از آن دو دختر خود را به نکاح تو درآورم ، به این شرط که هشت سال برای من کار کنی ، و اگر ده سال را تمام گردانی ، اختیار با توست و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم و مرا -إن شاءالله- از درستکاران خواهی یافت».

موسیؑ به [شعیبؑ] گفت : این ، قرارداد میان من و تو باشد که هر یک از دو مدّت را به انجام رسانیدم ، بر من تعدّی نباشد ؛ یعنی سلطه‌ای بر من نباشد اگر ده سال یا هشت سال کار کردم.

سپس موسیؑ گفت : **﴿و خدا بر آنچه می‌گوییم ، وکیل است﴾**.

۵ / ۱

اصحاب کهف و رقیم

قرآن

﴿مگر پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم (سنگ نبشته) از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟ آن گاه که جوانان به سوی غار، پناه جستند و گفتند: پروردگار ما! از جانب خود، به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان. پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم. آن گاه، آنان را بیدار کردیم، تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته، مدّت درنگشان را بهتر حساب کرده‌اند. ما خبرشان را بر تو، درست حکایت می‌کنیم: آنان، جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم. و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم، آن گاه که [به قصد مخالفت با شرك] برخاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند، که در این صورت، قطعاً ناصواب گفته‌ایم. این قوم ما، جز او معبودانی اختیار کرده‌اند. چرا بر [حقّانیت] آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟ و چون از آنها و از آنچه جز خدا می‌پرستند، کناره گرفتید، پس به غار، پناه جویید، تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد. و آفتاب را می‌بینی که چون بر می‌آید، از غارشان به سمت راست، مایل است، و چون فرو می‌شود، از سمت چپ، دامن برمی‌چیند، در حالی که آنان، در جایی فراخ از آن [غار قرار گرفته]اند. این، از نشانه‌های [قدرت] خداست. خدا، هر که را راهنمایی کند، او راهیافته است، و هر که را بی‌راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت. و می‌پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته‌اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می‌گردانیم، و سگشان بر آستانه [ی غار]، دو دست خود را دراز کرده [بود]. اگر بر حال آنان اطّلاع می‌یافتی، گریزان، روی از آنها بر می‌تافتی و از [مشاهدهٔ] آنها، آکنده از بیم می‌شدی. و این چنین، بیدارشان کردیم، تا میان خود، از

لِيَتَسَآءَلُواْ بَيْنَهُمْ قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُواْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُواْ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَـٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَآ أَزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُواْ عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِى مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدًا * وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَـٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَـٰنًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا * سَيَقُولُونَ ثَلَـٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّىٓ أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَـٰهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا * وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّى لِأَقْرَبَ مِنْ هَـٰذَا رَشَدًا * وَلَبِثُواْ فِى كَهْفِهِمْ ثَلَـٰثَ مِاْئَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُواْ تِسْعًا﴾.[1]

الحديث

۵۳۵. الإمام الصادق عليه السلام ـ في قَولِهِ: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَـٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنْ ءَايَـٰتِنَا عَجَبًا﴾: هُم قَومٌ فَرّوا وكَتَبَ مَلِكُ ذٰلِكَ الزَّمانِ بِأَسمائِهِم وأسماءِ آبائِهِم وعَشائِرِهِم في صُحُفٍ مِن رَصاصٍ فَهُوَ قَولُهُ: ﴿أَصْحَـٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ﴾.[2]

۵۳۶. تفسير القمّي ـ في قَولِهِ: ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَـٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنْ ءَايَـٰتِنَا عَجَبًا﴾ ـ: قَد آتَيناكَ مِنَ الآياتِ ما هُوَ أعجَبُ مِنهُ، وهُم فِتيَةٌ كانوا فِي الفَترَةِ بَينَ عيسَى بنِ مَريَمَ ومُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، وأمَّا الرَّقيمُ فَهُما لَوحانِ مِن نُحاسٍ مَرقومٌ أي مَكتوبٌ فيهِما أمرُ الفِتيَةِ، وأمرُ إسلامِهِم، وما أرادَ مِنهُم دَقيانوسُ المَلِكُ وكَيفَ كانَ أمرُهُم وحالُهُم.[3]

۵۳۷. الإمام الصادق عليه السلام: إنَّ أصحابَ الكَهفِ وَالرَّقيمِ كانوا في زَمَنِ مَلِكٍ جَبّارٍ عاتٍ وكانَ يَدعو أهلَ مَملَكَتِهِ إلىٰ عِبادَةِ الأَصنامِ، فَمَن لَم يُجِبهُ قَتَلَهُ. وكانَ هٰؤُلاءِ

---

۱. الكهف: ۹ـ۲۵.

۲. تفسير العيّاشي: ج ۲ ص ۳۲۱ ح ۵.

۳. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۳۱.

یکدیگر پرسش کنند. گوینده‌ای از آنان گفت: چه‌قدر مانده‌اید؟ گفتند: روزی یا پاره‌ای از روز را مانده‌ایم. [سرانجام] گفتند: پروردگارتان به آنچه مانده‌اید، داناتر است. اینک، یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید، تا ببیند کدام‌یک از غذاهای آن، پاکیزه‌تر است و از آن، غذایی برایتان بیاورد، و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از [حال] شما آگاه نگردانَد. چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می‌کنند یا شما را به کیش خود، باز می‌گردانند و در آن صورت، هرگز روی رستگاری نخواهید دید. و بدین گونه، [مردم آن دیار را] بر حالشان آگاه ساختیم، تا بدانند که وعدهٔ خدا راست است و [در فرا رسیدن] قیامت، هیچ شکّی نیست. هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند، پس [عدّه‌ای] گفتند: بر روی آنها ساختمانی بنا کنید. پروردگارشان به [حال] آنان داناتر است. [سرانجام]، کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند: حتماً برایشان معبدی بنا خواهیم کرد. به زودی خواهند گفت: سه تن بودند [و] چهارمین آنها سگشان بود. و می‌گویند: پنج تن بودند [و] ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می‌اندازند. و [عدّه‌ای] می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود. بگو: پروردگارم به شمارهٔ آنها آگاه‌تر است، جز اندکی [کسی شمارهٔ] آنها را نمی‌داند. پس، دربارهٔ ایشان، جز به صورت ظاهر، جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو. و زنهار! در مورد چیزی مگوی که من، آن را فردا انجام خواهم داد. مگر آن که خدا بخواهد، و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو: امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک‌تر از این به صواب است، هدایت کند. و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند﴾.

حدیث

۵۳۵. **امام صادق**ع - دربارهٔ این آیه: ﴿**مگر پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟**﴾ -: آنان، مردمانی بودند که فرار کردند و پادشاه آن زمان، نام آنان و پدران و خاندان آنان را در برگ‌هایی از سرب نوشت، و این، معنای آیه است: اصحاب کهف و رقیم.

۵۳۶. **تفسیر القمی** - دربارهٔ این آیه ﴿**مگر پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟**﴾ -: یعنی ما به تو نشانه‌هایی شگفت‌تر از آن، نشان دادیم. آنان، جوان‌مردانی بودند که در فاصلهٔ میان دوران عیسی بن مریمع و محمّدص، زندگی می‌کردند. و امّا رقیم، دو لوح مسی بود که بر آنها شرح حال آنان و اسلام آوردنشان و خواستهٔ دقیانوس پادشاه و فرجام کار و حالشان، نوشته شده بود.

۵۳۷. **امام صادق**ع: اصحاب کهف و رقیم، در زمان پادشاهی جبّار و طغیانگر، زندگی

قَوماً مُؤمِنينَ يَعبُدونَ اللهَ ﷻ ووَكَّلَ المَلِكُ بِبابِ المَدينَةِ وُكَلاءَ ولَم يَدَع أحَداً يَخرُجُ حَتّىٰ يَسجُدَ لِلأَصنامِ، فَخَرَجَ هٰؤُلاءِ بِحيلَةِ الصَّيدِ وَذٰلِكَ أنَّهُم مَرّوا بِراعٍ في طَريقِهِم فَدَعَوهُ إلىٰ أمرِهِم فَلَم يُجِبهُم وكانَ مَعَ الرّاعي كَلبٌ فَأَجابَهُمُ الكَلبُ وخَرَجَ مَعَهُم... فَلَمّا أمسَوا دَخَلوا ذٰلِكَ الكَهفَ وَالكَلبُ مَعَهُم، فَأَلقَى اللهُ عَلَيهِمُ النُّعاسَ كَما قالَ اللهُ تَعالىٰ: ﴿فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِى ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا﴾، فَناموا حَتّىٰ أهلَكَ اللهُ ذٰلِكَ المَلِكَ وأهلَ مَملَكَتِهِ، وذَهَبَ ذٰلِكَ الزَّمانُ وجاءَ زَمانٌ آخَرُ وقَومٌ آخَرونَ، ثُمَّ انتَبَهوا فَقالَ بَعضُهُم لِبَعضٍ: كَم نِمنا هاهُنا؟ فَنَظَروا إلَى الشَّمسِ قَدِ ارتَفَعَت فَقالوا: نِمنا يَوماً أو بَعضَ يَومٍ، ثُمَّ قالوا لِواحِدٍ مِنهُم: خُذ هٰذَا الوَرَقَ وَادخُلِ المَدينَةَ مُتَنَكِّراً لا يَعرِفوكَ فَاشتَرِ لَنا طَعاماً؛ فَإِنَّهُم إن عَلِموا بِنا وعَرَفونا يَقتُلونا أو يَرُدّونا في دينِهِم، فَجاءَ ذٰلِكَ الرَّجُلُ فَرَأىٰ مَدينَةً بِخِلافِ الَّذي عَهِدَها ورَأىٰ قَوماً بِخِلافِ اُولٰئِكَ لَم يَعرِفهُم ولَم يَعرِفوا لُغَتَهُ ولَم يَعرِف لُغَتَهُم.

فَقالوا لَهُ: مَن أنتَ، ومِن أينَ جِئتَ؟ فَأَخبَرَهُم فَخَرَجَ مَلِكُ تِلكَ المَدينَةِ مَعَ أصحابِهِ وَالرَّجُلُ مَعَهُم حَتّىٰ وَقَفوا عَلىٰ بابِ الكَهفِ وأقبَلوا يَتَطَلَّعونَ فيهِ، فَقالَ بَعضُهُم: هٰؤُلاءِ ثَلاثَةٌ ورابِعُهُم كَلبُهُم.

وقالَ بَعضُهُم: خَمسَةٌ وسادِسُهُم كَلبُهُم.

وقالَ بَعضُهُم: هُم سَبعَةٌ وثامِنُهُم كَلبُهُم وحَجَبَهُمُ اللهُ ﷻ بِحِجابٍ مِنَ الرُّعبِ فَلَم يَكُن أحَدٌ يَقدَمُ بِالدُّخولِ عَلَيهِم غَيرُ صاحِبِهِم، فَإِنَّهُ لَمّا دَخَلَ إلَيهِم وَجَدَهُم خائِفينَ أن يَكونَ أصحابُ دَقيانوسَ شَعَروا بِهِم فَأَخبَرَهُم صاحِبُهُم أنَّهُم كانوا نائِمينَ هٰذَا الزَّمنَ الطَّويلَ، وأنَّهُم آيَةٌ لِلنّاسِ فَبَكَوا وسَأَلُوا اللهَ تَعالىٰ أن يُعيدَهُم إلىٰ مَضاجِعِهِم نائِمينَ كَما كانوا.

ثُمَّ قالَ المَلِكُ: يَنبَغي أن نَبنِيَ هاهُنا مَسجِداً ونَزورَهُ فَإِنَّ هٰؤُلاءِ قَومٌ

می‌کردند. وی، مردم سرزمینش را به پرستش بت‌ها فرا می‌خواند و هر کس اجابت نمی‌کرد، او را می‌کُشت. اینان، مردمانی مؤمن بودند که خداوندﷻ را پرستش می‌کردند. پادشاه، بر دروازهٔ شهر، نمایندگانی گماشت و نمی‌گذاشت کسی بیرون برود، مگر بر بت‌ها سجده کند.

آنان، با به بهانهٔ شکار، بیرون رفتند. در میان راه، بر چوپانی گذشتند. وی را به کیش خود دعوت کردند؛ ولی چوپان، اجابت نکرد. با چوپان، سگی بود و سگ، اجابت کرد و با آنان بیرون رفت. ... چون شب شد، بدان غار داخل شدند و سگ، همراه آنان بود. خداوند، بر آنان خوابی مستولی کرد، چنان که در قرآن فرموده است: **﴿پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم﴾**.

آنان، خوابیدند تا خداوند، آن پادشاه و مردمانش را نابود ساخت. آن دوران، سپری شد و دورهٔ جدید و مردمانی جدید آمدند. آن گاه، آنان از خواب برخاستند. به یکدیگر گفتند: چه‌قدر در این جا خوابیدیم؟ به خورشید نگریستند که بالا آمده بود و گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز. آن گاه به یکی از خود گفتند: این پول را بگیر و به صورت ناشناس، وارد شهر شو تا تو را نشناسند و برای ما غذایی تهیه کن؛ چرا که اگر از ما اطّلاع یابند و ما را بشناسند، خواهند کُشت و یا به دین خود برمی‌گردانند.

آن مرد آمد و شهر را به گونه‌ای دیگر یافت و مردمان را بر خلاف مردمان زمان خود دید. آنان را نمی‌شناخت و آنان، زبان او را نمی‌فهمیدند و وی، زبان آنان را نمی‌فهمید. مردم به وی گفتند: کیستی و از کجا آمده‌ای؟

داستان را به آنان گفت. پادشاه و مردم شهر، همراه آن مرد از شهر بیرون آمده، بر درِ غار ایستادند و به درون، سر می‌کشیدند. برخی گفتند: «آنان، سه نفرند و چهارمِ آنان سگ آنهاست» و برخی گفتند: «پنج نفرند و سگشان، ششمین آنهاست» و برخی گفتند: «هفت نفرند و سگشان هشتمین آنهاست».

خداوندﷻ، پرده‌ای از ترس و رُعب را حجاب آنان قرار داد و کسی جرئت وارد شدن نداشت، جز رفیق آنها. وقتی او داخل غار شد، یارانش در هراس و

مُؤمِنونَ، فَلَهُم في كُلِّ سَنَةٍ نَقلَتانِ يَنامونَ سِتَّةَ أشهُرٍ عَلىٰ جُنوبِهِمُ اليُمنىٰ، وسِتَّةَ أشهُرٍ عَلىٰ جُنوبِهِمُ اليُسرىٰ، وَالكَلبُ مَعَهُم قَد بَسَطَ ذِراعَيهِ بِفِناءِ الكَهفِ.[۱]

۵۳۸. تفسير العيّاشي عن سليمان بن جعفر النّهدي: قالَ لي جَعفَرُ بنُ مُحَمَّدٍ: يا سُلَيمانُ، مَنِ الفَتىٰ؟

قالَ: قُلتُ لَهُ: جُعِلتُ فِداكَ! الفَتىٰ عِندَنا الشّابُّ.

قالَ لي: أما عَلِمتَ أنَّ أصحابَ الكَهفِ كانوا كُلُّهم كُهولاً فَسَمّاهُمُ اللهُ فِتيَةً بِإِيمانِهِم، يا سُلَيمانُ، من آمَنَ بِاللهِ وَاتَّقىٰ فَهُوَ الفَتىٰ.[۲]

---

۱. تفسير القمّي: ج ۲ ص ۳۲.

۲. تفسير العيّاشي: ج ۲ ص ۳۲۳ ح ۱۱.

ترس دید که مبادا یاران دقیانوس بر آنان دست یافته‌اند. وی به آنان گزارش داد که این مدّت طولانی در خواب بوده‌اند و آنان برای مردم، نشانه‌اند. همه گریستند و از خداوند خواستند که آنان را به خواب برگرداند، چنان که در خواب بودند. پادشاه گفت: سزاوار است در این جا مَسجدی بسازیم و آن را زیارت کنیم؛ چرا که اینها مردمانی مؤمن‌اند.

آنان، در هر سال، دو بار حرکت می‌کردند، شش ماه بر پهلوی راست می‌خوابیدند و شش ماه بر پهلوی چپ، و سگ به همراه آنان، دست‌هایش را بر درِ غار، پهن کرده بود.

۵۳۸. **تفسیر العیاشی** ـ به نقل از سلیمان بن جعفر نهدی ـ: امام صادق‌علیه السلام به من فرمود: «ای سلیمان! جوان‌مرد کیست؟».

گفتم جانم فدایت! جوان‌مرد نزد ما همان جوان است.

به من فرمود: «آیا نمی‌دانستی که اصحاب کهف، همه میان‌سال بودند و خداوند به خاطر ایمانشان، آنان را جوان‌مرد نامید؟ ای سلیمان! آن که به خدا ایمان آورد و تقوا پیشه کند، جوان‌مرد است».

الفصل الثاني

أُسوَةُ الشَّبابِ مِن أهلِ البَيتِ

٢ / ١

أميرُ المؤمنين

الكتاب

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلْعِبَادِ﴾.[١]

الحديث

٥٣٩. الإمام الصادق عليه السلام: اِنهَزَمَ النّاسُ يَومَ اُحُدٍ عَن رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَغَضِبَ غَضَباً شَديداً، قالَ: وكانَ إذا غَضِبَ انحَدَرَ عَن جَبينِهِ مِثلُ اللُّؤلُؤِ مِنَ العَرَقِ، قالَ: فَنَظَرَ فَإِذا عَلِيٌّ عليه السلام إلىٰ جَنبِهِ فَقالَ لَهُ: اِلحَق بِبَني أبيكَ مَعَ مَنِ انهَزَمَ عَن رَسولِ اللهِ.

فَقالَ: يارَسولَ اللهِ، لي بِكَ اُسوَةٌ.

قالَ: فَاكفِني هٰؤُلاءِ فَحَمَلَ فَضَرَبَ أوَّلَ مَن لَقِيَ مِنهُم.

فَقالَ: جَبرَئيلُ عليه السلام: إنَّ هٰذِهِ لَهِيَ المُؤاساةُ يا مُحَمَّدُ.

فَقالَ: إنَّهُ مِنّي وأنَا مِنه.

فَقالَ جَبرَئيلُ عليه السلام: وأنَا مِنكُما يا مُحَمَّدُ.

---

١. البقرة: ٢٠٧.

فصل دوم

الگوهایی از اهل بیت برای جوانان

۱ / ۲
امیرمؤمنان

قرآن

﴿و در میان مردم، کسی (علی بن ابی طالب) است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به بندگان، مهربان است﴾.

حدیث

۵۳۹ . امام صادق ﷺ: در روز نبرد اُحُد، مردم از اطراف پیامبر ﷺ گریختند. پیامبر خدا به شدّت خشمگین شد و هرگاه خشمگین می‌شد، از گونه‌هایش عرق، مانند مروارید، فرو می‌ریخت. آن گاه پیامبر ﷺ نگاه کرد و علی ﷺ را در کنار خود دید. به وی فرمود: «تو هم به [آن دسته از] برادرانت که از پیامبر خدا گریختند، بپیوند».

علی ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! تو برایم الگو هستی.

پیامبر ﷺ فرمود: «پس مرا از شرّ اینها در امان بدار».

علی ﷺ بر آنان یورش بُرد و به نخستین کسی که از دشمن دید، ضربتی زد. جبرئیل ﷺ گفت: ای محمّد! این همان مُواسات (از خود گذشتگی/فداکاری)[1] است.

پیامبر ﷺ فرمود: «او از من است و من از اویم».

---

۱. مواسات به معنای آن است که کسی، دیگری را در مال و جان، همچون خویشتن بشمارد (ر.ک: لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «مواسات»).

فَقالَ أبو عَبدِ اللهِ عليه السلام: فَنَظَرَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله إلىٰ جَبرَئيلَ عليه السلام عَلىٰ كُرسِيٍّ مِن ذَهَبٍ بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ، وهُوَ يَقولُ: لا سَيفَ إلّا ذُو الفَقارِ ولا فَتىً إلّا عَلِيٌّ.[1]

۵۴۰. رسول الله صلى الله عليه وآله ـ عِندَ مُبارَزَةِ الإِمامِ عَلِيٍّ عليه السلام عَمرَو بنَ عَبدِوُدٍّ ـ: بَرَزَ الإِيمانُ كُلُّهُ إلَى الشِّركِ كُلِّهِ.[2]

۵۴۱. تاريخ الطبري عن أبي رافع: لَمّا قَتَلَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ أصحابَ الأَلوِيَةِ أبصَرَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله جَماعَةً مِن مُشرِكي قُرَيشٍ، فَقالَ لِعَلِيٍّ: اِحمِل عَلَيهِم، فَحَمَلَ عَلَيهِم، فَفَرَّقَ جَمعَهُم، وقَتَلَ عَمرَو بنَ عَبدِ اللهِ الجُمَحِيَّ.

قالَ: ثُمَّ أبصَرَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله جَماعَةً مِن مُشرِكي قُرَيشٍ، فَقالَ لِعَلِيٍّ: اِحمِل عَلَيهِم، فَحَمَلَ عَلَيهِم فَفَرَّقَ جَماعَتَهُم، وقَتَلَ شَيبَةَ بنَ مالِكٍ أحَدَ بَني عامِرِ بنِ لُؤَيٍّ.

فَقالَ جِبريلُ: يا رَسولَ اللهِ، إنَّ هٰذِهِ لَلمُؤاساةُ.

فَقالَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إنَّهُ مِنّي وأنَا مِنهُ.

فَقالَ جِبريلُ: وأنَا مِنكُما، قالَ: فَسَمِعوا صَوتاً:

لا سَيفَ إلّا ذُوالفَقا ‏ ‏ رِ ولا فَتىً إلّا عَلِيٌّ[3]

۵۴۲. تذكرة الخواصّ: ذَكَرَ أحمَدُ بنُ حَنبَلٍ فِي الفَضائِلِ أنَّهُم سَمِعوا تَكبيراً مِنَ السَّماءِ في ذٰلِكَ اليَومِ وقائِلاً يَقولُ:

لا سَيفَ إلّا ذُوالفَقا ‏ ‏ رِ ولا فَتىً إلّا عَلِيٌّ

فَاستَأذَنَ حَسّانُ بنُ ثابِتٍ رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله أن يُنشِدَ شِعراً فَأَذِنَ لَهُ، فَقالَ:

---

۱. الكافي: ج ۸ ص ۱۱۰ ح ۹۰.

۲. كنز الفوائد: ج ۱ ص ۲۹۷.

۳. تاريخ الطبري: ج ۲ ص ۵۱۴.

جبرئیل‌ علیه السلام هم گفت: و من از شمایم، ای محمّد!

امام صادق‌ علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل‌ علیه السلام نظر افکند که بر تختی طلایی میان آسمان و زمین نشسته و می‌گوید: "شمشیری جز ذو الفقار و جوان‌مردی جز علی نیست"».

۵۴۰. **پیامبر** صلی الله علیه و آله ـ به هنگام رویارویی امام علی‌ علیه السلام با عمرو بن عبدِ وَد ـ: تمام ایمان در برابر تمام شرک، ظاهر گشت.

۵۴۱. **تاریخ الطبری** ـ به نقل از ابو رافع ـ: هنگامی که علی بن ابی طالب‌ علیه السلام [در نبرد اُحد،] پرچمداران را کُشت، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر گروهی از مشرکان قریش افتاد. به علی‌ علیه السلام فرمود: «بر آنان یورش ببر!».

علی‌ علیه السلام بر آنان حمله برد و آنان را پراکنده ساخت و عَمرو بن عبد الله جُمَحی را به قتل رسانید. پس، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر گروهی دیگر از مشرکان قریش افتاد و به علی‌ علیه السلام فرمود: «بر آنان یورش ببر!».

علی‌ علیه السلام بر آنان حمله کرد و آنان را پراکنده ساخت و شَیبة بن مالک، یکی از افراد قبیلهٔ بنی عامر بن لؤی را به قتل رسانید. در این هنگام، جبرئیل‌ علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! این همان مواسات است. آن گاه، پیامبر خدا فرمود: «به راستی که او از من است و من از اویم»، و جبرئیل‌ علیه السلام گفت: و من از شمایم.

آن گاه، صدایی را شنیدند که می‌گفت: «شمشیری جز ذو الفقار و جوان‌مردی جز علی نیست».

۵۴۲. **تذکرة الخواص:** احمد بن حنبل در کتاب الفضائل، روایت می‌کند که مردمان در آن روز (جنگ اُحُد)، صدای تکبیری از آسمان شنیدند و نیز شنیدند که کسی می‌گفت:

«شمشیری جز ذو الفقار /
و جوان‌مردی جز علی نیست».

حسّان بن ثابت، از پیامبر خدا اجازه خواست که شعری بسُراید. پیامبر صلی الله علیه و آله به وی اجازه داد و حسّان، چنین سرود:

جِبريلُ نـادىٰ مُـعلِناً وَالنَّقعُ لَيسَ بِمُنجَلي
وَالمُسلِمونَ قَدأحدَقوا حَولَ النَّبِيِّ المُرسَلِ
لا سَيفَ إلّا ذُوالفَـقا رِ ولا فَتىً إلّا عَلِيٌّ[۱]

۵۴۳. الإمام الباقر عليه السلام ـ في وَصفِ الإمام عَلِيٍّ عليه السلام ـ: وإن كانَ صاحِبُكُم لَيَجلِسُ جِلسَةَ العَبدِ، ويَأكُلُ أكلَةَ العَبدِ، ويُطعِمُ النّاسَ خُبزَ البُرِّ وَاللَّحمَ، وَيرجِعُ إلىٰ أهلِهِ فَيَأكُلُ الخُبزَ وَالزَّيتَ، وإن كان لَيَشتَري القَميصَ السُّنبُلانِيَّ، ثُمَّ يُخَيِّرُ غُلامَهُ خَيرَهُما، ثُمَّ يَلبَسُ الباقِيَ، فَإِذا جازَ أصابِعَهُ قَطَعَهُ، وإذاجازَ كَعبَهُ حَذَفَهُ، وما وَرَدَ عَلَيهِ أمرانِ قَطُّ كِلاهُما لِلّٰهِ رِضىً إلّا أخَذَ بِأَشَدِّهِما عَلىٰ بَدَنِهِ.

ولَقَد وُلِّيَ النّاسَ خَمسَ سِنينَ فَما وَضَعَ آجُرَّةً عَلىٰ آجُرَّةٍ ولا لَبِنَةً عَلىٰ لَبِنَةٍ، ولا أقطَعَ قَطيعَةً، ولا أورَثَ بَيضاءَ ولا حَمراءَ إلّا سَبعَمِئَةِ دِرهَمٍ فَضَلَت مِن عَطاياهُ، أرادَ أن يَبتاعَ لِأَهلِهِ بِها خادِماً، وما أطاقَ أحَدٌ عَمَلَهُ، وإن كانَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عليه السلام لَيَنظُرُ فِي الكِتابِ مِن كُتُبِ عَلِيٍّ عليه السلام فَيَضرِبُ بِهِ الأَرضَ، ويَقولُ: مَن يُطيقُ هٰذا.[۲]

۵۴۴. الإمام الصادق عليه السلام: إنَّ وَلِيَّ عَلِيٍّ عليه السلام لا يَأكُلُ إلَّا الحَلالَ؛ لِأَنَّ صاحِبَهُ كانَ كَذٰلِكَ... أما وَالَّذي ذَهَبَ بِنَفسِهِ، ما أكَلَ مِنَ الدُّنيا حَراماً قَليلاً ولا كَثيراً حَتّىٰ فارَقَها، ولا عَرَضَ لَهُ أمرانِ كِلاهُما لِلّٰهِ طاعَةٌ إلّا أخَذَ بِأَشَدِّهِما عَلىٰ بَدَنِهِ، ولا نَزَلَت بِرَسولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله شَديدَةٌ قَطُّ إلّا وَجَّهَهُ فيها ثِقَةً بِهِ، ولا أطاقَ أحَدٌ مِن هٰذِهِ الاُمَّةِ عَمَلَ رَسولِ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله بَعدَهُ غَيرُهُ، ولَقَد كانَ يَعمَلُ عَمَلَ رَجُلٍ كَأَنَّهُ يَنظُرُ إلَى الجَنَّةِ وَالنّارِ.

---

۱. تذكرة الخواصّ: ص ۲۶؛ الصراط المستقيم: ج ۱ ص ۲۵۸ نحوه.

۲. الكافي: ج ۸ ص ۱۳۰ ح ۱۰۰.

جبرئیل، آشکارا فریاد کرد /
و هنوز فتنه‌ها آشکار نشده بود
- در حالی که مسلمانان /
گِرد پیامبر مُرسَل، حلقه زده بودند -:
«شمشیری جز ذو الفقار /
و جوان‌مردی جز علی نیست».

۵۴۳. **امام باقر**ع - در توصیف امام علیع -: رهبر شما مانند بردگان می‌نشست، مانند بردگان غذا می‌خورد، نان گندم و گوشت را به مردم، می‌خورانْد و خود به خانه برمی‌گشت و نان [جو] و روغن زیتون می‌خورد. [دو] پیراهن سُنبُلانی[1] می‌خرید و به غلامش می‌فرمود تا بهترینِ [آن دو] را انتخاب کند و خود، دیگری را می‌پوشید و اگر آستینش از انگشتانش بلندتر بود، آن را قیچی می‌کرد و اگر از قوزک پایش درازتر بود، آن را می‌بُرید و هرگاه دو کار بر او روی می‌آورد که در هر دو [موجب] خشنودی خداوند بود، سخت‌ترینِ بر جسم خود را برمی‌گزید.

او پنج سال زمامدار مردم بود و آجری روی آجر و خشتی روی خشت نگذاشت و زمینی از زمین‌های خراج [و اموال عمومی] را به کسی نبخشید و درم و دیناری به ارث نگذاشت، جز هفتصد درهم که از بخشش‌هایش زیاده آمده بود و می‌خواست برای خانواده‌اش مستخدمی خریداری کند. کسی را توان کاری که او انجام می‌داد، نبود.

علی بن حسینع در نوشته‌های علیع می‌نگریست و بر زمین می‌کوبید و می‌فرمود: «کیست که بتواند چنین کند؟!».[2]

۵۴۴. **امام صادق**ع: دوستدار علیع جز حلال نمی‌خورَد؛ زیرا رهبرش چنین بود. سوگند به خدایی که جان او را گرفت، از مال دنیا حرامی را تناول نکرد، نه کم و نه زیاد، تا از دنیا رحلت کرد. و هیچ‌گاه دو کار بر او عرضه نشد که در هر دو مورد، خشنودی خدا بود، جز آن که سخت‌ترینش را بر جسم خود برمی‌گزید، و هیچ حادثهٔ دشواری بر پیامبرص روی نیاورد، جز آن که به جهت اطمینان و اعتماد، علیع را بدان مأمور کرد. هیچ یک از امّت اسلامی

---

۱. سُنبُلانی، پیراهنی بلند و منسوب به شهری در روم است (القاموس، فیروزآبادی).

۲. ظاهراً در این نوشته‌ها، فهرستی از اعمال خیر و عبادات امام علیع و از جمله، شمارِ بردگان آزاد شده توسّط ایشان، آمده بود.

ولَقَد أعتَقَ ألفَ مَملوكٍ مِن صُلبِ مالِهِ، كُلُّ ذٰلِكَ تَحفّىٰ[۱] فيهِ يَداهُ، وتَعَرَّقَ جَبينُهُ، التِماسَ وَجهِ اللهِ ﷻ وَالخَلاصِ مِنَ النّارِ، وما كـانَ قـوتُهُ إلَّا الخَـلَّ وَالزَّيتَ، وحَلواهُ التَّمرُ إذا وَجَدَهُ، ومَلبوسُهُ الكَرابيسُ، فَإِذا فَضَلَ عَن ثِـيابِهِ شَيءٌ دَعا بِالجَلَمِ فَجَزَّهُ.[۲]

۵۴۵. مروج الذهب: دَخَلَ ضِرارُ بنُ ضَمرَةَ؛ وكانَ مِن خَواصِّ عَلِيٍّ عَلىٰ مُعاوِيَةَ وافِداً، فَقالَ لَهُ: صِف لي عَلِيّاً.

قالَ: أعفِني يا أميرَ المُؤمِنينَ.

قالَ مُعاوِيَةُ: لابُدَّ مِن ذٰلِكَ.

فَقالَ: أمّا إذا كانَ لابُدَّ مِن ذٰلِكَ فَإِنَّهُ كانَ وَاللهِ بَعيدَ المَدىٰ، شَديدَ القُوىٰ، يَقولُ فَصلاً، ويَحكُمُ عَدلاً، يَتَفَجَّرُ العِلمُ مِن جَوانِبِهِ، وتَـنطِقُ الحِكـمَةُ مِـن نَواحيهِ، يُعجِبُهُ مِنَ الطَّعامِ ما خَشُنَ، ومِنَ اللِّباسِ ما قَصُرَ.

وكانَ وَاللهِ يُجيبُنا إذا دَعَوناهُ، ويُعطينا إذا سَأَلناهُ، وكُنّا وَاللهِ ـ عَلىٰ تَقريبِهِ لَنا وقُربِهِ مِنّا لا نُكَلِّمُهُ هَيبَةً لَهُ، ولا نَبتَدِئُهُ لِعِظَمِهِ في نُفوسِنا، يَبسِمُ عَن ثَغرٍ كَاللُّؤلُؤِ المَنظومِ، يُعَظِّمُ أهلَ الدّينِ، ويَرحَمُ المَساكينَ، ويُطعِمُ فِـي المَسـغَبَةِ يَتيماً ذا مَـقرَبَةٍ أو مِسكـيناً ذا مَـترَبَةٍ، يَكسُـو العُـريانَ، ويَـنصُرُ اللَّـهفانَ، وَيستَوحِشُ مِنَ الدُّنيا وزَهرَتِها، ويَأنَسُ بِاللَّيلِ وظُلمَتِهِ.

وكَأَنّي بِهِ وقَد أرخَى اللَّيلُ سُدولَهُ، وغارَت نُجومُهُ، وهُـوَ فـي مِـحرابِـهِ قابِضٌ عَلىٰ لِحيَتِهِ، يَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّليمِ[۳]، ويَبكي بُكاءَ الحَزينِ، ويَقولُ: «يا دُنيا غُرّي غَيري، إلَيَّ تَعَرَّضتِ أم إلَيَّ تَشَوَّفتِ؟ هَيهاتَ هَـيهاتَ! لا حـانَ حينُكِ، قَد أبَنتُكِ ثَلاثاً لا رَجعَةَ لي فيكِ، عُمُرُكِ قَـصيرٌ، وعَـيشُكِ حَـقيرٌ،

---

۱. تحفّى: بالغ، أو من الحَفا: وهو رقّة القدم (لسان العرب: ج ۱۴ ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷).

۲. الكافي: ج ۸ ص ۱۶۳ ح ۱۷۳.

۳. السَّلِيم: اللديغ. يقال: سَلَمَتهُ الحيّة؛ أي لدَغَته (لسان العرب: ج ۱۲ ص ۲۹۲).

توان انجام دادن کارهای پیامبرﷺ را جز او نداشت. وی مانند کسی رفتار می‌کرد که به بهشت و جهنّم می‌نگرد. هزار برده از ثروت خویش، آزاد ساخت، که همهٔ آن، حاصل دست‌رنج و عرق پیشانی‌اش بود و این همه را به خاطر خداوندﷻ و رهایی از آتش، انجام می‌داد. غذای او سرکه و روغن زیتون بود و شیرینی‌اش خرما، اگر بدان دست می‌یافت. لباسش کرباس بود و اگر لباس بلند بود، قیچی می‌خواست و آن را کوتاه می‌کرد.

۵۴۵. **مُرُوج الذهب**: ضِرار بن ضَمرَه ـ که از یاران خاص علیؑ بود ـ به عنوان نماینده بر معاویه وارد شد. معاویه به وی گفت: علی را برایم توصیف کن.

ضرار گفت: ای امیر مؤمنان! مرا معذور بدار.

معاویه گفت: چاره‌ای نیست.

ضرار گفت: حال اگر چاره‌ای نیست، [پس بدانید که] به خدا سوگند، وی، دوراندیش و بسیار نیرومند بود، سخنی جدا کنندهٔ حق و باطل بر زبان می‌راند، عادلانه داوری می‌کرد، دانش از همهٔ جوانبش می‌جوشید، و حکمت از اطرافش گویا بود. از غذاها سفت‌ترش را دوست می‌داشت و از پوشاک، کوتاهش را.

به خدا سوگند، هرگاه او را می‌خواندیم، به ما پاسخ می‌داد و اگر چیزی از او درخواست می‌کردیم، اجابت می‌نمود. به خدا سوگند، با همهٔ نزدیکی به وی، نمی‌توانستیم به خاطر هیبتش با او سخن بگوییم و به جهت بزرگی‌اش در دل و جانمان نمی‌توانستیم با او آغاز به سخن گفتن کنیم.

وقتی که لبخند می‌زد، دندان‌هایش مروارید به رشته کشیده را می‌مانْد، دینداران را گرامی می‌داشت و به تهی‌دستان، رحم می‌کرد. در روز گرسنگی به یتیم خویشاوند و بینوای خاک‌نشین، غذا می‌داد. برهنگان را می‌پوشانید و دادخواهان را یاری می‌رساند. از دنیا و جلوه‌هایش کناره می‌گرفت و با شب و تاریکی اُنس داشت. گویا او را می‌بینم که شب، پرده‌هایش را پایین کشیده و ستارگانش فرونشسته و او در محرابش، محاسن خود را به کف گرفته و مانند مار گَزیده به خود می‌پیچد و به آهنگ سوزناک می‌گِرید و می‌گوید: «ای دنیا!

وخَطَرُكِ يَسيرٌ، آه مِن قِلَّةِ الزّادِ وبُعدِ السَّفَرِ ووَحشَةِ الطَّريقِ.

فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ: زِدني شَيئاً مِن كَلامِهِ.

فَقال ضِرارٌ: كانَ يَقولُ: أعجَبُ ما فِي الإِنسانِ قَلبُهُ...

فَقالَ لَهُ مُعاوِيَةُ: زِدني كُلَّما وَعَيتَهُ مِن كَلامِهِ.

قالَ: هَيهاتَ أَن آتِيَ عَلىٰ جَميعِ ما سَمِعتُهُ مِنهُ![1]

۵۴۶. **الإمام عليّ** ـ في كِتابِهِ إلىٰ عامِلِهِ عَلَى البَصرَةِ عُثمانَ بنِ حُنَيفٍ ـ: ألا وإنَّ لِكُلِّ مَأمومٍ إماماً يَقتَدي بِهِ، ويَستَضيءُ بِنورِ عِلمِهِ، ألا وإنَّ إمامَكُم قَدِ اكتَفىٰ مِن دُنياهُ بِطِمرَيهِ[2]، ومِن طُعمِهِ بِقُرصَيهِ، ألا وإنَّكُم لا تَقدِرونَ عَلىٰ ذٰلِكَ، ولٰكِن أعينوني بِوَرَعٍ وَاجتِهادٍ، وعِفَّةٍ وسَدادٍ. فَوَاللهِ ما كَنَزتُ مِن دُنياكُم تِبراً[3]، ولَا ادَّخَرتُ مِن غَنائِمِها وَفراً[4]، ولا أعدَدتُ لِبالي ثَوبي طِمراً...[5]

۲ / ۲
سَيِّدَةُ نِساءِ العالَمينَ

الكتاب

﴿إِنَّآ أَعْطَيْنَـٰكَ ٱلْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ﴾.[6]

﴿وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾.[7]

---

۱. مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۳۳.

۲. الطِّمْر: الثوب الخَلَق (النهاية: ج ۳ ص ۱۳۸).

۳. التِّبر: هو الذهب والفضّة قبل أن يُضربا دنانير ودراهم (النهاية: ج ۱ ص ۱۷۹).

۴. الوَفر: المال الكثير (النهاية: ج ۵ ص ۲۱۰).

۵. نهج البلاغة: الكتاب ۴۵.

۶. الكوثر: ۱ ـ ۳.

۷. الإنسان: ۸.

جز مرا فریب ده. خود را به من عرضه می‌نمایی و مشتاق من گشته‌ای؟ هرگز، هرگز! فریب تو نزدیک مباد! من تو را سه طلاقه کرده‌ام و حقّ رجوع ندارم. عمرت کوتاه، و خوشی‌ات پست، و قدر تو ناچیز است. آه از کمیِ توشه و دوری مسافت و تنهایی راه!».

آن گاه، معاویه به ضرار گفت: بیش از این از سخنانش برایم بگو.

ضرار گفت: همیشه می‌فرمود: «شگفت‌ترین قسمت انسان، قلب اوست...».

معاویه باز گفت: هرچه از سخن او می‌دانی، برایم بازگو.

ضرار گفت: دور است که بتوانم هر آنچه شنیدم، بر زبان آورم.

۵۴۶. **امام علی** ـ در نامه‌اش به کارگزار خود در بصره، عثمان بن حُنَیف ـ: بدان که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می‌کند و به نور دانش او روشنایی می‌گیرد. بدان که پیشوای شما از دنیایش به دو تکّه لباس و به دو گِردهٔ نان، بسنده کرده است. بدان که شما بر این روش توان ندارید، امّا با وَرَع و تلاش و عفّت و درستی مرا یاری کنید. به خدا سوگند، از دنیای شما طلا و نقره‌ای ذخیره نکردم و از غنیمت‌های آن، چیز زیادی نیندوختم و به جای لباس کهنه‌ام، لباسی آماده نساختم.

۲ / ۲
سرور زنان جهان

قرآن

﴿ما تو را کوثر دادیم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت، خود، بی‌تبار خواهد بود﴾.

﴿و به [پاس] دوستیِ [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را اطعام می‌کردند﴾.

الحديث

۵۴۷ . **شرح نهج البلاغة** : أرسَلَ إلَيهِ (يعني أميرَ المُؤمِنينَ عليه السلام) عَمرُو بنُ العاصِ يَعيبُهُ بِأَشياءَ، مِنها أنَّهُ يُسَمّي حَسَناً وحُسَيناً : وَلَدَي رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فَقالَ (الإمامُ عَلِيٌّ عليه السلام) لِرَسولِهِ : قُل لِلشّانِئَ ابنِ الشّانِئِ ؛ لَو لَم يَكونا وَلَدَيهِ لَكانَ أبتَرَ[1]، كَما زَعَمَهُ أبوكَ![2]

۵۴۸ . **الكشّاف عن ابن عبّاس** : إنَّ الحَسَنَ وَالحُسَينَ مَرِضا ، فَعادَهُما رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله في ناسٍ مَعَهُ، فَقالوا: يا أبَا الحَسَنِ، لَو نَذَرتَ عَلىٰ وَلَدِكَ. فَنَذَرَ عَلِيٌّ وفاطِمَةُ وفِضَّةُ -جارِيَةٌ لَهُما - إن بَرِئا مِمّا بِهِما أن يَصوموا ثَلاثَةَ أيّامٍ ، فَشُفِيا وما مَعَهُم شَيءٌ، فَاستَقرَضَ عَلِيٌّ مِن شَمعونَ الخَيبَرِيِّ اليَهودِيِّ ثَلاثَ أصواعٍ مِن شَعيرٍ، فَطَحَنَت فاطِمَةُ صاعاً وَاختَبَزَت خَمسَةَ أقراصٍ عَلىٰ عَدَدِهِم، فَوَضَعوها بَينَ أيديهِم لِيُفطِروا ، فَوَقَفَ عَلَيهِم سائِلٌ ، فَقالَ : السَّلامُ عَلَيكُم أهلَ بَيتِ مُحَمَّدٍ، مِسكينٌ مِن مَساكينِ المُسلِمينَ، أطعِموني أطعَمَكُمُ اللهُ مِن مَوائِدِ الجَنَّةِ، فَآثَروهُ، وباتوا لَم يَذوقوا إلَّا الماءَ ، وأصبَحوا صِياماً ، فَلَمّا أمسَوا ووَضَعُوا الطَّعامَ بَينَ أيديهِم وَقَفَ عَلَيهِم يَتيمٌ، فَآثَروهُ، ووَقَفَ عَلَيهِم أسيرٌ فِي الثّالِثَةِ ، فَفَعَلوا مِثلَ ذٰلِكَ .

فَلَمّا أصبَحوا أخَذَ عَلِيٌّ عليه السلام بِيَدِ الحَسَنِ وَالحُسَينِ وأقبَلوا إلَى رَسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ، فَلَمّا أبصَرَهُم و هُم يَرتَعِشونَ كَالفِراخِ مِن شِدَّةِ الجوعِ، قالَ: ما أشَدَّ ما يَسوءُني ما أرىٰ بِكُم! وقامَ فَانطَلَقَ مَعَهُم فَرَأىٰ فاطِمَةَ في مِحرابِها قَدِ التَصَقَ ظَهرُها بِبَطنِها وغارَت عَيناها ، فَساءَهُ ذٰلِكَ .

فَنَزَلَ جَبرَئيلُ و قالَ: خُذها يا مُحَمَّدُ ، هَنَّأَكَ اللهُ في أهلِ بَيتِكَ ، فَأَقرَأَهُ السّورَةَ.[3]

---

۱. إشارة إلى الآية الثالثة من سورة الكوثر.

۲. شرح نهج البلاغة: ج ۲۰ ص ۳۳۴ ح ۸۳۴.

۳. الكشّاف: ج ۴ ص ۱۶۹.

حدیث

۵۴۷. **شرح نهج البلاغة**: عَمرو بن عاص، فرستاده‌ای نزد امیر مؤمنان فرستاد و اموری را بر او خُرده گرفت. یکی آن که [چرا] حسن و حسین را فرزندان پیامبر خدا می‌نامد. علی‌ علیه السلام به فرستادهٔ عمرو بن عاص فرمود: «به آن دشمن پسر دشمن بگو: اگر حسن و حسین، فرزندان پیامبر نباشند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌تبار است[1]، چنان که پدرت گمان می‌بُرد».

۵۴۸. **الکشّاف** - به نقل از ابن عبّاس -: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه جمعی، از آن دو عیادت نمود. مردم گفتند: ای ابو الحسن! خوب است برای فرزندانت نذر کنی. آن گاه، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه، کنیز آنان، نذر کردند که اگر حسن و حسین علیهما السلام از بیماری شفا یابند، سه روز روزه بدارند.

آن دو شفا یافتند و چیزی [از آذوقه] نداشتند. علی علیه السلام از شمعون یهودی، سه مَن جو قرض گرفت. فاطمه علیها السلام یک مَن جو آن را آسیاب کرد و پنج عدد، به تعداد خودشان، نان پخت. نان‌ها را در میان نهادند تا افطار کنند که تهی‌دستی بر درِ خانه ایستاد و گفت: درود بر شما خاندان محمّد! تهی‌دستی از تهی‌دستان مسلمانم. مرا غذا دهید. خداوند. شما را از سفره‌های بهشتی غذا دهد.

او را بر خویش مقدّم داشتند و شب را سپری کردند و جز آب ننوشیدند و فردا را روزه گرفتند. چون شب شد و غذا در میان نهادند، یتیمی بر درِ خانه ایستاد. او را بر خویش مقدّم داشتند و در شب سوم، اسیری بر درِ خانه ایستاد و آنان، همان کار را کردند.

چون صبح شد، علی علیه السلام، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و نزد پیامبر خدا آمدند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دید که از شدّت گرسنگی مانند جوجه بر خود می‌لرزیدند، فرمود: «آنچه در شما می‌بینم، به شدّت مرا آزار می‌دهد».

پیامبر خدا، برخاست و با آنان راه افتاد و فاطمه علیها السلام را در محراب دید که شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش به گودی نشسته است. این منظره [هم] او را آزُرد. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: «ای محمّد! خداوند به تو به جهت خاندانت تهنیت می‌گوید» و سپس، سوره[2] را بر او خواند.

---

۱. اشاره است به آیهٔ ۳ از سورهٔ کوثر.

۲. یعنی سورهٔ «انسان» را.

۵۴۹. دلائل الإمامة عن ابن مسعود: جاءَ رَجُلٌ إلىٰ فاطِمَةَ عليها السلام فَقالَ: يَا ابنَةَ رَسولِ اللهِ، هَل تَرَكَ رَسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله عِندَكِ شَيئاً تُطرِفينيهِ.

فَقالَت: يا جارِيَةُ، هاتِ تِلكَ الحَريرَةَ. فَطَلَبَتها فَلَم تَجِدها.

فَقالَت: وَيحَكِ اطلُبيها، فَإِنَّها تَعدِلُ عِندي حَسَناً وحُسَيناً. فَطَلَبَتها فَإِذا هِيَ قَد قَمَمَتها في قُمامَتِها، فَإِذا فيها: قالَ مُحَمَّدٌ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: لَيسَ مِنَ المُؤمِنينَ مَن لَم يَأمَن جارُهُ بَوائِقَهُ. ومَن كانَ يُؤمِنُ بِاللهِ وَاليَومِ الآخِرِ فَلا يُؤذي جارَهُ، ومَن كانَ يُؤمِنُ بِاللهِ وَاليَومِ الآخِرِ فَليَقُل خَيراً أو يَسكُت. إنَّ اللهَ يُحِبُّ الخَيِّرَ الحَليمَ المُتَعَفِّفَ، ويُبغِضُ الفاحِشَ الضَّنينَ السَّئّآلَ المُلحِفَ. إنَّ الحَياءَ مِنَ الإِيمانِ وَالإِيمانَ فِي الجَنَّةِ، وإنَّ الفُحشَ مِنَ البَذاءِ، وَالبَذاءُ فِي النّارِ.[1]

۲ / ۳
سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ

۵۵۰. رسول الله صلى الله عليه وآله: الحَسَنُ وَالحُسَينُ سَيِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ وأبوهُما خَيرٌ مِنهُما.[2]

۵۵۱. المناقب عن الرُّويانيّ: إنَّ الحَسَنَ والحُسَينَ مَرّا عَلىٰ شَيخٍ يَتَوَضَّأُ ولا يُحسِنُ فَأَخَذا بِالتَّنازُعِ، يَقولُ كُلُّ واحِدٍ مِنهُما: أنتَ لا تُحسِنُ الوُضوءَ، فَقالا: أيُّـها الشَّيخُ كُن حَكَماً بَينَنا يَتَوَضَّأُ كُلُّ واحِدٍ مِنّا سَوِيَّةً، ثُمَّ قالا: أيُّنا يُحسِنُ.

قالَ: كِلاكُما تُحسِنانِ الوُضوءَ ولٰكِن هٰذَا الشَّيخُ الجاهِلُ هُوَ الَّذي لَم يَكُن يُحسِنُ، وقَد تَعَلَّمَ الآنَ مِنكُما وتابَ عَلىٰ يَدَيكُما بِبَرَكَتِكُما وشَفَقَتِكُما عَلىٰ اُمَّةِ جَدِّكُما.[3]

---

۱. دلائل الإمامة: ص ۶۵ ح ۱.

۲. عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۳۲ ح ۵۶.

۳. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۴۰۰.

۵۴۹ . **دلائل الإمامة** ـ به نقل از ابن مسعود ـ : مردی نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ای دختر پیامبر خدا! آیا پیامبر خدا، چیزی برایت به ارث گذاشت که آن را به من هدیه دهی؟

فاطمه علیها السلام فرمود: «ای کنیز! آن پارچهٔ حریر را بیاور».

کنیز، آن را جستجو کرد و نیافت. فاطمه علیها السلام فرمود: «وای بر تو! آن را پیدا کن؛ چرا که ارزش آن نزد من، برابر با ارزش حسن و حسین است».

کنیز، آن را جُست که با خاکروبه‌ها جاروب کرده بود. در آن نوشته شده بود: «محمّد، پیامبر [خدا] می‌گوید: «از مؤمنان نیست آن که همسایه از شرّش در امان نباشد و هر کس به خداوند و روز واپسین ایمان دارد، همسایه‌اش را آزار ندهد، و هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد، باید سخن نیک بر زبان آورد یا سکوت کند. به راستی که خداوند، نیکوکارِ بردبار و پاک‌دامن را دوست می‌دارد و بدزبانِ بخیل و سائل (درخواست کنندهٔ) اصرارورز را دشمن می‌دارد. به راستی که شرم، از ایمان است و ایمان، در بهشت جای دارد و دشنام، از بدزبانی است و بدزبانی، در آتش جای دارد».

۳ / ۲
دو سرور جوانان بهشت

۵۵۰ . **پیامبر** صلی الله علیه و آله: حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشت‌اند و پدرشان از آنان بهتر است.

۵۵۱ . **المناقب** ابن شهرآشوب ـ به نقل از رویانی ـ : حسن و حسین علیهما السلام بر پیرمردی گذشتند که وضو می‌ساخت، ولی آن را درست انجام نمی‌داد. آن دو با یکدیگر به نزاع پرداختند و هر یک به دیگری می‌گفت: تو درست وضو نمی‌گیری. آن گاه، رو به پیرمرد کرده و گفتند: «ای پیرمرد! تو میان ما داور باش تا هر یک وضو بگیریم».

آن گاه گفتند: «کدام‌یک از ما درست وضو می‌گیرد؟».

پیرمرد گفت: هر دوی شما درست وضو می‌گیرید؛ لیکن این پیرمرد نادان است که درست، وضو نمی‌سازد و اینک از شما آموخت. و به دستان شما و به برکت شما و مهربانی شما بر امّت جدّتان، توبه کرد.

۵۵۲. المناقب عن عيون المجالس: إنَّهُ (الإمامَ الحُسَينَ عليه السلام) سايَرَ أنَسَ بنَ مالِكٍ فَأَتىٰ قَبرَ خَديجَةَ فَبَكىٰ، ثُمَّ قالَ: اِذهَب عَنّي، قالَ أنَسٌ: فَاستَخفَيتُ عَنهُ، فَلَمّا طالَ وُقوفُهُ فِي الصَّلاةِ سَمِعتُهُ قائِلاً:

يا رَبِّ يا رَبِّ أنتَ مَولاهُ   فَارحَم عُبَيداً إلَيكَ مَلجاهُ
يا ذَا المَعالي عَلَيكَ مُعتَمَدي   طوبىٰ لِمَن كُنتَ أنتَ مَولاهُ
طوبىٰ لِمَن كانَ خائِفاً أرِقاً   يَشكو إلىٰ ذِي الجَلالِ بَلواهُ
وما بِهِ عِلَّةٌ ولا سَقَمٌ   أكثَرَ مِن حُبِّهِ لِمَولاهُ
إذَا اشتَكىٰ بَثَّهُ وغُصَّتَهُ   أجابَهُ اللهُ ثُمَّ لَبّاهُ
لَبَّيكَ لَبَّيكَ أنتَ في كَنَفي   وكُلَّما قُلتَ قَد عَلِمناهُ
صَوتَكَ تَشتاقُهُ مَلائِكَتي   فَحَسبُكَ الصَّوتُ قَد سَمِعناهُ
دُعاكَ عِندي يَجولُ في حُجُبٍ   فَحَسبُكَ السِّترُ قَد سَفَرناهُ
لَو هَبَّتِ الرّيحُ في جَوانِبِهِ   خَرَّ صَريعاً لِما تَغشاهُ
سَلني بِلا رَغبَةٍ ولا رَهَبٍ   ولا حِسابٍ إنّي أنَا اللهُ.[۱]

۲ / ۴
زين العابدين

۵۵۳. المناقب: ورُوِيَ أنَّهُ استَسقىٰ عُبّادُ البَصرَةِ، مِثلُ: أيّوبَ السِّجِستانِيِّ، وصالِحٍ المُرِّيِّ، وعُتبَةَ العَلّامِ، وحَبيبٍ القادِسِيِّ، ومالِكِ بنِ دينارٍ، وأبي صالِحٍ الأَعمىٰ، وجَعفَرِ بنِ سُلَيمانَ، وثابِتٍ البُنانِيِّ، ورابِعَةَ، وسَعدانَةَ، وَانصَرَفوا خائِبينَ، فَإِذا هُم بِفَتًى قَد أقبَلَ وقَد أكرَبَتهُ أحزانُهُ وأقلَقَتهُ أشجانُهُ فَطافَ

---

۱. المناقب لابن شهرآشوب: ج ۴ ص ۶۹.

۵۵۲. **المناقب** ابن شهرآشوب ـ به نقل از عيون المجالس ـ: امام حسین علیه السلام به همراه اَنَس بر سرِ قبر خدیجه علیها السلام آمد. آن گاه، گریست و به انس فرمود: «تو برو!».

انس می‌گوید: خود را از او پنهان کردم و چون دیدم نمازش به درازا کشید، شنیدم که چنین می‌گفت:

«پروردگارا، پروردگارا! تو آقای بنده‌ات هستی /
پس بر بندهٔ کوچکی که پناهش تویی، ترحّم کن.
ای والا خصال، تکیه‌گاهم تویی /
خوشا به حال کسی که تو آقای اویی!
خوشا به حال کسی که بیمناک و بیدار است /
و گرفتاری خویش را به آن پرشکوه، باز می‌گوید!
وهیچ درد و رنجی /
بیشتر از محبّت مولایش ندارد.
هرگاه گرفتاری و رنجش را شِکوِه کند /
خداوند، او را اجابت کرده و پاسخ دهد که:
"بلی، بلی! تو در پناه منی /
و آنچه گفتی، ما دانستیم.
فرشتگانم مشتاق آوای توأند /
آواز بس کن که ما آن را شنیدیم
دعای تو نزد من در حجاب‌ها می‌گردد /
پرده دیگر بس است. آن را کنار زدیم.
اگر نسیمی در اطراف آن بوزد /
از آنچه او را فرا می‌پوشاند، بیهوش بر زمین می‌افتد.
از من بخواه بدون امید و بیم /
و بی‌حساب که این منم، خدای!"».

۴/۲

زین العابدین

۵۵۳. **المناقب** ابن شهرآشوب: گزارش شده که عابدان بصره، مانند: ایّوب سِجِستانی، صالح مِرّی، عُتبهٔ غلّام، حبیب فارسی، مالک بن دینار، ابو صالح اعمی، جعفر بن سلیمان، ثابت بنانی، رابعه و سعدانه، [از خداوند متعال] جهت دعا

بِالكَعبَةِ أشواطاً، ثُمَّ أقبَلَ عَلَينا وسَمّانا واحِداً واحِداً فَقُلنا: لَبَّيكَ يا شابُّ.

فَقالَ: أما فيكم أحَدٌ يُجيبُهُ [يحبّهُ] الرَّحمٰنُ؟

فَقُلنا: يا فَتىٰ، عَلَينَا الدُّعاءُ وعَلَيهِ الإِجابَةُ.

قالَ: أبعِدوا عَنِ الكَعبَةِ فَلَو كانَ فيكُم أحَدٌ يُجيبُهُ [يحبّهُ][1] الرَّحمٰنُ لَأَجابَهُ، ثُمَّ أتَى الكَعبَةَ فَخَرَّ ساجِداً فَسَمِعتُهُ يَقولُ في سُجودِهِ: سَيِّدي بِحُبِّكَ لي إلّا أسقَيتَهُمُ الغَيثَ، فَمَا استَتَمَّ الكَلامَ حَتّىٰ أتاهُمُ الغَيثُ كَأَفواهِ القِرَبِ، ثُمَّ وَلّىٰ عَنّا قائِلاً:

مَن عَرَفَ الرَّبَّ فَلَم تُغنِهِ　　مَعرِفَةُ الرَّبِّ فَهٰذا شَقِيّ
ما ضَرَّ فِي الطّاعَةِ ما نالَهُ　　في طاعَةِ اللهِ وماذا لَقِي
ما يَصنَعُ العَبدُ بِعِزِّ الغِنىٰ　　وَالعِزُّ كُلُّ العِزِّ لِلمُتَّقي

فَسُئِلَ عَنهُ فَقالوا: هٰذا زَينُ العابِدينَ عليه السلام.[2]

۵۵۴. المناقب عن الأصمَعيّ: كُنتُ أطوفُ حَولَ الكَعبَةِ لَيلَةً، فَإِذا شابٌّ ظَريفُ الشَّمائِلِ وعَلَيهِ ذُؤابَتانِ وهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَستارِ الكَعبَةِ، ويَقولُ: نامَتِ العُيونُ، وعَلَتِ النُّجومُ، وأنتَ المَلِكُ الحَيُّ القَيّومُ، غَلَّقَتِ المُلوكُ أبوابَها، وأقامَت عَلَيها حُرّاسَها، وبابُكَ مَفتوحٌ لِلسّائِلينَ، جِئتُكَ لِتَنظُرَ إلَيَّ بِرَحمَتِكَ يا أرحَمَ الرّاحِمينَ، ثُمَّ أنشَأَ يَقولُ:

يا مَن يُجيبُ دُعَا المُضطَرِّ فِي الظُّلَمِ　　يا كاشِفَ الضُّرِّ وَالبَلوىٰ مَعَ السَّقَمِ
قَد نامَ وَفدُكَ حَولَ البَيتِ قاطِبَةً　　وأنتَ وَحدَكَ يا قَيّومُ لَم تَنَمِ
أدعوكَ رَبِّ دُعاءً قَد أمَرتَ بِهِ　　فَارحَم بُكائي بِحَقِّ البَيتِ وَالحَرَمِ
إن كانَ عَفوُكَ لا يَرجوهُ ذو سَرَفٍ　　فَمَن يَجودُ عَلَى العاصينَ بِالنِّعَمِ

---

۱. والصحيح «يحبّه» كما في الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۴۹ ح ۱۸۶ وبحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۵۱.

۲. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۴۰.

برای آمدن باران، بیرون رفتند؛ ولی دست خالی بازگشتند. در این هنگام، جوانی را دیدند که رو آورد و غم و اندوه، او را شکسته و آشفته کرده بود. چند دور، گِرد خانهٔ خدا طواف کرد. آن گاه به سوی ما آمد و ما را یک به یک نام برد و ما پاسخش را گفتیم. آن گاه گفت: «در میان شما کسی نیست که خداوند رحمان، او را پاسخ دهد؟ [و او را دوست داشته باشد؟]».

گفتیم: بر ما دعاست، و اجابت از اوست.

گفت: «از کعبه دور شوید. اگر در میان شما کسی بود که خداوند رحمان، او را اجابت می‌کرد [و او را دوست داشت]، هر آینه دعای او را اجابت می‌کرد».

سپس، خود، نزدیک کعبه شد و به سجده افتاد و شنیدم که در سجده می‌گفت: «آقای من! تو را به دوستی‌ات نسبت به من سوگند که بر آنان، باران نازل کنی».

هنوز سخنش تمام نشده بود که باران شدیدی نازل شد، گویا دهانهٔ مشک‌ها باز شده است و سپس از نزد ما رفت، در حالی که می‌گفت:

«آن که خدا را بشناسد و شناخت پروردگار /
او را بی‌نیاز نکند، او بدبخت است.
آنچه در مسیر اطاعت خداوند به بنده رسد /
به وی زیان نمی‌رساند.
بنده با عزّت توانگری چه می‌کند /
حال آن که تمام عزّت، از آنِ پارساست؟».

پرسیدند: این جوان کیست؟

گفتند: زین العابدین.

۵۵۴. **المناقب** ابن شهرآشوب ـ به نقل از اصمعی ـ: شبی به دور کعبه طواف می‌کردم که جوان لاغر اندامی را دیدم که گیسوان بلندی داشت و در حالی که پردهٔ کعبه را گرفته بود، می‌گفت:

«چشم‌ها را خواب، ربوده است. ستارگان، در آسمان برآمده‌اند و تو پادشاه زنده و بر پا دارنده‌ای. پادشاهان، درهای خویش بسته‌اند و نگهبانانی بر آنها گماشته‌اند. درِ [خانهٔ] تو بر روی نیازخواهان، گشوده است. نزد تو آمدم تا با رحمت خویش بر من بنگری، ای مهربان‌ترینِ مهربانان!».

آن گاه، چنین سرود:

«ای کسی که دعای درماندهٔ در تاریکی‌ها را پاسخ می‌دهی /
ای کسی که زیان‌ها و گرفتاری‌ها و دردها را برطرف می‌سازی!
همهٔ میهمانان تو پیرامون خانه (کعبه) به خواب رفته‌اند /
و تو به تنهایی، ای بر پا دارنده، نمی‌خوابی.
پروردگارا! تو را می‌خوانم، آن گونه که خود، دستور دادی /
پس به خانه و حرم سوگند، بر اشک‌هایم ترحّم کن.

قالَ: فَاقتَفَيتُهُ فَإِذا هُوَ زَينُ العابِدينَ عليه السلام.[۱]

۵۵۵. المناقب عن الأصمعي: كُنتُ بِالبادِيَةِ وإذا أنَا بِشابٍّ مُنعَزِلٍ عَنهُم في أطمارٍ رِثَّةٍ وعَلَيهِ سيماءُ الهَيبَةِ، فَقُلتُ: لَو شَكَوتَ إلىٰ هٰؤُلاءِ حالَكَ لَأَصلَحوا بَعضَ شأنِكَ فَأَنشَأَ يَقولُ:

لِباسي لِلدُّنيا التَّجَمُّلُ وَالصَّبرُ ... ولُبسي لِلأُخرَى البَشاشَةُ وَالبِشرُ
إذَا اعتَرَّني أمرٌ لَجَأتُ إلَى العُرا ... لِأَنّي مِنَ القَومِ الَّذينَ لَهُم فَخرُ
أَلَم تَرَ أنَّ العُرفَ قَد ماتَ أهلُهُ ... وأنَّ النَّدىٰ وَالجودَ ضَمَّهُما قَبرُ
عَلَى العُرفِ وَالجودِ السَّلامُ فَما بَقِيَ ... مِنَ العُرفِ إلَّا الرَّسمُ فِي النّاسِ وَالذِّكرُ
وقائِلَةٌ لَمّا رَأَتني مُسَهَّداً ... كَأَنَّ الحَشىٰ مِنّي يَلذَعُهَا الجَمرُ
أُباطِنُ داءً لَو حَوىٰ مِنكَ ظاهِراً ... لَقُلتُ الَّذي بي ضاقَ عَن وُسعِهِ الصَّدرُ
تَغَيُّرَ أحوالٌ وفَقدُ أحِبَّةٍ ... ومَوتُ ذَوِي الإِفضالِ قالَت كَذَا الدَّهرُ

فَتَعَرَّفتُهُ فَإِذا هُوَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عليه السلام، فَقُلتُ: أبىٰ أن يَكونَ هٰذَا الفَرخُ إلّا مِن ذٰلِكَ العُشِّ.[۲]

۵۵۶. فتح الأبواب عن حَمّاد بن حَبيب الكوفيّ: خَرَجنا حُجّاجاً فَرَحَلنا من زُبالَةَ لَيلاً، فَاستَقبَلَنا ريحٌ سَوداءُ مُظلِمَةٌ، فَتَقَطَّعَتِ القافِلَةُ، فَتِهتُ في تِلكَ الصَّحاري وَالبَراري، فَانتَهَيتُ إلىٰ وادٍ قَفرٍ، فَلَمّا أن جَنَّنِي اللَّيلُ آوَيتُ إلىٰ شَجَرَةٍ عادِيَةٍ، فَلَمّا أنِ اختَلَطَ الظَّلامُ إذا أنَا بِشابٍّ قَد أقبَلَ، عَلَيهِ أطمارٌ بيضٌ، تَفوحُ مِنهُ رائِحَةُ المِسكِ، فَقُلتُ في نَفسي: هٰذا وَلِيٌّ مِن أولِياءِ اللهِ تَعالىٰ مَتىٰ ما أحَسَّ بِحَرَكَتي خَشيتُ نِفارَهُ، وأن أمنَعَهُ عَن كَثيرٍ مِمّا يُريدُ فِعالَهُ، فَأَخفَيتُ نَفسي مَا

---

۱. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۵۰.

۲. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۶۶.

اگر به بخششت اسراف‌کاران امید نداشته باشند /
چه کسی بر نافرمانان، نعمت ارزانی دارد؟».
در پی‌اش رفتم و دانستم که زین العابدین علیه السلام است.

۵۵۵. **المناقب** ابن شهرآشوب ـ به نقل از اصمعی ـ: در صحرا بودم. جوانی را دیدم که از مردم، کناره گرفته و جامه‌ای کهنه بر تن دارد، ولی چهره‌ای باشکوه داشت. [به او] گفتم: اگر نیازت را به این مردمان بگویی، برخی از گرفتاری‌هایت را برطرف می‌کنند.

سپس چنین سرود:
«جامهٔ دنیای من آراستگی و بردباری است /
و جامهٔ آخرتم خوش‌رویی و چهرهٔ گشاد است.
هر گاه مشکلی بر من رو آورد، به درگاه [او] پناه می‌برم/
چرا که من از خاندان صاحب فخرم.
مگر نمی‌بینی طرفداران نیکی از دنیا رفته‌اند /
و گور، جود و سخاوت را در آغوش کشیده است؟
فاتحهٔ جود و نیکی را باید خواند /
و از آنها در میان مردم، جز اسم و رسم، چیزی نمانده است».
و گوینده‌ای چون مرا بیدار دید
که گویی پارهٔ اتش، درونم را می‌سوزانَد،
[گفت:] کدامین دردِ درون است که [اگر به بیرون سرایت کند،] سرتاپای تو را فرا می‌گیرد؟
گفتم: آنچه از گسترش آن، سینه به تنگ می‌آید:
دگرگونی زمانه و از دست دادن دوستان
و مرگ صاحبان فضیلت است. گفت: روزگار، همین است».

به جستجویش پرداختم و دانستم که علی بن حسین علیهما السلام است. با خودم گفتم: این جوجه، جز از آن آشیان نباشد.

۵۵۶. **فتح الأبواب** ـ به نقل از حمّاد بن حبیب کوفی ـ: برای گزاردن حج بیرون رفتیم. شبانه از منطقهٔ زباله گذشتیم. بادهای سیاه و ظلمانی به سوی ما وزیدن گرفت. کاروان از هم گسست و در بیابان، سرگردان شد. من به سرزمینی خشک رسیدم. وقتی شب کاملاً مرا فراگرفت، به درختی بزرگ پناه بردم. وقتی به تاریکی اُنس گرفتم، دیدم جوانی می‌آید که لباسی کهنه و سفید بر

استطَعتُ، فَدَنا إلَى المَوضِعِ، فَتَهَيَّأَ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ وَثَبَ قائِماً وهُوَ يَقولُ: «يا مَن أحارَ كُلَّ شَيءٍ مَلَكوتاً، وقَهَرَ كُلَّ شَيءٍ جَبَروتاً، أولِج قَلبي فَرَحَ الإِقبالِ عَلَيكَ، وألحِقني بِمَيدانِ المُطيعينَ لَكَ»، قالَ: ثُمَّ دَخَلَ فِي الصَّلاةِ، فَلَمّا أن رَأَيتُهُ قَد هَدَأَت أعضاؤُهُ، وسَكَنَت حَرَكاتُهُ، قُمتُ إلَى المَوضِعِ الَّذي تَهَيَّأَ مِنهُ لِلصَّلاةِ، فَإِذا بِعَينٍ تُفيضُ بِماءٍ أبيَضَ، فَتَهَيَّأتُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ قُمتُ خَلفَهُ، فَإِذا أنَا بِمِحرابٍ كَأَنَّهُ مُثِّلَ في ذٰلِكَ المَوقِفِ، فَرَأَيتُهُ كُلَّما مَرَّ بِآيَةٍ فيها ذِكرُ الوَعدِ وَالوَعيدِ يُرَدِّدُها بِأَشجانِ الحَنينِ، فَلَمّا أن تَقَشَّعَ الظَّلامُ وَثَبَ قائِماً وهُوَ يَقولُ: «يا مَن قَصَدَهُ الطالِبونَ فَأَصابوهُ مُرشِداً، وأَمَّهُ الخائِفونَ فَوَجَدوهُ مُتَفَضِّلاً، ولَجَأَ إلَيهِ العابِدونَ فَوَجَدوهُ نَوّالاً». فَخِفتُ أن يَفوتَني شَخصُهُ، وأن يَخفىٰ عَلَيَّ أثَرُهُ، فَتَعَلَّقتُ بِهِ، فَقُلتُ لَهُ: بِالَّذي أسقَطَ عَنكَ مَلالَ التَّعَبِ، ومَنَحَكَ شِدَّةَ شَوقِ لَذيذِ الرُّعبِ، إلّا ألحَقتَني مِنكَ جَناحَ رَحمَةٍ، وكَنَفَ رِقَّةٍ، فَإِنّي ضالٌّ، وبِعَيني كُلَّما صَنَعتَ، وبِاُذُني كُلَّما نَطَقتَ، فَقالَ: «لَو صَدَقَ تَوَكُّلُكَ ماكُنتَ ضالّاً، ولٰكِنِ اتَّبِعني وَاقفُ أثَري»، فَلَمّا أن صارَ تَحتَ الشَّجَرَةِ أخَذَ بِيَدي، فَتَخَيَّلَ إلَيَّ أنَّ الأَرضَ تُمَدُّ مِن تَحتِ قَدَمي، فَلَمّا انفَجَرَ عَمودُ الصُّبحِ، قالَ لي: «أبشِر فَهٰذِهِ مَكَّةُ»، قالَ: فَسَمِعتُ الصَّيحَةَ، ورَأَيتُ المَحَجَّةَ.

فَقُلتُ: بِالَّذي تَرجوهُ يَومَ الآزِفَةِ ويَومَ الفاقَةِ، مَن أنتَ؟

فَقالَ لي: «أمّا إذا أقسَمتَ عَلَيَّ فَأَنا عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ بنِ عَلِيِّ ابنِ أبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِم».[۱]

۵ / ۲

موسَى الكاظِمُ

۵۵۷. إحقاق الحقّ عن شَقيقٍ البَلخِيِّ: خَرَجتُ حاجّاً في سَنَةِ تِسعٍ وأربَعينَ ومِئَةٍ

---

۱. فتح الأبواب: ص ۲۴۶.

تن دارد و بوی مُشک از او به هوا برخاسته است. با خود گفتم: این، یکی از اولیای خداست و اگر حرکتی کنم و او متوجّه شود، می‌ترسم از این‌جا برود و مانع کارهایی که می‌خواهد انجام دهد، شوم. پس تا آن‌جا که می‌توانستم، خود را پنهان کردم و او به محلّ مورد نظر خویش، نزدیک شد. خود را برای نماز آماده کرد و به پا خاست، در حالی که می‌گفت: «ای کسی که ملکوتش همه چیز را حیران کرده، و جبروتش همه چیز را به سلطه درآورده است. شادمانیِ رو آوردن به سوی تو بر قلبم درآور و مرا به میدان اطاعت‌کنندگان خویش، ملحق ساز».

سپس به نماز درآمد. چون دیدم اعضایش آرامش یافت و حرکتش به سکون بدل گشت، به محلّ نماز او درآمدم. دیدم اشک از دیدگانش سرازیر است. من هم خود را برای نماز، آماده کردم و پشت سرش ایستادم. محرابی دیدم که در آن سرزمین، یگانه بود. هرگاه آیه‌ای که در آن وعد و وعید بود، تلاوت می‌کرد، با صدای حزین، آن را تکرار می‌کرد. چون تاریکی‌ها به کنار رفت، به پا خاست، در حالی که می‌گفت: «ای کسی که جویندگان، او را می‌جویند و او را راهنما یافتند، و خائفان به او روی آوردند و او را تفضّل کننده یافتند، و عبادت‌پیشگان به او پناه بردند و او را خیررسان یافتند!».

ترسیدم از دستم برود و او را نشناسم. او را گرفتم و گفتم: تو را سوگند به کسی که رنج خستگی را از تو برداشته و اشتیاقی بسیار و بیمی لذّت‌بخش به تو بخشیده، که مرا در پناه رحمت خویش گیری که من، گم‌راهم. تمام رفتار تو را دیدم و تمام سخنت را شنیدم.

آن گاه فرمود: «اگر توکّل تو از سرِ صدق باشد، گم‌راه نخواهی بود؛ لیکن به دنبال من بیا».

چون به زیر درخت درآمد، دستم راگرفت. گویا زمین زیرِ پایم‌کشیده می‌شد (حرکت می‌کرد). وقتی سپیده دمید، به من گفت: «به شهر مکّه خوش آمدی!».

صدای فریادی شنیدم و نشانه‌ها[ی شهر] را دیدم. سپس به وی گفتم: سوگند به آن‌که در روز واپسین به وی امیدواری، کیستی؟

فرمود: «چون مرا سوگند دادی، [بدان که] من علی بن حسین، فرزند علی بن ابی طالبم».

۵ / ۲
امام کاظم

۵۵۷. **إحقاق الحق** - به نقل از شقیق بلخی - : در سال ۱۴۹ ق، برای حج حرکت کردیم.

فَنَزَلتُ القادِسِيَّةَ، فَبينَما أنَا أنظُرُ إلَى النّاسِ وزينَتِهِم وكَـثرَتِهِم نَـظَرتُ فَـتىً حَسَنَ الوَجهِ فَوقَ ثِيابِهِ ثَوبُ صوفٍ مُشتَمِلاً بِشَملَةٍ و في رِجلَيهِ نَعلانِ، و قَد جَلَسَ مُنفَرِداً، فَقُلتُ في نَفسي: هٰذَا الفَتىٰ مِنَ الصّوفِيَّةِ يُريدُ أن يَكونَ كَـلّاً عَلَى النّاسِ في طَريقِهِم وَاللهِ لَأَمضِيَنَّ إلَيهِ ولَاُوَبِّخَنَّهُ، فَدَنَوتُ مِنهُ فَلَمّا رَآني مُقبِلاً قالَ: ياشَقيقُ، ﴿ٱجْتَنِبُواْ كَثِيرًا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ﴾.[1]

وتَرَكَني ومَضىٰ فَقُلتُ في نَفسي: إنَّ هٰذَا الأَمرَ عَظيمٌ قَد تَكَلَّمَ عَلىٰ ما في نَفسي ونَطَقَ بِاسمي، ماهٰذا إلّا عَبدٌ صالِحٌ لَأَلحَقَنَّهُ ولَأَسـئَلَنَّهُ أن يُـحَلِّلَني، فَأَسرَعتُ في أثَرِهِ فَلَم‌ألحَقهُ وغابَ عَن عَيني، فَلَمّا نَزَلنا واقِصَةَ إذا بِهِ يُصَلّي وأعضاؤُهُ تَضطَرِبُ ودُموعُهُ تَجري، فَقُلتُ: هٰذا صاحِبي أمضي إلَيهِ وأستَحِلُّهُ فَصَبَرتُ حَتّىٰ جَلَسَ وأقبَلتُ نَحوَهُ، فَلَمّا رَآني مُقبِلاً.

قالَ: ياشقيقُ اقرَأ: ﴿وَإِنِّـى لَـغَفَّارٌ لِّـمَن تَـابَ وَءَامَـنَ وَعَـمِلَ صَـٰـلِحًا ثُـمَّ ٱهْتَدَىٰ﴾[2]، ثُمَّ تَرَكَني ومَضىٰ، فَقُلتُ: إنَّ هٰذَا الفَتىٰ لَمِنَ الأَبدالِ قَد تَكَلَّمَ عَلىٰ سِرّي مَرَّتَينِ فَلَمّا نَزَلنا إلىٰ مِنىٰ إذا بِالفَتىٰ قائِمٌ عَلَى البِئرِ، وبِيَدِهِ رَكوَةٌ يُريدُ أن يَستَقِيَ فَسَقَطَتِ الرَّكوَةُ مِن يَدِهِ فِي البِئرِ وأنَا أنظُرُ إلَيهِ فَرَأَيتُهُ قَد رَمَقَ السَّماءَ وسَمِعتُهُ يَقولُ:

أنتَ رَبّي إذا ظَمِئتُ إلَى الماءِ وقُـوَّتي إذا أرَدتُ الطَّـعاما

اللّٰهُمَّ أنتَ تَعلَمُ يا إلٰهي وسَيِّدي مالي سِواها فَلا تُعدِمنِي إيّاها. قالَ شقيقٌ: فَوَاللهِ لَقَد رَأَيتُ البِئرَ قَدِ ارتَفَعَ ماؤُها فَمَدَّ يَدَهُ وأخَذَ الرَّكـوَةَ ومَـلَأَها مـاءً، وتَوَضَّأَ وصَلّىٰ أربَعَ رَكَعاتٍ، ثُمَّ مالَ إلىٰ كَثيبٍ مِن رَملٍ فَجَعَلَ يَقبِضُ بِـيَدِهِ ويَطرَحُهُ فِي الرَّكوَةِ ويُحَرِّكُهُ ويَشرَبُ فَأَقبَلتُ إلَيهِ وسَلَّمتُ عَلَيهِ فَرَدَّ عَـلَيَّ

---

۱. الحجرات: ۱۲.

۲. طه: ۲۰.

در منزل قادسیه فرود آمدم. همان گونه که مردم و آرایش آنها و بسیاری جمعیت آنان را می نگریستم، چشمم به جوانی زیبارو افتاد که بر روی لباس‌هایش لباسی پشمینه داشت، نعلین پوشیده بود و تنها نشسته بود. با خود گفتم: این جوان از فرقهٔ صوفیه است و می‌خواهد در سفر، بارِ دیگران باشد. به خدا سوگند که نزد او رفتم تا او را سرزنش کنم. به وی نزدیک شدم. چون مرا دید، فرمود: ای شقیق! **﴿از بدگمانی بپرهیزید که برخی از گمان‌ها، گناه است﴾**» و مرا گذاشت و رفت.

با خود گفتم: این ،کاری شگفت است. او مرا به نام صدا زد و از درونم خبر داد. همانا او بنده‌ای صالح است. به او ملحق شوم و از او بخواهم مرا حلال کند. به سرعت به دنبالش رفتم؛ ولی به وی نرسیدم و از چشمم پنهان شد. وقتی به منزل واقصه فرود آمدیم، او را دیدم که نماز می‌گزارد و بدنش می‌لرزد و اشکش جاری است. با خود گفتم: این، آقای من است. به سوی او می‌روم و از او حلالیت می‌طلبم. صبر کردم تا از نماز، فارغ شد و نشست. به سویش رفتم. چون مرا دید، فرمود: «ای شقیق! بخوان: **﴿به راستی که من، بخشنده‌ام. هر آن کس را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و راه هدایت بپیماید﴾** » و باز مرا گذاشت و رفت.

با خود گفتم: این جوان، از اَبدال (اولیای بزرگ خداوند) است که دو بار، درون مرا خواند. وقتی در مِنا فرود آمدیم، همان جوان را دیدم که بر سرِ چاه ایستاده بود و ظرفی پوستی به دست داشت و می‌خواست آب بکشد. ظرف از دست او در چاه افتاد و من او را می‌نگریستم. دیدم به آسمان نگریست و می‌گفت:

«تو پروردگار منی، هرگاه آب بخواهم /

و غذای منی هرگاه غذا بخواهم.

بار خدایا! تو می‌دانی - ای خدای من و سرورم - که جز این، چیزی ندارم. پس آن را از من مگیر».

به خدا سوگند، دیدم که آب چاه، بالا آمد و او دست برد و ظرف را گرفت

السَّلامَ، فَقُلتُ: أطعِمني مِن فَضلِ ما أنعَمَ اللهُ بِهِ عَلَيكَ.

فَقالَ: يا شقيقُ لَم تَزَل نِعمَةُ اللهِ تَعالىٰ عَلَينا ظاهِرَةً وباطِنَةً فَأَحسِن ظَنَّكَ بِرَبِّكَ، ثُمَّ ناوَلَنِي الرَّكوَةَ فَشَرِبتُ مِنها فَإِذا سَويقٌ وسُكَّرٌ فَوَاللهِ ماشَرِبتُ قَطُّ أَلَذَّ مِنهُ و لاأطيَبَ مِنهُ ريحاً، فَشَبِعتُ ورَويتُ وأقَمتُ أيّاماً لا أشتَهي طَعاماً و لاشَراباً، ثُمَّ لَم أرَهُ حَتّىٰ دَخَلنا مَكَّةَ فَرَأَيتُهُ لَيلَةً في جَنبِ قُبَّةِ الشَّرابِ في نِصفِ اللَّيلِ يُصَلّي بِخُشوعٍ وأنينٍ وبُكاءٍ، فَلَم يَزَل كَذٰلِكَ حَتّىٰ ذَهَبَ اللَّيلُ فَلَمّا رَأَى الفَجرَ جَلَسَ في مُصَلّاهُ يُسَبِّحُ، ثُمَّ قامَ فَصَلّىٰ فَلَمّا سَلَّمَ مِن صَلاةِ الصُّبحِ طافَ بِالبَيتِ سَبعاً، وخَرَجَ فَتَبِعتُهُ فَإِذاً لَهُ حاشِيَةٌ ومَوالٍ و هُوَ عَلىٰ خِلافِ ما رَأَيتُهُ فِي الطَّريقِ و دارَ بِهِ النّاسُ مِن حَولِهِ يُسَلِّمونَ عَلَيهِ، فَقُلتُ لِبَعضِ مَن رَأَيتُهُ بِالقُربِ مِنهُ: مَن هٰذَا الفَتىٰ؟

فَقالَ: هٰذا موسَى بنُ جَعفَرِ بنِ مُحَمَّدِ بنِ عَلِيِّ بنِ الحُسَينِ بنِ عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ ـ رِضوانُ اللهِ عَلَيهِم أجمَعينَ ـ.

فَقُلتُ: قَد عَجِبتُ يَكونُ هٰذِهِ العَجائِبُ وَالشَّواهِدُ إلّا لِمِثلِ هٰذَا السَّيِّدِ.[1]

۱. إحقاق الحقّ: ج ۱۲ ص ۳۱۵.

و از آب، پُر کرد و با آن، وضو ساخت و چهار رکعت نماز به جا آورد. آن گاه، به سمت تپّه‌ای رَملی رفت و با مشت از رمل‌ها برمی‌داشت و داخل ظرف می‌ریخت و آن را به هم می‌زد و می‌نوشید. به سویش شتافتم و بر او سلام کردم. پاسخ سلامم را داد. گفتم: مرا از آنچه خداوند بر تو اِنعام کرده، اِطعام نما.

فرمود: «ای شقیق! نعمت‌های ظاهری و باطنی خداوند، همیشه بر ما سرازیر است. به پروردگارت خوش‌گمان باش».

آن گاه، ظرف را به من داد و از آن نوشیدم، و آن، سویق (آرد گندم بو داده) و شکر بود. به خدا سوگند که لذیذتر و خوش‌بوتر از آن، نخورده بودم. پس، سیر و سیراب شدم و تا چند روز، میلی به غذا و نوشیدنی نداشتم.

دیگر او را ندیدم تا این که وارد مکّه شدیم. شبی در نیمه‌های شب، او را نزد چادر آب دیدم که با خشوع و ناله و گریه، نماز می‌خوانَد. یکسر چنین بود تا شب به سر آمد. چون فجر طلوع کرد، بر محلّ نماز نشست و تسبیح می‌گفت. سپس برخاست و نماز صبح را به جا آورد و پس از آن، هفت دور طواف کرد و از مسجد، خارج شد. به دنبالش رفتم. دیدم دارای شترها و ثروت است و خانه‌ای دارد و مردم، در اطراف او می‌چرخند، برخلاف آنچه در راه دیده بودم. از برخی نزدیکانش پرسیدم: این جوان کیست؟

گفت: او، موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است که رضوان خدا بر تمامی آنان بادا!

به شگفت آمدم که این همه شگفتی‌ها و کرامت‌ها جز از چنین آقایی سر نمی‌زند.

فصل سوم

الگوهایی از یاران پیامبر و امیر مؤمنان برای جوانان

پیش از این توضیح دادیم که «جوانی»، نقشی بنیادین در پذیرش حق، خودسازی و سازندگی دارد. پیامبران خدا همگی جوان بودند[1] و پیروان پیامبر اسلام را نیز غالباً قشر جوان تشکیل می‌دادند.[2] همچنین اشاره شد[3] که ارائهٔ الگوهای عینی برای پرورش ارزش‌های اخلاقی در جوانان می‌تواند فوق العاده مؤثّر باشد. بر این اساس، نمونه‌هایی از جوانانی که در صدر اسلام با رهنمود پیامبر خدا و امام علی علیهما السلام پرورش یافتند و تا پایان زندگی در همهٔ صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، ثابت‌قدم و استوار ماندند و در فتنه‌ها نلغزیدند و از آزمون‌ها سربلند بیرون آمدند، ارائه می‌گردد، بدان امید که تأمّل در زندگی آنان، درسی باشد برای جوانانِ امروز و فردای ما.

گفتنی است آنچه در این فصل می‌آید، گزیده‌ای است از جلد دوازدهم دانش‌نامهٔ امیر المؤمنین علیه السلام، و کسانی که علاقه‌مندند اطّلاعات بیشتری از بزرگانی که شرح حال آنان در این‌جا آمده، داشته باشند، به آن کتاب مراجعه کنند.[4]

---

۱. ر.ک: ص ۶۱ (بعثت پیامبران در جوانی).

۲. ر.ک: ص ۶۵ (نقش جوانان در حکومت خاتم پیامبران).

۳. ر.ک: ص ۳۷.

۴. برای رعایتِ اختصار، نشانی منابع در این قسمت حذف گردید.

۱ / ۳
ابوذر غفاری

جُندَب بن جُناده، که به کنیه‌اش (ابو ذر) مشهور است، صدای رسای حق، فریاد بلندِ فضیلت و عدالت، از صحابیان والا مقام و از پیش‌گامان ایمان و از استوارگامان صراط مستقیم بود. او پیش از اسلام، موحّد بود و از بت‌پرستی تَن زده بود. او از بادیه به مکّه آمد و آیین حق را با همهٔ وجود پذیرفت و آیات الهی را نیوشید.

ابو ذر را چهارمین و یا پنجمین کسی دانسته‌اند که اسلام را پذیرفته و اسلام‌جویی و حق‌خواهی و باور به آیین جدید را از آغازین روز، آشکارا اظهار کرده بود.

او در استوارگامی، راستگویی و صراحت لهجه، بی‌بدیل بود. پیامبر خدا، در کلامی جاودانه به پاس این ویژگی والای اوفرمود:

ما أظَلَّتِ الخَضراءُ وما أقَلَّتِ الغَبراءُ أصدَقَ لَهجَةٍ مِن أبي ذَرٍّ.

آسمان، بر کسی سایه نیفکنْد و زمین، کسی را بر پشت خود نگرفت که راستگوتر از ابو ذر باشد.

ابوذر، از معدود کسانی است که در هنگامهٔ دیگرسانی‌های پس از پیامبر ﷺ، حریم حق را پاس داشت و جان خویش را سپر دفاع از جایگاه والای ولایت علی ؑ ساخت و از سه نفری است که هرگز از آن بزرگوار، جدا نشدند.

در والایی‌ها و فضلیت‌های ابو ذر، باید از نماز گزاردن او بر پیکر مطهّر بانوی اسلام، حضرت زهرا ؑ نیز یاد کرد. او از معدود کسانی است که در آن هنگامهٔ آمیخته به رنج و غم، بر پیکر فاطمهٔ زهرا ؑ نماز خواندند.

خروش او علیه بیداد، شُهرهٔ تاریخ است. او اسراف، تبذیر و بخشش‌های ناهنجار خلیفهٔ سوم را برنتابید و علیه آنها خروشید و تحریف‌هایی را که می‌خواستند برای پشتوانه‌سازی این حاتم‌بخشی‌ها درست کنند، نیازَست و بر خلیفه و توجیه‌گری کعب الأحبار، طعن زد و خلیفه، او، این فریادِ رسای

عدالتخواهی را به شام ـ که دیاری تازه‌مسلمان و ناآشنا به فرهنگ اسلام بود ـ تبعید کرد.

معاویه نیز که در شام، چونان شاهان می‌زیست و اعمال قیصرگونه انجام می‌داد و عملاً احکام اسلام را زیر پا می‌نهاد، از فریادهای ابو ذر در امان نماند و بدین‌سان، به عثمان نوشت که اگر ابو ذر در شام بماند، آن جا را به آشوب خواهد کشید. عثمان نیز دستور داد که ابو ذر را به مدینه بازگردانند، و چنین کردند، با سخت‌ترین و رنج‌آمیزترین شکل.

ابو ذر به مدینه آمد. نه شیوهٔ عثمان دیگرگون شده بود و نه موضع ابو ذر! پس اعتراض بود و فریاد کردن، حق‌گویی بود و افشاگری؛ و چون تطمیع‌ها و تهدیدهای دستگاه حکومت، کارگر نیفتاد، شیوهٔ برخورد حکومت به گونه‌ای دیگر شد: تبعید او به رَبَذه، بیابان خشک و سوزان، و بخش‌نامهٔ خلیفه که هیچ کس حق ندارد ابو ذر را بدرقه کند.

علی ﷺ، آن بخش‌نامهٔ ستمگرانه را برنتابید و با فرزندان و تنی چند از صحابیان، ابو ذر را بدرقه کرد و در جملاتی سنگین، مظلومیت ابو ذر را بیان فرمود. دیگران نیز سخن گفتند تا مردمان بدانند که ابو ذر، این صحابی بزرگ را، حقگویی و ستم ستیزی‌اش به ربذه می‌فرستد، نه چیزهای دیگر.

تبعید ابو ذر، از جمله زمینه‌های شورش علیه عثمان بود. او به ربذه رفت، با دلی شاد از این که از زیر بار مسئولیت حقگویی، شانه خالی نکرده است و با قلبی آکنده از غم که تنهایش گذاشتند و او را از مرقد مطهّر حبیبش پیامبر خدا، جدا ساختند.

عبد الله بن حواش کعبی می‌گوید: ابو ذر را در ربذه دیدم، نشسته در سایهٔ سایبانی، تنهای تنها. گفتم: هان، ابو ذر! تنهایی؟

گفت: هماره امر به معروف و نهی از منکر، شعارم بود و حقگویی شیوه‌ام و این همه، همراهی برایم باقی نگذاشت.

ابو ذر، به سال ۳۲ هجری، زندگی را بدرود گفت و آنچه را که پیامبر خدا در آینهٔ زمان دیده بود، جامهٔ واقعیت پوشید. پیامبر خدا فرموده بود:

یَرحَمُ اللهُ أبا ذرٍّ، یَعیشُ وَحدَهُ، ویَموتُ وَحدَهُ، ویُحشَرُ یَومَ القِیامَةِ وَحدَهُ.

خدا رحمت کند ابو ذر را! تنها زندگی می‌کند، تنها زندگی را بدرود می‌گوید و در هنگامهٔ قیامت، تنها برانگیخته می‌شود.

گروهی از مؤمنان، از جمله مالک اشتر، پس از مرگ آن صحابی بزرگ، فرا رسیدند و با تجلیل و احترام، پیکر نحیف آن حقگوی روزگار را به خاک سپردند.

۲ / ۳

ابو هَیثم

مالک بن تَیِّهان بن مالک که به کُنیه‌اش (ابو هَیثَم) مشهور است، جزو نخستین گروه انصار بود که پیش از هجرت پیامبر ﷺ در مکّه ایمان آوردند. او قبل از اسلام هم موحّد بود و از پرستش بت، تن می‌زد.

ابوهیثم، در تمام نبردهای پیامبر خدا شرکت داشت و از جملهٔ کسانی است که «حدیث غدیر» را روایت کرده‌اند. او از پیش‌گامان شناختِ حق پس از پیامبر خداست که پس از ایشان، در شناخت خلافت حق، پیشتاز شد و به دیگرسانی خلافت، تن نداد و در زمرهٔ دوازده نفری بود که در مسجد النبی، به دفاع از علی علیه السلام در برابر دگرگونی مسیر خلافت، فریاد اعتراض برآوردند. چنین بود که ابو هیثم، از آغاز شکل‌گیری خلافت علی علیه السلام با ایشان همراه شد و همراه با عمّار بن یاسر، مسئول بیعت گرفتن از مردم شد. امام علیه السلام، ابو هیثم را به همراه عمّار بن یاسر، بر بیت المال گمارد که نشانی است از سلامت نفس او.

علی علیه السلام، در اوج تنهایی و در تنگنای سستی همراهانش، آن گاه که با سوز و گداز، یاران استوار گامِ از دست رفته‌اش را یاد کرده است، از مالک بن تَیِّهان نیز نام برده و بر نبودش تأسف خورده است.

مورّخان، دربارهٔ زمان درگذشت ابو هیثم، یک‌داستان نیستند؛ امّا علی علیه السلام هم‌زمان و در یک سخن، از نبود او و عمّار و خُزَیمة بن ثابت (ذو شهادتین)، با سوز

یاد کرده و فرموده است:

أينَ إخوانِيَ الَّذينَ رَكِبُوا الطَّريقَ ومَضَوا عَلَى الحَقِّ؟ أينَ عَمّارٌ؟ وأينَ ابنُ التَّيِّهانِ؟ وأينَ ذُو الشَّهادَتَينِ؟ وأينَ نُظَراؤُهُم مِن إخوانِهِمُ الَّذينَ تَعاقَدوا عَلَى المَنِيَّةِ، وأُبرِدَ بِرُؤوسِهِم إلَى الفَجَرَةِ؟

کجایند برادران من که بر راه [صحیح] رفتند و با حق گذشتند؟! کجاست عمّار؟ و کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست ذو شهادتین؟! و کجایند برادران همانند ایشان که پیمان مرگ بستند و سرهایشان را برای فاجران فرستادند؟!

از این سخن امام ﷺ، روشن می‌شود که وی در صفّین به شهادت رسیده است. ابن ابی الحدید و علّامه محمّد تقی شوشتری، بر این نظر، تصریح کرده‌اند.

۳ / ۳
اَصبغ بن نُباته

اَصبَغ بن نُباتهٔ تمیمی حَنْظلی مُجاشِعی، از یاران ویژهٔ امیر مؤمنان علی ﷺ و از چهره‌های برجستهٔ یاران ایشان و از معتمدان ایشان است.

استوارگامی او در دوستی علی ﷺ مشهور است. او در متون کهن تاریخی، به «شیعه» معروف است. او از «شُرطة الخَمیس (نیروهای ویژه)» و از فرماندهان آنان است که تا مرز مرگ و شهادت، با مولا علی ﷺ پیمان بسته بودند.

اصبغ، در جنگ‌های جمل و صِفّین، همراه علی ﷺ بود و از یاران باوفای وی به شمار می‌رفت. اصبغ، سفارش‌نامهٔ علی ﷺ به مالک اشتر را نقل کرده که مجموعه‌ای بزرگ و جاودان است. پس از ضربت خوردن علی ﷺ، وی از معدود افرادی است که اجازهٔ حضور بر بالین ایشان را یافت. اصبغ را از یاران امام حسن ﷺ نیز شمرده‌اند.

۴ / ۳

اُوَیس قَرَنی

اُوَیس بن عامر بن جَزْء مُرادی قَرَنی، پاک‌نهادی نیک‌اندیش و از چهره‌های پرفروغ تاریخ اسلام است. او به روزگار پیامبر ﷺ اسلام آورد؛ امّا ایشان را ندید. از این رو، او را در شمار تابعیانْ یاد کرده‌اند.

پیامبر ﷺ، او را بهترین و برترینِ تابعیان شمرده است و بر شفیع بودن او در قیامت ـ که کسان بسیاری را شفاعت خواهد کرد ـ تصریح کرده است. او را یکی از زهّاد مشهور و از هشت زاهد معروف صدر اسلام برشمرده‌اند.

اویس، در جریان‌های اجتماعی حضور آشکاری نداشته؛ ولی در عبادت، بسی سختکوش بوده است. آورده‌اند که او گاهی شب را یکسر در سجود به سر می‌برد.

اویس، در جنگ‌های جمل و صِفّین، شرکت کرد و در صفّین، تا مرز شهادت با علی ﷺ پیمان بست و در همان نبرد، خونین‌چهره، شهدِ شهادت نوشید و در همان مکان، به خاک سپرده شد.

توصیف امام موسی بن جعفر ﷺ از اویس، یادکردنی است که فرمود:

إذا کانَ یَومُ القِیامَةِ نادیٰ مُنادٍ...: أینَ حوارِیُّو عَلِیٍّ بن أبي طالِبٍ... فَیَقومُ عَمرُو بنُ الحَمِقِ... و أُوَیسٌ القَرَنِيُّ.

چون قیامت بر پا گردد و ندا دهنده‌ای ندا در دهد: "حواریان علی کجایند؟"، عمرو بن حَمِق و... و اویس قرنی به پا خواهند خاست.

۵ / ۳

بلال بن رَباح

بلال بن رَباح که کنیه‌اش «ابو عبد الکریم» بود، از پیشتازان در پذیرش اسلام بود. وی از کسانی است که در راه خداوند ﷻ شکنجه می‌شد و استقامت می‌ورزید.

ابو جهل، او را در برابر خورشید، بر صورت فرو می‌افکند و سنگ آسیاب به رویش می‌گذاشت تا آفتاب، او را بسوزاند و به وی می‌گفت: به پروردگار محمّد، کافر شو.

بلال در پاسخ می‌گفت: «اَحَدْ، اَحَد (خدای یگانه، خدای یگانه)!»، و در دینش بسیار استوار بود. ابو بکر، در حالی که بلال در زیر سنگ‌ها شکنجه می‌شد، او را خرید. بلال، نخستین کسی است که برای پیامبر خدا، اذان گفت و مؤذّن و خزانه‌دار پیامبرﷺ بود.

هنگامی که پیامبرﷺ از دنیا رفت، بلال تصمیم گرفت به شام برود؛ ولی ابو بکر به وی گفت: نزد من باش.

بلال در پاسخ گفت: اگر مرا برای خود آزاد ساختی، اینک، مرا حبس کن و اگر به خاطر خداوند آزاد کردی، رهایم کن تا به سوی خداوندﷻ بروم. آن گاه، ابو بکر اجازه داد و او به سوی شام رفت و در همان جا سکونت داشت تا از دنیا رفت.

بلال، در دمشق به سال ۲۰ هجری در شصت و چند سالگی از دنیا رفت و در باب الصغیر، مدفون شد. برخی گفته‌اند او در سال هفدهم یا هیجدهم هجری درگذشته است.

۶/۳
جابر بن عبد الله انصاری

ابو عبد الله جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری، از صحابیان بلندآوازه‌ای بود که روزگاری دراز بزیست. او در شب تاریخی و سرنوشت‌ساز پیمان بستنِ یثربیان با پیامبر خدا، برای دفاع و پشتیبانی از او (که در تاریخ اسلام به «بیعت عقبهٔ دوم» مشهور است)، به همراه پدرش شرکت جُست. چون پیامبرﷺ وارد مدینه شد، او با آن بزرگوار، همراهی کرد و در جنگ‌های پیامبر خدا، کنار ایشان حاضر بود.

جابر بن عبد الله، پس از پیامبرﷺ، از پاسداری حق، تن نزد و از این که، جایگاه والای علی؇ را فریاد کند، دریغ نکرد.

امامان ﷺ، جایگاه والای جابر را در شناخت مکانت ائمه ﷺ و درک عمیق او از جریان‌های پس از پیامبر خدا و معارف ویژۀ تشیّع، و فهم نافذ او را از ژرفای قرآن، ستوده‌اند و او را از معدود کسانی دانسته‌اند که پس از پیامبر خدا، راه دیگری نجست و بر صراط مستقیم، پای فشرد.

گفتیم که او روزگاری دراز بپایید و بدین سان، نام ارجمند او در میان صحابیان امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد و امام باقر ﷺ آمده است. او حامل سلام پیامبر خدا برای امام باقر ﷺ بود.

جابر، در جنگ صِفّین، همراه علی ﷺ بود. او اوّلین کسی است که پس از حادثۀ کربلا بر مزار شهیدان، حضور یافته و بر ابا عبد الله الحسین ﷺ، سرشک فشانده است.

روایات منقول از او دربارۀ علی ﷺ، نقل‌های تفسیری بر جای مانده از او، و گفتگوها و مناظرات او، همه وهمه، نشان‌دهندۀ استوارگامی، نیک‌اندیشی و ایمان ژرف و باور پایدار اوست. «صحیفۀ جابر» نیز مشهور است.

او عثمان را یاری نکرده بود. از این رو، حَجّاج بن یوسف، به قصد خوار کردن وی، بر دست او مُهر زد. جابر به سال ۷۸ هجری، زندگی را بدرود گفت.

۷/۳
جارية بن قُدامۀ سَعدی

جارية بن قدامۀ تمیمی سعدی، از صحابیان پیامبر خدا و از یاران پاکْنهاد و شجاع علی ﷺ است. او بُرنا دل و ژرف‌نگر بود و از شخصیتی والا و محبوبیتی بسیار، برخوردار بود. او در دوستی علی ﷺ، استوار گام و بر دشمنان او بسی سختگیر بود.

چون علی ﷺ به خلافت رسید، جاریه در بصره برای او بیعت گرفت. او از جمله شخصیت‌های پاکبازی بود که به «شُرطة الخمیس (نیروهای ویژه)» مشهور بودند. وی در نبردهای سه‌گانۀ علی ﷺ حضوری جدّی داشت و در صِفّین، فرماندهی

قبیله‌های سعد و رَباب به عهدهٔ او بود.

جاریه، سخنوری چیره‌دست بود. گفتگوهای او در کشاکش جنگ صِفّین و سخنرانی دلیرانهٔ او در کاخ معاویه، و سخنان کوبنده و استوارش در دفاع از مولا علی ﷺ، گواهی است بر بلاغت و زبان‌آوری او.

هنگامی که اهالی نَجرانْ مرتد شدند، علی بن ابی طالب ﷺ، او را به سوی آنان فرستاد. پس از جنگ نهروان، غارتگری‌ها و هجوم‌های ستمگرانهٔ معاویه در اطراف سرزمین عراق، آغاز شد. معاویه، عبد الله بن عامر حَضْرَمی را به بصره فرستاد تا برای او بیعت گیرد. ابن حضرمی چنین کرد و بر شهر، مسلّط شد.

امام ﷺ، ابتدا أعیَن بن ضبیعه را برای خاموش کردن فتنهٔ ابن حضرمی به بصره گسیل داشت که شبانه در بستر به شهادت رسید. پس از آن، جاریه را به بصره فرستاد و او با تدبیر، دقّت و شجاعت، بر شهر، مسلّط شد وِ امام ﷺ، او را ستود.

علی ﷺ در آخرین روزهای حیات خود، جاریه را برای خاموش ساختن فتنه‌گری‌های بُسر بن اَرْطات ـ که در تیره‌جانی و زشت‌خویی بی‌بدیل بود ـ به سوی وی گسیل داشت. جاریه در مأموریت بود که علی ﷺ به شهادت رسید. جاریه، استوارگام و با شناخت ژرف از حق، از مردم مکّه و مدینه برای امام حسن ﷺ بیعت گرفت.

او جانی منوّر و روحی بزرگ داشت و از بیان حق، هرگز نمی‌هراسید. چنین بود که پس از صلح امام حسن ﷺ نیز در حضور معاویه، از علی ﷺ دفاع کرد و بر استواری در موضع خود، تأکید کرد.

جاریه بعد از به خلافت رسیدنِ یزید، زندگی را بدرود گفت.

۸ / ۳

جعفر بن ابی طالب

جعفر پسر عموی پیامبر ﷺ و برادر تنیِ علی بن ابی طالب ﷺ است. وی، ده سال از امام علی ﷺ بزرگ‌تر بود و اندکی پس از اسلام آوردن علی ﷺ، مسلمان شد.

روایت شده که ابو طالب دید پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نماز می‌گزارند و علی علیه السلام در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده است. به جعفر گفت: بال دیگر پسر عمویت را بساز و در سمت چپ او نماز بگزار.

از امام علی علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

وأمّا أنتَ ـ یا جَعفَرُ ـ فَأَشبَهتَ خَلقي وخُلقي، و أنتَ مِن عِترَتِيَ الَّتي أنَا مِنها.

ای جعفر! تو در سیرت و صورت، شبیه منی. و تو از عترت (خانوادهٔ) منی، همچنان که من از آنم.

پیامبر خدا، او را «پدرِ تهی‌دستان» می‌نامید. جعفر، دو بار هجرت کرد: هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. پیامبر صلی الله علیه و آله، جعفر را در جمادی سال هشتم به جنگ موته فرستاد و چون زید بن حارثه کشته شد، او پرچم را به دست گرفت و جنگید تا کشته شد.

روایت شده که چون خبر شهادت جعفر به پیامبر خدا رسید، نزد همسرش اسماء بنت عمیس آمد و مرگ جعفر را به وی تسلیت گفت. در این هنگام، فاطمه علیها السلام وارد شد، در حالی که گریه می‌کرد و می‌گفت:

وا عمّاه!

آه، عمو جان!

آن گاه، پیامبر خدا فرمود:

عَلیٰ مِثلِ جَعفَرٍ فَلتَبكِ البَواكي.

گریه‌کنندگان باید بر مانند جعفر، گریه کنند.

از خبر شهادت جعفر، اندوهی بسیار بر پیامبر خدا رسید، تا این که جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمد و خبر داد که:

أنَّ اللهَ قَد جَعَلَ لِجَعفَرٍ جَناحَینِ مُضَرَّجَینِ بِالدَّمِ یَطیرُ بِهِما مَعَ المَلائِکَةِ.

خداوند، برای جعفر دو بال آغشته به خون قرار داده و همراه فرشتگان، پرواز می‌کند.

هنگامی که آزار قریش نسبت به پیامبرﷺ و یارانش که به وی ایمان آورده بودند، در مکّه، پیش از هجرت به مدینه، شدّت یافت، پیامبرﷺ به یارانش دستور داد به حبشه هجرت کنند و به جعفر بن ابی طالب، دستور داد تا همراه آنان، هجرت کند. جعفر و هفتاد مرد از مسلمانان، از مکّه بیرون رفتند تا به دریا رسیده، بر کشتی سوار شدند. وقتی خبر به قریش رسید، عمرو بن عاص و عَمّارة بن ولید را به سوی پادشاه حبشه، نجاشی فرستادند تا مهاجران را برگرداند... نمایندگان قریش، بر نجاشی وارد شدند و با خود، هدایایی برده بودند. نجاشی، هدایا را از آنان پذیرفت.

عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه! گروهی از مردم ما به مخالفت با آیین ما برخاسته و خدایان ما را دشنام می‌دهند و اینک، نزد تو آمده‌اند. آنها را به ما برگردان.

نجاشی به دنبال جعفر فرستاد. او را آوردند. رو به جعفر کرد و گفت: اینها چه می‌گویند؟

جعفر گفت: ای پادشاه! چه می‌گویند؟

گفت: می‌خواهند شما را به آنان بازگردانم.

جعفر گفت: ای پادشاه! از آنان بپرس آیا ما بردهٔ آنانیم؟

عمرو بن عاص گفت: خیر؛ آزادگانی بزرگوارند.

جعفر گفت: ای پادشاه! از آنان بپرس آیا ما به آنان بدهکاریم که آن را مطالبه می‌کنند؟

عمرو گفت: خیر، ما از شما طلبی نداریم.

جعفر گفت: آیا بر عهدهٔ ما خون‌بهایی است که مطالبه می‌کنید؟

عمرو گفت: خیر.

جعفر گفت: پس از ما چه می‌خواهید؟ ما را آزار دادید. بدین جهت، از شهرتان خارج شدیم.

عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه! آنان با آیین ما مخالفت کردند و خدایان ما را دشنام دادند، جوانان ما را گم‌راه کرده، در جامعه تفرقه انداختند. آنان را به ما بازگردان تا جامعهٔ ما اتّحاد خود را باز یابد.

جعفر گفت: ای پادشاه! ما با آنان مخالفت کردیم؛ زیرا خداوند، از میان ما پیامبری برانگیخت که دستور داد بت‌ها را کنار نهیم و قرعه زدن را رها کنیم. ما را به نماز و زکات، فرمان داد. ستم و خونریزی به ناحق و زنا، رباخواری، خوردن مردار و خون را حرام کرد، ما را به عدل و احسان و بخشش به خویشاوندان، فرمان داد و از زشتی‌ها و منکر، باز داشت.

نجاشی گفت: خداوند، عیسی بن مریم‌ؑ را نیز با همین تعالیم، مبعوث کرد. آن گاه افزود: ای جعفر! آیا از آنچه خداوند بر پیامبرت نازل کرده، چیزی در حفظ داری؟

جعفر گفت: آری. و سورهٔ مریم را خواند تا به این آیه رسید:

﴿وَهُزِّيَ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا * فَكُلِي وَٱشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا[1]؛ **و تنهٔ درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، بر تو خرمای تازه می‌ریزد. و بخور و بنوش و دیده، روشن دار**﴾.

چون نجاشی این آیه را شنید، به شدّت گریست و گفت: به خدا سوگند، این سخنان، حق است.

عمرو بن عاص گفت: ای پادشاه! این مرد، مخالف ماست. او را به ما بازگردان. نجاشی، به صورت عمرو سیلی زد و گفت: ساکت باش! به خدا سوگند، اگر از وی به بدی سخن بگویی، نابودت می‌کنم.

---

۱. مریم: آیهٔ ۲۵ـ۲۶.

عمرو بن عاص برخاست، در حالی که خون از صورتش جاری بود و می‌گفت: ای پادشاه! اگر چنان است که می‌گویی، ما دیگر با وی کاری نداریم.[۱]

۹ / ۳
جُوَیریة بن مُسهِر

جُوَیریة بن مُسهِر عبدی، از یاران دیرین و نزدیکان امام علی ﷺ بود. او فردی شایسته، مورد اطمینان و علاقهٔ امام و دوست او بود. در روزگار خلافت معاویه، زیاد بن اَبیه، دست و پای او را بُرید و وی را به دار کشید و به شهادت رساند.

۱۰ / ۳
حارث هَمْدانی

ابو زُهَیر، حارث بن عبد الله بن کعب اَعوَر هَمْدانی کوفی، از یاران امام علی و امام حسن ﷺ و از شیعیان نخستین به شمار می‌رود. او دانشی فراوان داشت و از دین‌شناس‌ترینِ مردم و آشناترینِ افراد به احکام ارث بود و این دانش را از امام علی ﷺ آموخته بود.

او از سرشناسان کوفه و از جمله کسانی بود که بر عثمان شوریدند و خواستار عزل سعید بن عاص شدند. عثمان هم آنان را تبعید کرد. او در سال ۶۵ هجری در کوفه درگذشت.

۱۱ / ۳
حُجر بن عَدی

ابو عبد الرحمان، حُجر بن عَدیّ بن معاویهٔ کِندی، مشهور به «حُجرُ الخیر (حجر

---

۱. تفسیر القمّي: ج ۱ ص ۱۷۶.

نیکوکار)» و «ابن اَدبَر»، از کسانی است که جاهلیت و اسلام را درک کرده است. او بر پیامبر ﷺ وارد شد و با ایشان، مصاحبت داشت.

حُجر، از چهره‌های منوّر تاریخ اسلام و از قلّه‌سانان پُرفروغ تاریخ تشیّع است. او هنوز در سنین جوانی بود که به محضر پیامبر خدا درآمد و اسلام آورد. دنیا گریزی، زهد، نمازگزاری و روزه‌داریِ بسیار، سلحشوری و رزم‌آوری، شرافت و کرامت و درستکاری و عبادت، از ویژگی‌های اوست.

او به زهد، معروف بود. روح پاک، نفْس سالم، مَنش والا و روش پیراستهٔ حُجر، او را مستجاب الدعوه ساخته بود. او هرگز در برابر حق‌کشی‌ها و باطل‌گرایی‌ها سکوت نمی‌کرد. چنین بود که همراه مؤمنان و مجاهدان، بر عثمان شورید و در عینیت بخشیدن به حاکمیت مولا علی ؑ، از هیچ کوششی دریغ نکرد و بدین سان، از یاران ویژه و پیروان مطیع او به شمار می‌رفت.

او در نبردهای علی ؑ نیز شرکت داشت. در جمل، فرمانده سواره‌نظام کِندیان بود و در صفّین، فرماندهی قبیلهٔ خود را به عهده داشت و در نهروان، جناح چپ[1] و یا راست سپاه علی ؑ را فرماندهی می‌کرد.

او زبانی گویا و کلامی نافذ داشت، به بلاغتْ سخن می‌گفت و با فصاحت، حقایق را بیان می‌نمود. سخنان زیبا و بیدارگر او دربارهٔ جایگاه والای علی ؑ، نشانی است از این حقیقت.

او یار باوفای علی ؑ و از مدافعان سختکوش وی بود. چون ضحّاک بن قیس برای غارتگری روی به عراق نهاد، حجر بن عدی از علی ؑ برای رویارویی با او فرمان گرفت و با دلاوری، او را شکست داد و ضحّاک، پا به فرار نهاد.

حجر، لحظاتی قبل از ضربت خوردن علی ؑ، از توطئه خبر یافت و با تمام توان کوشید تا ایشان را خبر کند؛ امّا موفّق نشد و غمِ به خون نشستن علی ؑ بر جانش نشست.

---

۱. الاستیعاب: ج ۱ ص ۳۸۹ ش ۵۰۵، اُسد الغابة: ج ۱ ص ۶۹۷ ش ۱۰۹۳.

او از یاران غیور و استوارگام امام حسن ﷺ نیز بود. وی چون خبر صلح را شنید، خون غیرت در رگ‌هایش به جوش آمد و بر این صلح، اعتراض کرد. امام حسن ﷺ به او فرمود:

لَو کانَ غَیرُكَ مِثلَكَ لَما أَمضَیتُهُ.

اگر دیگران نیز چون تو [عزّت‌طلب] بودند، هرگز این قرارداد را امضا نمی‌کردم.

حجر، از معاویه دلی آکنده از درد داشت و همواره، از این چهرهٔ پلید «حزب الطُّلَقاء (گروه آزادشدگان فتح مکّه)» که حکومت یافته بودند، بیزاری می‌جست و همراه با جمع شیعیان، بِدو نفرین می‌کرد؛ چرا که آنها گروهی بودند که پیامبر خدا، آنها را «ملعون» دانسته بود.

هرگاه مُغیره ـ که در پلیدی و زشت‌خویی و پَستی نظیر نداشت و با حاکمیت «حزب الطلقاء»، حکومت کوفه را یافته بود ـ بر علی ﷺ و پیروان او طعن می‌زد، حجر، بی‌هیچ هراسی به دفاع می‌ایستاد و او را ملامت می‌کرد.

معاویه که از موضعگیری‌ها، افشاگری‌ها، سرسختی‌ها و استواری‌های حجر به ستوه آمده بود، دستور قتل او را صادر کرد و او را به همراه یارانش در «مَرْج عَذراء» به سال ۵۱ هجری به شهادت رساند.

حجر، چهره‌ای محبوب، شخصیتی نافذ و وجهه‌ای نیکو داشت. شهادت او بر مردم، گران آمد. لذا به معاویه اعتراض کردند و او را بر این کردار پلید، نکوهش کردند. از جمله، امام حسین ﷺ در نامه‌ای به معاویه، ضمن ستایش فراوان و یادکردِ نیکو از ستم‌ستیزی حُجر، بدو اعتراض کرد و یادآوری کرد که معاویه، پیمان شکسته و ستمکارانه، خون پاک حُجر را بر زمین ریخته است. عایشه نیز با ذکر روایتی دربارهٔ شهیدانِ «مَرْج عَذراء»، به معاویه، اعتراض کرد.

معاویه، با همهٔ تیره‌جانی، قتل حُجر را از اشتباهاتش می‌دانست و از آن، اظهار ندامت می‌کرد و در هنگام مرگ می‌گفت: اگر نصیحتگری می‌بود، ما را از قتل حجر، باز می‌داشت.

مُصعَب بن زُبَیر، دو فرزند حُجْر (عبید الله و عبد الرحمان) را پس از به بند کشیدن، به قتل رساند.

علی علیه السلام از شهادت حجر خبر داده بود و شهادت او و یارانش را به شهادت «اصحاب اُخدود»، مانند کرده بود.

روایت شده هنگامی که حجر را آوردند و فرمان قتل او را صادر شد، گفت: مرا در لباس‌هایم دفن کنید، که در قیامت به دادخواهی بر می‌خیزم.[1]

۱۲/۳
حُذَیفة بن یَمان

ابو عبد الله، حُذَیفة بن یَمان بن جابر عَبْسی، از یاران برجستهٔ پیامبر خداست. رجالیان و شرح حال‌نگاران، او را با ویژگی‌هایی چون: نجیب‌زاده، صحابی بزرگ پیامبر خدا، رازدار پیامبر صلی الله علیه و آله و داناترینِ مردم به منافقان، ستوده‌اند.

پیامبر خدا، نام‌های منافقان را چون رازی به حُذَیفه سپرد و بدو سفارش کرد که در هنگامهٔ بروز فتنه‌ها، آنها را آشکار ننماید. آن راز باید بماند تا روزگاری که پرده‌ها کنار می‌روند و رازها هویدا می شوند. او پس از جنگ بدر، همواره بِشکوه و نستوه، در نبردهای پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بود. حُذَیفه، از معدود کسانی است که باورهای خود را دیگرگون نکردند و پس از وفات پیامبر خدا، دگرگونی حقّ خلافت و خلافت حق را بر نتابیدند و با استوار گامی تمام در کنار علی علیه السلام ایستادند.

حُذَیفه، از معدود کسانی است که همراه با علی علیه السلام بر پیکر مطهّر فاطمه علیها السلام نماز خواند. او در زمان عمر و عثمان، حکومت مدائن را به عهده داشت و در هنگام خلافت یافتن امیر مؤمنان، در بستر بیماری بود. با این همه، بیان نکردن والایی‌ها و فضایل علی علیه السلام را برنتابید و با تن رنجور، بر فراز منبر شد و علی علیه السلام را با بیانی

---

۱. الطبقات الکبری: ج ۶ ص ۲۱۷.

شکوهمند و از جمله با تعبیرهایی چون «به خدا سوگند، او از آغاز تا انجام، بر حق است» و «او بهترین فرد در میان درگذشتگان و بازماندگان پس از پیامبرتان است»، ستود و برای علی ﷺ بیعت گرفت و با وی بیعت کرد و به فرزندانش وصیّت کرد که هم‌گامی با علی ﷺ را فرو نگذارند. او در این وصیّت، سفارش کرد که: «به خدا سوگند، او (علی ﷺ) بر حق است و مخالفانش بر باطل‌اند». او سپس هفت و یا چهل روز پس از این، زندگانی را بدرود گفت.

۱۳/۳

حنظلهٔ غسیل الملائکه

حنظله فرزند ابو عامر، مردی از قبیلهٔ خزرج بود. او در شامی که صبح آن جنگ اُحُد رُخ داد، با دختر عبد الله بن ابی سلول، ازدواج کرد و در همان شب، عروسی نمود. وی پیش از زفاف، از پیامبر ﷺ اجازه خواست شب را نزد همسرش بماند. پس، این آیه نازل شد:

﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُواْ حَتَّىٰ يَسْتَـْٔذِنُوهُ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِذَا ٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ[1]**؛ همانا مؤمنان، کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند، و هنگامی که با او بر سرِ کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی‌روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند، آنان‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده﴾.**

پیامبر ﷺ نیز اجازه داد... صبح آن روز، حنظله، با حالت جنابت در نبرد حاضر شد. هنگام رفتن به نبرد، همسر حنظله، چهار نفر از انصار را فرا خواند و در حضور

---

۱. نور: آیهٔ ۶۲.

حنظله، آنان را گواه گرفت که آنان، عروسی کرده‌اند. به زن گفته شد: چرا چنین کردی؟

گفت: دیشب در خواب دیدم آسمان، دهان باز کرد و حنظله در آن افتاد و آسمان، بسته شد. آن را به شهادت تعبیر کردم. از این رو، نمی‌پسندیدم بدون گواه، از وی حامله شوم.

وقتی حنظله در صحنهٔ نبرد حضور یافت، ابو سفیان را دید که سوار بر اسبی میان دو لشکر جولان می‌دهد. به وی حمله بُرد و بر پیِ پای اسبش ضربه زد. اسب، حرکتی کرد و ابو سفیان بر زمین افتاد و فریاد زد: ای قریشیان! من ابو سفیانم و حنظله می‌خواهد مرا بکشد.

ابو سفیان، پا به فرار گذارد و حنظله به دنبالش بود تا این که یکی از مشرکان به سویش آمد و نیزه‌ای به او زد. حنظله با نیزه به سمت مرد رفت و او را به قتل رساند و خود نیز در میان حمزه، عمرو بن جموح، عبد الله بن حزام و گروهی از انصار، بر زمین افتاد. پیامبر خدا فرمود:

رَأَيتُ المَلائِكَةَ يُغَسِّلونَ حَنظَلَةَ بَينَ السَّماءِ وَالأَرضِ بِماءِ المُزنِ في صَحائِفَ مِن ذَهَبٍ.

دیدم فرشتگان در میان زمین و آسمان، حنظله را با آب باران، در برگ‌هایی از طلا، غسل می‌دادند.

بدین جهت، وی «غسیل الملائکه (غسل داده شده توسط فرشتگان)»، نام گرفت.[۱]

۱۴ / ۳

خُزَیمة بن ثابت (ذوشهادتین)

ابو عماره، خُزَیمة بن ثابت بن فاکِه انصاری اَوسی، از یاران برجستهٔ پیامبر

---

۱. تفسیر القمّي: ج ۱ ص ۱۱۸.

خداست. او در جنگ اُحد و دیگر نبردهای پیامبر خدا، همگام آن بزرگوار بود و از آن رو که پیامبر خدا گواهی او را در حُکمِ دو شاهد قرار داد، به «ذو شهادَتَین» مشهور شد.

خزیمه، از معدود کسانی است که پس از پیامبر ﷺ بر «حقّ خلافت» و «خلافت حق»، استوار ماند و از جمله کسانی بود که فریاد دفاع از خلافت علی ؑ را در مسجد پیامبر ﷺ سرداد و با تکیه بر عنوان و جایگاهی که پیامبر خدا به او داده بود، گواهی داد که پیامبر ﷺ، اهل بیت ؑ را معیارِ شناخت حق از باطل، معرّفی کرده است و پیشوایی را به نام آنان، رقم زده است.

خزیمه، در نبردهای علی ؑ، در محضر آن بزرگوار، استوار گام بود و پس از شهادت عمّار بن یاسر، او نیز شهدِ شهادت نوشید.

۱۵/۳

رُشَید هَجَری

رُشَید هَجَری، از عالمان و محدّثان بزرگ شیعی و از یاران بیداردل و استوارگام علی ؑ است. او را از یاران امام حسن و امام حسین ؑ نیز شمرده‌اند.

علی ؑ رُشَید را بزرگ می‌داشت و به او «رُشَید بلایا» می‌گفت. نگاه نافذ او به فراسوی ظاهر دنیا راه یافته بود و از این رو، او را عالم به حوادث گذشته و آینده دانسته‌اند. علی ؑ روزی به رُشَید فرمود:

كَيفَ صَبرُكَ إذا أرسَلَ إلَيكَ دَعِيُّ بَني أُمَيَّةَ، فَقَطَعَ يَدَيكَ و رِجلَيكَ و لِسانَكَ؟

آن گاه که زنازادهٔ بنی‌امیّه، تو را به برائت جُستن از من فرا خوانَد و چون تن ندهی، دست‌ها و پاهایت را قطع کند، چگونه شکیبایی خواهی کرد؟.

گفت: آیا فرجام آن، بهشت است؟

امام ؑ فرمود:

نَعم يا رُشَيدُ، و أنتَ مَعي فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ.

آری! و تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

بدین سان، رُشید، شکوه شکیبایی را رقم زد و استوار گامی در عشق علی ﷺ را بیان کرد و چون آن هنگامه رسید و زیاد بن اَبیهٔ چنان کرد، او از حق، روی برنتافت و شهد شهادت نوشید و به دار کشیده شد.

از زیاد بن نضر حارثی نقل شده که می‌گوید: نزد زیاد بودم که رُشَید هَجَری را آوردند. زیاد به او گفت: سرورت (یعنی علی ﷺ) به تو گفته است که ما با تو چه می‌کنیم؟

گفت: دست و پایم را می‌بُرید و به دارم می‌کشید.

زیاد گفت: به خدا سوگند، کاری می‌کنم که سخنش دروغ درآید. آزادش بگذارید.

و چون رشید خواست بیرون برود، زیاد گفت: به خدا سوگند، کاری بدتر از آنچه سرورش خبر داده، نمی‌توانیم بر سرش بیاوریم. دست و پایش را ببُرید و به دارش کشید.

رشید گفت: دریغا که هنوز کار دیگری مانده که امیر مؤمنان، خبرش را به من داده و شما هنوز نکرده‌اید.

زیاد گفت: زبانش را ببُرید.

رشید گفت: به خدا سوگند، اکنون خبر امیر مؤمنان، تصدیق شد.[1]

۱۶/۳
زید بن صُوحان

زید بن صوحان بن حجر عبدی، برادر صَعصَعه و سَیحان، از خطیبان زِبَردست، شجاعان استوارگام، بزرگان، زاهدان، ارجمندان و از یاران وفادار امیر مؤمنان بود. او به روزگار پیامبر خدا، اسلام آورد و از یاران پیامبر ﷺ شمرده شده و به حضور

---

۱. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۳۴۳، شرح نهج البلاغة: ج ۲ ص ۲۹۴.

ایشان نیز رسیده است.

پیامبر ﷺ، از او به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود:

مَن سَرَّهُ أن یَنظُرَ إلیٰ رَجُلٍ یَسبِقُهُ بِعضُ أعضائِهِ إلَی الجَنَّةِ فَلیَنظُر إلیٰ زَیدِ بنِ صوحانَ.

هر کس دوست دارد مردی را ببیند که یکی از اعضایش پیش‌تر از او به سوی بهشت می‌رود، به زید بن صوحان بنگرد.

این سخن والای پیامبر خدا ـ که فضیلتی بزرگ برای زید بود ـ در جنگ جَلولاء، مصداق یافت.

زید، زبانی حقگو و افشاگر داشت. چنین بود که عثمان، وجودش را در مدینه برنتابید و او را به شام، تبعید کرد و چون انقلابیانْ حرکت اعتراض‌آمیز خود علیه عثمان را در مدینه شکل دادند، زید بدانها پیوست.

او در جنگ جمل، شرکت کرد و خود از شهادتش خبر داد. عایشه، با نامه‌ای از وی دعوت کرد که به یاری‌اش برخیزد. او چون نامه را خواند، هوشمندانه و زیبا گفت: تو را به چیزی فرمان داده‌اند و ما را به چیزی دیگر؛ امّا تو به کار ما پرداخته‌ای و به ما فرمان می‌دهی که به کار تو بپردازیم. به تو فرمانِ در خانه نشستن داده شده و به ما فرمانِ جنگیدن تا رفع فتنه. والسلام!

زید، در دفاع از علی ﷺ، زبانی گویا و در حراست از آن بزرگوار، گامی استوار داشت. علی ﷺ، چون بر بالینش نشست، فرمود:

رَحِمَكَ اللهُ، یا زَیدُ، قَد کُنتَ خَفیفَ المَؤونَةِ، عَظیمَ المَعونَةِ.

خدا تو را رحمت کند! همانا تو کم‌هزینه و بسیار یاری‌رسان بودی.

۱۷/۳

سعید بن قیس

سعید، جنگاوری دلیر و قهرمانی کم نظیر بود. او در جنگ‌های جمل و صِفّین،

شرکت داشت و در جمل و صفّین، امام ﷺ، او را به سرداری بنی هَمْدان گماشت. او در ضمن سخنرانی‌ای رسا در جمع یارانش چگونگی دو سپاه را به نیکویی بَر نمود و عظمت سپاه علی ﷺ را ـ که گروهی از بدریان در آن حضور داشتند ـ نشان داد و آن گاه، جایگاه والای علی ﷺ را به زیبایی تبیین کرد و با تکیهٔ هوشمندانه بر پیشینهٔ زشت معاویه، رسوایی او و پدرانش را بیان کرد.

او در موارد بسیاری، اطاعت مطلق خود از علی ﷺ را با عبارت‌هایی هیجان‌بار بیان کرده است. علی ﷺ نیز آن پارسامرد رزم‌آور را می‌ستود. از جمله فرمود:

يَقودُهُمُ حامِي الحَقيقَةِ ماجِدٌ سَعيدُ بنُ قَيسٍ، وَالكَريمُ مُحامٍ.

پشتیبان بزرگ حقیقت، آنان را به پیش می‌بَرد /
سعید بن قیس [را می‌گویم]، آن بزرگ پشتیبان را.

پس از جنگ صِفّین، امام ﷺ برای جلوگیری از غارتگری‌های سفیان بن عوف در شهر انبار، او را بدان‌سوی، گسیل داشت.

سعید، پس از علی ﷺ نیز بر صراط حق، استوار ماند و در جمع یاران امام حسن ﷺ قرار گرفت و امام حسن ﷺ او را به عنوان جانشین قیس بن سعد به نبرد با معاویه گسیل داشت.

ابو عمرو کَشّی، او را بدین سان ستوده است: او از بزرگان تابعیان و از سران و زاهدان آنان بود.

سعید بن قیس، حدود سال ۴۱ هجری، زندگی را بدرود گفت.

۱۸ / ۳
سهل بن حُنَیف

سهل بن حُنَیف بن واهب انصاری اَوسی، برادر عثمان بن حُنَیف و از صحابیان پیامبر خدا و از بدریان است. سهل در تمام نبردهای پیامبر ﷺ حضور داشت و در

هنگامهٔ شکست سپاه پیامبر ﷺ در اُحد و در اوج دشواری نبرد، از جمله معدود افرادی بود که در کنار پیامبر ﷺ ماند و نگریخت.

سهل، از پیشتازان مدافعانِ علی ﷺ است که پس از پیامبر خدا، حریم «خلافت حق» را پاس داشت و از جملهٔ معدود افرادی است که آشکارا به دفاع از علی ﷺ پرداخت.

علی ﷺ به روزگار خلافتش او را به حکومت شام برگزید؛ امّا سربازان معاویه، او را از میانهٔ راه، بازگرداندند. سپس، مدّتی او را به حکومت مدینه گماشت تا این که در جنگ صِفّین، وی را به لشکرش فرا خواند و تمّام بن عبّاس را به جانشینی او گمارد.

او در جنگ صفّین، فرماندهی سواره‌نظام سپاه بصره را به عهده داشت. پس از آن، فرماندار فارس شد؛ امّا به سبب تشنّج و هرج و مرجی که در آن دیار به وجود آمده بود، علی ﷺ به پیشنهاد کسانی چون ابن عبّاس، زیاد بن ابیه را به جای وی منصوب کرد.

او به سال ۳۸ هجری، در کوفه درگذشت و امام ﷺ در مراسم تدفین وی از او به بزرگی یاد کرد.

از ذَریح محاربی نقل شده که امام صادق ﷺ از سهل بن حُنَیف، یاد کرد و فرمود:

كانَ مِنَ النُّقَباء.

از نقیبان بود.

گفتم: از نقیبان دوازده‌گانهٔ پیامبر خدا؟

فرمود:

نَعَم، كانَ مِنَ الَّذينَ اختيروا مِنَ السَّبعينَ.

آری. از کسانی که از میان هفتاد نفر [انصار نخستین]، برگزیده شدند.

به او گفتم: آنان که کفیلِ (عهده‌دار) امور قوم خود شدند؟

فرمود:

نَعَم، إنَّهُم رَجَعوا وفيهِم دَمٌ فَاستَنظَروا رَسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله إلىٰ قابِلٍ، فَرَجَعوا فَفَزِعوا مِن دَمِهِم وَاصطَلَحوا، وأقبَلَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله مَعَهُم.

آری. آنان بازگشتند، در حالی که میانشان جنگ و خونریزی بود. پس منتظر شدند تا در سال بعد، پیامبر خدا را ببینند. پس بازگشتند و از خونریزی بیزار شدند و صلح نمودند و پیامبر صلى الله عليه وآله با آنان آمد.

امام صادق علیه السلام از سهل، یاد کرد و فرمود:

ما سَبَقَهُ أحَدٌ مِن قُرَيشٍ ولا مِنَ النّاسِ بِمَنقَبَةٍ.

نه از قریش و نه از دیگر مردم، کسی در فضیلت و کمال، بر او پیشی نگرفت.

۱۹/۳

جوانی اهل معرفت

نوجوانی که به سنّ بلوغ نرسیده بود، بر پیامبر صلى الله عليه وآله سلام کرد و از شادمانی به پیامبر صلى الله عليه وآله لبخند زد. پیامبر صلى الله عليه وآله به وی فرمود:

أتُحِبُّني يا فَتىٰ؟

جوان! آیا مرا دوست داری؟.

گفت: بلی، به خدا سوگند، ای پیامبر خدا!

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود:

مِثلَ عَينَيكَ؟

مانند چشمانت؟

گفت: بیشتر.

فرمود:

مِثلَ أبيكَ؟

مانند پدرت؟

گفت: بیشتر.

فرمود:

مِثلَ اُمِّكَ؟

مانند مادرت؟

گفت: بیشتر.

فرمود:

مِثلَ نَفسِكَ؟

به اندازهٔ خودت؟

گفت: به خدا سوگند، بیشتر، ای پیامبر خدا!

فرمود:

أمِثلَ رَبِّكَ؟

مانند پروردگارت؟

گفت: خدا، خدا، خدا! ای پیامبر! این دوستی از آنِ تو یا هیچ‌کس دیگر نیست. همانا تو را به خاطر دوستی خداوند، دوست می‌دارم.

پیامبر ﷺ به اطرافیانش رو کرد و فرمود:

هٰكذا كونوا، أحِبُّوا اللهَ لِإحسانِهِ إلَيكُم وإنعامِهِ عَلَيكُم، وأحِبّوني لِحُبِّ اللهِ.[1]

این چنین باشید. خداوند را به خاطر احسان و نعمت‌هایش بر شما دوست بدارید و مرا به خاطر دوستی خداوند.

۲۰/۳

جوان روشن‌ضمیر

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا، نماز صبح را با مردم

---

۱. إرشاد القلوب: ص ۱۶۱.

خواند. سپس، جوانی را در مسجد دید که از شدّت بی‌خوابی سر می‌جنباند. رنگش زرد بود، جسمش لاغر شده و چشمانش در کاسهٔ سر، فرو رفته بود. پیامبر ﷺ به وی فرمود: «جوان! چگونه صبح کردی؟».

گفت: ای پیامبر! با یقین صبح کردم.

پیامبر ﷺ از سخنش شگفت‌زده شد و فرمود: «هر یقینی حقیقتی دارد. حقیقتِ یقین تو چیست؟».

گفت: ای پیامبر! یقین من همان است که مرا اندوهگین ساخته و شب‌ها بیدار نگاهم داشته و روزها تشنه‌ام کرده است. خودم را از دنیا و آنچه در آن است، رها ساختم، گویا بر عرش پروردگارم می‌نگرم که برای رستاخیز، بر پا شده و مردم، برای حسابرسی از قبرها سر برآورده‌اند و من در میان آنانم.

پیامبر خدا به یارانش فرمود: «این، بنده‌ای است که خداوند، دلش را به نور ایمان، روشن ساخته است».

سپس فرمود: «آنچه داری، نگه دار!».

جوان گفت: ای پیامبر! برایم دعا کن همراه تو به شهادت نایل آیم.

پیامبر ﷺ برایش دعا کرد. چیزی نگذشت که در یکی از جنگ‌های پیامبر ﷺ، شرکت جُست و پس از به شهادت رسیدن نُه نفر، به شهادت رسید و او دهمین نفر بود.[١]

٢١ / ٣
صَعصَعة بن صُوحان

صَعْصَعة بن صوحان بن حُجر عبدی، در زمان پیامبر ﷺ مسلمان شد؛ امّا به زیارتش نایل نیامد. او از بزرگان یاران امام علی ؑ و از کسانی بود که او را چنان که باید، شناختند.

صعصعه، سخنوری چیره‌دست و پُرآوازه بود. ادیب نام‌آور عرب، جاحظ، او را در

---

١. الكافي: ج ٢ ص ٥٣ ح ٢.

فنّ خطابه، پیشتاز دانسته و برترین گواه بر این حقیقت را خطابه‌گویی او در محضر علی ﷺ و درخواست علی ﷺ از او برای ایراد سخن دانسته است. شرح‌حال‌نگاران، او را با عناوینی چون: شریف، امیر، فصیح، گشاده‌زبان، سخنور، زبان‌آور، دیندار و فاضل، ستوده‌اند.

عثمان، او را به همراه مالک اشتر و بزرگانی دیگر، از کوفه به شام تبعید کرد و چون مردمان بر عثمان شوریدند و پس از آن بر خلافت علی ﷺ یکْداستان شدند، او ـ که در شناخت عظمت علی ﷺ ژرف اندیش و کم‌نظیر، و در خطابه، چیره‌دست و گزیده گوی بود ـ به پا خاست و بدین سانْ گویا و زیبا، باور ارجمندش را درباره علی ﷺ بازگفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، تو خلافت را زینت دادی و خلافت، سبب زینت تو نشد. و تو خلافت را بالا بردی و آن، مقام تو را بالا نبرد. و نیاز خلافت به تو، بیشتر از نیاز تو به آن است!

در منابع به نقل از صعصعه آمده است: با گروهی از مصریان بر عثمان بن عفّان، وارد شدیم. عثمان گفت: فردی از خود را مقدّم دارید تا با من سخن بگوید.

مرا جلو انداختند. عثمان گفت: «این؟!»، و گویی مرا جوان می‌دید.

به او گفتم: اگر علم به سن بود، من و تو از آن نصیبی نداشتیم؛ بلکه به تعلّم است.

عثمان گفت: [آنچه می‌خواهی] بگو.

گفتم: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان.

﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّـٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُوا۟ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا۟ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَـٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ؛[1] **آنان که چون در زمین مسلّطشان کردیم، نماز می‌خوانند و زکات می‌پردازند و به نیکی فرمان می‌دهند و از زشتی باز می‌دارند. و فرجام کارها، از آنِ خداست﴾.**

---

۱. حج: آیهٔ ۴۱.

عثمان گفت: این آیه، در شأن ما نازل شده است.

به او گفتم: پس به نیکی فرمان ده و از زشتی، باز دار.

عثمان گفت: این را وا گذار و مقصودت را بگو.

به او گفتم: به نام خداوند بخشندهٔ مهربان.

﴿ٱلَّذِينَ أُخْرِجُواْ مِن دِيَـٰرِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ؛[1] آنان که به ناحق از دیارشان رانده شده‌اند، تنها به جرم این که می‌گفتند: پروردگار ما، خدای یگانه است...﴾.

عثمان گفت: این آیه هم در حقّ ما نازل شده است.

به او گفتم: پس آنچه را از خدا گرفته‌ای، به ما بده.

عثمان [خطاب به ما] گفت: ای مردم! شما باید گوش به فرمان و مطیع باشید؛ چرا که دست خدا با جماعت است و شیطان، همراه شخصِ گسسته از جماعت. به گفته‌اش گوش نسپارید که این (صعصعه)، نه می‌داند خدا کیست و نه می‌داند کجاست.

به او گفتم: امّا این که می‌گویی: «گوش به فرمان و مطیع باشید»، تو از ما می‌خواهی که فردا[ی قیامت] بگوییم:

﴿رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا؛[2] خدای ما! ما از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان، ما را از راه به در بردند﴾.

و امّا گفته‌ات که: «من، نمی‌دانم خدا کیست»، خدا، پروردگار ما و پروردگار پدران نخستین ماست. و این که می‌گویی: «من نمی‌دانم خدا کجاست»، خداوند متعال، در کمین [ستمکاران] است.

پس عثمان، خشمگین شد و فرمان داد ما را بازگردانند و درها را به روی

---

۱. حج: آیهٔ ۴۰.

۲. احزاب: آیهٔ ۶۷.

ما بست.[۱]

در تاریخ دمشق آمده است که امام علی‌ﷺ به قصد عیادت از صعصعه بر او وارد شد. چون علی ﷺ او را دید، گفت:

إنَّكَ ما عَلِمتُ حَسَنُ المَعونَةِ خَفيفُ المَؤونَةِ.

تا آن جا که من می‌دانم، تو یاوری نیکو و کم‌هزینه‌ای.

صعصعه گفت: و به خدا سوگند، تو نیز ـ ای امیر مؤمنان ـ دانایی و خداوند در نظرت بزرگ است.

علی ﷺ به او فرمود:

لا تَجعَلها اُبَّهَةً عَلىٰ قَومِكَ أن عادَكَ إمامُكَ.

این که پیشوایت به عیادتت آمده است، دستاویز فخرفروشی تو بر قومت نشود!

صعصعه گفت: نه، ای امیر مؤمنان! بلکه آن را منّتی از جانب خدا بر خود می‌بینم که اهل بیت و پسر عموی پیامبر خدای جهانیان به عیادتم آمده است.[۲]

مسمع بن عبد الله بصری، از مردی نقل می‌کند که امام علی‌ﷺ صعصعة بن صوحان را به سوی خوارج فرستاد، به او گفتند: آیا اگر علی با ما و در جایگاه ما بود، تو با او بودی؟

گفت: آری.

گفتند: پس تو در دینت دنباله‌رو علی هستی. بازگرد که دینی نداری.

صعصعه گفت: وای بر شما! آیا از کسی دنباله‌روی نکنم که به نیکویی از خدا دنباله‌روی می‌کند و هماره و صادقانه، در پیِ فرمان خداست؟ آیا پیامبر خدا، هنگامی که جنگ شدّت می‌گرفت، او را پیش نمی‌فرستاد تا آن را زیر پایش لگدمال و آتش آن را با شمشیرش، خاموش کند و در راه خدا چنان افتاده بود که پیامبر

---

۱. الأمالي للطوسي: ص ۲۳۶ ح ۴۱۸.

۲. تاريخ دمشق: ج ۲۴ ص ۸۸.

خدا و مسلمانان از طریق او پیش می‌رفتند؟ پس کجا می‌چرخید و کجا می‌روید و به چه کس رغبت می‌ورزید و از چه کس باز می‌مانید؟![1]

۲۲/۳
عامر بن واثله

عامر بن واثلة بن عبد الله کِنانی لَیثی ـ که بیشتر با کنیه‌اش «ابوطُفَیل» از او یاد می‌کنند ـ در سالی که نبرد اُحُد روی داد، به دنیا آمد و هشت سال از روزگار پیامبر خدا را درک کرد. پیامبر ﷺ را دید و آخرین نفر از صحابیان است که زندگانی را بدرود گفت. او خود می‌گفت: من، تنها بازمانده‌ای هستم که پیامبر خدا را دیده است.

او از یاران و معتمدان و از دوستداران و پیروان و شیفتگان علی ؑ بود و در نبردها همراه او بود. او که از سخنوری بهره‌ای شایسته داشت و شعر را به زیبایی می‌سرود و در نبرد نیز رزم‌آوری بی‌باک بود، در صِفّین، بارها خطابه خواند و به آوردگاه رفت و با شعر سرشار از شعورش علی ؑ را ستود و به استوارگامی یاران امام ؑ بالید و بر فضیحت‌آفرینان اُموی طعن زد و آنان را رسوا ساخت.

او به سال ۱۰۰ هجری درگذشت.

نصر بن مزاحم، او را با عنوان «از شیعیان مُخلص»، یاد نموده و مواضع والای او را گزارش کرده است.

عامر بن واثله، در انتقامجویی از قاتلان ابا عبد الله الحسین ؑ، پرچمدار مختار بود. برخی او را «کیسانی» پنداشته‌اند، که این دیدگاه، مقبول همگان نیست و بر فرض صحّت، او از این عقیده بازگشته است.

چیرگی او بر سخن و معارف حق و تسلّطش بر کتاب الهی به او این امکان را داده بود که در دفاع از حق، به استواری سخن بگوید و از حق، دفاع کند و ناشایستگان را

---

۱. الاختصاص: ص ۱۲۱.

درهم شکنند.

به هر حال، او شخصیّتی ارجمند بود که رجالیان از او به عظمت یاد کرده‌اند. برای نمونه، ذهبی درباره او آورده است: راستگو، دانا، شاعر و شه‌سوار بود و دیرزمانی زیست.

دربارهٔ وی در منابع آمده است: هنگامی که معاویه بر اوضاع مسلّط شد، هیچ چیز برایش دوست‌داشتنی‌تر از دیدار با عامر بن واثله نبود. پس پیوسته به او نامه نوشت و اظهار لطف کرد تا آن که عامر به نزد وی آمد. پس چون آمد، از او دربارهٔ عرب جاهلی پرسش‌هایی کرد.

عمرو بن عاص و چند نفر از همراهانش بر معاویه درآمدند. معاویه به آنان گفت: آیا این را می‌شناسید؟ این، شه‌سوار صِفّین و شاعر آن نبرد است. این، دوست ابو الحسن [علی] است. سپس گفت: ای ابو طفیل! چه‌قدر علی را دوست می‌داری؟

گفت: به اندازهٔ محبّت مادر موسی به موسی علیه السلام.

گفت: چه‌قدر بر او می‌گِریی؟

گفت: مانند پیرزن و پیرمردی که فرزندی برایشان نمانده است، و [با این همه] از کوتاهی خود به نزد خدا عذر می‌برم.

معاویه گفت: امّا اگر از یارانم دربارهٔ من بپرسند، آنچه را تو برای سرورت گفتی، در حق من نمی‌گویند.

عمرو [بن عاص] گفت: به خدا سوگند، ما باطل نمی‌گوییم.

معاویه، خطاب به آنان گفت: به خدا سوگند، حق را هم نمی‌گویید.[1]

۲۳ / ۳

عبدالله بن بُدَیل

عبد الله بن بُدَیل بن وَرقاء خُزاعی، پیش از فتح مکّه اسلام آورد و در نبردهای

---

۱. وقعة صفّین: ص ۵۵۴.

حُنَین، طائف و تَبوک، شرکت جست. پیامبر ﷺ، او و برادرش عبد الرحمان را با پیامی به یمنْ گسیل داشت. او را از یاران بزرگ امام علی ﷺ شمرده‌اند.

عبد الله، در قیام علیه عثمان، شرکت کرد و پس از آن، در کنار علی ﷺ یاوری استوار گام و همراهی فداکار بود. او در جنگ‌های جمل و صِفّین، شرکت کرد و در جنگ صِفّین، فرمانده پیاده‌نظام (میمنهٔ) لشکر بود. او همچنین ریاست قاریان کوفه را به عهده داشت.

خطابه‌ها و گفته‌های وی نشان می‌دهد که از آگاهی فراوانی در شناخت اوضاع زمان، مردمان روزگار، و انگیزه‌ها و کشش‌های دشمنان علی ﷺ برخوردار بود. او در هنگامهٔ نبرد، استوار ایستاد و گفت: معاویه، چیزی را ادّعا کرده که از آنِ او نیست و در کار خلافت با کسی به ستیزه برخاسته که سزاوار خلافت و بی‌مانند است. معاویه، به باطل می‌ستیزد تا حق را فرود آورد و با اعراب بیابانی و دسته‌هایی بازمانده از احزاب مشرک به شما یورش آورده و گم‌راهی را در دیدهٔ اینان، آراسته و بذر فتنه را در دل‌هایشان کاشته است... و به خدا سوگند، شما نوری از سوی پروردگارتان، و نیز دلیلی روشن و آشکار به همراه دارید.

او با شجاعتی ستودنی و یورشی بی‌امان، به معاویه نزدیک شد و معاویه، چون روزگار را برخود تنگ یافت، دستور داد او را زیر بارانِ سنگ بگیرند و از پای درآورند. و عبد الله، بدین‌گونه به شهادت رسید.

معاویه، او را «کَبْشُ القوم (پیش آهنگ گروه)» نامید و از دلاوری او با شگفتی یاد کرد و او را در رزم‌آوری بی‌همتا دانست. عبد الله را یکی از پنج زیرک عرب شمرده‌اند.

برادر عبد الله، عبد الرحمان نیز در جنگ صِفّین به شهادت رسید. عبد الله، تا آخرین لحظات زندگی با تمام توان از مولایش دفاع کرد و در آخرین لحظات حیاتش وقتی همگام و همراهش اسود بن طهمان خزاعی از او سفارش خواست، گفت: تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و نیز به این که خیرخواه امیر مؤمنان

باشی و همراه او با این یاغیان متجاوز بجنگی تا یا حقّ چیره گردد و یا تو به خدا بپیوندی؛ و سلام مرا به او برسان!

و چون علی ﷺ، واپسین کلام عبد الله را شنید، فرمود:

رَحِمَهُ اللهِ، جاهَدَ مَعَنا عَدُوَّنا فِي الحَياةِ، ونَصَحَ لَنا فِي الوَفاةِ.

خدایش بیامرزدا در زندگی‌اش همراه ما با دشمنمان جنگید، و هنگام وفات نیز از خیرخواهی برای ما دست نکشید.

۲۴ / ۳

عبدالله بن هاشم بن عُتبه

عبد الله، فرزند قهرمان سترگ صحنهٔ نبرد و عابد پیراسته‌دلِ سپاه علی ﷺ هاشم بن عتبه (معروف به «هاشمِ مِرقال») است. او پس از پدر، پرچم نبرد را برافراشت و در مقابل سپاه معاویه، خطبه‌ای شورانگیز در وصف پدر خویش ایراد کرد و جایگاه والای علی ﷺ را تبیین نمود و چهرهٔ معاویه را برنمود و آن گاه بر دشمن، یورش برد.

هنگامی که ماجرای صِفّینْ پایان یافت و امام حسن ﷺ کار خلافت را به معاویه وا نهاد و هیئت‌های نمایندگی نزد معاویه می‌رفتند، عبد الله بن هاشم را به اسارت، نزد او گسیل داشتند. هنگامی که بدان جا رسید و او را برابر معاویه قرار دادند، عمرو بن عاص که حاضر بود، گفت: ای امیر مؤمنان! این با ناز رونده، پسر آن تند رونده (مِرقال) است و دلی پُر کینه دارد و فریفته و فتنه‌زده است. بدان که چوبْ‌دستِ ستبر، از شاخهٔ کوچک برمی‌آید و مار از مار می‌زاید و سزای بدی، بدی‌ای همچون آن است.

ابن هاشم به عمرو بن عاص گفت: من نخستین مردی نیستم که قومش وی را وا نهاده‌اند و روزگارش به سر آمده و اجلش در رسیده است.

آن گاه معاویه گفت: اینها کینه‌های بازمانده از صِفّین و [نتیجهٔ] ستمی است که

پدرت بر تو روا داشته است.

عمرو گفت: او را به من بسپار تا شاه‌رگ‌هایش را از سینه‌اش بیرون کشم.

ابن هاشم به وی گفت: هی، پسر عاص! این دلیری‌ات، در روزهای صِفّین کجا بود که تو را به هماوردی می‌خواندیم؟! آن گاه که پای مردان در باتلاقی از خون فرو می‌رفت و راه‌ها بر تو تنگ شده بودند و به هلاکت، نزدیک گشته بودی؟!

به خدا سوگند، اگر [اینک نیز] به معاویه نزدیک نبودی، پیکان تیزپَری به سویت می‌افکندم که از درفش، تیزتر و زخمش از زخم آن، کاری‌تر بود؛ زیرا که تو همواره بر هوس خود می‌افزایی و در سرگشتگی راه می‌سپاری و به ریسمان پوسیدهٔ سوداهایت چسبیده‌ای، همچون کورِ راه گم کرده در شب تیره!

معاویه از سخنانی که از ابن هاشم شنید، در شگفت ماند و فرمان داد او را زندانی کنند، و از کشتن وی خودداری کرد.[۱]

۲۵/۳

عَدیّ بن حاتم

ابو طریف عَدیّ بن حاتم بن عبد الله طایی، فرزند سخاوتمند مشهور عرب، حاتم طایی، و از یاران پیامبر خداست.

عَدی، ریاست قبیلهٔ خود (طَی) را به عهده داشت و در سال هفتم هجری به حضور پیامبر رسید و اسلام آورد. پیامبر ﷺ او را گرامی داشت و به وی حرمت نهاد.

عدی، در دگرگونی‌های پس از پیامبر خدا، به ولایت علی علیه السلام وفادار ماند و از حریم حق و ولایت، دفاع کرد. او در نبردهای علی علیه السلام همراه وی بود و چون یکی از فرزندانش به معاویه پیوست، از آن فرزند، برائت جست. سخنان او در برابر

۱. وقعة صفّين: ص ۳۴۸.

فتنه‌آفرینان، نشانی از درک عمیق او و از وقایع و موضع علی‌ﷺ و نیز استوار گامی وی در صراط حق است، از جمله این کلام ارجمند او که: ای مردم! به خدا سوگند، اگر کس دیگری جز علی‌ﷺ ما را به جنگ با نمازگزاران فرا می‌خواند، پاسخ مثبت نمی‌دادیم.

او در صِفّین، از کسانی بود که با توجّه به منطق استوارش از سوی علی‌ﷺ برای گفتگو با دشمن، برگزیده شد. همچنین، یکی از فرزندانش را در یکی از نبردها از دست داد و یک چشمش نیز نابینا گشت.

معاویه، عَدی را بزرگ می‌داشت و به وی حرمت می‌نهاد؛ امّا او در مناسبت‌های مختلف، از امام علی‌ﷺ یاد می‌کرد و آن بزرگوار را می‌ستود و در مقابل معاویه، موضع حق‌مدارانه‌اش را از دست نمی‌داد.

او در حدود سال ۶۸ هجری در ۱۲۰ سالگی درگذشت.

در کتاب محاسن و مساوئ آمده است که روزی عدی بن حاتم بر معاویة بن ابی سفیانْ وارد شد. معاویه گفت: ای عدی! طرف‌ها کجایند؟ (منظورش طَریف و طارف و طرفه، پسران عدیّ بود).

گفت: در جنگ صِفّین، در پیش روی علی بن ابی طالب‌ﷺ کشته شدند.

گفت: پسر ابوطالب با تو انصاف نورزید که پسرانت را پیش انداخت و پسران خود را عقب نگاه داشت.

گفت: بلکه من با علی‌ﷺ انصاف نورزیدم که او کشته شد و من باقی ماندم.

معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن.

گفت: اگر می‌شود، مرا معاف دار.

گفت: معافت نمی‌دارم.

عدی گفت: به خدا سوگند، امیر مؤمنان، دورنگر و نیرومند بود. به عدلْ سخن می‌گفت و به بزرگی حکم می‌کرد. حکمت از پهلوهایش می‌جوشید و علم از کناره‌هایش بیرون می‌ریخت. از دنیا و درخشش آن، دوری می‌جُست و با شب و

تنهایی‌اش اُنس می‌گرفت.

به خدا سوگند، اشک‌ریز و پُر اندیشه بود. چون تنها می‌شد، به محاسبهٔ خود می‌پرداخت و در کارهای قبلی خود، می‌اندیشید. از لباس، کوتاه آن را دوست می‌داشت و از خوراک، خشنِ آن را.

او در میان ما همانند فردی از ما بود. چون او را می‌خواندیم، پاسخ می‌داد، و چون نزدش می‌آمدیم، به ما نزدیک می‌گشت و با این همه نزدیکی، از هیبتش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم و از بزرگی‌اش سرمان را بالا نمی‌آوردیم.

چون لبخند می‌زد، گویی مُهر از مرواریدهای به رشته کشیده شده می‌گشود.[1] دینداران را بزرگ می‌داشت و بینوایان را دوست داشت. توانگر، از ستم او نمی‌هراسید و ناتوان، از عدلش ناامید نمی‌گشت.

سوگند می‌خورم که او را شبی در محرابش ایستاده دیدم، در حالی که شب، پرده افکنده بود و ستارگان، ناپدید بودند. اشک‌هایش بر مَحاسنش روان بود و چون مارگَزیده، به خود می‌پیچید و به اندوه می‌گریست و گویی هم اکنون می‌شنوم که می‌گفت:

يا دُنيا أإلَيَّ تَعَرَّضتِ أم إلَيَّ أقبَلتِ؟ غُرّي غيري، لا حانَ حينُكِ، قَد طَلَّقتُكِ ثَلاثاً لا رَجعةَ لي فيكَ، فَعَيشُكِ حَقيرٌ وخَطَرُكِ يَسيرٌ، آه مِن قِلَّةِ الزّادِ وبُعدِ السَّفَرِ وقِلَّةِ الأَنيسِ!

ای دنیا! خود را بر من می‌نمایی یا مشتاقم گشته‌ای؟ هیچ گاه نخواهد آمد [که مرا بفریبی]. غیر مرا بفریب؛ زیرا که تو را سه طلاقه کرده‌ام؛ طلاقی که بازگشتی در آن نیست. زندگانی‌ات کوتاه و شکوهت ناچیز است. آه از کمیِ توشه و درازی راه و کمی همدم!.

پس، اشک‌های معاویه روان شد و با آستینش چشمانش را پاک می‌کرد و سپس

---

۱. کنایه از باز شدن دو لب امام علیه السلام و دیده شدن دندان‌های ایشان در هنگام خندیدن است. م.

گفت: خدا ابوالحسن را بیامرزد! همین گونه بود. تو بر فراق او چگونه صبر می‌کنی؟

گفت: مانند صبر مادری که تنها فرزندش را در دامانش سر بُریده‌اند، که نه اشکش خشک می‌شود و نه سوزش دلش فرو می‌نشیند.

معاویه گفت: آیا او را یاد می‌کنی؟

گفت: آیا روزگار می‌گذارد فراموشش کنم؟![1]

۲۶/۳
عمّار بن یاسر

ابو یَقظان، عمّار بن یاسر بن عامر مَذحِجی که مادرش (سُمیّه) نخستین شهید راه خدا بود، از پیشتازان در ایمان و هجرت و از استوارْگامانِ راستْ قامتی است که در آغازین روزهای جلوهٔ اسلام، همراه پدر و مادرش شکنجه‌های مشرکان را با همهٔ توان، تاب آورد و در طریق حق، لحظه‌ای تردید بر جانش ننشست.

او از پاکْسرشتانی است که پیامبر خدا به حق‌مداری، پاکْطینتی و آکندگی جانش از ایمان، گواهی داد و تأکید کرد که آتش دوزخ، هرگز به این جان منوّر، نزدیک نخواهد شد.

او از معدود کسانی است که پس از پیامبر خدا، «حقّ خلافت» و «خلافت حق» را پاس داشت و هرگز از صراط مستقیم، کناره نگرفت. او همراه با علی ﷺ بر پیکر پاک فاطمه ﷺ نماز خواند و همچنان، همگام او باقی ماند.

عمّار، به روزگار عمر، مدّتی فرماندار کوفه شد و در فتح برخی از سرزمین‌ها، فرماندهی رزمندگان را به عهده داشت. به هنگام حاکمیت عثمان، در صف مخالفان جدّی او قرار گرفت و بارها از رفتار وی انتقاد کرد تا بدان‌جا که خلیفه، آهنگ تبعید او (به رَبَذه) را ساز کرد؛ امّا مخالفت علی ﷺ، وی را از دست یازیدن به این هدف،

---

۱. المحاسن والمساوی: ص ۴۶.

باز داشت. او را به خاطر صراحتش در گفتارها، به دستور عثمان، کتک زدند. عثمان، خود نیز او را مضروب ساخت و آن بزرگوار تا آخر عمر از آثار آن ضربه‌ها رنج می‌برد.

شرکت سختکوشانهٔ او در جنگ جمل و تصدّی فرماندهی سواره‌نظام لشکر علی ﷺ، جلوهٔ بسیار داشت. در صِفّین نیز مسئولیت پیاده‌نظام کوفه و نیز قاریان را به عهده داشت. او بارها با عمروعاص و دیگر مخالفان امام ﷺ سخن گفت و با منطقی استوار و استدلال‌هایی متین، حق را نمایاند.

این چهرهٔ درخشان و صحابی بزرگوار، در جنگ صِفّین، شهد شهادت نوشید و بدین سان، پیشگویی شگفت پیامبر خدا به واقعیّت پیوست که فرموده بود:

تَقتُلُكَ الفِئَةُ الباغِيَةُ.[1]

تو را گروه متجاوز می‌کشند.

عمّار، در هنگام شهادت، ۹۳ سال داشت.

کتاب الکامل فی التاریخ گزارش کرده است که عمّار بن یاسر در صِفّین، پیشاپیش سپاه علی ﷺ قرار گرفت و گفت: بار خدایا! تو می‌دانی که من اگر می‌دانستم رضایت تو در این است که خود را به این دریا بیفکنم، می‌افکندم.

بار خدایا! تو می‌دانی که اگر می‌دانستم رضایت تو در این است که نوک شمشیرم را بر شکمم بگذارم و سپس، چنان بر آن خم شوم که از پشتم خارج شود، چنان می‌کردم و امروز، هیچ کاری را نمی‌شناسم که چون جهاد با این فاسقان، تو را خشنود سازد، و اگر کاری را می‌شناختم که تو را خشنودتر می‌کند، بی‌گمان، آن را انجام می‌دادم.

به خدا سوگند، قومی را می‌بینم که چنان بر شما ضربه می‌زنند که باطلگرایان از آن به تردید می‌افتند و به خدا سوگند، اگر بر ما ضربه می‌زدند و ما را تا زیر

---

۱. أسد الغابة: ج ۴ ص ۲۰۳ ش ۳۹۰۵.

نخل‌های هَجَر می‌راندند، باز تردید نمی‌کردم که ما بر حقّیم و آنان بر باطل‌اند.

سپس گفت: چه کسی رضایت خدا، صاحب حقیقی‌اش، را می‌جوید و قصد بازگشت به دارایی و فرزندانش را ندارد؟

گروهی نزد وی آمدند.

گفت: به سوی این قومِ مدّعی خونخواهی عثمان بروید، که به خدا سوگند، خونخواه او نیستند، بلکه دنیا را مَضمَضه کرده و شیفتهٔ آن گشته‌اند و فهمیده‌اند که اگر به حق گردن نهند، میان آنان و آنچه که در آن غوطه‌ورند، جدایی می‌اندازد و پیشینه‌ای هم ندارند که بدان وسیله، حقّ اطاعت و ولایت بر مردم بیابند. پس به پیروان خود نیرنگ زدند و گفتند: «پیشوای ما به ستمْ کشته شد» تا بدین گونه، پادشاه و سلطان شوند. پس به این جا رسیدند که می‌بینید، و اگر این ادّعا نبود، دو نفر هم پیرو آنان نمی‌شدند.

بار خدایا! اگر ما را یاری دهی، دیر زمانی است که یاری می‌دهی، و اگر کار را به سود آنان کنی، پس عذابی دردناک را به خاطر آنچه با بندگانت می‌کنند، برای آنها ذخیره کن.[1]

۲۷ / ۳
عمرو بن حزم انصاری

عمروبن حزم انصاری، جوان هفده ساله‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و آله، او را به فرمانداری نجران در یمن منصوب کرد و در نامه‌ای به وی، مهم‌ترین مسئولیت‌هایش را برشمرد. تعلیم قرآن، آموزش احکام و مناسک حج، جمع‌آوری خمس و زکات و... از جمله وظایف او بود که در نامهٔ مشهور پیامبر خدا آمده است.[2]

وی در کهن‌سالی نیز با شنیدن خبر شهادت عمّار، با بیان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که

---

۱. الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۳۸۰.

۲. تاريخ دمشق: ج ۴۵ ص ۴۷۸.

در توصیف عمّار فرمود: «او را گروه متجاوز می‌کشند»،[1] به سرزنش معاویه و عمرو عاص پرداخت و آن گاه که معاویه برای جانشینی یزید، بیعت می‌گرفت، با گروهی از مردم مدینه به شام رفت و با سخنانی تند، یزید را نکوهش کرد و به معاویه گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

إنَّ اللهَ لَم يَستَرعِ عَبداً رَعِيَّةً إلّا وهُوَ سائِلُهُ عَنها.[2]

خداوند، هیچ بنده‌ای را بر دیگری سرپرستی نمی‌دهد، مگر آن که در این باره، از او می‌پرسد.

٣ / ٢٨

عمرو بن حَمِق خزاعی

عمرو بن حَمِق بن کاهِن خُزاعی، از یاران بزرگ پیامبر خدا و از همراهان استوارگام علی ﷺ و یار وفادار حسن بن علی ﷺ است. او بعد از صُلح حُدَیبیّه، اسلام آورد و احادیثی از پیامبر ﷺ فرا گرفت. او از معدود کسانی است که پس از پیامبر خدا، حقّ خلافت را پاس داشت و در کنار علی ﷺ استوار ایستاد. او در خیزش مسلمانان علیه عثمان، شرکت کرد و فریاد حق را علیه دگرسانی‌های ناهنجار در خلافت وی بیان کرد.

او در نبردهای علی ﷺ بِشکوه و سختکوش و استوار، شرکت کرد. این همراهی، آن اندازه ارجمند بود که علی ﷺ به او فرمود:

لَيتَ أنَّ في جُندي مِئَةً مِثلَكَ.

ای کاش در میان پیروان من، صد تن چُونان تو می‌بود!

باری! عمرو، ره‌یافته و ژرف‌نگر بود و بصیرتش بدان‌گونه بود که خود را فانی در

---

١. أسد الغابة: ج ۴ ص ٢٠٣ ش ٣٩٠۵.

٢. مسند أبي يعلى: ج ۶ ص ٣۵۴ ح ٧١٣٨.

علی ﷺ می‌دانست و هوشمندانه و مؤمنانه می‌گفت: چون تو فرمان دهی، ما را رأیی نخواهد بود.

عمرو، یار همگام و همراه حُجْر بن عَدی و هم‌فریاد او علیه ستم بنی‌امیّه بود و بدین سان، معاویه آهنگ قتل او کرد و در سال ۵۰ هجری ـ پس از آن که همسر ارجمندش را برای دست یافتن به او زندانی کرده بودند ـ توسط عمّال معاویه به شهادت رسید. پس از به شهادت رساندن عمرو، سر وی را به سوی معاویه گسیل داشتند و این، اوّلین سَری بود که در اسلام از دیاری به دیاری دیگر فرستاده شد.

ابا عبد الله الحسین ﷺ، در نامهٔ پرشِکوه و کوبنده‌اش به معاویه، از آن بزرگوار با عنوان «بندهٔ صالح خدا» و «سختکوش در عبادت» یاد نمود و معاویه را به خاطر قتل او نکوهش کرد.

او همان کسی است که در هنگامهٔ جنگ صفّین به امام علی ﷺ گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، پاسخم به ندای تو و بیعتم با تو، نه از سرِ خویشاوندی میان من و توست و نه برای آن که مالی به من دهی یا مقامی که بِدان، یاد و نامم بر فرازد؛ بلکه من، تو را به خاطر پنج ویژگی دوست می‌دارم: تو پسر عموی پیامبر خدایی؛ و نخستین کسی هستی که به او ایمان آورد؛ و همسرِ سرور بانوان امّت، فاطمه دختر محمّدی؛ و پدر نسلی هستی که از پیامبر خدا برای ما به جا مانده است؛ و در میان مهاجران، بیشترین سهم را از مبارزه داری.

پس اگر مرا وا داری که کوه‌های استوار را جا به جا کنم و آب دریاهای موّاج را برکشم و تا آن گاه که روز مرگ من در می‌رسد، پیوسته به تقویت دوست و تضعیف دشمنت مشغول باشم، باز هم به خود نمی‌بینم که حقّی را که بر گردنم داری، تمام و کمال، ادا کنم.

امام علی ﷺ او را دعا کرد و فرمود:

اللّٰهُمَّ نَوِّر قَلبَهُ بِالتُّقىٰ، وَاهدِهِ إلىٰ صِراطٍ مُستَقيمٍ، لَيتَ أنَّ في جُندي مِئَةً مِثلَكَ!

بار خدایا! دلش را به پرهیزگاری نورانی کن و او را به راه راست، هدایت بنما. کاش در لشکر من، صد نفر چون تو بودند!

در این‌جا بود که حُجْر بن عَدی گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، در آن صورت، لشکرت سامان می‌یافت و نیرنگبازانِ با تو، اندک می‌شدند.[1]

۲۹ / ۳

قنبر، بندهٔ آزادشدهٔ امیر مؤمنان

او غلام، یار و همگام علی ﷺ است. در داوری‌های علی ﷺ، غالباً یاد نیک او آمده است. او چونان کارگزار و اجرا کنندهٔ حدود و گزارندهٔ فرمان‌های علی ﷺ، هماره در محضر او بود. از او به عنوان یکی از پیشتازان که حقّ علی ﷺ را شناخت و در دفاع از ولایتْ استوار ماند، یاد کرده‌اند.

در جنگ صفّین، علی ﷺ در برابر غلام عمرو بن عاص ـ که پرچمی فراز آورده بود ـ پرچمی به او داد تا برافرازد.

حَجّاج بن یوسف، او را به خاطر وفای پاک و عشق پیراسته‌اش به علی ﷺ به مَسلَخ خواند و او در هنگام شهادت، با قرائت آیه‌ای، حجّاج و همگنانش را رسوا ساخت.

سیره نویسان با طریق‌های گوناگونْ روایت کرده‌اند که روزی حَجّاج بن یوسف ثَقَفی گفت: دوست دارم مردی از یاران ابوتراب (علی ﷺ) را بکشم تا با آن، به خدا تقرّب بجویم!

به او گفته شد: ما کسی را نمی‌شناسیم که از قنبر، غلامش، مصاحبت بیشتری با ابوتراب داشته باشد.

بدین ترتیب، حَجّاج در پی او فرستاد و او را آوردند.

---

۱. وقعة صفّین: ص ۱۰۳.

به او گفت: تو قنبری؟

گفت: آری.

گفت: ابو هَمْدان؟

گفت: آری.

گفت: علی بن ابی طالب، مولای توست؟

گفت: مولای من، خداوند است و امیر مؤمنان، علی، ولیّ نعمت من است.

گفت: از دین او بیزاری بجوی.

گفت: چون از دین او بیزاری جُستم، مرا به دینی بهتر از آن، راهنمایی می‌کنی؟

گفت: من تو را می‌کشم. هرگونه مردن را که دوست داری، برگزین.

گفت: آن را به تو وا نهادم.

گفت: چرا؟

گفت: چون به هر گونه که مرا بکشی، [در قیامت] به همان گونه تو را می‌کشم و امیر مؤمنان به من خبر داد که مرگ من، از سرِ ستم و نا به‌حق است و سرم بُریده می‌شود.

پس حجّاج، فرمان داد تا سرش را ببُرند.[1]

از امام هادی علیه السلام روایت شده که فرمود: قنبر، غلام امیر مؤمنان، بر حَجّاج بن یوسف درآمد. حجّاج به او گفت: تو چه کاری برای علی بن ابی طالب می‌کردی؟

گفت: برایش آب وضو می‌آوردم.

گفت: او هنگامی که وضویش را به پایان می‌برد، چه می‌گفت؟

گفت: این آیه را می‌خواند:

﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَٰبَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىٰٓ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ

---

۱. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۸.

أُوتُوٓاْ أَخَذْنَـٰهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ؛[1] پس چون پندهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمت‌ها] را بر آنان گشودیم تا به آنچه به آنها داده شده بود، شاد گشتند. پس ناگهان [گریبان] آنها را گرفتیم و یکباره ناامید شدند. پس، سپاس، خدای پروردگار جهانیان را که ریشهٔ ستمکاران برکنده شد﴾.

حَجّاج گفت: گمان دارم که آن را به ما تأویل می‌کرد (ما را مصداق آن می‌دانست).

گفت: آری.

گفت: چون گردنت را بزنم، چه می‌کنی؟

گفت: آن گاه، من خوش‌بخت می‌شوم و تو بدبخت می‌گردی.

پس فرمان داد گردنش را بزنند.

۳ / ۳۰
قیس بن سعد بن عُباده

قیس بن سعد بن عُبادهٔ انصاری خَزرَجی ساعدی، از صحابیان پیامبر خدا و از بزرگان انصار است. او در میان قبیلهٔ خود، و انصار، و نیز در بین عموم مسلمانان، از احترام ویژه‌ای برخوردار بود. او مردی شجاع، بزرگوار و باعظمت بود و در میان قبیلهٔ خود، مُطاع بود.

او قامتی بلند و جسمی توانمند داشت و در کرامت، زبانزد و در سخاوت، شُهره بود. در برخی از جنگ‌های پیامبر خدا، پرچمدار سپاه بود و از پیشتازانی بود که پس از پیامبرِ خدا حرمت حق را پاس داشت و از خلافت حق و حقّ خلافتِ مولا علی ؑ دفاع کرد.

---

۱. انعام: آیهٔ ۴۴ـ۴۵.

او در دوران حکومت امام علی ؛ ، از یاران نزدیک و حامیان استوار گام او بود. امام ؛ ، وی را به حکومت مصر، منصوب کرد. او با هوشمندی و درایت، توانست مخالفان علی ؛ را آرام کند و ریشه‌های توطئه را بخشکاند.

در این زمان، معاویه بسی کوشید تا شاید قیس را به خود متوجّه کند؛ امّا ناکام ماند. پس از مدّتی، امام ؛ به خاطر حوادثی که به وجود آمد، محمّد بن ابی بکر را به مصر فرستاد و قیس را فرا خواند.

قیس، فرمانده «شُرطَة الخَمیس (نیروهای ویژه)» بود و در جنگ صِفّین، از جمله فرماندهان علی ؛ بود و مسئولیت پیاده نظام بصره را به عهده داشت. قیس، در هنگامهٔ شدّت گرفتن جنگ در صِفّین، فرماندهی انصار را به عهده گرفت. حضور او در صِفّین، بسی شکوهمند بود. خطابه‌های او در ارجگذاری به شخصیت علی ؛ و اطاعت از اوامر او و برانگیختن حق‌مداران علیه معاویه، نشانی از درک عمیق، شخصیت بزرگ و آگاهی ژرف او از جریان‌های سیاسی، اجتماعی و مسائل جاری آن روزگار و منش شخصیت‌های صاحب‌نام آن عصر است.

قیس، پس از جنگ صفّین، به حکومت آذربایجان منصوب گشت. او در پیکار نهروان، حاضر بود و فرماندهی جناح راست (میمنهٔ) سپاه را به عهده داشت. چون علی ؛ پس از نهروان، آهنگ معاویه کرد، سپاهیان را نیازمند فرماندهی شجاع، کاردان و مدیر دید و او را برای جنگ، فراخواند. در آخرین شکلْدهیِ سپاه برای نبرد با تجاوزگران و فسادگستران، علی ؛ بر روی سنگی ایستاد و سخنانی از سرِ سوز و درد، بیان کرد و قهرمانان سپاهش را یاد کرد (گویا این، آخرین خطابهٔ مولا ؛ بوده است) و آن گاه، قیس را به فرماندهی ده هزار نفر گماشت، بهِ مانند حسین ؛ و ابو ایوب انصاری ـ که هر یک را بر ده هزار نفر گمارده بود ـ که متأسفانه با شهادت امام ؛ ، لشکر از هم پاشید.

پس از شهادت علی ؛ ، قیس، اوّلین کسی بود که با امام حسن مجتبی ؛ بیعت کرد و با سخنانی هوشمندانه، مردمان را به بیعت با او فرا خواند و در سپاه ایشان،

فرماندهی طلایهٔ سپاه را به عهده گرفت و چون عبید الله بن عبّاس (یکی از فرماندهان سپاه امام حسن ﷺ) به سوی معاویه گریخت، او ـ که معاونت عبید الله را به عهده داشت ـ صبحگاه با مردمان نماز گزارد و نمازگزاران را به استوارگامی و جهاد، فرا خواند و آن گاه، فرمان حرکت داد.

۳ / ۳۱

کُمَیل بن زیاد

کُمَیل بن زیاد بن نُهَیک نَخَعی کوفی، از یاران امام علی و امام حسن ﷺ است. او را از افراد مورد اطمینان امام علی ﷺ برشمرده و در توصیف او گفته‌اند: شجاع، دلیر، زاهد و عابد بود. او از پیش‌گامان شورش کوفیان علیه عثمان بود و عثمان، او را با عدّه‌ای دیگر به شام، تبعید کرد. وی همراه با کوفیان، در جنگ صِفّین، شرکت جست و از طرف امام علی ﷺ فرماندار هیت شد که به خاطر عملکرد ضعیفش، مورد عتاب ایشان قرار گرفت.

کمیل، سخنان زیبایی از امام علی ﷺ نقل کرده است که از آن جمله، دعای مشهور «کمیل» است. در واقعهٔ کربلا و قیام توّابین و مختار، گزراشی از او نرسیده است. کمیل ـ که او را جزو هشت عابد مشهور کوفه دانسته‌اند ـ در سال ۸۲ هجری به دست حَجّاج به شهادت رسید.

از مغیره نقل شده است که چون حَجّاج، حاکم عراق شد، به جستجوی کمیل بن زیاد برآمد؛ امّا کمیل از دست او گریخت. حَجّاج هم سهمیهٔ قومش را از بیت المال، قطع کرد.

کمیل، چون چنین دید، گفت: من پیرمردی کهن‌سالم که عمرم به پایان رسیده و سزاوار نیست که موجب محرومیت قومم از سهمشان شوم. پس بیرون آمد و خود را به حجّاج، تسلیم کرد.

حجّاج، چون او را دید، به او گفت: من [مدّت‌ها بود] دوست داشتم بر تو

دست یابم.

کمیل به او گفت: دندان‌هایت را برای من به هم مَساب و مرا تهدید مکن که به خدا سوگند، از عمر من، جز ته‌ماندهٔ غباری نمانده است. هر حکمی می‌خواهی بده که وعده‌گاه ما نزد خداست و پس از کشتن، حسابی به‌کار است و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب عليه السلام به من خبر داده است که قاتل من، توای.

حجّاج به او گفت: همین خودش دلیلی برای کشتن توست.

کمیل گفت: آری؛ اگر قضاوت با تو باشد.

حجّاج گفت: آری. تو در میان کسانی بودی که عثمان بن عفّان را کشتند. گردنش را بزنید.

پس گردنش زده شد.[1]

۳۲/۳

مالک اَشتر

مالک بن حارث بن عبدِ یَغوث نَخَعی کوفی، مشهور به «اَشتر»، چهره درخشان، قهرمان شکست ناپذیر، شیر بیشهٔ نبرد و استوارگام‌ترین یاور علی عليه السلام است. علی عليه السلام به او اطمینان و اعتماد داشت و همواره درایت، کاردانی، دلاوری، آگاهی و بزرگواری‌های مالک را می‌ستود و بدان می‌بالید.

آگاهی‌های چندانی از آغازین سال‌های رشد او در اختیار نداریم. اوّلین حضور جدّی مالک در جریانات سیاسی ـ اجتماعیِ آن روزگار، در فتح دمشق و یَرموک است. او در این نبرد، از ناحیهٔ چشم، آسیب دید و به «اَشتر» مشهور شد.

مالک در کوفه می‌زیست. او قامتی بلند، سینه‌ای ستبر و زبانی گویا داشت و سوارکاری بی‌نظیر بود. خوش‌خویی، جوان‌مردی، بلندنگری، ابّهت و حشمت او، در

---

۱. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۷.

چشم کوفیان، تأثیری شگفت داشت. بدین سبب، سخن او را می‌شنیدند و بر دیدگاه‌هایش حرمت می‌نهادند.

مالک، به روزگار خلافت عثمان، بر اثر درگیری با سعید بن عاص (فرماندار کوفه)، با تنی چند از یارانش به حِمص تبعید شد. چون زمزمه‌های مخالفت با عثمان بالا گرفت، مالک به کوفه بازگشت و فرماندار عثمان را که در آن زمان به مدینه رفته بود، از ورود به کوفه باز داشت.

او در خیزش امّت اسلامی علیه عثمان، شرکت جست و فرماندهی گروه کوفیانی را که به مدینه رفته بودند، به عهده گرفت و در پایان بخشیدن به حکومت عثمان، نقش تعیین کننده داشت.

مالک، پس از جنگ جمل، فرماندار جزیره (مناطقی میان بین دجله و فرات) شد. این منطقه به سرزمین شام، حوزهٔ حکومتی معاویه، نزدیک بود. علی علیه السلام قبل از آغاز جنگ صِفّین، مالک را فرا خواند.

مالک در جنگ صِفّین، در آغاز، فرماندهی طلایهٔ سپاه را به عهده داشت که طلایهٔ سپاه معاویه را درهم شکست. همچنین، آن هنگام که سپاهیان معاویه، مسیر آب را بر روی سپاهیان امام علیه السلام بستند، مالک، نقش تعیین‌کننده‌ای در آزادسازی آب‌راه داشت.

او در هنگام نبرد، رزم‌آوری بی‌باک، بُرنا دل، فوق‌العاده دلیر و سختکوش بود و در صفّین، به همراه اشعث، فرماندهی سپاه را بر عهده داشت و در طول جنگ، گاه فرماندهی سواره‌نظام کوفه و گاه، فرماندهی بخش‌هایی دیگر از سپاه، از آنِ او بود.

در صِفّین، در نبردهای آغازینِ ماه ذی حجّه، مسئولیت اصلی و نقش بنیادین بر دوش مالک بود و در مرحله دوم (ماه صفر) نیز فرماندهی نبرد در دو روز از هشت روز را بر عهده داشت.

مالک، در نبردهای تن به تن و گشودن گِرِه‌های جنگ و حلّ مشکلات سپاه، با بر عهده گرفتن مسئولیت نبرد و به پیش بردن سپاهیان به فرمان امام علیه السلام، جلوه‌ای

شگفت داشت؛ امّا جلوهٔ خیره‌کننده و جاودانهٔ مالک، در آخرین روزهای جنگ، بویژه در «روز پنج شنبه» و «لیلة الهَریر (شب غُرّش)» است.

روز پنج شنبه و شب جمعهٔ مشهور به «لیلة الهریر»، میدان نمایش شگرف شجاعت، شهامت، رزم‌آوری و نبرد بی‌امان مالک بود که آرایش لشکر معاویه را در هم ریخت و صبح جمعه تا نزدیکی خیمهٔ فرماندهی او به پیش تاخت.

شکست دشمن، قطعی بود. ستم، نَفَس‌های پایانی را می‌کشید. شور پیروزی در چشمان مالک، برق می‌زد که عمرو عاص، دام توطئه گسترد و گروهی از سپاه امام‌ﷺ ـ که بعداً «خوارج» نامیده شدند ـ، به همراهی اشعث به یاری‌اش رفتند و حماقت، پیرایه بر آن افزود و بدین سان، علی‌ﷺ را در تنگنا نهادند که صلح را بپذیرد و مالک را از موقعیتش در خط مقدّم جنگ، باز گردانَد.

طبیعی بود که در چنین لحظهٔ حسّاس، شگرف و سرنوشت‌سازی، مالک نپذیرد و علی ﷺ نیز؛ امّا چون بدو خبر رساندند که جان مولایش در خطر است، با دلی آکنده از اندوه و درد، شمشیر در نیام کرد و معاویه ـ که آمادهٔ امان گرفتن بر جانش بود ـ، از مرگ جَست و از تنگنا رها شد.

مالک با خوارج و اشعث، درگیر شد و در باب آنچه پیش آمده بود، با آنها سخن گفت و با هوشمندی وتیزبینی، ریشهٔ مقدّس‌مآبی آنان را در فرار از مسئولیت و دنیازدگی دانست.

چون امام علی ﷺ عبد الله بن عبّاس را به عنوان داور (حَکَم)، پیشنهاد کرد و خوارج و اشعث نپذیرفتند، مالک را پیشنهاد داد؛ امّا شگفتا که آنان (خوارج و اشعث) که بر یَمنی بودن داورْ اصرار داشتند، مالک را ـ که ریشه در یَمن داشت ـ نپذیرفتند.

مالک، پس از جنگ صِفّین به محل مأموریت خود بازگشت و چون در مصر، کار بر محمّد بن ابی بکرْ دشوار گشت و مصریان بر او شوریدند، امام‌ﷺ، مالک را فرا خواند و او را بر حکومت مصر گمارد. علی‌ﷺ که با توجّه به شایستگی‌ها،

والایی‌ها، تدبیر، نستوهی و هوشمندی و کارآگاهی مالک، وی را بدین سمت گمارده بود، در معرّفی او به مردم آن دیار نوشت:

... بَعَثتُ إلَيكُم عَبداً مِن عِبادِ اللهِ، لا يَنامُ أيّامَ الخَوفِ، ولا يَنكُلُ عَنِ الأَعداءِ ساعاتِ الرَّوعِ، أشَدَّ عَلَى الفُجّارِ مِن حَريقِ النّارِ، وهُوَ مالِكُ بنُ الحارِثِ أخو مَذحِجٍ، فَاسمَعوا لَهُ وأطيعوا أمرَهُ فيما طابَقَ الحَقَّ؛ فَإِنَّهُ سَيفٌ مِن سُيوفِ اللهِ، لا كَليلُ الظُّبَةِ ولا نابِي الضَّريبَةِ؛ فَإِن أمَرَكُم أن تَنفِروا فَانفِروا، وإن أمَرَكُم أن تُقيموا فَأَقيموا؛ فَإِنَّهُ لا يُقدِمُ ولا يُحجِمُ ولا يُؤَخِّرُ ولا يُقَدِّمُ إلّا عَن أمري، وقَد آثَرتُكُم بِهِ عَلىٰ نَفسي لِنَصيحَتِهِ لَكُم، وشِدَّةِ شَكيمَتِهِ عَلىٰ عَدُوِّكُم.

من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما روانه کردم که در روزهای هراس نمی‌خوابد و در ساعت‌های ترس، روی از دشمن بر نمی‌تابد و برای بدکاران، از آتش سوزان، سخت‌تر است. او مالک، پسر حارث، از قبیلهٔ مَذحِج است.

به او گوش سپارید و تا آن گاه که حق می‌گوید، از او فرمان برید که او شمشیری از شمشیرهای خداست؛ نه تیزی آن کُند می‌شود و نه ضربتش بی‌اثر. اگر به شما فرمان داد که "حرکت کنید"، حرکت کنید و اگر گفت: "بایستید"، بایستید که جز به فرمان من، نه پیشروی می‌کند و نه عقب‌نشینی، و نه کارها را پس و پیش می‌اندازد.

بدانید که من [در اعزام او] شما را بر خودم مقدّم داشتم؛ چرا که او خیرخواه شماست و در برابر دشمنانتان سرسخت است.

آیین‌نامهٔ حکومتی امام علی‌ؑ به مالک ـ که به «سفارش‌نامهٔ(عهدنامهٔ) مالک اشتر» مشهور شده است ـ بلندترین و شکوهمندترین سند عدالت‌گستری و حکومت صالح است که جاودانهٔ تاریخ است.

معاویه که به مصر، امید بسته بود و با حضور مالک، همهٔ نقشه‌هایش را نقش بر آب می‌دید، پیش از رسیدن مالک به مصر، او را از پای درآورد و بدین سان، شیر بیشه‌های نبرد و رزم‌آور بی‌همانند و یار بی‌همتای علی‌ؑ، ناجوان‌مردانه، با شربت

عسل آلوده به زهر جگرسوز، شهد شهادت نوشید و روح نورانی و مینویی‌اش به ملکوت، پرواز کرد.

جان مولاﷺ با این غم، فسُرد و این داغ، بسی بر او گران آمد و مرگ مالک را از مصیبت‌های روزگار شمرد. سوگ‌نامهٔ علیﷺ در مرگ مالک، بی‌نظیر است. گویی وجود مالک نیز برایش بی‌نظیر بود.

امامﷺ، چون خبر جانکاه شهادت مالک را شنید، بر منبرْ فراز آمد و فرمود:

ألا إنَّ مالِكَ بنَ الحارِثِ قَد قَضىٰ نَحبَهُ، وأوفىٰ بِعَهدِهِ، ولَقِيَ رَبَّهُ، فَرَحِمَ اللهُ مالِكاً! لَو كانَ جَبَلاً لَكانَ فِنداً، ولَو كانَ حَجَراً لَكانَ صَلداً. لِلّهِ مالِكٌ! وما مالِكٌ! وهَل قامَتِ النِّساءُ عَن مِثلِ مالِكٍ! وهَل مَوجودٌ كَمالِكٍ!

بدانید که مالک بن حارث، روزگار خود را به پایان برد و به پیمان خویش وفا نمود و به دیدار پرورگارش شتافت. خدا مالک را بیامرزد! اگر کوه می‌بود، قلّه‌ای دست نیافتنی و دور و بلند می‌نمود! و اگر سنگ می‌بود، صخره‌ای سخت می‌نمود! آفرین بر مالک! مالک که بود؟! آیا زنان، مانند مالک را می‌زایند؟! آیا هیچ آفریده‌ای چون مالک هست؟!

معاویه نیز که در آتشْ‌نهادی، خیره‌سری و فضیلت‌کُشی بی‌بدیل بود، با مرگ مالک، در پوست خود نمی‌گنجید و از شدّت خوش‌حالی ـ که شگفتا آن را پنهان هم نمی‌داشت ـ می‌گفت: علی بن ابی طالب، دو دست راست داشت. یکی در جنگ صِفّینْ قطع شد (یعنی عمّار بن یاسر) و دیگری، امروز، و او مالک اشتر بود.

امامﷺ، هرگاه از او یاد می‌کرد، غم بر جانش سنگینی می‌کرد و بر نبودش تأسّف می‌خورد و چون روزگاری از جَست و خیز ستمگرانهٔ شامیان به ستوه آمده بود و از این که سپاهیانش سخن وی را نمی‌شنیدند و برای ریشه‌کن ساختن فتنه بر نمی‌خاستند، ناله کرد، شخصی گفت: فقدان اشتر در میان عراقیان، معلوم شد. اگر زنده بود، بیهوده‌گویی کم می‌شد و هر کس می‌دانست که چه می‌گوید.

به راستی چنین بود و چونان او، یک نفر دیگر هم در سپاه امامﷺ وجود

نداشت.

حکایت شده که روزی مالک اشتر از بازار کوفه می‌گذشت و پیراهن و عمامه‌ای زِبْر و کوتاه نشده به تن داشت. یکی از بازاریان او را دید. لباس او در نظرش خوار و حقیر آمد. به قصد اهانت به او، چیزی شبیه فندق را به سویش پرتاب کرد؛ امّا مالک، بی‌اعتنا گذشت.

به آن مرد گفتند: وای بر تو! آیا می‌دانی که آن را به سوی چه کسی پرتاب کردی؟

گفت: نه.

به او گفتند: این، مالک اشتر، یار و همراه امیر مؤمنان است.

مرد، بر خود لرزید و به سوی مالک رفت تا از او معذرت بخواهد؛ امّا او را دید که به مسجد رفته و به نماز ایستاده است. چون نمازش به پایان رسید، مرد بازاری بر پاهای مالک افتاد و آنها را می‌بوسید.

مالک گفت: این چه کاری است؟!

گفت: از آنچه کردم، معذرت می‌خواهم.

مالک گفت: ترسی نداشته باش. به خدا سوگند، به مسجد نیامدم، مگر به قصد آمرزش‌خواهی برای تو.[1]

۳ / ۳۳
مالک بن کعب

مالک بن قیس اَرحَبی، از یاران و کارگزاران امام علی ﷺ است. او فرماندار عین التَّمر و بِهقُبادات بود و علاوه بر آن، مسئولیت بازرسی از عملکرد سایر کارگزاران منطقهٔ کوفه و جزیره را هم بر عهده داشت. شجاعت او در مقابله با یورش نعمان بن

---

۱. تنبیه الخواطر: ج ۱ ص ۲.

بشیر به عین التمر، قابل ستایش است. او تنها با یکصد سرباز در مقابل لشکر دو هزار نفری نعمان، ایستادگی کرد و بعد از رسیدن نیروهای کمکی، نعمان را به فرار وا داشت.

او همچنین برای مقابله با سپاه مسلم بن عُقْبهٔ مرّی به دَوْمَةُ الجَندَلْ اعزام شد و در این مأموریت نیز موفق بود.

اعلام آمادگی او برای کمک به محمّد بن ابی بکر، هنگامی که هیچ کس به درخواست امام علی ﷺ پاسخ نداد، حاکی از معرفت اوست.

۳۴ / ۳

محمّد بن ابی بکر

محمّد بن عبد الله بن عثمان یا همان محمّد بن ابی بکر بن ابی قحافه، به سال دهم هجری در ذوالحُلَیفه به دنیا آمد. در آن هنگام، پیامبر خدا به همراه همهٔ یاران خود، برای برگزاری آخرین حج، از مدینه آهنگ مکّه کرده بود.

مادر او اسماء بنت عُمَیس است که ابتدا همسر جعفر بن ابی طالب بود و همراه او به حبشه هجرت کرد و پس از شهادت جعفر، با ابو بکر (خلیفهٔ اوّل)، ازدواج کرد و پس از مرگ ابوبکر، علی ﷺ او را به همسری برگزید و او با فرزندانش از جمله محمّد ـ که سه ساله بود ـ به خانه علی ﷺ رفت. بدین سان، محمّد، در دامان علی ﷺ رشد کرد و در کنار حسن و حسین ﷺ بالید و جانش با آگاهی‌های درست و عشق به اهل بیت ﷺ درآمیخت. علی ﷺ، گاه با لطافت می‌فرمود:

مُحَمَّدٌ ابني مِن صُلبِ أبي بَكرٍ.

محمّد، پسر من از پشت ابو بکر است.

محمّد، به روزگار خلافت عثمان، در مصر بود که شماتت و انتقاد بر عثمان را آغاز کرد و در شورش علیه عثمان، شرکت جُست. وی، پس از به خلافت رسیدن علی ﷺ در کنار ایشان بود و قبل از جنگ جمل، پیام امام ﷺ را برای کوفیان برد و

در جنگ جمل، فرماندهی پیاده‌نظام را به عهده داشت.

او پس از پیروزی امام علیه السلام در جنگ جمل، پیگیری کارهای مربوط به عایشه را به دستور امام علیه السلام بر عهده گرفت و او را به مدینه بازگرداند.

محمّد، در جهاد و عبادت، سختکوش بود و به خاطر سختکوشی او در عبادت، وی را «عابد قریش» می‌نامیدند. وی، جدّ مادری امام صادق علیه السلام است.

به سال ۳۶ هجری و پس از عزل قیس بن سعد از حکومت مصر، علی علیه السلام، محمّد را به حکومت آن جا گمارد و چون یاران امام علیه السلام، دست از یاری کشیدند و ایشان را تنها نهادند، معاویه از این فرصت، سود جُست و توانست با حیله‌گری و خباثت، این یاور بااخلاص امام علیه السلام را فریب دهد و او را بکشد و بدین شیوه بر مصر، دست یابد.

علی علیه السلام، در مناسبت‌های مختلفی محمّد را می‌ستود و او را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود:

لَقَد كانَ إلَيَّ حَبيباً وكانَ لي رَبيباً، فَعِندَ اللهِ نَحتَسِبُهُ وَلَداً ناصِحاً وعامِلاً كادِحاً وسَيفاً قاطِعاً ورُكناً دافِعاً.[1]

او محبوب و دست‌پروردهٔ من بود. پاداش مصیبتش را از خدا می‌خواهم. فرزندی خیرخواه و کارگزاری کوشا و تیغی بُرنده و رُکنی از ارکان محکم حکومت بود.

۳۵ / ۳
مُسلم مُجاشِعی

مُسلم، به هنگام حکومت حُذَیفة بن یَمان بر مدائن، در آن دیار می‌زیست. پس از روزگار عثمان بن عَفّان و ابقای حذیفه بر حکومت آن دیار از سوی علی علیه السلام، حذیفه، نامهٔ امام علیه السلام را برای مردم، قرائت کرد و آنان را به بیعت با علی علیه السلام فرا خواند و در عظمت آن بزرگوار، سخن گفت.

---

۱. نهج البلاغة: خطبة ۶۸ و نامهٔ ۳۵.

پس از بیعت مردم، مسلم از حذیفه خواست تا حقیقت آنچه را که گذشته است، بازگوید، و او چنین کرد و مسلم، شیفتهٔ علی ﷺ شد.

گزارش شده در جریان جنگ جمل، هنگامی که دو لشکر (لشکر امیر مؤمنان و لشکر اصحاب جمل) با هم روبه رو شدند، بصریان به سوی یاران علی ﷺ تیر می‌انداختند تا آن که گروهی از آنان را زخمی کردند. مردم گفتند: ای امیر مؤمنان! تیرهای آنان، ما را زخمی کرده است. منتظر چه هستی؟

علی ﷺ گفت:

اللّٰهُمَّ إنّي أُشهِدُكَ أنّي قَد أعذَرتُ وأنذَرتُ، فَكُن لي عَلَيهِم مِنَ الشّاهِدينَ.

بار خدایا! تو را گواه می‌گیرم که من، راه عذر(بهانهٔ)شان را بستم و به آنها هشدار دادم. پس تو برای من در برابر آنان گواه باش.

سپس علی ﷺ زِرِهش را خواست و آن را به تن نمود و شمشیرش را حمایل کرد و عمامه را به سر و صورت پیچید و بر استر پیامبر ﷺ نشست و قرآن طلبید و آن را به دست گرفت و فرمود:

يا أيُّهَا النّاسُ، مَن يَأخُذُ هٰذَا المُصحَفَ فَيَدعو هٰؤُلاءِ القَومَ إلىٰ ما فيهِ؟

ای مردم! چه کسی این قرآن را می‌گیرد و این قوم را به سوی آن می‌خواند؟

جوانی از قبیلهٔ مُجاشع ـ که به او «مُسلم» گفته می‌شد و قبایی سفید به تن داشت ـ برجَست و به علی ﷺ گفت: ای امیر مؤمنان! من آن را می‌گیرم.

علی ﷺ فرمود:

يا فَتىٰ إنَّ يَدَكَ اليُمنىٰ تُقطَعُ، فَتَأخُذُهُ بِاليُسرىٰ فَتُقطَعُ، ثُمَّ تُضرَبُ عَلَيهِ بِالسَّيفِ حَتّىٰ تُقتَلَ.

ای جوان! دست راستت قطع می‌شود و با دست چپت آن را می‌گیری و آن هم قطع می‌شود. سپس با شمشیر به تو می‌زنند تا کشته شوی.

جوان گفت: ای امیر مؤمنان! من تاب این چنین کارهایی را ندارم.

پس علی ﷺ در حالی که قرآن در دستش بود، دوباره ندا داد. پس همان جوان برخاست و به علی گفت: ای امیر مؤمنان! من آن را می‌گیرم.

علی ﷺ، گفتهٔ پیشین خود را بازگفت؛ امّا جوان گفت: ای امیر مؤمنان! مشکلی نیست و این سختی در راه خدا اندک است.

سپس جوان، قرآن را گرفت و با آن به سوی بصریان رفت و گفت: ای مردم! این کتاب خدا در میان ما و شما داوری کند.

در این حال، مردی از لشکر جمل به دست راست او زد و آن را قطع کرد. پس قرآن را به دست چپ گرفت. آن هم قطع شد. سپس با سینه‌اش آن را نگاه داشت. پس آن‌قدر بر او شمشیر زدند تا کشته شد. خدایش بیامرزد![1]

۳/ ۳۶

مُصعَب بن عُمیر

ابو عبد الله، مصعب بن عمیر بن هاشم، از نخبگان صحابه و از نیکان و پیشتازان در پذیرش اسلام بود. وی، هنگامی که پیامبر ﷺ در خانهٔ اَرقَم بود، اسلام آورد و آن را از مادر و خویشان خود، کتمان می‌نمود. مصعب، پنهانی با پیامبر ﷺ رفت و آمد داشت تا این که عثمان بن طلحهٔ عَبْدَری او را دید که نماز می‌خواند. آن را به مادر و بستگانش گزارش داد. آنان، مصعب را گرفته و حبس کردند تا این که به حبشه هجرت کرد و پس از بازگشت از حبشه به مدینه هجرت کرد تا به مردم، قرآن بیاموزد و با آنان، نماز بخواند.

روزی مصعب بن عمیر نزد پیامبر ﷺ آمد و پوست قوچی بر تَن داشت پیامبر خدا نگاهی به او کرد و فرمود:

أُنظُروا إلىٰ رَجُلٍ قَد نَوَّرَ اللهُ قَلبَهُ، و لَقَد رَأَيتُهُ و هُوَ بَينَ أبَوَيهِ يُغَذِّيانِه بِأَطيَبِ

---

۱. المناقب، خوارزمی: ص ۱۸۶ ح ۲۲۳.

الأَطعِمَةِ وألیَنِ اللِّباسِ، فَدَعاهُ حُبُّ اللهِ و رَسولِهِ إلیٰ ما تَرَونَ.[۱]

بنگرید مردی را که خداوند، دلش را نورانی کرده است. او را در حالی دیدم که پدر و مادرش به او بهترین غذاها را می‌خوراندند و بهترین پوشاک را بر تنش می‌کردند، لیک دوستی خدا و پیامبر، او را به این [زندگی سخت] که می‌بینید، وا داشت.

از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودیم که مصعب بن عمیر، وارد شد و پارچه‌ای پشمینه که با پوست وصله خورده بود، بر تن داشت. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله او را چنین دید، گریست که چگونه پیش از این، در نعمت و آسایش بود و اینک، چنین فقیرانه زندگی می‌کند.

مصعب بن عمیر، رشیدترین و زیباترین جوان مکّه بود. پدر و مادرش او را دوست می‌داشتند. مادرش زیباترین و لطیف‌ترین لباس‌ها را بر او می‌پوشانْد. وی خوش‌بوترینِ اهل مکّه بود. پیامبر خدا، همیشه از وضعیت او یاد می‌کرد و می‌فرمود:

ما رَأَیتُ بِمَکَّةَ أحسَنَ لِمَّةً ولا أرَقَّ حُلَّةً ولا أنعَمَ نِعمَةً مِن مُصعَبِ بنِ عُمَیرٍ.[۲]

در مکّه، کسی را خوش‌موتر و خوش‌لباس‌تر و در ناز و نعمت‌تر از مصعب بن عمیر ندیدم.

۳ / ۳۷

مَعقِل بن قیس ریاحی

مَعقِل بن قیس ریاحی، از جنگاوران بی‌باک کوفه و از سخنوران چیره‌دست آن دیار و از سرداران سپاه امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام است. وی، در فتح شوشتر،[۳]

---

۱. تنبیه الخواطر: ج ۱ ص ۱۵۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۲۲۱ ح ۴۹۰۴.

۳. شوشتر، از شهرهای ایران در استان خوزستان و در نزدیکی دزفول است که به روزگار عمر، به دست مسلمانان فتح شد. م.

پیک عمّار به مدینه بود و همراه با هُرمُزان به مدینه آمد.

وی در جنگ جمل، فرمانده پیاده‌نظام کوفه بود و در جنگ صِفّین، فرماندهی برخی از قبایل کوفه را و در درگیری‌های ماه ذی حجّه در جنگ صِفّین نیز گاهی فرماندهی سپاه را به عهده داشت.

او در جنگ نهروان، فرمانده جناح چپ سپاه بود و پس از آن، مأمور سرکوبی شورش بنی ناجیه شد و خرّیت بن راشد را شکست داد. بعد از شبیخونِ یزید بن شجره بر مکّه و مدینه، مَعقِل به مقابله با او و همراهانش شتافت، عدّه‌ای از آنان را اسیر کرد و بقیه را فراری داد.

پس از درهم شکسته شدن فتنهٔ نهروان، علی ﷺ آهنگ نبرد با معاویه را داشت و چون آمادگی نسبی مردم کوفه روشن شد، مَعقِل، برای جمع‌آوری جنگاوران به نواحی اطراف کوفه رفت؛ امّا در حین مأموریت، خبر جانگداز شهادت علی ﷺ را دریافت کرد.

به هنگام حاکمیت غارتگرانه معاویه و به سال ۴۳ هجری که شورش مُستَورِد (از سران خوارج)، شیعیان را تهدید می‌کرد، به رویارویی با او رفت و پس از درهم شکستن لشکر مُستَورِد، در نبردی تن به تن، او را به هلاکت رساند و خود نیز به شهادت رسید.

سعید بن قیس، او را خیرخواه، خردمند، استوارْ گام و شجاع خوانده است.

۳ / ۳۸
مِقداد بن عمرو

مِقداد بن عمرو بن ثَعلَبهٔ بهراوی کِندی، معروف به مقداد بن اسود، قامتی بلند و چهره‌ای گندم‌گون داشت. او از یاران شجاع و قهرمان و نجیب پیامبر خدا بود که در تمام جنگ‌های پیامبر ﷺ شرکت کرد. او را مجمعِ فضایل و مناقب دانسته‌اند و یکی

از «ارکان اربعه»[۱] شمرده‌اند و پیامبر خدا، وی را یکی از چهار نفری برشمرده است که بهشت، شیفتهٔ دیدار آنان است.

او پس از پیامبر خدا، استوار گام در صراط مستقیم ماند و حقّ ولایت علی علیه السلام را پاس داشت و مخالفت خود را با تغییر نادرست جریان رهبری امّت پس از پیامبر خدا، در مسجد نبوی آشکارا بیان کرد. برخی روایات، مقداد را مطیع‌ترین یار علی علیه السلام دانسته‌اند و او از معدود کسانی است که بر پیکر مطهّر زهرایِ طاهره علیها السلام نماز گزارد.

مقداد، با خلافت عثمان، مخالفت کرد و با سخنرانی شکوهمندی در مسجد مدینه، این مخالفت را اعلام داشت و گفت: من از قریش در شگفتم! آنان مردی را وا نهاده‌اند که کسی را از او داناتر و عادل‌تر نمی‌شناسم... . هان! به خدا سوگند، اگر یاورانی می‌یافتم...

او به سال ۳۳ هجری و در هفتاد سالگی زندگی را بدرود گفت.

مقداد، از آغاز، ثروتمند بود و وصیّت کرد که ۳۶ هزار درهم از دارایی‌اش را به حسن و حسین علیهما السلام بدهند. این وصیّت، نشان‌دهندهٔ محبّت او به اهل‌بیت و بزرگداشت و احترام او نسبت به ایشان است.

۳ / ۳۹

میثم تمّار

ابو سالم، میثم بن یحیی تَمّار اسدی، از یاران بزرگوار امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. علی علیه السلام، او را از زنی که وی را به غلامی داشت، خرید و آزاد کرد. او در محضر باب علمِ پیامبر صلی الله علیه و آله به جایگاه والایی از علم، دست یافت تا آن جا که او را عالِم به «مرگ‌ها و حوادث» دانسته‌اند.

علی علیه السلام او را از چگونگی شهادت و رنج کشیدنش در راه خدا، آگاه ساخته بود و

۱. ارکان اربعه: سُتون‌های چهارگانهٔ صحابه، یعنی: ابو ذر غِفاری، حُذَیفة بن یَمان، مِقداد و سلمان. م.

او این حقیقت را شکوهمند و تنبه‌آفرین، در پیش روی قاتل جلّاد و ستم‌پیشه‌اش بازگفت و با صلابت تمام، بر حتمیت آن پیشگویی معجزه‌آسا تأکید کرد.

استواری او در راه حق و استقامتش در دفاع از ولایت، و زبان گویایش در اعلان حقایق، بارها و بارها در بیان امامان ﷺ و بیان و قلم عالمان، تبیین و گزارش شده است که در ادامه، برخی از آن متون خواهد آمد.

عبید الله بن زیاد، چند روز قبل از واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین ﷺ، او را به شهادت رساند.

در منابع آمده است که میثم تمّار، بردهٔ زنی از قبیلهٔ بنی اسد بود. امیر مؤمنان، او را خرید و آزاد کرد و به او فرمود:

مَا اسمُكَ ؟

نامت چیست؟

گفت: سالم.

فرمود:

أخبَرَني رَسولُ اللهِ ﷺ أنَّ اسمَكَ الَّذي سَمّاكَ بِهِ أبَواكَ فِي العَجَمِ ميثَمٌ.

پیامبر خدا به من خبر داده که نامی که پدر و مادر عَجَمت بر تو نهادند، "میثم" بوده است.

گفت: خدا و پیامبرش و نیز تو - ای امیر مؤمنان - راست گفتید. به خدا سوگند، نام من همان است.

فرمود:

فَارجِع إلَى اسمِكَ الَّذي سَمّاكَ بِهِ رَسولُ اللهِ ﷺ ودَع سالِماً.

پس به همان نامی که پیامبر خدا تو را به آن نامیده، بازگرد و نام "سالم" را واگذار.

او هم به نام «میثم» بازگشت و کُنیه‌اش را «ابوسالم» نهاد.

روزی علی ﷺ به او فرمود:

إنَّكَ تُؤخَذُ بَعدي فَتُصلَبُ وتُطعَنُ بِحَربَةٍ، فَإذا كانَ اليَومُ الثّالِثُ ابتَدَرَ مِنخَراكَ وفَمُكَ دَماً فَيُخضَبُ لِحيَتُكَ، فَانتَظِر ذٰلِكَ الخِضابَ، وتُصلَبُ عَلىٰ بابِ دارِ عَمرِو بنِ حُرَيثٍ عاشِرَ عَشَرَةٍ أنتَ أقصَرُهُم خَشَبَةً وأقرَبُهُم مِنَ المَطهَرَةِ، وَامضِ حَتّىٰ اُرِيَكَ النَّخلَةَ الَّتي تُصلَبُ عَلىٰ جِذعِها.

تو پس از من دستگیر و به دار آویخته می‌شوی و با سرنیزه، تو را زخمی می‌کنند و در روز سوم، از بینی و دهانت خون سرازیر می‌شود و مَحاسنت را رنگین می‌کند. منتظر آن رنگین شدن باش و تو دهمین نفری هستی که بر درِ خانهٔ عمرو بن حُرَیث، به دار آویخته می‌شوی و چوبهٔ دارت از همهٔ آنان کوتاه‌تر و از همه به جوی آب، نزدیک‌تر است. بیا برویم تا درخت نخلی را که بر چوبهٔ آن به دار کشیده می‌شوی، به تو نشان دهم.

پس آن را به او نشان داد و میثم، هماره نزد آن نخل می‌آمد و کنارش نماز می‌خواند و می‌گفت: چه نخل مبارکی! من برای تو آفریده شده‌ام و تو برای من بزرگ شده‌ای. و پیوسته با آن، تجدید دیدار می‌کرد تا آن که قطع شد و مکان دار زدن در کوفه مشخّص شد و میثم، عمرو بن حریث را می‌دید و به او می‌گفت: من همسایهٔ تو می‌شوم. پس خوب همسایه‌داری کن.

و عمرو می‌گفت: آیا خانهٔ ابن مسعود را می‌خری یا خانهٔ ابن حُکَیم را؟ و نمی‌دانست که مقصود میثم چیست.

میثم، در همان سالی که به قتل رسید، حج گزارد[1] و بر اُمّ سَلَمه ـ که خدا از او خشنود باد ـ وارد شد. امّ سلمه گفت: تو کیستی؟

گفت: من میثم هستم.

گفت: به خدا سوگند، گاه می‌شنیدم که پیامبر خدا در دل شب، سفارش تو را به علی‌ؑ می‌کند.

---

۱. منظور، حج اصغر یا همان «عمره» است، به قرینهٔ روایت بعدی و بنا به تاریخ حرکت امام حسینؑ از مدینه و رسیدن میثم به کوفه. م.

پس میثم، از امّ سلمه دربارهٔ حسین ﷺ پرسید.

گفت: او در باغش است.

گفت: به او خبر بده که من، دوست داشتم بر او سلام دهم. ما همدیگر را نزد پروردگار جهانیانْ دیدار می‌کنیم، إن شاء الله!

پس امّ سلمه برایش عطر خواست تا مَحاسنش را خوش‌بو کند و به او گفت: بدان که به زودی اینها به خونت رنگین می‌شود.

سپس به کوفه درآمد و عبید الله بن زیاد، دستگیرش کرد و چون او را نزدش آوردند و گفته شد که این از محبوب‌ترینِ کسان نزد علی ﷺ بوده است، گفت: چه می‌گویید؟! این مرد غیر عرب، این گونه بود؟!

به او گفته شد: آری.

عبید الله به او گفت: پروردگارت کجاست؟

گفت: در کمین هر ستمکار، و تو یکی از ستمکارانی.

گفت: تو با آن که عجمی، مقصودت را خوب می‌رسانی. سرورت دربارهٔ رفتار من با تو چه گفته است؟

گفت: به من خبر داده که تو مرا پس از نُه نفر دیگر به دار می‌کشی؛ داری که کوتاه‌ترین است. و نزدیک‌ترین جای به غَسّال‌خانه، از آنِ من است.

گفت: با او مخالفت می‌کنیم.

میثم گفت: چگونه مخالفت می‌کنی؟! به خدا سوگند، او جز از پیامبر خدا و او جز از جبرئیل ﷺ، و او جز از خدای متعال به من خبر نداد. چگونه با اینان مخالفت می‌کنی؟ بی‌گمان، من جایگاه به دار کشیدنم را در کوفه می‌شناسم و من، نخستین کسی هستم که در اسلام بر دهانم لگام می‌بندند.

پس [عبید الله]، میثم را با مختار بن ابی عُبَید به زندان انداخت.

میثم تمّار به مختار گفت: تو رهایی می‌یابی و به خونخواهی حسین ﷺ

برمی‌خیزی و این کسی را که ما را می‌کُشد، می‌کُشی.

پس چون عبید الله، مختار را خواست تا وی را به قتل برساند، پیکی نامهٔ یزید را برای عبید الله آورد که در آن به آزاد کردن مختار، فرمان داده بود.

بدین ترتیب، عبید الله، مختار را رها کرد و فرمان داد میثم را به دار آویزند. پس، از زندان، بیرون آورده شد. مردی او را دید و به او گفت: ای میثم! لازم نبود که به این وضع، دچار شوی.

میثم، لبخندی زد و در حالی که به نخلْ اشاره می‌کرد، گفت: من برای تو آفریده شدم و تو برای من آبیاری شدی!

و چون به بالای چوبه[ی دار] برده شد، مردم به گِرد او در جلوی خانهٔ عمرو بن حُرَیث، جمع شدند.

عمرو گفت: به خدا سوگند، او همیشه [به من] می‌گفت: من همسایهٔ تو می‌شوم! چون به دار کشیده شد، عمرو به کنیزش فرمان داد که زیر چوبهٔ دار را بروبد و آب بپاشد و آن جا را خوش‌بو کند و میثم، در همان حال، به نقل فضایل بنی هاشم، زبان گشود.

به ابن زیاد گفته شد: این برده، شما را رسوا کرد.

گفت: بر دهانش لگام بزنید.

او نخستینِ خلق خدا بود که پس از اسلام بر او لگام زدند و زمان کشته شدن میثم ـ که رحمت خدا بر او باد ـ ده روز پیش از ورود حسین بن علی علیه‌السلام به عراق بود و در روز سوم به دار کشیدنش، با سرنیزه زخمی‌اش کردند، که تکبیر گفت و در پایان روز، خون از بینی و دهانش سرازیر شد.[۱]

---

۱. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۳.

۳ / ۴۰

هاشم بن عُتبه

ابو عمرو، هاشم بن عُتْبة بن ابی وقّاص مِرقال، برادر زادهٔ سعد بن ابی وقّاص، عارفی پیراسته دل، شیر بیشه‌های نبرد، از نیکان برگزیده و قهرمانان کارآزموده و شکست‌ناپذیر، صحابی بزرگ پیامبر ﷺ، یار وفادار علی ؈ و از شجاعان بلندآوازهٔ عرب است.

او در فتح مکّه اسلام آورد، در نبرد یَرموک، یک چشم خود را از دست داد و پس از آن، به یاری سعد بن ابی وقّاص، عموی خود، شتافت و در فتح جَلولا، فرماندهی لشکر را به عهده داشت.

به خاطر شیوهٔ ویژه‌اش در نبرد و یورش آوردنِ برق‌آسایش به دشمن، او را به «مِرقال(تندرو / تیزتک)» ملقّب کرده بودند. او در جنگ‌های جمل و صِفّین، شرکت داشت و حماسه‌سرایی‌ها و خطابه‌های وی در بیان عظمت علی ؈ و فاشگوییِ ضلالت و سیرت زشت امویان، نشانی است از عمق اندیشه و حقدانی و حقگرایی و استوار گامی او.

در جنگ صِفّین، علی ؈ پرچم بزرگ را به دست او داد و فرماندهی پیاده‌نظام بصره را نیز به عهده داشت. او در صِفّین و به هنگام نبرد با سپاه معاویه (به فرماندهی ذو کلاع)، به شهادت رسید و امام علی ؈، شجاعت و بُرنادلی و استوارگامی و هوشمندی او را ستود.

او همان کسی است که در پاسخ به درخواست علی ؈ برای حرکت به سوی صِفّین گفت: ای امیر مؤمنان! ما را به سوی این قوم سنگ‌دل، حرکت بده؛ کسانی که کتاب خدا را پشت سر افکندند و با مردم، رفتاری مخالف خشنودی خدا پیشه ساختند، و حرامش را حلال، و حلالش را حرام شمردند، و شیطان بر آنان مسلّط شد و وعده‌های واهی به ایشان داد و آرزوهای دور و دراز به ایشان نمایاند تا آنان را از راه به در بَرَد و آهنگِ انداختن آنان به پرتگاه کرد و دنیا را محبوبشان ساخت.

آنان، از سرِ دلبستگی به دنیا می‌جنگند، همان گونه که ما شیفتهٔ تحقّق وعدهٔ خدایمان در سرای آخرتیم.

و تو - ای امیر مؤمنان -، نزدیک‌ترین خویشاوند پیامبر خدایی و سابقه‌دارترینِ مردم در اسلامی و آنان نیز همین را که ما دربارهٔ تو می‌دانیم، می‌دانند؛ امّا نگون‌بختی بر آنان نوشته شده است و هوای نفس، آنان را منحرف کرده و ستمکار گشته‌اند.

دستان ما در راه فرمانبرداری و اطاعت، به سوی تو گشوده است و دل‌های ما به خیرخواهی تو گشاده است، و جان‌های ما به یاری تو در برابر هر کس که با تو مخالفت ورزد و بخواهد حکومت را در دست گیرد، شادمان است.

به خدا سوگند که دوست ندارم همهٔ آنچه را که زمین در خود نهفته و آسمان بر آن سایه افکنده است، برای من باشد و با دشمنت دوستی کنم و یا با دوستت، دشمنی بورزم.

علی علیه السلام گفت:

اللّٰهُمَّ ارزُقهُ الشَّهادَةَ في سَبيلِكَ، وَالمُرافَقَةَ لِنَبِيِّكَ صلی الله علیه و آله.[۱]

بار خدایا! شهادت در راه خودت و همراه گشتن با پیامبرت را نصیبش فرما!



﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَذُرِّيَّـٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.[۲]

پروردگارا! از همسران و فرزندانمان، مایهٔ روشنی چشمی برای ما قرار ده، و ما را برای پرهیزگاران، پیشوا گردان!﴾

---

۱. وقعة صفّین: ص ۱۱۲.

۲. فرقان: آیهٔ ۷۴.

فصل چهارم

الگوهایی از یاران سیّدالشهدا برای جوانان

کربلا در سال ۶۱ هجری، عرصهٔ مجاهدت حق‌باورانی بود که دین حق را بر پا داشتند و همراهِ سروَر جوانان بهشت، حسین بن علی علیه السلام، در برابر انبوهِ دین‌ستیزان، جان‌فشانی کردند. پیران، جوانان و کودکان نام‌آشنایی در این حماسهٔ ماندگار، جاودانه شدند که متأسفانه تاریخ‌نگاران، در ثبت سال‌روز ولادت و وقایع زندگی یکایک آنها دقیق نبوده‌اند و اکنون سنّ بسیاری از شهدای کربلا برای ما معلوم نیست؛ ولی برخی از شهدا را چنین شناسانده‌اند: ابراهیم بن علی، بیست ساله، جعفر بن عقیل، ۲۳ ساله، جعفر بن علی، نوزده ساله، عبد الله بن علی، ۲۵ ساله، عبد الله بن مسلم، ۲۶ ساله، عثمان بن علی، ۲۱ ساله، علی اکبر، ۲۸ ساله، محمّد بن علی، ۲۲ ساله، محمّد بن ابی سعید بن عقیل، ۲۷ ساله، و محمّد بن مسلم بن عقیل، ۲۷ ساله. افزون بر اینان، نوجوانانی مانند قاسم بن الحسن و دیگران نیز در شمار شهدای کربلا هستند که در سنین سیزده تا نوزده سالگی به شهادت رسیده‌اند.

در این فصل، تنها با زندگی‌نامهٔ برخی از جوانانِ نام‌آور کربلا آشنا می‌شویم:

۱. عبّاس بن علی

عبّاس، فرزند امیرمؤمنان علی علیه السلام، جوان ۳۴ ساله‌ای بود که در روز عاشورا، وفاداری و شجاعت را مجسّم کرد و نیرومندی جسم خویش را به آرایه‌های اخلاقی نیز زیور

داد. وی را با کُنیهٔ «ابوالفضل» شناسانده‌اند و به دلیل زیبایی چهره‌اش، او را «قمر بنی هاشم (ماه هاشمیان)» می‌خواندند. امام صادق‌علیه‌السلام نیرومندی جسم و جانِ عبّاس‌علیه‌السلام را ستوده و فرموده است:

كان عَمُّنا العبّاس نافذ البصيرة، صَلْبُ الإيمان، جاهَدَ مَعَ أبي عبد الله الحسين، أبلى بلاءً حَسَناً و مَضىٰ شهيداً.

عموی ما عبّاس، دارای بصیرت کامل و ایمان استوار بود و همراه ابا عبد الله الحسین‌علیه‌السلام نبرد کرد و آزمایشی نیکو داد و شهید شد.

آن گاه که در کربلا تشنگی یاران سیّد الشهدا شدّت یافت، وی به دعوت امام حسین‌علیه‌السلام به همراه سی سوار و بیست پیاده، به سوی آب رفتندِ و پس از نبرد سنگین با دشمن، مَشک‌های آب را به خیمه‌ها آوردند.[1] عبّاس، بارها برای خیمه‌ها آب آورد و از همین رو، به «سقّا» مشهور شد.

او در سخت‌ترین لحظات زندگی و در حالی که با مرگْ فاصله‌ای نداشت، به همراه برادرانش، بر حمایتِ از امام‌علیه‌السلام پای فشرد و امان‌نامهٔ شمر را رد کرد و فرمود: «خدا، تو و امان‌نامه‌ات را نفرین کند! آیا به ما امان می‌دهی، در حالی که فرزند پیامبر خدا در امان نیست؟!».[2]

شب عاشورا که امام حسین‌علیه‌السلام به همهٔ یاران خود، اجازهٔ بازگشت داد و همگی سر به زیر افکندند، عبّاس، سکوت شب را شکست و به امام‌علیه‌السلام گفت: «چرا چنین کنیم؟ برای آن که بعد از تو باقی بمانیم؟ خدا هرگز چنین روزی را نیاورد!».[3]

او در روز عاشورا، پرچمدار لشکر حق بود[4] و در پاسداری از جان مولایش لحظه‌ای درنگ نکرد و همواره برادر را بر خویش مقدّم داشت. از این رو، در

---

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۲.

۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۵.

۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۹.

۴. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۸.

زیارت‌نامه‌اش می‌خوانیم: «المواسی أخاه بنفسه؛ آن که با جان در راه برادرش فداکاری کرد».[۱]

وی، سرانجام، در حالی که برای کودکان حرمْ آب می‌آورد، محاصره شد و پس از آن که دستِ راست و چپ او را جدا کردند، با ضربتی سهمگین به شهادت رسید.[۲] امام حسین علیه السلام در شهادت او به شدّت گریست.[۳]

۲. علی اکبر

علی اکبر، بزرگ‌ترین فرزند امام حسین علیه السلام و در کربلا، جوانی ۲۸ ساله بود.[۴] وی در شکل و شمایل و اخلاق و کردار، شبیه‌ترینِ مردم به پیامبر خدا بود. بیداردلی و معرفت این جوان، آن سان بود که وقتی سیّد الشهدا در نزدیکی کربلا خبرِ شهادت همهٔ کاروانیان را در آینده‌ای نزدیک بیان فرمود، از پدر پرسید: آیا ما بر حق نیستیم؟

فرمود: «چرا».

گفت: بنا بر این، از مُردن در راه حق نمی‌هراسیم.[۵]

علی‌اکبر، از ارکان لشکر امام حسین علیه السلام به شمار می‌رفت ومسئولیت‌های مختلفی را می‌پذیرفت. وی در شب عاشورا، وظیفهٔ آب‌رسانی به خیمه‌ها را برعهده داشت.[۶] سخن امام علیه السلام که وی را در صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترینِ مردم به پیامبر خدا می‌دانست،[۷] بهترین توصیفِ ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری اوست. علی، در روز

---

۱. المزار الکبیر: ص ۴۸۹.

۲. همان‌جا.

۳. مثیر الاحزان: ص ۷۱.

۴. عمدة الطالب: ص ۱۹۲. مورّخان، سنّ علی اکبر را از هفده تا بیست و هشت سال ذکر کرده‌اند.

۵. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۷.

۶. الأمالی، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹.

۷. الملهوف: ص ۱۶۶.

عاشورا، نخستین فرد از خاندان پیامبرﷺ بود که با اجازهٔ پدر به میدان کارزار رفت و پس از آن که ویژگی‌های خاندانش را در برابر دشمنان مطرح نمود،[۱] در نبردی قهرمانانه به شهادت رسید. امامؑ بر بالینِ پیکر بی‌جان فرزند، سوگ‌مندانه سخن گفت[۲] و همگان را به گریه وا داشت.

۳. عبد الله و محمّد، پسران مسلم بن عقیل

عبد الله پسر مسلم بن عقیل، در روز عاشورا، ۲۶ ساله بود.[۳] وی که خواهرزادهٔ امام حسینؑ است، پس از شنیدن خبر شهادت پدر، بر عزم خویش استوار ماند و در راه دفاع از حسینؑ لحظه‌ای تردید نکرد.

چگونگی شهادت وی، بسیار جانسوز است. عبد الله برای آن که در برابر یورش دشمنْ مقاومت کند، دست به سمت پیشانی خود بُرد تا از اصابت تیر جلوگیری نماید؛ ولی تیرِ دشمن، دست و پیشانی او را به هم دوخت و در همین حال، تیر دیگری به سینهٔ او اصابت کرد و قلب مبارکش را شکافت.[۴] شهادت او، رشادت جمعی از هاشمیان را برانگیخت و به سوی دشمن، یورش بردند. در این یورش، برادر عبد الله، محمّد بن مسلم بن عقیل ـ که ۲۷ سال داشت ـ[۵] به شهادت رسید.

امامؑ به آنان فرمود: «ای عمو زادگانم! برای رسیدن به شهادت، شکیبا باشید».

۴. جوانان مشتاق

سیف بن حارث جابری، از یاران جوان امام حسینؑ به همراه پسر عمو و برادر مادری‌اش، یکی از زیباترین حماسه‌های محبّت را در عاشورا آفریدند. این دو جوان

---

۱. الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.
۲. الملهوف: ص ۱۶۷.
۳. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۱۸۲.
۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹.
۵. لباب الانساب: ج ۱ ص ۳۹۷.

دل‌داده، به اشتیاق یاری حسین﷣ از کوفه بیرون آمدند و خود را به اردوگاه وی رسانیدند. آنها با دیدنِ امام﷣ چشمانِ مشتاقشان پُر از اشک شد و با بغض در گلو، از امام﷣ اجازهٔ مبارزه با دشمن طلبیدند. ایشان با ملاطفت فرمود: «ای برادرزادگانم! چرا می‌گِریید؟ امیدوارم به زودی چشمتان از شادی روشن شود!».

گفتند: به خدا سوگند، بر خویش نمی‌گِرییم؛ بلکه بر تو می‌گِرییم که در محاصرهٔ دشمنی و نمی‌توانیم برایت کاری انجام دهیم.

امام﷣ فرمود: «خدا، بهترین پاداش را به خاطر این علاقه و همدردی‌تان به شما عطا فرماید!».

سپس، هر دو در حالی که چشم به امام﷣ داشتند، به ایشان گفتند: ای پسر پیامبر خدا! درود بر تو باد!

امام﷣ فرمود: «رحمت و درود الهی بر شما باد!».

آن گاه جنگیدند تا شهید شدند.[1] سیف بن حارث، در شمار سعادتمندانی است که در «زیارت رجبیه» به او سلام می‌دهیم و می‌گوییم: «السلام علی سیف بن الحارث!».[2]

۵. شیفتهٔ حسین

در میان نام‌آشنایان کربلا، جوان بابصیرتی است که همچنان گم‌نام مانده است. او فرزند شهیدی از شهدای کربلاست که پس از شهادت پدر، مادرِ شجاعش او را صدا زد و گفت: پسرکم! برخیز و در برابر دیدگانِ فرزند پیامبر خدا بجنگ تا شهید شوی.

جوان، برخاست و راهی میدان شد. وقتی امام﷣ آن فرزند شهید را دید، به خاطر تسلّای دلِ مادرش، او را از نبرد بازداشت؛ امّا جوان، فرمانِ مادر را بازگفت و سپس به نبرد پرداخت و خود را چنین شناساند:

---

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲.

۲. الإقبال: ج ۳ ص ۳۴۵.

أميرى حسينٌ و نِعْمَ الأمير سُرورُ فؤادِ البشيرِ النذير
علىٌّ و فاطمةُ والِداه فَهَل تَعلمونَ لَهُ مِن نَظير؟[1]

فرمانده من حسین است و چه نیکو فرماندهی است؛

شادی دل [پیامبر] بشارت دهنده و بیم دهنده!

پدر و مادر او، علی و فاطمه‌اند.

آیا همانندی برای او می‌شناسید؟!

وی پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید. رفتار مادر او پس از شهادتش هم خواندنی است؛ امّا آنچه مهم است، چگونگی معرّفی خود به وسیلهٔ این جوان است. او بر خلاف رسم معهود عرب که در برابر دشمن، نام و افتخارات خانوادگی خویش را بازگو می‌کردند، نامی از خود نیاورد و بی‌مانندترین سروَرِ مؤمنان را در دو بیت شناساند و به فرمانبری از وی، مباهات کرد. از همین رو، نام این جوان در تاریخ، ثبت نشده و تنها این جملات، نشان می‌دهد که او شیفتهٔ حسین‌ع بوده و این راه را با آگاهی و بصیرت، برگزیده است.

---

۱. مقتل الحسین‌ع، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۱.

فهرست منابع و مآخذ

١. *قرآن کریم*.

٢. *آمارگیری (هفته‌نامهٔ مرکز آمار ایران)*، تهران: مرکز آمار ایران.

٣. *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، أحمد بن علی الطَّبَرسی (م ٦٢٠ ق)، تحقیق: إبراهیم البهادری و محمّد هادی به، تهران: دار الأُسوة، ١٤١٣ ق، اوّل.

٤. *إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل*، نور الله بن السیّد شریف الشوشتری (القاضی التُّستری) (م ١٠١٩ ق)، تعلیقه: السیّد شهاب الدین المرعشی، قم: مکتبة آیة الله المرعشی، ١٤١١ ق، اوّل.

٥. *الاختصاص*، المنسوب إلی محمّد بن محمّد بن النعمان العُکبَری البغدادی (الشیخ المفید) (م ٤١٣ ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤١٤ ق، چهارم.

٦. *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشّی)*، محمّد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ٤٦٠ ق)، تحقیق: السیّد مهدی الرجائی، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ١٤٠٤ ق، اوّل.

٧. *الإخوان*، عبد الله بن محمّد بن أبی الدنیا القرشی (ابن أبی الدنیا)(م ٢٨١ ق)، تحقیق: محمّد عبدالرحمان طوالبة، قاهره: دار الاعتصام.

٨. *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، محمّد بن محمّد بن النعمان العُکبَریّ البغدادی (الشیخ المفید) (م ٤١٣ ق)، تحقیق: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ١٤١٣ ق، اوّل.

٩. *إرشاد القلوب*، الحسن بن محمّد الديلمی (م ٧١١ ق)، بيروت: مؤسسة الأعلمی، ١٣٩٨ ق، چهارم.

١٠. *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، علی بن أبی الكرم محمّد الشيبانی الجَزَری (ابن الأثير) (م ٦٣٠ ق)، تحقيق: علی محمّد معوّض وعادل أحمد عبد الموجود، بيروت: دار الكتب العلميّة، ١٤١٥ق، اوّل.

١١. *أصحاب الإمام أمير المؤمنين*ؑ، محمّد هادی الأمينی، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، ١٤١٢ق، اوّل.

١٢. *الأُصول الستّة عشر*، جمعی از راويان، قم: دار الشبستری ـ، ١٤٠٥ ق، دوم.

١٣. *أعلام الدين فی صفات المؤمنين*، الحسن بن محمّد الديلمی (م ٧١١ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيتؑ، قم: مؤسسة آل البيتؑ.

١٤. *الإقبال بالأعمال الحسنة فی ما يعمل مرّة فی السنة*: علی بن موسی الحلّی (السيّد ابن طاووس) (م ٦٦٤ ق)، تحقيق: جواد القيّومی، قم: مكتب الإعلام الإسلامی، ١٤١٤ق، اوّل.

١٥. *الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)*، عبد الله بن مسلم الدينَوَری (ابن قتيبة) (م ٢٧٦ ق)، تحقيق: علی شيری، قم: مكتبة الشريف الرضی، ١٤١٣ ق، اوّل.

١٦. *الأمالی*، محمّد بن الحسن الطوسی (الشيخ الطوسی) (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، ١٤١٤ ق، اوّل.

١٧. *الأمالی*، محمّد بن علی ابن بابويه القمّی (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، ١٤٠٧ ق، اوّل.

١٨. *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار*ؑ، محمّد باقر بن محمّد تقی المجلسی (العلّامة المجلسی) (م ١١١١ ق)، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق، دوم.

١٩. *البرصان و العرجان و العميان و الحولان*، عمرو بن بحر الكنانی (الجاحظ) (م ٢٥٥ ق)، تحقيق: عبد السلام محمّد هارون، بغداد: دار الرشيد، ١٩٨٢ م.

٢٠. *بشارة المصطفی لشيعة المرتضی*، محمّد بن محمّد الطبری (م ٥٢٥ ق)، نجف: المطبعة الحيدريّة، ١٣٨٣ ق، دوم.

۲۱. ***پرورش فرزند در عصر دشوار ما***، بنجامين اسپاک، ترجمه: هوشنگ ابرامی، تهران: صفی‌علی‌شاه، ١٣٦٤ش.

۲۲. ***تاج العروس من جواهر القاموس***، السيّد محمّد بن محمّد الحسينى الزَّبيدى (م ١٢٠٥ ق)، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق، اوّل.

۲۳. ***تاريخ بغداد أو مدينة السلام***، أحمد بن على الخطيب البغدادى (م ٤٦٣ ق)، مدينه: المكتبة السلفيّة.

۲٤. ***تاريخ دمشق***، على بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقى) (م ٥٧١ ق)، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ ق، اوّل.

۲٥. ***تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم والملوك)***، محمّد بن جرير الطبرى (م ٣١٠ ق)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، قاهره: دار المعارف.

۲٦. ***تاريخ اليعقوبى***، أحمد بن أبى يعقوب (ابن واضح اليعقوبى) (م ٢٨٤ ق)، بيروت: دار صادر.

۲۷. ***تحف العقول عن آل الرسول*** ﷺ، الحسن بن على الحرّانى (ابن شعبة) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: على أكبر الغفّارى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤٠٤ ق، دوم.

۲۸. ***تذكرة الخواصّ (تذكرة خواصّ الأمّة فى خصائص الأئمّة*** عليهم السلام)، يوسف بن قُزغلى (سبط ابن الجوزى) (م ٦٥٤ ق)، مقدمه: السيّد محمّد صادق بحر العلوم، تهران: مكتبة نينوى الحديثة.

۲۹. ***تفسير العيّاشى***، محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى (العيّاشى) (م ٣٢٠ ق)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، تهران: المكتبة العلميّة، ١٣٨٠ ق، اوّل.

۳۰. ***تفسير القمّى***، على بن إبراهيم القمّى (م ٣٠٧ ق)، به كوشش: السيّد طيّب الموسوى الجزائرى، نجف: مطبعة النجف الأشرف.

۳۱. ***تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورّام)***، ورّام بن أبى فراس الحمدان (م ٦٠٥ ق)، بيروت: دار التعارف و دار صعب.

۳۲. ***تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة***، محمّد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق)، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۱ ق، اوّل.
۳۳. ***تهذیب الکمال فی أسماء الرجال***، یونس بن عبد الرحمان المِزّی (م ۷۴۲ ق)، تحقیق: بشّار عوّاد معروف، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق، اوّل.
۳۴. ***ثواب الأعمال و عقاب الأعمال***، محمّد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أکبر الغفاری، تهران: مکتبة الصدوق.
۳۵. ***جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أُصول الدین***، محمّد بن محمّد الشعیری السبزواری (ق ۷ق)، تحقیق: مؤسسة آل البیت ﷺ، قم: مؤسسة آل البیت ﷺ، ۱۴۱۴ ق، اوّل.
۳۶. ***حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء***، أحمد بن عبد الله الأصبهانی (أبو نُعَیم) (م ۴۳۰ ق)، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۳۸۷ ق، دوم.
۳۷. ***الخصال***، محمّد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۴ ق، چهارم.
۳۸. ***دانش نامهٔ احادیث پزشکی***، محمّد محمّدی ری شهری، با همکاری: مرتضی خوش‌نصیب و دیگران، ترجمه: حسین صابری، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۰ ش، اوّل.
۳۹. ***دانش نامهٔ امیرالمؤمنین ﷺ بر پایهٔ قرآن، حدیث و تاریخ***، محمّد محمّدی ری شهری، با همکاری: سیّد کاظم طباطبایی و سیّد محمود طباطبایی‌نژاد، ترجمه: عبد الهادی مسعودی و دیگران، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۰ ش.
۴۰. ***الدرّ المنثور فی التفسیر المأثور***، عبد الرحمان بن أبی بکر السیوطی (م ۹۱۱ ق)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق، اوّل.
۴۱. ***الدرّ النظیم في مناقب الأئمّة اللهامیم***، جمال الدین یوسف بن حاتم الشامی (ق ۷ق)، قم: مؤسّسة النشر الاسلامي، ۱۴۲۰ ق.
۴۲. ***الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة***، محمّد بن مکّی العاملی (الشهید الأول)، مشهد: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للحضرة الرضویة المقدّسة، ۱۳۶۵ش.
۴۳. ***دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضایا و الأحکام***، النعمان بن محمّد التمیمی المغربی (م ۳۶۳ ق)، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، مصر: دار المعارف، ۱۳۸۹ ق، سوم.

٤٤. *دیوان منسوب به امام علی*ﷺ، محمّد بن حسین کَیذُری (م ق ٦ ق)، ترجمه: ابوالقاسم امامی، تهران: أسوه.

○ *رجال الکشّی* = اختیار معرفة الرجال.

٤٥. *روضة الواعظین*، محمّد بن الحسن الفتّال النیسابوری (م ٥٠٨ ق)، تحقیق: حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ١٤٠٦ ق، اوّل.

٤٦. *الزهد*، أبو عبد الرحمان بن عبد الله الحنظلی المروزی (ابن المبارک) (م ١٨١ ق)، تحقیق: حبیب الرحمان الأعظمی، بیروت: دار الکتب العلمیّة.

٤٧. *سنن ابن ماجة*، محمّد بن یزید القزوینی (ابن ماجة) (م ٢٧٥ ق)، تحقیق: محمّد فؤاد عبد الباقی، بیروت: دار إحیاء التراث، ١٣٩٥ ق، اوّل.

٤٨. *سنن أبی داوود*، سلیمان بن أشعث السجستانی الأزدی (م ٢٧٥ ق)، تحقیق: محمّد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار إحیاء السنة النبویة.

٤٩. *سنن الترمذی (الجامع الصحیح)*، محمّد بن عیسی الترمذی (م ٢٩٧ ق)، تحقیق: أحمد محمّد شاکر، بیروت: دار إحیاء التراث.

٥٠. *السنن الکبری*، أحمد بن الحسین البیهقی (م ٤٥٨ ق)، تحقیق: محمّد عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیّة، ١٤١٤ ق، اوّل.

٥١. *السیرة الحلبیّة*، علی بن برهان الدین الحلبی الشافعی (ق ١١ ق)، بیروت: إحیاء التراث العربی.

٥٢. *شباب قریش*، عبد المتعال الصعیدی (معاصر)، قاهره: المطبعة النموذجیّة، ١٩٤٩ م/١٣٦٨ق، اوّل.

٥٣. *شرح نهج البلاغة*، عبد الحمید بن محمّد المعتزلی (ابن أبی الحدید) (م ٦٥٦ ق)، تحقیق: محمّد أبوالفضل إبراهیم، بیروت: دار إحیاء التراث، ١٣٨٧ ق، دوم.

٥٤. *شُعب الإیمان*، أحمد بن الحسین البیهقی (م ٤٥٨ ق)، تحقیق: محمّد السعید بسیونی زغلول، بیروت: دار الکتب العلمیّة، ١٤١٠ ق، اوّل.

۵۵. *الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربيّة*، إسماعيل بن حمّاد الجوهری (م ۳۹۸ ق)، تحقيق: أحمد بن عبد الغفور عطّار، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۴۱۰ ق، چهارم.

۵۶. *صحيح البخاری*، محمّد بن إسماعيل البخاری (م ۲۵۶ ق)، تحقيق: مصطفی ديب البغا، بيروت: دار ابن کثير، ۱۴۱۰ ق، چهارم.

۵۷. *صحيح مسلم*، مسلم بن الحجّاج القشيری النيسابوری (م ۲۶۱ ق)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقی، قاهره: دار الحديث، ۱۴۱۲ ق، اوّل.

۵۸. *صحيفهٔ امام (مجموعهٔ رهنمودهای امام خمينی)*، [امام] روح الله خمينی، به کوشش: مؤسسهٔ تنظيم و نشر آثار امام خمينی، تهران: عروج، ۱۳۷۹ش.

۵۹. *صحيفة الإمام الرضا*ؑ، المنسوب إلی الإمام الرضاؑ، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدی (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدی(عج)، ۱۴۰۸ ق، اوّل.

۶۰. *الصراط المستقيم إلی مستحقّی التقديم*، علی بن يونس النباطی البياضی (م ۸۷۷ ق)، به کوشش: محمّد باقر البهبودی، تهران: المکتبة المرتضويّة، ۱۳۸۴ ق، اوّل.

۶۱. *الطبقات الکبری*، محمّد بن سعد الکاتب (کاتب الواقدی) (م ۲۳۰ ق)، بيروت: دار صادر.

۶۲. *عدّة الداعی و نجاح الساعی*، أحمد بن محمّد الحلّی الأسدی (م ۸۴۱ ق)، تحقيق: أحمد الموحّدی، تهران: مکتبة وجدانی.

۶۳. *عقد الدُّرَر فی أخبار المنتظر*، يوسف بن يحيی المقدسی (ق ۷ق)، تحقيق: جمعی از دانشمندان، بيروت: دار الکتب العلمية.

۶۴. *علل الشرائع*، محمّد بن علی ابن بابويه القمّی (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، بيروت: دار إحياء التراث، ۱۴۰۸ ق، اوّل.

۶۵. *عوالی اللّئالی العزيزيّة فی الأحاديث الدينيّة*، محمّد بن علی الأحسائی (ابن أبی جمهور) (م ۹۴۰ ق)، تحقيق: مجتبی العراقی، قم: مطبعة سيّد الشهداءؑ، ۱۴۰۳ ق، اوّل.

۶۶. *عيون أخبار الرضا*ؑ، محمّد بن علی ابن بابويه القمّی (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقيق: السيّد مهدی الحسينی اللاجوردی، تهران: منشورات جهان.

۶۷. ***عیون الحکم و المواعظ***، علی بن محمّد اللیثی الواسطی (ق ۶ ق)، تحقیق: حسین الحسنی البیرجندی، قم: دار الحدیث، ۱۳۷۶ ش، اوّل.

۶۸. ***الغارات***، إبراهیم بن محمّد الثقفی (ابن هلال) (م ۲۸۳ ق)، تحقیق: میر جلال الدین محدّث الأُرمَوی، تهران: انجمن آثار ملّی، ۱۳۹۵ ق، اوّل.

۶۹. ***غرر الحکم و درر الکلم***، عبد الواحد الآمدی التمیمی (م ۵۵۰ ق)، ترجمه و شرح فارسی: آقا جمال خوانساری، تحقیق: میر جلال الدین محدّث أُرمَوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش، سوم.

۷۰. ***الغیبة***، محمّد بن إبراهیم الکاتب النعمانی (م ۳۵۰ ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، تهران: مکتبة الصدوق.

۷۱. ***الفتوح***، أحمد بن أعثم الکوفی (م ۳۱۴ ق)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۱ ق، اوّل.

۷۲. ***الفردوس بمأثور الخطاب***، شیرویة بن شهردار الدیلمی الهَمَدانی (م ۵۰۹ ق)، تحقیق: محمّد السعید بسیونی زغلول، بیروت: دار الکتب العلمیّة، ۱۴۰۶ ق، اوّل.

۷۳. **فرهنگ عمید**، حسن عمید، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۲ش.

۷۴. ***فضل الشُّبّان و تقدّمُهم علی کثیرٍ مِن ذوی الأسنان***، نویسندهٔ ناشناس (تألیف ح ۲۹۵ ـ ۳۲۰ق)، تصحیح: میر هاشم محدّث، (***گنجینهٔ بهارستان***، زیر نظر: غلامرضا فدایی عراقی، ج ۱)، تهران: کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۷ش، اوّل.

۷۵. ***الفقه المنسوب للإمام الرضا***ﷺ، تحقیق: مؤسسة آل البیت ﷺ، مشهد: المؤتمر العالمی للإمام الرضاﷺ.

۷۶. ***القاموس المحیط***، محمّد بن یعقوب الفیروز آبادی (م ۸۱۷ ق)، بیروت: دار الفکر.

۷۷. ***الکافی***، محمّد بن یعقوب الکلینی الرازی (م ۳۲۹ ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ ق، چهارم.

۷۸. ***الکامل فی التاریخ***، علی بن محمّد الشیبانی الموصلی (ابن الأثیر) (م ۶۳۰ ق)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، اوّل.

۷۹. *کتاب سُلَیم بن قیس*، سلیم بن قیس الهلالی العامری (م ح ۹۰ ق)، تحقیق: محمّد باقر الأنصاری، قم: الهادی، ۱٤۱۵ ق، اوّل.

۸۰. *کتاب من لا یحضره الفقیه*، محمّدبن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، دوم.

۸۱. *الکشّاف*، محمود بن عمر الزمخشری (م ۵۳۸ ق)، بیروت: دار المعرفة.

۸۲. *کمال الدین و تمام النعمة*، محمّدبن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱٤۰۵ ق، اوّل.

۸۳. *کنز العمّال فی سنن الأقوال و الأفعال*، علی المتّقی بن حسام الدین الهندی (م ۹۷۵ ق)، تصحیح: صفوة السقّا، بیروت: مکتبة التراث الإسلامی، ۱۳۹۷ ق، اوّل.

۸٤. *الکنی و الألقاب*، الشیخ عبّاس القمّی (م ۱۳۵۹ ق)، تهران: مکتبة الصدر، ۱۳۹۷ ق، چهارم.

۸۵. *گزارش ملّی جوانان سال ۱۳۸۱*، سازمان ملّی جوانان، با همکاری: مرکز آمار ایران، تهران: سازمان ملّی جوانان، ۱۳۸۲ ش.

۸٦. *گزارش وضعیّت جهانی جوانان ۲۰۰۳*، سازمان علمی و فرهنگی ملل متّحد (یونسکو)، ترجمه: سازمان ملّی جوانان، تهران: سازمان ملّی جوانان و کمیسیون ملّی یونسکو در ایران، ۱۳۸۳ش، اوّل.

۸۷. *لسان العرب*، محمّد بن مکرم المصری الأنصاری (ابن منظور) (م ۷۱۱ ق)، بیروت: دار صادر، ۱٤۱۰ ق، اوّل.

۸۸. *لغت‌نامهٔ دهخدا*، علی اکبر دهخدا و دیگران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.

۸۹. *المَجازات النبویّة*، محمّد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (م ٤۰٦ ق)، تحقیق: مهدی هوشمند، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۲ ش.

۹۰. *مجمع البحرین*، فخر الدین الطُّرَیحی (م ۱۰۸۵ ق)، تحقیق: السیّد أحمد الحسینی، تهران: مکتبة نشر الثقافة الإسلامیّة، ۱٤۰۸ ق، دوم.

٩١. *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، الفضل بن الحسن الطَّبْرِسى (أمين الإسلام) (م ٥٤٨ ق)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى والسيّد فضل الله اليزدى الطباطبائى، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٨ ق، دوم.

٩٢. *المحاسن*، أحمد بن محمّد البرقى (م ٢٨٠ ق)، تحقيق: السيّد مهدى الرجائى، قم: المجمع العالمى لأهل البيت عليهم السلام، ١٤١٣ ق، اوّل.

٩٣. *المحاسن و المساوئ*، إبراهيم بن محمّد البيهقى (م ٣٢٠ ق)، بيروت: دار صادر، ١٣٩٠ ق.

٩٤. *المَحَجّة البيضاء فى تهذيب الأحياء*، محمّدمحسن بن شاه مرتضى الفيض الكاشانى (م ١٠٩١ ق)، تصحيح: على أكبر الغفارى، قم: جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية، ١٣٨٣ ق.

٩٥. *مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول*، محمّد باقر بن محمّد تقى المجلسى (العلّامة المجلسى) (م ١١١١ ق)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، تهران: دار الكتب الإسلاميّة، ١٣٧٠ ش، سوم.

٩٦. *مروج الذهب و معادن الجوهر*، على بن الحسين المسعودى (م ٣٤٦ ق)، تحقيق: محمّد محيى الدين عبد الحميد، مصر: مطبعة السعادة، ١٣٨٤ ق، چهارم.

٩٧. *المستدرك على الصحيحين*، محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابورى (م ٤٠٥ ق)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، ١٤١١ ق، اوّل.

٩٨. *مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل*، ميرزا حسين النورى الطَّبَرسى (م ١٣٢٠ ق)، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٧ ق، اوّل.

٩٩. *مسند أبى يعلى الموصلى*، أحمد بن على بن المثنّى التميمى الموصلى (م ٣٠٧ ق)، تحقيق: إرشاد الحقّ الأثرى، جدّه: دار القبلة، ١٤٠٨ ق، اوّل.

١٠٠. *المسند*، أحمد بن محمّد الشيبانى (ابن حنبل) (م ٢٤١ ق)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق، دوم.

١٠١. *مسند الشّهاب*، محمّد بن سلامة (القاضى القُضاعى) (م ٤٥٤ ق)، بيروت: مؤسسة الرسالة.

١٠٢. *مشكاة الأنوار في غرر الأخبار*، على بن الحسن الطَّبْرِسى (ق ٧ق)، تحقيق: مهدى هوشمند، قم: دار الحديث، ١٤١٨ ق، اوّل.

١٠٣. *مصباح المتهجّد*، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) (م ٤٦٠ ق)، تحقيق: على أصغر مرواريد، بيروت: مؤسّسة فقه الشيعة، ١٤١١ ق، اوّل.

١٠٤. *المعارف*، عبد الله بن مسلم الدينَوَرى (ابن قتيبة) (م ٢٧٦ ق)، تحقيق: ثروت عكاشة، قاهره: دار المعارف.

١٠٥. *معاني الأخبار*، محمّد بن على ابن بابويه القمّى (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: على أكبر الغفّارى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٣٦١ ش، اوّل.

١٠٦. *المعجم الأوسط*، سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (م ٣٦٠ ق)، تحقيق: طارق بن عوض الله وعبد الحسن بن إبراهيم الحسينى، قاهره: دار الحرمين، ١٤١٥ ق.

١٠٧. *معجم البلدان*، ياقوت بن عبد الله الحَمَوى الرومى (م ٦٢٦ ق)، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٣٩٩ ق، اوّل.

١٠٨. *المعجم الكبير*، سليمان بن أحمد اللخمى الطبرانى (م ٣٦٠ ق)، تحقيق: حمدى عبد المجيد السلفى، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٤ ق، دوم.

١٠٩. *المعجم الشامل لمصطلحات الفلسفة*، عبد المنعم الحفنى، قاهره: مكتبة مَدبولى، ٢٠٠٠م.

١١٠. *مكارم الأخلاق*، الفضل بن الحسن الطَّبْرِسى (م ٥٤٨ ق)، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١٤ ق، اوّل.

١١١. *المناقب (المناقب للخوارزمى)*، الموفّق بن أحمد المكّى الخوارزمى (م ٥٦٨ ق) تحقيق: مالك المحمودى، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١٤ ق، دوم.

١١٢. *مناقب آل أبى طالب (المناقب لابن شهر آشوب)*، محمّد بن على المازندرانى (ابن شهرآشوب) (م ٥٨٨ ق)، قم: المطبعة العلميّة.

١١٣. *مُنية المريد*، زين الدين على العاملى (الشهيد الثانى) (م ٩٦٥ ق) قم: مكتب الإعلام الإسلامى، ١٤١٥ق.

١١٤. *المواعظ العددية*، على المشكينى الأردبيلى (معاصر)، تحقيق: على الأحمدى الميانجى، قم: الهادى، ١٤٠٦ ق، چهارم.

١١٥. *مَوسوعة الإمام عليّ بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنّة والتاريخ*، محمّد الرَّيشَهرى، با همكارى: السيّد كاظم الطباطبائى والسيّد محمود الطباطبائى‌نژاد، قم: دار الحديث، ١٣٧٩ ش، اوّل.

١١٦. *مهج الدعوات و منهج العبادات*، على بن موسى الحلّى (السيّد ابن طاووس) (م ٦٦٤ ق)، تحقيق: حسين الأعلمى، بيروت: مؤسسة الأعلمى، ١٤١٤ ق، اوّل.

١١٧. *نزهة الناظر و تنبيه الخواطر*، الحسين بن محمّد الحُلوانى (ق ٥ ق) تحقيق: مؤسسة الإمام المهدى(عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدى(عج)، ١٤٠٨ ق، اوّل.

١١٨. *النوادر*، فضل الله بن على الحسنى الراوندى (م ٥٧١ ق)، تحقيق: سعيدرضا على‌عسكرى، قم: دار الحديث، ١٣٧٧ ش، اوّل.

١١٩. *النهاية فى مجرد الفقه والفتاوى*، محمّد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) (م ٤٦٠ ق)، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٣٩٠ ق.

١٢٠. *نهج البلاغة*، گردآورى: محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، ترجمه: سيّد جعفر شهيدى، تهران: علمى و فرهنگى، ١٣٧٨ ش، چهاردهم.

١٢١. *نهج البلاغة*، گردآورى: محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، تصحيح: محمّد عبده، بيروت: مؤسسة الأعلمى.

١٢٢. *نهج البلاغة*، گردآورى: محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، تصحيح و ترجمه: سيّد على نقى فيض الاسلام (معاصر)، تهران: جاويدان.

١٢٣. *نهج البلاغة*، گردآورى: محمّد بن الحسين الموسوى (الشريف الرضى) (م ٤٠٦ ق)، تصحيح: صبحى الصالح، قم: دار الأُسوة، ١٣٧٣ ش.

١٢٤. *وسائل الشيعة*، محمّد بن الحسن الحرّ العاملى (م ١١٠٤ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٤٠٩ ق، اوّل.

۱۲۵. **وقعة صِفّین**، نصر بن مزاحم المنقری (م ۲۱۲ ق)، تحقیق: عبد السلام محمّد هارون، قم: مکتبة آیة الله المرعشی، ۱۳۸۲ ق، دوم.

۱۲۶. **هشدار روزگار**، محمّدعلی اسلامی نُدوشَن، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۰، اوّل.

فهرست تفصیلی

پیش‌گفتار ۷

پژوهش‌های اسلامی دربارهٔ جوانان ۸

کتاب‌شناسی جوانان ۹

بهترین کتاب‌ها برای نسل جوان ۹

حکمت‌نامهٔ جوان ۱۰

درآمد ۱۳

تعریف «جوانی» ۱۳

مراحل زندگی از نگاه قرآن ۱۶

رمز تداوم جوانیِ جان ۱۶

رهنمودهای اسلام دربارهٔ جوانان ۱۷

یک. نقش جوانی در خودسازی و سازندگی ۱۸

الف ـ پیام اخلاقی ۱۸

ب ـ پیام فرهنگی ۱۸

ج ـ پیام سیاسی ۲۰

دو. مقدّمات شکوفایی جوان ۲۱

الف ـ معرفت ۲۱

پیوند علم و دین ۲۲

میدان پرسش دادن به جوانان ۲۳

ب ـ خودباوری ۲۴
ج ـ پیوند با خدا ۲۵
د ـ همنشین شایسته ۲۶
هـ ـ تقویت بدن و لذاید مشروع ۲۶
و ـ ارزش‌های اخلاقی و عملی ۲۸
سه. آسیب‌شناسیِ جوان ۲۸
الف ـ همنشین ناشایسته ۲۹
ب ـ بیکاری ۲۹
ج ـ اعتیاد ۳۰
د ـ مستیِ جوانی ۳۲
هـ ـ جاذبه‌های جنسی ۳۳
و ـ آسیب‌های فرهنگی و سیاسی ۳۴
ز ـ آسیب‌های اخلاقی و عملی ۳۴
چهار. حقوق جوان ۳۵
الف ـ حقوق خانوادگی ۳۵
ب ـ حقوق اجتماعی ۳۶
پنج. جوانان نمونه ۳۷

بخش یکم: نقش دورهٔ جوانی در شکوفایی

فصل یکم: بهار زندگی ۴۱
۱/۱ ارزش جوانی ۴۱
۲/۱ غنیمت دانستن جوانی ۴۳
۳/۱ گنجینه‌های روزگار ۴۷
۴/۱ تلاش خستگی ناپذیر در راه کمال ۴۹
۵/۱ حسابرسی روزگار جوانی ۴۹

فصل دوم: بهارِ خودسازی ۵۳
۱/۲ توان جوان بر ساختن شخصیت خود ۵۳
۲/۲ نقش جوانی در آموزش ۵۷
۳/۲ پرورش معنوی ۵۹

فصل سوم: بهار سازندگی ۶۱
۱/۳ بعثت پیامبران در جوانی ۶۱
۲/۳ ظهور امام مهدی به صورت جوان ۶۳
۳/۳ نقش جوانان در حکومت خاتم پیامبران ۶۵
۳/۳ـ۱ یک جوان، نخستین نمایندهٔ پیامبر ۶۵
۳/۳ـ۲ جوانی بیست و یک‌ساله، نخستین فرماندار مکّه ۶۷
۳/۳ـ۳ جوانی هجده ساله، فرمانده نبرد با رومیان ۶۹
۴/۳ نقش جوانان در حکومت امام زمان ۷۱

بخش دوم: عوامل شکوفایی جوان

فصل یکم: شناخت ۷۵
۱/۱ فرهیختگی ۷۵
۲/۱ خودشناسی ۷۷
۳/۱ آشنایی با قرآن ۸۱
۴/۱ ژرف‌اندیشی در دین ۸۱
۵/۱ آگاهی از پیوند علم و ایمان ۸۳
۶/۱ اهتمام به پرسشگری ۸۵

فصل دوم: خودباوری ۸۹
۱/۲ تصمیم ۸۹
۲/۲ تلاش ۸۹

۳/۲ بلند همّتی ۹۱
۴/۲ عزّت ۹۳
۵/۲ بی نیازی ۹۵
۶/۲ پایداری ۹۵
۷/۲ توکّل ۹۷

فصل سوم: ارتباط با خداوند ۹۹
۱/۳ ارزش عبادت خدا در دوران جوانی ۹۹
۲/۳ افتخار خداوند به عبادت جوان ۱۰۱
۳/۳ برکات عبادت در جوانی ۱۰۱
۴/۳ معنای عبادت خدا ۱۰۳
۵/۳ میانه‌روی در عبادت ۱۰۵

فصل چهارم: دوست شایسته ۱۰۷
۱/۴ نقش دوست در زندگی ۱۰۷
۲/۴ آزمودن دوست ۱۰۷
۳/۴ انواع دوستان ۱۱۳
۴/۴ بهترین دوستان ۱۱۵
۵/۴ حقّ همنشین ۱۱۷

فصل پنجم: خوشی‌های حلال و نیرومند ساختن بدن ۱۱۹
۱/۵ ستایش نیرومندی بدن ۱۱۹
۲/۵ عوامل نشاط ۱۲۳
۳/۵ سرگرمی حلال ۱۲۷
۴/۵ گردش ۱۲۷
۵/۵ شوخی ۱۲۹
۶/۵ شنا، اسب سواری، تیراندازی ۱۳۳

۷/۵ کُشتی ۱۳۵

۸/۵ مسابقه ۱۳۹

فصل ششم: ارزش‌های اخلاقی و رفتاری ۱۴۵

۱/۶ ترک گناه ۱۴۵

۲/۶ توبه ۱۴۷

۳/۶ نظم در کارها ۱۵۵

۴/۶ رعایت حقوق پدر و مادر ۱۵۵

۵/۶ رعایت انصاف در معاشرت با مردم ۱۵۹

۶/۶ کار ۱۶۱

۷/۶ محکم‌کاری ۱۶۳

۸/۶ استقلال در کار ۱۶۳

۹/۶ خدمت به مردم ۱۶۵

۱۰/۶ امانتداری ۱۶۷

۱۱/۶ آرایش ۱۷۱

۱۲/۶ خوش‌خُلقی ۱۷۳

۱۳/۶ پاکدامنی ۱۷۹

۱۴/۶ پاکیِ نگاه ۱۸۱

۱۵/۶ پوشش ۱۸۳

۱۶/۶ ازدواج ۱۸۵

الف ـ تأکید بر ازدواج جوانان ۱۸۵

ب ـ شوهر پسندیده ۱۸۷

ج ـ زن پسندیده ۱۸۷

د ـ ازدواج فامیلی ۱۸۹

۱۷/۶ حیا ۱۸۹

۱۸/۶ پرهیز از حیای ناپسند ۱۹۱
۱۹/۶ وقار ۱۹۳
۲۰/۶ دوراندیشی ۱۹۳
۲۱/۶ مشورت با صاحب‌نظران ۱۹۵
۲۲/۶ آزادگی ۱۹۷
۲۳/۶ پذیرش عذر ۱۹۷

بخش سوم : موانع شکوفایی جوان

فصل یکم : بیکاری ۲۰۳
۱/۱ نکوهش بیکاری ۲۰۳
۲/۱ خطر بیکاری ۲۰۵
۳/۱ حسابرسی بیکاران ۲۰۷

فصل دوم : اعتیاد ۲۰۹
۱/۲ حرمت تخدیر کننده‌ها ۲۰۹
۲/۲ نهی از تخدیرکننده‌ها ۲۰۹

فصل سوم : همنشین بد ۲۱۱
۱/۳ خطر همنشین بد ۲۱۱
۲/۳ نشانه‌های همنشین بد ۲۱۳
۳/۳ بدترین دوستان ۲۱۵

فصل چهارم : مستی جوانی ۲۱۹

فصل پنجم : شهوت جنسی ۲۲۱
۱/۵ لانهٔ شیطان ۲۲۱
۲/۵ آغاز عشق نکوهیده ۲۲۵

۳/۵ فرجام پیروی از هوس‌ها ۲۲۷
۴/۵ خطر خلوت کردن با نامَحرم ۲۲۷
۵/۵ پاداش پاک‌دامنی در مسائل جنسی.. ۲۲۹
۶/۵ پاداش عاشق پاک‌دامن ۲۳۳

فصل ششم: دام‌های شیطان.. ۲۳۵

فصل هفتم: آفت‌های فرهنگی و سیاسی ۲۴۱
۱/۷ آسیب‌های فرهنگی.. ۲۴۱
۲/۷ پیروی کورکورانه.. ۲۴۱
۳/۷ رهبران بد.. ۲۴۵

فصل هشتم: آفت‌های اخلاقی و رفتاری.. ۲۴۷
۱/۸ نافرمانی پدر و مادر.. ۲۴۷
۲/۸ بداخلاقی ۲۵۵
۳/۸ بد زبانی ۲۵۷
۴/۸ غرور.. ۲۵۷
۵/۸ عُجب ۲۵۹
۶/۸ خودْ بزرگ‌بینی ۲۶۱
۷/۸ حرص.. ۲۶۱
۸/۸ حسادت ۲۶۱
۹/۸ کینه ۲۶۳
۱۰/۸ خشم.. ۲۶۳
۱۱/۸ لجاجت ۲۶۵
۱۲/۸ سستی ۲۶۵
۱۳/۸ تندروی.. ۲۶۷
۱۴/۸ آرایش نکوهیده ۲۶۷

۱۵/۸ اندیشیدن بسیار دربارهٔ لذّت‌ها ۲۶۹
۱۶/۸ می‌گساری ۲۷۱
۱۷/۸ نافرمانی آشکار ۲۷۱

بخش چهارم: حقوق جوان

فصل یکم: حقوق جوان بر پدر و مادر ۲۷۵
۱/۱ اهتمام به حقوق فرزند ۲۷۵
۲/۱ همسردادن ۲۷۵
۳/۱ عدالت ۲۷۷
۴/۱ دعا ۲۷۷
۵/۱ پرهیز از نفرین کردن ۲۸۳
۶/۱ زیاده‌روی نکردن در سرزنش ۲۸۳

فصل دوم: حقوق اجتماعی جوان ۲۸۵
۱/۲ احترام گذاشتن ۲۸۵
۲/۲ مشورت کردن ۲۸۵
۳/۲ توجّه به نیازهای خاصّ جوانی ۲۸۷

بخش پنجم: الگوی جوانان

فصل یکم: الگوهای قرآنی برای جوانان ۲۹۱
۱/۱ ابراهیم خلیل ۲۹۱
۱/۱ـ۱ بت‌شکنی ۲۹۱
۱/۱ـ۲ دوست خداوند ۲۹۵
۱/۱ـ۳ آزمایش با افکنده شدن در آتش ۲۹۷
۱/۱ـ۴ آزمایش با قربانی کردن فرزند ۳۰۱

۱/۱ـ۵ دعای بسیار.. ۳۰۷

۲/۱ محمّد، فرستادهٔ خدا.. ۳۱۱

۳/۱ یوسف صدّیق.. ۳۲۱

۱/۳ـ۱ شدّت پارسایی.. ۳۲۱

۱/۳ـ۲ انتخاب زندان.. ۳۲۳

۱/۳ـ۳ عزّت بندگی خدا و خواری گناه.. ۳۲۵

۱/۳ـ۴ احترام گذاردن به پدر.. ۳۲۹

۱/۳ـ۵ ازدواج یوسف و زلیخا.. ۳۲۹

۱/۳ـ۶ احتجاج خداوند به یوسف بر جوان زیبا.. ۳۳۱

۴/۱ موسای کلیم.. ۳۳۳

۱/۴ـ۱ دانش و حکمت در جوانی.. ۳۳۳

۱/۴ـ۲ نهایت تنگدستی.. ۳۳۳

۱/۴ـ۳ شدّت امانتداری.. ۳۳۵

۱/۴ـ۴ نهایت اخلاص.. ۳۳۷

۱/۴ـ۵ اجیر شدن برای ازدواج.. ۳۳۹

۵/۱ اصحاب کهف و رَقیم.. ۳۴۱

فصل دوم: الگوهایی از اهل‌بیت برای جوانان.. ۳۴۹

۱/۲ امیر مؤمنان.. ۳۴۹

۲/۲ سرورِ زنان جهان.. ۳۵۷

۳/۲ دو سرور جوانان بهشت.. ۳۶۱

۴/۲ زین العابدین.. ۳۶۳

۵/۲ امام کاظم.. ۳۶۹

فصل سوم: الگوهایی از یاران پیامبر و امیرمؤمنان برای جوانان.. ۳۷۵

۱/۳ ابو ذر غِفاری.. ۳۷۶

۲/۳ ابو هَیثم.. ۳۷۸

۳/۳ اَصبغ بن نُباته ۳۷۹
۴/۳ اُوَیس قَرَنی ۳۸۰
۵/۳ بلال بن رَباح ۳۸۰
۶/۳ جابر بن عبد الله انصاری ۳۸۱
۷/۳ جاریة بن قُدامهٔ سَعدی ۳۸۲
۸/۳ جعفر بن ابی طالب ۳۸۳
۹/۳ جُوَیریة بن مُسهِر ۳۸۷
۱۰/۳ حارث هَمْدانی ۳۸۷
۱۱/۳ حُجْر بن عَدی ۳۸۷
۱۲/۳ حُذَیفة بن یَمان ۳۹۰
۱۳/۳ حنظلهٔ غَسیلُ الملائکه ۳۹۱
۱۴/۳ خُزَیمة بن ثابت (ذو شهادَتَین) ۳۹۲
۱۵/۳ رُشَید هَجَری ۳۹۳
۱۶/۳ زید بن صُوحان ۳۹۴
۱۷/۳ سعید بن قیس ۳۹۵
۱۸/۳ سهل بن حُنَیف ۳۹۶
۱۹/۳ جوانی اهل معرفت ۳۹۸
۲۰/۳ جوان روشن‌ضمیر ۳۹۹
۲۱/۳ صَعصَعة بن صُوحان ۴۰۰
۲۲/۳ عامر بن واثله ۴۰۴
۲۳/۳ عبد الله بن بُدَیل ۴۰۵
۲۴/۳ عبد الله بن هاشم بن عُتبه ۴۰۷
۲۵/۳ عَدیّ بن حاتم ۴۰۸
۲۶/۳ عمّار بن یاسر ۴۱۱
۲۷/۳ عمرو بن حزم انصاری ۴۱۳

۳/ ۲۸ عمرو بن حَمِق خُزاعی ۴۱۴

۳/ ۲۹ قنبر، بندهٔ آزاد شدهٔ امیر مؤمنان ۴۱۶

۳/ ۳۰ قیس بن سعد بن عُباده ۴۱۸

۳/ ۳۱ کُمَیل بن زیاد ۴۲۰

۳/ ۳۲ مالک اَشتر ۴۲۱

۳/ ۳۳ مالک بن کعب ۴۲۶

۳/ ۳۴ محمّد بن ابی بکر ۴۲۷

۳/ ۳۵ مُسلم مُجاشِعی ۴۲۸

۳/ ۳۶ مُصعَب بن عُمَیر ۴۳۰

۳/ ۳۷ مَعقِل بن قیس ریاحی ۴۳۱

۳/ ۳۸ مِقداد بن عمرو ۴۳۲

۳/ ۳۹ میثم تمّار ۴۳۳

۳/ ۴۰ هاشم بن عُتبَه ۴۳۸

فصل چهارم: الگوهایی از یاران سیّد الشهدا برای جوانان ۴۴۱

۱. عبّاس بن علی ۴۴۱

۲. علی اکبر ۴۴۳

۳. عبدالله و محمّد، پسران مسلم بن عقیل ۴۴۴

۴. جوانان مشتاق ۴۴۴

۵. شیفتهٔ حسین ۴۴۵

فهرست منابع و مآخذ ۴۴۷

فهرست تفصیلی ۴۵۹